

WWW.YJC.IR

WWW.YJC.IR

WWW.YJC.IR

از
مسابد
ت

محمد امینی گلستانه

عاشورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از میاهله تا عاشورا

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

سپهر آذین

فهرست

فهرست	۵
از مباحله تا عاشورا	۲۳
مشخصات کتاب	۲۳
«تقدیم»	۲۳
پیشگفتار	۲۴
بخش ۱ مباحله مدینه	۲۷
اشاره	۲۷
«مباحله از نظر اسلام و مسیحیت»	۲۷
نجران	۲۸
موقعیت اجتماعی نجران	۲۹
۳ موقعیت فرهنگی نجران	۳۰
موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران	۳۱
۵ «نجران از نظر روایات»	۳۱
۶ لغت مباحله	۳۲
۷ «ارزش روائی واقعه»	۳۲
«علت پیش آمد مباحله!»	۳۴
«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله»	۳۵
۱۰ «اثرات نامه»	۳۶
۱۱ «نتایج واقعه»	۳۶
اشاره	۳۶
«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»	۳۷
«وعده عذاب دلیل حقانیت»	۳۷
«پیغمبر موعود»	۳۷

۳۸	«ثبوت فرزندى حسين عليهما السلام»
۳۹	۵ ثبوت فضيلت آل كساء عليهم السلام
۴۰	«ثبوت أفضليّة علي عليه السلام»
۴۱	۷ «يادى از أمير مؤمنان عليه السلام»
۴۲	۸ «يادى از پنج تن عليهم السلام»
۴۲	ذكرى از أئمة عليهم السلام
۴۳	۱۰ «ذكرى از قائم آل محمد عليهم السلام»
۴۴	۱۲ «قبول جزية إذعان به ذلت!»
۴۴	اشاره
۴۴	«مقدار جزیه»
۴۵	«دو فرماندار»
۴۵	۱۳ «سرانجام جزیه»
۴۶	۱۴ «تاريخ وقوع مباهلة»
۴۷	۱۵ «عكس العمل نجرانيها»
۴۷	اشاره
۴۷	۱ «نمایندگان نصارى»
۴۹	۱۶ صلحنامه ياعهد نامه
۴۹	اشاره
۴۹	«متن عهد نامه»
۵۱	۱۷ «مشروح جریان مباهلة»
۵۱	اشاره
۵۲	«أبو حارثة أسقف أعظم»
۵۳	«سخنان كرز بن سبرة»
۵۳	«سخنان عاقب»

۵۳	سخنان سید»
۵۴	سخنان کرز بن سبرة»
۵۴	سخنان سید»
۵۴	«رای و نظر أبو سعاد»
۵۵	سخنان حارثة بن اثال»
۵۵	سخنان عاقب»
۵۶	«سخنان سید»
۵۶	«سخنان سری دوم، حارثة»
۵۷	سخنان حارثة به عاقب»
۵۷	«سخنان حارثة به سید»
۵۷	سخنان عاقب به حارثة»
۵۸	سخنان حارثة»
۵۸	سخنان حارثة»
۵۹	«گفتمان سید و حارثة»
۵۹	سخنان عاقب»
۶۰	«ذکری از قائم علیه السلام»
۶۱	مکررات حارثة و عاقب»
۶۲	مجلس سوم روز سوم»
۶۳	حارثة با سید و عاقب»
۶۴	ذکری از قائم علیه السلام»
۶۴	«مجلس پنجم روز پنجم»
۶۴	سخنان عاقب»
۶۴	ذکری از قائم علیه السلام»
۶۵	سخنان حارثة»

۶۵	الجامعة. الجامعة»
۶۶	قرائت کتاب جامعة»
۶۷	خلاصه نوشته‌های جامعة»
۶۸	ذکری از قائم علیه السلام
۶۹	«صحیفه بزرگ شیث»
۶۹	«صحیفه ابراهیم»
۷۰	ذکری از قائم علیه السلام
۷۰	«تورات موسی»
۷۱	«آوردن انجیلها»
۷۲	«حرکت به سوی مدینه»
۷۳	«ورود به مدینه منوره»
۷۳	۱۸ «تجرانیها با پیغمبر»
۷۴	۱۹ «قرار دادمباهله»
۷۴	اشاره
۷۶	«رسول خدا در محل موعود»
۷۶	۲۰ «من روهائی می بینم ...!»
۷۷	مانند پیامبران، نشسته»
۷۷	اشاره
۷۸	کار سنگین می بینم»
۷۸	«منذر و ابو حارثه»
۷۹	۲۱ «از پیرامون خود، غافلید»
۷۹	اشاره
۷۹	«سید و عاقب، دست به دامن منذر»
۸۰	قسم به خدا، اگر ...»

۸۱	۲۲ «دور نمای مباحله»
۸۲	۲۳ «جلسات نجران و سقیفه»
۸۲	۲۴ «دور نمای روز عاشورا»
۸۳	بخش ۲ رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله
۸۳	رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله
۸۳	آفرینش نخستین
۸۳	ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله
۸۵	بعثت و اولین مؤمن،
۸۶	به خاطر بسپارید»
۸۶	اشاره
۸۶	۱- ولایت مطلقه»
۸۷	۲- گفته او وحی است»
۸۷	۳- دشمنی بار رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۸۷	۴- اذیت نکردن»
۸۸	۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۸۸	حدیثی چند»
۹۰	۷۳ ملت»
۹۱	«اصحاب من، همانند ستارگان»
۹۱	اشاره
۹۲	«سب صحابه»
۹۷	«آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۹۷	اشاره
۹۸	۱- سخن گفتن»
۹۸	۲- سخنان در گوشه»

- ۹۸ «۳- راه رفتن»
- ۹۹ «۴- در میهمانی»
- ۹۹ «ستون پنجم یا گروه فشار»
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ «تشدید فعالیت»
- ۱۰۰ «ایمان بعضیها»
- ۱۰۱ «پیش بینی‌های لازم»
- ۱۰۱ «اندرونی‌ها!»
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ «۱- اگر ما را طلاق دهد!»
- ۱۰۲ «۲- چه خیال می‌کنی»
- ۱۰۳ «۳- محمد چگونه می‌بیند»
- ۱۰۳ «۴- کشف راز»
- ۱۰۵ «۵- زنی با ایمان»
- ۱۰۵ «۶- بانوی زیبا»
- ۱۰۶ «۷- آن دو را طلاق ده»
- ۱۰۷ «۸- برادرم را بخوانید»
- ۱۰۷ «۹- پرسش شرم آور»
- ۱۰۸ «کار شکنی‌های ستون پنجم»
- ۱۰۸ کار شکنی‌های حال حیات»
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۹ «ایمانت را مخفی دار»
- ۱۰۹ «خود کم بود؟! می‌خواهد ...»
- ۱۰۹ «نماز بر منافق»

- ۱۱۰ «او یکی از آنها بود»
- ۱۱۱ «تأخیر تا به کی؟!»
- ۱۱۱ «من فال نزدَم»
- ۱۱۱ «حدیبیة»
- ۱۱۲ ۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»
- ۱۱۳ «این هم مخالفت دیگر»
- ۱۱۴ ۱۰ «رو به زندگی عادی»
- ۱۱۵ ۱۱ «سخن چینی حاطب»
- ۱۱۵ ۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»
- ۱۱۵ ۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»
- ۱۱۶ ۱۴ «چگونه بخوابم؟!»
- ۱۱۶ ۱۵ «کشتن اسیر»
- ۱۱۷ ۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد»
- ۱۱۷ ۱۷ «هرکس شهادتین گوید»
- ۱۱۸ ۱۸ «سخن چینی منافقانه»
- ۱۱۸ ۱۹ «صحیفه ملعونه»
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ مواد پیمان نامه
- ۱۲۱ «امین امت!!»
- ۱۲۲ ۲۰ «براندازی در پرتگاه»
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ کودتای اول
- ۱۲۳ «کودتای دوم»
- ۱۲۴ ۲۱ «بیعت الغدير»

- ۲۲ «تجهیز لشکر اسامه» ۱۲۵
- ۲۳ «دوات و صحیفه ای بیاورید» ۱۲۶
- «حسینا کتاب الله» ۱۲۶
- «بدترین و داع بزرگترین امام» ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- «آخرین سخن» ۱۲۸
- ۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!» ۱۲۹
- «جفای تاریخ» یا «سر مگو» ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- «ورق برگشت» ۱۳۲
- «پیغبر نمرده است» ۱۳۳
- «سقیفه مادر فتنه‌ها» ۱۳۴
- «به نماز و دفن حاضر نبودند» ۱۳۵
- «نامی از علی در سقیفه» ۱۳۶
- «پایان عمر» ۱۳۸
- ۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله» ۱۳۸
- ۱ «رسول خدا و تدوین احادیث» ۱۳۸
- ۲ «تحریم تدوین احادیث!» ۱۴۰
- ۳ «تغییر مقام ابراهیم» ۱۴۲
- «نهی از دو رکعت نماز تطوع» ۱۴۳
- ۵ «نهی از متعتان» ۱۴۳
- ۵ «شوری» ۱۴۴
- خلاصه این بخش ۱۴۶
- بخش ۳ مولود کعبه‌علی علیه السلام ۱۴۹

- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۲ «تعیین خلیفه و وصی»
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۳ «بأنبیاء در باطن و بامن در ظاهر»
- ۱۵۳ «۲ برادر، وصی، و خلیفه من»
- ۱۵۳ «۳ (در مقام هارون به موسی»
- ۱۵۴ «تو از من و من از توأم»
- ۱۵۴ «دستور خدا»
- ۱۵۵ ۶ «وصی و وارث منی»
- ۱۵۵ ۷ «پرچم هدایت و نور دین»
- ۱۵۵ «۸ علی را دشمن ندارید»
- ۱۵۶ ۹ «صفوراء و عائشه»
- ۱۵۶ ۱۰ «پرچم بزرگ دین»
- ۱۵۶ ۱۱ «پدران مؤمنان»
- ۱۵۷ ۱۲ «ساکت ای عایشه!»
- ۱۵۷ ۱۳ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!»
- ۱۵۸ ۱۴ «بشنو و گواه باش»
- ۱۵۸ ۱۵ «شما خود سر رها نشده‌اید»
- ۱۵۹ ۱۶ «وصی من علیست»
- ۱۵۹ ۱۷ «علی از من و من از اویم»
- ۱۵۹ ۱۸ «منکرتو منکر من است»
- ۱۵۹ ۱۹ «هرکه را من مولایم علی مولای اوست»
- ۱۶۰ ۲۰ «سزاوار نیست»
- ۱۶۰ دور نمای مظلومیت علی علیه السلام

۱۶۰	 اشاره
۱۶۲	 «جفای روزگار»
۱۶۲	 «شغشقیۀ نماد مظلومیت»
۱۶۴	 «اعترافات عمر»
۱۶۵	 «توطئه ای از قبل طراحی شده»
۱۶۶	 تحریم اقتصادی»
۱۶۶	 اشاره
۱۶۷	 «اعدام دوستان»
۱۶۸	 والیان هزار فامیل
۱۶۸	 اشاره
۱۶۸	 «بیعت شکنان»
۱۷۰	 «علی در مسیر بحرانه‌ها» «بیعت از امام»
۱۷۲	 حریم وحی در معرض یورشها»
۱۷۲	 «یورش اول»
۱۷۴	 «یورش دوم»
۱۷۵	 توطئه چینی»
۱۷۵	 «یورش سوم»
۱۷۹	 «شمشیر خدا در مسجد»
۱۸۲	 «خلاصه مطالب بالا»
۱۸۳	 «ادامه جریان»
۱۸۴	 «منظره بیعت»
۱۸۶	 اختناق و استبداد کامل»
۱۸۷	 «بقیۀ ماجرای بیعت»
۱۸۸	 «سکوت بالای منبر چرا؟»

۱۸۹	«علی چرا قیام نکرد؟!»
۱۹۱	«شب و علی»
۱۹۲	«مناجات»
۱۹۲	«چاه محرم اسرار»
۱۹۲	«ابن ملجم از کجا آمد»
۱۹۳	«فرق شکافته»
۱۹۴	«دفتر عمر علی بسته شد»
۱۹۶	«قبر ناپیدا»
۱۹۶	«بنای مسجد»
۱۹۷	«قربانی شتر»
۱۹۷	بخش ۴ دختر وحی
۱۹۷	«زیارتنامه زهراء عليها السلام»
۱۹۸	«سختگوی بطن مادر»
۲۰۱	«دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان»
۲۰۳	«به خاطر او»
۲۰۳	«ای سلمان!»
۲۰۳	«حجّة الله»
۲۰۳	«انسان حوری خصلت»
۲۰۴	«چرا فاطمه و بتول!»
۲۰۴	«مادر پدر!»
۲۰۴	«شبیه پدر»
۲۰۵	«عزیزترین اهلیت؟!»
۲۰۵	«أدای احترام»
۲۰۶	«آخرین، و اولین نفر»

- ۲۰۶ «رضای فاطمه رضای من»
- ۲۰۶ غضب فاطمه، غضب خدا»
- ۲۰۷ «شاخه پیچیده من»
- ۲۰۷ «پاره تن پدر»
- ۲۰۷ «سرور بانوان»
- ۲۰۷ دست زهرا را می بوسید»
- ۲۰۷ «بوسه بر کاکل زهراء»
- ۲۰۷ «بوسه بر دهان فاطمه»
- ۲۰۸ «زبان‌ش را می‌مکید»
- ۲۰۸ «سینه و صورت فاطمه را می بوسید»
- ۲۰۸ «گردن فاطمه را می بوئید»
- ۲۰۸ «گلوی فاطمه را می‌بوسید!»
- ۲۰۸ چرا این همه او را می‌بوسی!»
- ۲۰۹ «فاطمه راستگوترین انسان!»
- ۲۰۹ رسول خدا برایش آسیاب می‌کند
- ۲۰۹ «أذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله
- ۲۱۰ «فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک»
- ۲۱۲ «روی نیلی!!»
- ۲۱۲ «پهلوی شکسته»
- ۲۱۳ «فرودگاه وحی در مسیر تند باد»
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۵ «۱- ای پسر صہاک»
- ۲۱۶ «۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!»
- ۲۱۶ «۳- تازیانه و زهراء!!»

۲۱۸	«۴- میان در و دیوار»
۲۱۸	تحمل مولا در این حال
۲۱۸	«۵- سینه خونین»
۲۱۸	«۶- مسمار در سینه»
۲۱۸	«۷- ناله بنیانکن»
۲۱۸	«۸- جنین مظلوم»
۲۱۹	جنگ اینترنت ها!
۲۲۱	«عیادت شیخین»
۲۲۱	فقط او شنیده بود!!
۲۲۱	اشاره
۲۲۳	«۹- ناله فاطمه»
۲۲۳	«۱۰- شکوه های دختر وحی»
۲۲۴	«۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت»
۲۲۴	اشاره
۲۲۵	«زهرای من»
۲۲۶	«۱۲- قبر گمشده»
۲۲۶	«خدایا»
۲۲۷	وای برا!
۲۲۷	«به خدا قسم»
۲۲۷	«لعنت خدا برا!»
۲۲۷	أجر رسالت
۲۲۸	خلاصه این بخش
۲۲۹	«تسبیح فاطمه علیها السلام»
۲۲۹	«زیارت فاطمه علیها السلام»

- ۲۲۹ «توسل به فاطمه علیها السلام»
- ۲۳۰ «موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام»
- ۲۳۱ بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ «فضائل و مناقب مشترک»
- ۲۳۳ ۱- آنها هر دو امامند
- ۲۳۳ ۲- سروران جوانان بهشت
- ۲۳۳ ۳- آن دو بهترین روی زمینند
- ۲۳۳ ۴- آن دو ریحانه‌های منند
- ۲۳۴ ۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند
- ۲۳۴ ۶- هرکس آن دو را دوست دارد
- ۲۳۵ ۷- آب دهان آن دو را می‌مکید
- ۲۳۵ ۸- آن دو را سیراب می‌کرد
- ۲۳۶ ۹- آنها را بردوش می‌کشید
- ۲۳۶ ۱۰- از منبر پائین پرید
- ۲۳۶ ۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت
- ۲۳۷ جگر آغشته به سم
- ۲۳۷ «به اندازه پر پشه خون ریخته نشود!»
- ۲۳۷ «پایان عمر غمبار»
- ۲۳۸ بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۹ «از زبان پیامبر، شیر می‌خورد»
- ۲۴۰ «تبریک خدا و ملایک»
- ۲۴۰ «حسین و دردائیل و صلصائیل و فطرس»

۲۴۰		اشاره
۲۴۰		فطرس
۲۴۱		دردائیل
۲۴۳		صلصائیل
۲۴۳		«فضائل فردی»
۲۴۳		اشاره
۲۴۴		«۱- حسین از من است»
۲۴۴		«۲- کشتی نجات»
۲۴۴		۳- چراغ هدایت
۲۴۴		۴- ای مردم
۲۴۴		«۵- توئی امام پدر امامان»
۲۴۵		«۶- به پسر من فشار نیاورید»
۲۴۵		أبوهریره
۲۴۵		عبد الله بن عمر
۲۴۶		«۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله»
۲۴۶		«ماهیت لشکر ابن سعد»
۲۴۶		«تماز تاریخی»
۲۴۷		«بار خدایا»
۲۴۸		«جسارت شمر به قمر بنی هاشم»
۲۴۸		«گفتارهای جسارت آمیز به امام»
۲۴۸		۱- شمر
۲۵۰		۲- محمد بن أشعث
۲۵۰		۳- حصین بن مالک سکونی
۲۵۰		۴- عمرو بن حجاج

- ۵- مردی ۲۵۱
- ۶- تمیم ۲۵۱
- ۷- ابن جویریة ۲۵۱
- ۸- گروهی ۲۵۲
- ۹- عبدالله بن حصین ازدی ۲۵۲
- ۱۰- سنان بن انس ۲۵۲
- «تفرینهای امام» ۲۵۲
- ۱- ابوالفتوح ۲۵۲
- ۲- عمر بن سعد ۲۵۲
- ۳- در بالین برادر زاده ۲۵۳
- ۴- در بالین جوانش ۲۵۳
- ۵- مالک بن نسر ۲۵۳
- ۶- هنگام شهادت شیر خوارش ۲۵۳
- ۷- عبدالله بن حوزة تمیمی ۲۵۴
- ۸- پس از شهادت اصحاب ۲۵۴
- ۹- پس از اتمام حجت ۲۵۴
- ۱۰- حصین بن نمیر ۲۵۵
- ۱۱- قاتل عبدالله بن حسن ۲۵۵
- ۱۲ بعد از تیر سه شعبه ۲۵۵
- ۱۳- وای بر اینها ۲۵۵
- ۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد ۲۵۵
- ۱۵- پس از خطبه دوم ۲۵۵
- ۱۶- زرعه بن شریک ۲۵۶
- ۱۷- عبد الرحمن ازدی ۲۵۶

۲۵۶	۱۸- تیری به صورت
۲۵۶	۱۹- مالک بن یسر
۲۵۷	«ملاقات امام با ابن سعد»
۲۵۹	«خطبه های امام»
۲۵۹	اشاره
۲۵۹	۱- در مقابل لشکر
۲۶۰	۲- سوار برشتر
۲۶۱	۳- تکیه به شمشیر
۲۶۲	۴- بالای اسب
۲۶۴	«خونهای که برنگشت»
۲۶۴	اشاره
۲۶۴	۱- خون علی اکبر علیه السلام
۲۶۴	۲- خون علی اصغر علیه السلام
۲۶۵	۳- خون امام علیه السلام
۲۶۵	«گریه أفلاک بر فرزند لولاک»
۲۶۵	اشاره
۲۶۶	«آسمان خون گریست و خون بارید»
۲۶۷	«خورشید گرفتگی»
۲۶۷	«باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین»
۲۶۸	«گریه زمین و جمادات»
۲۶۸	«گریه پرنده و چرنده»
۲۶۹	«ماهیان دریا وحشیان بیابانها»
۲۶۹	«گریه جنّ و انس و ملک»
۲۷۱	«اسب امام»

۲۷۱	غارت لباس امام»
۲۷۱	«غارت خیام»
۲۷۳	«غروب خونین»
۲۷۳	«بی پناهان»
۲۷۳	«عبور اسراء از قتلگاه»
۲۷۵	«اسب دوانی بر اجساد»
۲۷۶	«ظلم ستیزان»
۲۷۸	«عاشورا را عید گرفتند!!»
۲۷۸	مسجد به شکرانه شهادت حسین،»
۲۷۸	قربانی شتر»
۲۷۹	«خلاصه این بخش» دور نمای روز عاشورا» «و شهادت»
۲۸۵	بخش ۷ مقایسه
۲۸۵	اشاره
۲۸۷	«معادن زر و سیم»
۲۹۰	«فاتح نجیب»
۲۹۱	ترسایان!»
۲۹۱	«اگر از خدا بخواهند، کوه را، از جا برکند»
۲۹۲	«پدیده های پیرامونتان را ببینید»
۲۹۲	«به آن پنج تن با دقت نظر کنید»
۲۹۲	«دست پرورده های ستون پنجم»
۲۹۳	«مسیحیان»
۲۹۵	لولاکیان»
۳۱۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

از مباهله تا عاشورا

مشخصات کتاب

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۶۳۹۴-۷-۰

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۷۶۱۵

عنوان و نام پدیدآور : از مباهله تا عاشورا/محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر : قم : سپهر آذین، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۶۲ ص.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۶۴۴-۶۶۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : مباهله.

موضوع : خاندان نبوت -- سرگذشتنامه.

موضوع : عاشورا.

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۶

رده بندی کنگره : BP۲۴/۳/الف۷۶الف۴

سرشناسه : امینی گلستانی، محمد، ۱۳۱۷-

«تقدیم»

«تقدیم» به پیشگاه ملکوتیان، ای مجموعه بظاهر کوچک آل عباء، اما به بزرگی ما سوی الله و ای عصاره های جهان هستی، ای

صدر نشینان لولاک لما خلقت الأفلاک «۱»

بوئژه به پیشگاه تو ای محور عالم امکان و ای راز و رمز آفرینش، که خدایت در باره تو فرمود: ای أحمد! اگر به خاطر تو نبود

جهان را نمی آفریدم، و اگر علی نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما دو تارا پدید نمی آوردم. «۲» و در معرفتی آن

مجموعه به فرشته های آسمان، چنین فرمود: فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان فاطمه «۳» پس به تو، ای وجودش

مرکز جهان آفرینش و در آسمانها معروف تر از زمین، به تو ای فاطمه علیها السلام ای نمونه جاوید انسانیت، و ای آینه تمام نمای

حقیقت، و ای تجسم راستین شریعت و به فرزندان گرامی ات علیهم السلام که خود از سوی خدا، حجت بر آنها بودی، «۴»

مخصوصاً به یوسف گمگشته ات «مهدی» علیه السلام بر افرازنده پرچم عدالت و آزادی بر بام بلند گیتی، این اثر ناچیزم را، عاجزانه

و ذلیلانه، تقدیم میدارم، که برای روز، یوم لاینفع مال و لا بنون «۵»

ذخیره نجاتم باشد.

محمد امینی گلستانی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲

«قال الله عزّو جلّ فی القرآن الکریم»

«فمن حاجک فیہ فقل تعالوا ندع أبناؤنا و أبناؤکم و نسائنا و نسائکم و أنفسنا و أنفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»

آل عمران: ۶۱.

بخش ۱ مدینه اَنْ الله تعالى

عرض علیاً علی الأعداء يوم الإبتهال، فرجعوا عن العداوة

و عرضه علی الألیاء يوم الغدير فصاروا أعداءً «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصّـلـود والسّـلام علی سید الانبیاء والمرسلین وعلی أوصیائه الأئمّة الإثنی عشر الغر الميامین واللّعنة الدائمة الأبدیة علی أعدائهم أجمعین من الان إلى قیام يوم الدی

پیشگفتار

پیشگفتار در طول بیست و سه سال دوران نبوت و رسالت پیامبر گرامی اسلام وقایعی پیش آمده و جریانهای رخ داده است، که هر کدام از آنها به تنهایی، قابل تأمل و شایسته بررسی و مایه عبرت و تجربه‌های پر ارزشی بوده است.

تاریخ زندگی پر از فراز و نشیبها و سرشار از شیرینی‌ها و تلخیها و شگفتیها و سختیهای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را، هر چه ورق بزنیم در تازه‌ای از ابعاد بیشمار آن در برابر انسان گشوده می‌شود.

هراندازه که، تاریخ جلوتر رود، اسرار نهفته زوایای زندگانی آنحضرت، شفاف‌تر و آشکارتر می‌گردد، ولی متأسفانه قلم به دستان محقق، در قرون و أعصار گذشته، از کنار بعضی از آنها، به طور گذرا، رد شده و از امتیازاتش، غفلت ورزیده اند.

یک نمونه از آن وقایع، جریان «مباهله» رسول خدا صلی الله علیه و آله با بزرگان و علمای درجه یک و رؤسای طراز اول مسیحیان نجران بوده است.

جریانی که واقعاً عبرت‌انگیز و دارای اثبات حقانیت رسالت و آشکار شدن عظمت

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴

آل عبا و مقام شامخ ائمه هدی علیهم السلام مخصوصاً آخر و خاتم آنها حضرت بقیةالله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، است.

در یکی از شبهای طولانی زمستان، تاریخ زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از کتاب پر برکت بحار الأنوار علامه مجلسی رضی الله عنه مطالعه می‌کردم، به واقعه تاریخی بحث و گفتگوهای پنج روزه دانشمندان نصارای «نجران» و آمدن آنان به مدینه منوره و ملاقاتشان با رسول خدا و قرار داد و پیشنهاد «مباهله» و کیفیت حضور و در نهایت انصراف آنها در روز موعود، رسیدم، ناگهان واقعه جانگداز کربلا و میدان خونین و تنها ایستادن حضرت سیدالشهداء علیه صلوات الله مابقی الدهر و اللیل والتّهار در نظرم مجسم شد.

به فکر فرو رفتم که چه قدر فاصله میان انسانها یا انسان نماهای این دو واقعه، در عین حال عظمت و بزرگواری قهرمانان آنها (پنج تن آل عبا یا اهل کساء علیهم السلام) وجود دارد.

همان شب تصمیم گرفتم تا آنجا که اطلاعات ناقص و کم توشه من اجازه دهد از هر دو واقعه نسخه برداری کرده، به طور فشرده خلاصه نویسی نمایم سپس مقایسه‌ای میان این دو واقعه و دو حادثه را انجام داده و آن را به صورت کتابی در آورم؛ تاروشن شود که نصارای «نجران» در مقابل حق چگونه سر تسلیم فرود آورده و به خاک مذلت افتادند؛ و آنهایی که نام مسلمانی را با خود یدک می‌کشیدند و دم از اسلام و مسلمانی می‌زدند؛ از روزهای پایانی عمر بابرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پس از رحلت آنحضرت، از سقیفه بنی ساعده، گرفته تا روز عاشورا که، آخرین نفر از «آل عبا» و قهرمانان «مباهله» در آن دشت پر بلای کربلا حضور داشت، چه رفتارهای بیشمارانه و جنایت‌های ننگین را بار آوردند.

این کتاب دارای هفت بخش است.

۱- نسخه برداری واقعه مباهله، از کتابهای مربوطه.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵

۲- خلاصه ای از تاریخ زندگانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

۳- چکیده ای از تاریخ زندگی حضرت علی علیه السلام و مظلومیت او.

۴- مختصری از تاریخ زندگی دختر وحی أمّ الأئمة التجباء علیهم السلام حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ومشکلات عمر کوتاه و مصائب آن سالار بانوان دنیا و آخرت.

۵- گوشه هائی از تاریخ زندگانی فرزند (یس) امام حسن مجتبی علیه السلام.

۶- نگاهی به ابعاد دوران امامت فرزند (طه) امام حسین علیه السلام.

۷- مقایسه میان جریان مباهله و رفتار مسلمانها با هر یک از این شخصیتها و سپس نتیجه گیری نهائی از این جریانها.

امابه نکاتی که لازم است قبلاً در باره این کتاب تذکر داده شود توجه فرمائید.

۱ غرض از تألیف این کتاب، بیان واقعیتها و کشف حقائق برای رضای خدا و مقایسه خانواده‌ها و انسانهای، اصیل و نجیب، با انسان نماها و بد ریشه‌هائی است که، نتایج اعمال و رفتارهای بد آنها، تا تاریخ هست، باعث آبرو ریزی و رسوائی و بد نامی و ننگ جامعه بشریت، خواهد شد.

اشتباه نشود ما در این صدد نیستیم که نصارا را بر مسلمانهای اصیل و نجیب، ترجیح داده و یا آنها را بر اینها مقدم بشماریم، بلکه بیان فرق میان اُصالت و نجابت، و حقارت و دنائت، و تشخیص حق و حقیقت و تسلیم در مقابل آن، از هر نژاد و قومی که باشد و به هر قیمتی که تمام شود، و میان متکبران و سنگ دلان فدا کننده همه ارزشها، برای رسیدن به هدف باطل است که، آن هم از هر نژاد و به هر قیمتی که، تمام شود «۱».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶

۲ مسلمانها در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اثر تربیت اصیل و صحیحی که از آن حضرت داشتند، هم آهنگ و متحد، کارها را پیش می‌بردند، حتی ستون پنجمی‌ها هم، با آن همه روحیه ماجراجوئی که داشتند، ملتزم رکاب بودند، گو اینکه، برای سنجش موقعیت و نشان دادن خود در مناسبتهای مختلف، به اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراضها و موضع گیریهائی داشته اند، اما در هر حال ظاهر خود را نیز حفظ کرده و وحدت خود را، از دست نمی‌دادند و در سایه این وحدت و همدلی بود که، در زمان کوتاهی، توانستند شبه جزیره عربستان را تسخیر و به رؤساء و ملوک دنیا، سر فرازی نموده، نامه‌ها نوشته، به آئین خود دعوت کرده یا اعلام جنگ دهند؛ اما این اتحاد ظاهری و صوری، مانع از آن نبود که، در خفاء و بطور نامرئی، موقعیتهای خود را نیز تثبیت نموده و به فعالیت‌های زیر زمینی خود ادامه دهند.

ما هم در این کتاب، جریانها را (در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله) از این بُعد، بررسی کرده‌ایم، ولی بعد از رحلت، بحث دیگری دارد (که در محل خود بیان خواهد شد).

البته نقل قضایا و استشهاد از تاریخ، ممکن است برای عده‌ای، خوشایند نباشد و سوء ظن ایجاد نماید؛ اما چه می‌شود کرد، بیان واقعیتها و تحمل تلخی شنیدن حقیقت، برای گروهی، رنج آور است، نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند، در برابر حقائق تسلیم شده و منصفانه، قضاوت کنند و شاید هم نتوانند از نشان دادن عکس العمل، خود داری نمایند.

اما این ناخوشایندی، و رنج آوری، سبب کتمان حق و به دست فراموشی سپردن حقایق و ارزشها، نخواهد شد.

در عصر فضا و در زمانی که مغزها باز و بحثها شفاف و افقها روشن است، و انسانها،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷

با پیشرفت معجزه آسای علم و دانش سر و کار دارند، دیگر مجالی برای اظهار تعصب غیر منصفانه، نمانده است و باید در برابر حق و حقیقت تسلیم گشته و سر تعظیم فرود آورد؛ و در صورت طغیان عصبیت جاهلیت، نباید دفتر حقیقت و وجدان سالم را بسته، به سرایشی سقوط و نابودی، پیش رفت و فراموش کرد!

۳ در این کتاب به اسناد روایات رسیدگی نشده، اما کوشش فراوان به کار رفته است که مطالب، از منابع اصلی و معتبر فریقین مخصوصاً از صحاح ششگانه و سایر مصادر موثق برادران اهل سنت، نقل شود، تا هیچگونه ابهامی بر هیچ فرد حقیقت جو و واقع بین، باقی نماند و آدرس آنها، به طور دقیق در پاورقی ها آورده شده است؛ که خواننده عزیز این کتاب، علاوه بر اینکه از حقایق و اتفاقات گذشته، اگرچه بصورت فشرده، اطلاعاتی به دست می آورد، کلاه خود را نیز قاضی نموده، راهی را پیش گیرد که رضای خدا و آرامش وجدانش در آنست، و این نکته را هم فراموش نکند امروز و فرداست که در پیشگاه عدل الهی حضور یافته و در مقابل اعتقادات و اعمال ریز و درشت خود جوابگو خواهد شد.

۴ آیات و اخباری را که در باره پیامد و جزای، آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و در بخش - ۲ - ص ۱۴۷ و بخش - ۴ - ص ۴۲۹ به طور خلاصه بیان گردیده است عزیزان دقیقاً مطالعه و بر رسی نموده و به خاطر بسپارند، تا در حال مرور به هر یک از مطالب این کتاب، خود به حق داوری نموده و نسبت به تاریخها و اوضاع گذشته صدر اسلام قضاوت نمایند که دیگر به تکرار زیاد، نیازی نباشد اگرچه در بعض جاها ضرورت اقتضا کرده است که مطلب یا روایتی، تکرار شود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸

۵ ولایت مطلقه تکوینی و تشریعی، از آن خدا و رسول او ست. این مطلب، در آیات متعدد قرآن کریم، بیان شده است که قسمتی از آن را در بخش - ۲ - ص ۱۴۴ می خوانید.

۶ طبق نصوص صریحه قرآن و سفارشهای بی شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اهل بیت علیهم السلام (که نمونه هائی در بخش - ۲ - ص ۱۴۹ خواهد آمد) این پرسش ها پیش می آید، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام سرستیز داشته و برای همیشه حقوق مسلم آنها را غصب کرده اند؛

آیا دور از رحمت خدا، و مشمول لعن او نبوده و نخواهند بود؟!

آیا عذاب خوار کننده و دردناک وو ... در انتظار آنها نیست؟!

آیا صاحبان این اعمال را بی ایمان و منافق وو ... معرفی نکرده است؟!

آیا دستور نداده است بدون این که در برابر تصمیم خدا و رسول او حق اظهار نظر داشته باشند، تسلیم شوند؟!

آیا خداوند سخن رسولش را سخن خود معرفی نکرده است یعنی هرچه رسول او گوید در واقع خود او گفته است؟! بخش - ۲ - ص ۱۴۶.

آیا وقت آن نرسیده است، از دست آورد کینه های تعصبی گذشته گان، دست بردارند؟! کسانی را که، همیشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خون دل خورانده اند، مسلمان بدانند، مانند ابوسفیان چون پدر معاویه و اموی است، اما ابوطالب مدافع و فدائی جانباز و عاشق از جان گذشته و مانند کوه استوار در برابر قرشیان، ایستاده را، مسلمان شناسند چون پدر علی علیه السلام و هاشمی است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۹

آیا به معاویه: مدال افتخار «خال المؤمنین» اعطاء کردن، و با این لقب جا افتاده، او را روی کول مسلمانها سوار کردن شایسته است؟! ولی برای محمّد بن ابی بکر، برادر امّ المؤمنین عایشه که جوانترین، خانمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیشتر مورد توجه آنحضرت بود، عنوان «خال المؤمنین» دادن سزاوار نیست چون علوی است؟! «۱»

آیا خلیفه عثمان: چون شوهر دو «ریبه» (۲) رسول گرامی و خود نیز از بنی اُمیّه است و قسمت اعظم عمر خود را با کفر و شرک گذرانده بود، با افتخار لقب «ذو التورین» سر به آسمان بساید و شایسته احترام؟! اما شوهر «سیده النساء العالمین» و شخصیت دارای القاب «اول من آمن بالله و رسوله و قائد الغر المحجلین و هاجر الهجرتین و من صلی القبلتین و قاتل بیدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین» بعد از رحلت آن حضرت، ره به جایی نبرد و نسبت کفر به او داده و خانه نشین کنند!! چون او «أخوالرسول» است و از بنی هاشم.

و هزاران آیای بدون جواب دیگر که قسمتی از آنها از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، و ما سعی خواهیم کرد این آیاهای را تکرار نکنیم مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید. (۳)

پس چرا قسمت اعظم مسلمین متأسفانه هنوز که هنوز است، باز با همان منطقی اِنّا وجدنا علیه آبائنا و اِنّا علی آثارهم مقتدون به سر می‌برند و حاضر نیستند بدون تعصب و با دیده تحقیق با مسائل اعتقادی روبرو شده و خود را متحول سازند.

و یا حد اقل، در نوشته‌ها و کتابهای مهم بزرگان و دانشمندان خود، دقت فراوان به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰

کار برده، و از تقلید کور کورانه و تعصبات فرقه‌ای، دست بردارند؟! تا اینکه با کمال شهادت، خود را در سلک حقیقت‌شناسان و حق‌جویان در آورده، و به سوی قلّه عزّت و عظمت خود محوری و خود باوری، و حق‌شناسی، پرواز نمایند؟! به امید آن روز. ۷ در این کتاب برای اطلاع‌رسانی به عزیزان، از کتابهای گوناگون، مطالبی، فقط به عنوان نمونه آورده شده است و گر نه دامنه موضوع کتاب، به اندازه‌ای وسیع و گسترده است که با فراهم آوردن چندین جلد کتاب، نمی‌توان آنها را گردآوری و یا جمع‌بندی کرد.

و همچنین در باره شرح حال هر یک از آل عبا علیهم السلام از کتابهای بی‌شمار، تنها به قطره‌ای از دریا قناعت و اکتفاء شده است و الا با چند صفحه مگر می‌شود، حق آن را ادا کرد؟

۸ از عزیزانی که این کتاب را مورد توجه قرار خواهند داد، استدعا دارد، اشتباهات و لغزشها و سایر عیبه‌ها را که رؤیت نموده و لازم به تذکر دانستند، لطفاً وسیله تلفنی که در شناسنامه کتاب ارائه شده است، این حقیر را، آگاه نمایند تا در چاپهای بعدی اصلاح شود، چون انسان مشحون از اشتباه است و مصون از لغزش نیست.

محمد امینی گلستانی

۱۳۸۳/۱/۲۳ هجری شمسی

۱۴۲۵/۲/۲۰ هجری قمر

بخش ۱ مباهله مدینه

اشاره

در این بخش علت و سبب پیدایش واقعه و سیر تاریخی آن تا پایان روز مباهله در ابعاد مختلف، مورد بررسی قرار خواهد گرفت

«مباهله از نظر اسلام و مسیحیت»

«مباهله از نظر اسلام و مسیحیت» این سؤال پیش می‌آید که آیا مباهله یعنی نفرین و لعنت کردن در مواقع مخصوص جنبه عمومی دارد و یا همان جریان تاریخی یکبار اتفاق افتاده است و بر دیگران جائز نیست؟!

شکی نیست که آیه مباهله، یک دستور کلی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمی دهد بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام است؛ ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان حکم عمومی بوده باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالهای آنها در برابر دشمنان در اثر لجاجت، به جایی نرسید از آنها دعوت به مباهله کنند. «۱» از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده است نیز عمومیت این حکم را تأیید و همگانی بودن آن استفاده می شود به حدیث ذیل توجه نمایید.

أبو مسروق گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما بامردم (سنّی ها) حرف می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲

زنیم و با آنها با آیه (و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) احتجاج می کنیم می گویند در باره امراء نازل شده است، می گوئیم (إنما ولیکم الله و رسوله) می گویند در باره مؤمنین نازل شده است، باز با آیه (قل لا أسئلكم علیه أجراً الا الموده فی القربی) می گویند در باره ذی القربای مؤمنین آمده است؛ هرچه به نظرم می رسد بحث می کنم اما به نتیجه نمی رسم.

فرمود: اگر سخنان شمارا مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباهله دعوت کنید، راوی می گوید: سؤال کردم چگونه مباهله کنم؟

فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن روزه بگیر و غسل کن، و به صحرا برو سپس انگشتان دست راست را در میان انگشتان راست او قرار ده «۱» و از خودت شروع کن و بگو خدایا تو پروردگار آسمانهای هفتگانه وزمینهای هفتگانه‌ای و از اسرار نهان آگاهی و رحمن و رحیمی، اگر مخالف من حق را انکار کرده و ادعاء باطلی دارد، بلائی از آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناک مبتلا ساز، و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعاء باطلی می کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن، سپس فرمود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳

: چیزی نخواهد گذشت نتیجه این دعا آشکار خواهد شد؛ به خدا سوگند که هر گز نیافتم کسی را که حاضر باشد! این چنین با من معامله کند. «۱»

در واقعه کربلا آورده اند: بریر که از بندگان صالح خدا و سید قاریان کوفه بود به میدان آمد و جنگ شدیدی نمود و صدا می زد به من نزدیک شوید ای کشندگان مؤمنین، نزد من بیائید ای قاتلان اولاد بدریین، پیش من آید ای قاتلان عترت خیر المرسلین. مردی به نام یزید بن معقل از لشکر ابن سعد، بیرون آمد و ندا کرد ای بریر کار خدا را چگونه می بینی؟! فرمود: کار خدا نسبت به من خیر و نسبت به تو شر است یزید گفت: دروغ می گویی با اینکه قبلاً دروغ نمی گفتی؛ یادت می آید روزی که در بنی لوزان با هم قدم می زدیم تو می گفتی معاویه ضالّ است و علی امام هدایت است بریر گفت: حالا هم شهادت می دهم که رأی من این است.

یزید گفت: من هم شهادت می دهم تو از گمراهانی، فدعاه بریر إلی المباهله فرفعا أیدیهما إلی الله سبحانه یدعوانه أن یلعن الکاذب و یقتله، بریر او را به مباهله دعوت کرد و دستها را به سوی خدا بلند کرده و از خدا خواستند که بر دروغگو لعنت کرده و او را بکشد.

پس به بهمدیگر حمله نموده و جنگیدند یزید ضربت خفیفی به بریر فرود آورد اما بریر شمشیرش را چنان بر سر یزید نواخت که طاس کلاه را بریده بر سرش نشست به طوری که شمشیر بریر در سر او گیر کرد و ماند و از اسب افتاد و به قتل رسید «۲»

پس در مواقع لزوم مباهله کردن جائز است چون بریر خود فقیه و قاری قرآن و از شهیدان گلگون کفن کربلا است کار بر خلاف فرامین اسلام انجام نمی دهد

نجران نجران اسم محلی است در کوهستان شمالی یمن به فاصله ده منزلی صنعاء و اراضی آن متعلق به قبیله همدان بوده است. این قبیله در دوره جاهلیت بتی داشتند که آن را یعوق می‌نامیدند و به گفته یاقوت حموی در معجم البلدان، نجران نام چند محل بوده است. «۱»

نجران شهری از شهرهای یمن است، این شهر بانام بناکننده آن نجران بن فریده نامیده شده است «۲».

نجران یکی از مراکز یمن در سمت مکه بوده است «۳»

نجران محل معروفی است میان حجاز، شام و یمن «۴»

نجران محلی در یمن است «۵»

نجران نزدیک صنعاء از شهرهای یمن است میان عدن و حضرموت واقع است «۶»

گویند و نگارند نجران از توابع مکه معظمه بوده است «۷»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵

نجران شهر کوچکی است پر از نخلستانها ... از راه معتدل، از مکه تا نجران را در حدود بیست روز طی می‌کنند «۱»

اینها گفتارهای مورخین در باره نجران است که همه آنها را این طوری میتوان خلاصه کرد.

این شهر مانند شهرهای دیگر دنیا، دگرگونی‌های زیادی داشته و باگذشت زمان، رو به توسعه گذاشته است، بطوری که در کتابهای تاریخ، بعد ها آن را با عبارت (شهر بزرگ) یاد می‌کنند، و فعلاً نیز در نقشه جغرافیائی عربستان یکی از شهرهای نزدیک مرز یمن قرار گرفته است.

نجران بلدة کبیره علی سبع مراحل من مکة الی جهة الیمن تشتمل علی ثلاث وسبعین قرية «۲»

نجران شهری است بزرگ در هفت مرحله‌ای از مکه به سوی یمن دارای ۷۳ روستا است

پس مرور زمان نجران را به صورت شهر بزرگ در آورده و در زمان زینی دحلان نویسنده کتاب (السيرة النبویة و الاثار المحمدیة ج ۲ / ۱۴۴) دارای ۷۳ روستا نموده است و در میان مکه و یمن واقع شده و دارای بت مستقل که در آن زمان نشانه مشروعیت هر قبیله و شهر به حساب می‌آمده بوده است

موقعیت اجتماعی نجران

موقعیت اجتماعی نجران نجران از نظر اجتماعی دارای اهمیت زیادی بوده است.

۱- از سمت حیره، بندرگاه تجارتی بوده است.

۲- عبد الممدان ابن دیان حارثی ساختمان‌ی درست کرده بود که با کعبه معظمه رقابت نماید، غایت تعظیم و تبجیل در باره آن مرعی می‌داشته است.

شعراى عرب در باره کعبه نجران شعرهائی سروده‌اند از جمله اشعار ذیل است

وکعبه نجران حتم علیک حتی تناخی بأبوابها

نزور یزیدا و عبدالمسیح ونیساهم خیر اربابها

وشاهدن الجل والیاسمون والمسمعات بقصابها «۱»

وبربطنا دائم معمل فأی الثلثة أزرى بها

گویند اهل نجران قبل از قبول کیش نصرانیت مانند سائر اعراب بت پرست بوده‌اند

درخت خرمای سالخورده‌ای در آنجا مورد توجه و پرستش بوده و همه ساله روزمعینی را عید قرار می‌دادند و در آن روز جامه‌های فاخر پربها و حلی و زیور زنان را بر آن درخت می‌آویختند پس از زمانی به کیش نصرانیت وارد شدند و مرکز مهم نصرانیت شد. در عصری بجهت قتل که در آنجا پیش آمد (طوایف یهود بر علیه نصرانیها قیام از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۷)

کردند (چون نصاری نجران در برابر آنها عاجز بودند) از پادشاه حبشه که در جنوب و پادشاه روم که در شمال نجران واقع بود کمک خواستند و به سبب یاری آنها، بر یهود غالب آمدند پس از آن در تحت الحمايه این دو پادشاه مقتدر قرار گرفتند «۱» از اهمیت این منطقه و مورد توجه بودن آنها بود که پیامبر گرامی اسلام مانند پادشاهان مهم و در ردیف قبایل بزرگ بر آنها نیز نامه جداگانه نوشته و دعوت به اسلام کرد (جریان نامه خواهد آمد

۳ موقعیت فرهنگی نجران

۳ موقعیت فرهنگی نجران نجران در آن زمان مرکز علم و دانش و محل سکونت اسقفها و پاپها و بزرگان علم کیش نصرانیت (مانند واتیکان امروز) پایتخت نفوذ روحانیت و مرجع دینی آنها بود از اطراف و اکناف عالم مسائل مذهبی را به آنجا مراجعه می‌کردند، بطوریکه پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین قریش برای صحت ادعاء آنحضرت هیئتی را به سوی آنها گسیل داشته و از آنها کسب تکلیف نمودند.

خلاصه جریان (آنطور که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در شأن نزول سوره کهف، آمده است) این گونه بوده است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود سبب نزول سوره کهف این است که طائفه قریش سه نفر را به سوی نجران فرستادند تا از یهود و نصاری آنجا مسائلی را یاد گرفته برگردند و از رسول خدا آن مسائل را پرسند آن سه تن بنامهای ۱- نضر بن حارث بن کلدہ ۲- عقبه بن ابی معیط ۳- عاص بن وائل بودند. این سه نفر حرکت کردند وقتی که به نجران رسیدند پیش علمای یهود رفتند (جریان بعثت را باطلاع آنها رساندند) علمای یهود گفتند سه مسئله از محمد پرسید اگر طبق مدارکی که پیش ما هست پاسخ گفت؛ بدانید که او صادق و راستگوست و مسئله دیگری سؤال نمائید اگر ادعاء کرد که میداند؛ بدانید که او کاذب و دروغگوست. آن سه مسئله این است؛

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹

۱- آن جوانان و جوانمردانی که در زمان پیشین از میان قوم و اهل شهر خود خارج شده و غیبت نمودند و خوابیدند؛ چند نفر بودند و خواب آنها چند سال طول کشید و غیر از آنها چه چیز هائی با آنها بود.

۲- خداوند به حضرت موسی دستور داد برای تعلم پیش عالمی رود آن عالم که بود و چگونه از او تبعیت کرد، داستان آنها چیست.

۳- مردی که شرق و غرب عالم را پیمود تا به محل سکونت یا جوج و مأجوج رسید آن مرد که بود وقصه او چیست؟.

اما مسئله چهارم! از او پرسید؛ قیامت چه موقع برپا خواهد شد؟!

سپس جواب این سؤالها را مشروحاً به آنها یاد دادند و در نهایت به آنها گفتند: اگر محمد ادعا کرد وقت برپائی قیامت را می‌داند دروغ می‌گوید چون هنگام فرا رسیدن آن را غیر از خدا کسی نمی‌داند.

آن سه تن از نجران باز گشتند به مکه رسیده پیش ابوطالب رفتند و گفتند: ای ابو طالب برادر زاده‌ات می‌پندارد از اخبار غیبیه آسمان به او نازل میشود ما مسائلی داریم اگر جواب صحیح داد باور می‌کنیم او راستگو و گر نه او دروغگو است.

ابوطالب آنها را پیش رسول خدا آورد؛ مسائلشان را مطرح کردند؟ حضرت فرمود:

فردا پاسخ شمارا خواهم داد چون انشاء الله نگفت چهل روز وحی آسمانی از او قطع شده و جبرائیل نیامد (خدا میداند در این چهل روز بر او چه گذشت) پس از چهل روز سوره کهف نازل و جواب همه سه سؤالها را داد «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰

این جریان به خوبی نشانگر آن است که نجران در آن زمان دارای چه موقعیت فرهنگی و اجتماعی بوده است. چنانکه در کتاب آفتاب درخشان می‌گویید: چنین می‌نماید که نجران اهم مراکز نصرانیت در جزیره العرب بوده و مجمع و مرکز علماء و اسقفها و پاپهای زمان ظهور نور اسلام بوده و از آنجا مبلغین به اطراف ارسال میشده و کتب عهد قدیم و مجموعه های دیانتی از جامعه و صحف و تورات و انجیل و جز آنها در آنجا بوده و مرکز رجوع نصاری عالم در احکام دیانتی و روحانی بوده و موقعیت اهمیت بخشی در انتظار داشته فلذا بدست خط مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ارسال رسل از طرف ذیشرف آن حضرت مفتخر و سرافراز گردید «۱»

موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران

موقعیت اقتصادی و تسلیحاتی نجران نجران شهر حاصلخیز و پر نعمت و معموره بوده و صنایع مستظرفه از آنجا بجانب بلاد معظمه صادر میشده و دریافت اَلبسه حریر قشنگ و صنعت پوست و ساختن اسلحه جنگی دست نیرومند و مهارتی تام و رسا داشته‌اند. حله های یمانیه پُر بها در آنجا یافت میشده و بندر گاه تجارتی از سمت حیره بوده است. «۱»

در آینده خواهید دید که رسول خدا به علت اهمیت نساجی مرغوب و تسلیحات مدرن آن زمان، در صلحنامه فیمابین با آنها، به دو هزار حله و سی دست اسلحه در هر سال منعقد کردند.

بطور خلاصه از گفتارهای مورّخین استفاده می‌شود که نجران، از شهرهای تمام عیار آن زمان بوده و از نظر نظامی و موقعیت سوق الجیشی اهمیت به سزائی، داشته است و همچنین دارای جنگجویان شجاع و نترسی بوده است. «۲» ریاست نجران و توابع آن با سه نفر بود.

۱- (سید) که اسم او وهب است گویند عهده دار امور خارجه بوده باصطلاح کنونی (وزیر خارجه) بوده علاوه بر آن ریاست ارتش را هم داشته با تعبیر کنونی (وزیر جنگ) هم بود.

۲- (عاقب) که اسم او عبدالمسیح بوده ریاست تنظیمات داخلی را داشته بزبان از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲

جدید (وزیر داخله یا وزیر کشور) بود.

۳- (اسقف) که ابو حارثه نام داشت و صد و بیست سال از عمر او گذشته بود امور دیانتی را عهده دار و (پاپ) بوده ولی در امور مهمه که رو آور میشد هر سه در مشورت و رأی شرکت داشتند. «۱»

۵ «نجران از نظر روایات»

۵ «نجران از نظر روایات» امام صادق و امام محمدباقر از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: «شَرَّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ وَ شَرُّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ» «۱» بدترین یهودیها یهود بيسان و شرور ترین نصرانیها نصاری نجران است.

این روایت نصاری نجران را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است اما روایت دیگری از اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام

وارد شده است که آنحضرت در خطبه‌ای که راجع به وقایع آخر الزمان ایراد نمود در آخر خطبه فرمود «مردی از اهل نجران خروج کند و دعوت امام (زمان) را اجابت نماید و اول کسی باشد از نصارا که دعوت آنجناب را قبول کند و از کیش نصرانیت خارج شود و با غلامان وضعیفان خروج کرده با بیدقهای هدایت به نخيله رود. ۲»

۶ لغت مباهله

۶ لغت مباهله مباهله در اصل از ماده بهل بروزن اهل به معنای رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن را گویند. به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی از مادر شیر بنوشد به آن باهل می‌گویند و ابتهال در دعاء بمعنای تضرع و واگذاری کار به خداست. و اگر آن را گاهی بمعنای «هلاکت و لعن و دوری از خدا» گرفته‌اند نیز بخاطر این است که رها و واگذار کردن بنده را به حال خود، این نتایج را به دنبال می‌آورد این بود معنای مباهله از نظر ریشه لغت. و از نظر مفهوم متداول که در آیه مباهله گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است به این ترتیب افرادی که باهم گفتگو در باره یک مسئله مهم مذهبی که دارند در یک جا جمع شده، به درگاه خداوند تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند «۱».

ابن عباس گوید: ثم نبتهل ای نتضرع فی الدعاء تضرع در دعاء نمائیم. ابو عبیده و کسائی گویند نلتعن به همدیگر لعنت کنیم و أصل ابتهال جد و جهد در دعاء برای لعن کردن می‌گویند بهله الله یعنی خدالعنتش کند و بهل به معنی آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵ کم نیز آمده است «۱»

اصل در بهله با ضمه و فتحه آنطور که گفته‌اند به معنای لعنت کردن است سپس در مطلق دعا شایع شد چنانچه گفته می‌شود فلانی: یبتهل الی الله فی حاجته: برای برآورده شدن حاجتش خدا را می‌خواند «۲» الإبتهال: هو الإجتهد فی الدعاء ولا یقال إبتهل فی الدعاء الا اذا كان هناك اجتهد «۳» ابتهال به معنای جدیت در دعاست. ابتهل فی الدعاء در جائی گفته می‌شود که جدیت و اجتهاد در دعا داشته باشد. ثم نبتهل ای نتباهل بأن نقول بهله الله علی الکاذب منا ومنکم والبهله بالضمه والفتح اللعنه و بهله الله لعنه وأبعده من رحمته «۴» کلمه نبتهل یا نتباهل را آن وقت می‌گویند که دو نفر به همدیگر بگویند لعنت خدا بر دروغگو باد یعنی خدا او را لعنت کند و از رحمتش دور سازد.

بهل الشیء والبعر اهماله وتخلیته ثم استعمل فی الإسترسال فی الدعاء سواء كان لعناً أولاً، الا أنه یفسر باللعن لأنه المراد فی الواقع «۵» رها شد چیزی و شتر آزاد و رها شد سپس در دعاء استعمال شد خواه لعن باشد یا نه، اما در این آیه به معنای لعن تفسیر شده است چون منظور آنست.

برای مباهله معانی قریب المضمون زیاد گفته اند ولی از همه پسندیده تر همان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶

خلاصه گیری تفسیر نمونه است که در اول فصل ذکر گردید

۷ «ارزش روایی واقعه»

۷ «ارزش روایی واقعه» روایت مباهله از روایات مورد قبول فریقین (سنی و شیعه) است تقریباً مورد اتفاق هر دو طرف می‌باشد. فخر رازی در تفسیر خود پس از نقل دو روایت مباهله و کساء به صورتیکه زمخشری در در کشف نوشته است می‌گوید: واعلم أنَّ هذه الزوایة کالمتفق علی صحتها بین أهل التفسیر والحديث «۱»

بدانکه این روایت میان اهل تفسیر وحديث مانند حدیثهای اتفاق یافته بر صحت آن است.

نیشابوری نیز بعد از نقل روایت مباهله و کساء بعد از آیه ویطهر کم تطهیراً می‌گوید:

هذه الزوایة کالمتفق علی صحتها «۲»

این روایت (از نظر سند) مانند روایاتی است که بر صحت آن اتفاق داشته باشند.

قاضی نورالله شوشتری قدس سره در جلد سوم کتاب (احقاق الحق) طبع جدید ص ۴۶ می‌گوید مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که آبناثا در آیه مباهله اشاره به حس وحسین و نساثنا اشاره به فاطمه و أنفسنا اشاره به علی علیه السلام است.

سپس در پاورقی کتاب مزبور نام در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت را آورده است که آنها تصریح کرده‌اند آیه مباهله در باره اهل بیت نازل شده است نام

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷

و مشخصات کتابهای آنها را نیز از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحاً نقل کرده است از جمله شخصیت‌های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد ذیل است.

۱- مسلم ابن حجاج نیشابوری: صاحب صحیح معروف از صحاح ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است در جلد ۷ ص ۱۲۰ چاپ محمد علی صبیح مصر.

۲- احمد ابن حنبل در کتاب مسند: جلد ۱ ص ۱۸۵ چاپ مصر.

۳- طبری در تفسیرش: ذیل آیه مباهله ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ میمنه مصر.

۴- حاکم در مستدرک: ج ۳ ص ۱۵۰ چاپ حیدر آباد- دکن

۵- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة: ص ۲۹۷ چاپ حیدر آباد دکن

۶- واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول: ص ۷۴ چاپ الهندیه- مصر

۷- فخر رازی در تفسیر معروفش: جلد ۸ ص ۸۵ چاپ ابیه- مصر.

۸- ابن اثیر در کتاب جامع الأصول: ج ۹ ص ۴۷۰ چاپ سنه المحدثه- مصر

۹- ابن جوزی در تذکره الخواص: ص ۱۷ چاپ نجف.

۱۰- قاضی بیضاوی در تفسیرش: ج ۲ ص ۲۲ چاپ مصطفی محمد- مصر.

۱۱- آلوسی در تفسیر روح المعانی: ج ۳ ص ۱۶۷ چاپ منیریه- مصر.

۱۲- طنطاوی در تفسیر الجواهر: ج ۳ ص ۱۲۰ چاپ مصفی البابی الحلبي مصر.

۱۳- زمخشری در تفسیر کشف: ج ۱ ص ۱۹۳ چاپ مصطفی محمد

۱۴- حافظ ابو احمد بن حجر العسقلانی در الإصابه: ج ۲ ص ۵۰۳ چاپ مصطفی محمد- مصر.

۱۵- ابن صباغ در کتاب فصول المهمه: ص ۱۰۸ چاپ نجف.

۱۶- علامه قرطبی در الجامع لأحكام القرآن: ج ۳ ص ۱۰۴ چاپ ۱۹۳۶ مصر.

در این فصل در صدد ذکر منابع در رابطه با آیه مباهله و دلائل فضائل اهل بیت نیستیم چون در نتایج واقعه مشروحاً بیان خواهد شد، منظور ذکر نمونه هائی از ارزش و اهمیت و معروفیت روایت مباهله بود. از کتابهای زیاد اهل سنت وقوع

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸

جریان مباهله بطور وضوح استفاده می‌شود و هیچگونه تردیدی در صحت آن نیست چنانکه در در اول همین فصل از زمخشری و فخررازی و نیشابوری بر اتفاق نظر اهل حدیث و تفسیر به صحت آن اشاره گردید.

اما از نظر محدثین شیعه به اتفاق آراء جریان مباهله به وقوع پیوسته و اجتماعاً آن را پذیرا شده اند که آیه مباهله در باره اهل کساء نازل شده است.

در این باره کتابهای مستقل باروایات و اسناد زیاد تألیف گردیده است.

برای نمونه به مطلب ذیل توجه فرمائید:

سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب سعدالسعود می‌گوید: رأیت فی کتاب منازل من القرآن فی النبی وأهل بیده علیهم السلام تألیف محمد بن العباس بن مروان خبر المباهله من أحد وخمسين طریقاً عمن سماء من الصّحابة وغيرهم - الی آخر خبر «۱» من در کتاب: آنچه در قرآن در باره اهل بیت و پیغمبر علیهم السلام فرود آمده است، نوشته محمد ابن عباس بن مروان دیدم خبر مباهله را با پنجاه و یک طریق از اصحاب رسول خدا و غیرهم که (همه آنها را نام برده است) آورده است از جمله آنها است.

۱- أبی الطفیل عامر بن واثله.

۲- جریر بن عبداللّه سجستانی.

۳- أبی قیس المدنی.

۴- أبی اویس یا أبی ادریس المدنی.

۵- امام حسن المجتبی علیه السلام.

۶- عثمان بن عفان (سومین خلیفه).

۷- سعد بن أبی وقاص.

۸- بکر بن سمّال. ۹- طلحه بن عبداللّه. ۱۰- زبیر بن عوام. ۱۱- عبدالرحمان بن

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹

عوف. ۱۲- عبداللّه بن عباس، ۱۳- أبی رافع مولی رسول خدا، ۱۴- جابر بن عبداللّه، ۱۵- براء بن عازب ۱۶- انس بن مالک ۱۷- منکدر بن عبداللّه ۱۸- عبداللّه پدر منکدر ۱۹- علی بن الحسین (امام زین العابدین علیهما السلام)

۲۰- أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام ۲۱- أبی عبداللّه جعفر بن محمد علیهما السلام

۲۲- حسن بصری ۲۳- قتاده ۲۴- علباء بن أحرمر ۲۵- عامر بن شراحیل شعبی ۲۶- یحی بن یعمر ۲۷- مجاهد ۲۸- شهر بن حوشب.

سید ابن طاوس پس از شمردن نامهای بالا که هریک طریقی از طرق حدیثی مباهله است می‌فرماید: ما یک حدیث که جامع‌ترین احادیث مباهله و مطابق روایت منکدر بن عبداللّه بن حسین بن محمد بن البراز (از وجهه اول قائمه ششم جلد دوم) است نقل می‌کنم. سپس به ذکر مفصلترین حدیث مباهله است می‌پردازد که مشروح آن در همین بخش خواهد آمد.

پس هیچگونه تردید در اتفاق نظر شیعه و سنی در صحت آن و در نزول آیه مبارکه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد چنانکه با مراجعه به مصادر آنها اهمیت و ارزش روایی آن به دست می‌آید (مشت نمونه خروار است

«علّت پیش آمد مباهله!»

«علّت پیش آمد مباهله!» سید ابن طاوس قدس سره در کتاب اقبال الأعمال می‌فرماید: باسندهای صحیح و روایات صریحه که روایت در کتاب (المباهله) أبی المفضل محمد بن عبدالمطلب شیبانی قدس سره و از اصل کتاب حسن بن اسماعیل اشناس در کتاب (عمل

ذی الحجة) از طرق واضح و صاحبان هم صالحه به ما رسیده است که به ذکر نامهای آنها نیازی نیست مقصود نقل اصل روایت است، گفته‌اند: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود و عرب مطیع و منقاد آنحضرت شدند قاصد هائی که حامل نامه‌های دعوت به اسلام بودند به سوی بزرگان امتها از جمله دو پادشاه مقتدر ایران و روم (کسری و قیصر) روانه ساخت خبر این جریانها به گوش نصاری نجران و همکیشان و همپیمانان آنها از بنی عبدالمذنب و جمیع بنی حارث کعب و غیر آنها رسیده بود. ترس و وحشت عجیب با تمامی مذاهب مختلفه که در دین نصرانیت داشتند از قبیل نالوسیّه، اصحاب دین الملک، مارونیه، عباد، نسطوریّه، همه را فراگرفت، با اختلاف درجاتی که داشتند، دلهای آنها پُر از رعب و وحشت شد. در این حالت گیج کننده بودند، ناگهان چهار نفر قاصد به نامهای ۱- عتبّه بن غزوآن ۲- عبدالله بن امیّه ۳- هدیّر بن عبدالله أخو تیم بن مرّه ۴- صهیب بن سنان أخو النمر بن قاسط، که حامل نامه رسول خدا بودند، وارد نجران شدند، آنحضرت تا کسی یا (قبیله‌ای) را دعوت به (اسلام و اتمام حجت) نمی‌کرد، به جنگ اقدام نمی‌کرد ۱»

«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«متن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله» در باره این نامه و محتوی و مطالبی که در آن بوده در تاریخ با صورتهای مختلف ثبت شده است. (به چند صورت آن اشاره می‌کنیم. ۱)»

۱- سیوطی در تفسیر الدر المنثور می‌نویسد: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول سوره طس سلیمان (سوره نمل) به اهل نجران نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله إلى أسقف نجران و أهل نجران إن أسلمتم فإني أحمد إليكم الله اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب. أما بعد فإني أدعوكم الى عبادة الله من عبادة العباد و أدعوكم الى ولاية الله من ولاية العباد فان أبيت فالحزبه فان أبيت فقد اذنتكم بحرب والسلام ۲» به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب از محمد رسول خدا به اسقف نجران و اهل نجران اگر مسلمان شدید من درباره شما به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب حمد میکنم (برای ایمان آوردن شما، خدا را سپاس می‌گذارم چون بدون خون ریزی و تلفات جانی و مالی انجام پذیرفت).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲

اما بعد من شمارا از عبادت بندگان خدا و از ولایت بندگان به ولایت خدا دعوت می‌کنم؛ اگر پذیرفتید چه بهتر، اگر ابا نمودید آماده جزیه و در غیر این صورت مهای جنگ شوید والسلام!

۲- شبیه نامه فوق است با اضافه آیه: قل یا أهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فان تولوا فقلواشهدوا بأننا مسلمون ۱» بگو ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد هرگاه (از این دعوت) سر باز زنید بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.

توضیح اینکه: نامه اولی را که بیشتر مؤرخین، بعد از نزول سوره نمل آورده اند بعضی از آنها فرستادن نامه را پیش از نزول سوره طس سلیمان نوشته‌اند؛ مانند بیهقی در کتاب دلائل النبوة و غیر او، ولی نویسنده کتاب (مکاتیب النبی) آن را بادلایل ذیل رد کرده است.

۱- به اتفاق مفسرین سوره طس سلیمان از سوره‌های مکی است پیغمبر آن زمان در موقعیتی نبود که بتواند چنین نامه هائی را بنویسد درحالی که مسلمانها از ترس جان خود، به اطراف هجرت می‌کردند.

۲- در آن زمان ترسیدن نجرانیها هم قابل قبول نیست چون حضرت در مکه قدرت آنچنانی نداشت.

۳- دستور جزیه در مدینه آمده است چون اسلام پیشرفت کافی داشت و می‌توانست حرف خود را به کرسی بنشانند و دلایل دیگر. از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳

پس روایتی که ارسال نامه هارا به کسری و قیصر و جز آن دو در حدود سال هفتم هجرت ذکر کرده است به نظر صحیح می‌آید، یا آن طور که در روایت سید ابن طاوس تصریح کرده است پس از فتح مکه که اسلام در اوج قدرت خود بود، نوشته شده باشد و ضمناً اکثر مؤرخین آمدن نجرانیها را در سال دهم هجرت ثبت کرده اند

۱۰ «اثرات نامه»

۱۰ «اثرات نامه» نامه حضرت به نجرانی‌ها که تحویل داده شد اثرها و بی‌آمدهای ضد و نقیضی در پی داشت. «۱»

۱- نفرت شدید و بد گوئی آنها پشت سر حضرت توأم با کینه و غضب.

۲- ترس شدید اُسقف اعظم نجرانیها و استمداد از آراء و نظرات بزرگان دیگر.

فَلَمَّا قَرَأَ الْأُسْقَفُ الْكِتَابَ قَطَعَ بِهِ وَ ذَعَرَ ذَعْرًا شَدِيدًا «۲» فَرَعَ وَارْتَاعَ «۳»

هنگامی که اسقف نامه را خواند دلش فرو ریخت از شدت ترس به خود لرزید و وحشت او را فرا گرفت فوراً یکی از صاحبان درایت و عقل نجران که او را شرح‌بل بن وداعه می‌گفتند، به حضور طلبید؛ نامه را به دست او داد و گفت نظرت چیست؟! شرح‌بیل گفت: تو که می‌دانی خداوند به ابراهیم در باره نبوت ذریه اسماعیل چه وعده هائی داده است از کجا معلوم که این مرد همان پیغمبر موعود نباشد.

به علاوه، من درباره نبوت رأیی ندارم اگر کاری مربوط به دنیا بود کمکت می‌کردم اُسقف هر یک از بزرگان نجران را خواست همان پاسخ را شنید «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵

۳- بزرگان نجران تصمیم گرفتند در معبد بزرگ خود گرد آمده در این باره به رایزنی پردازند، روی این اصل دستور دادند کلیسای بزرگ را بافرشهای گرانبها مفروش کردند و زینتهای حریر و دیبا بر دیوارهایش نصب کردند، صلیب اعظم را که از طلا ساخته شده و مرصع به جواهرات بود و قیصر روم آن را به کلیسای بزرگ اهداء کرده بود، بر پا داشته و دور هم جمع شدند مشاوره و رایزنی‌ها شروع شد بطوری که پنج روز تمام و متوالی «۱» در باره حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بحث و گفت و شنود کردند که، مشروح آن جلسات متعاقباً خواهد آمد.

۴- دو تیرگی عجیبی در میان بزرگان نجران در گرفت به گونه‌ای که به بد گوئی و پر خاش به همدیگر منتهی شد.

یک دسته بر طبق کتاب‌های پیامبران پیشین، از حقانیت آنحضرت دفاع می‌کردند و دسته دیگر با این که اذعان بر حقیت رسول خدا کرده بودند باز عناد ورزیده و لجاجت می‌نمودند.

۵- پس از مشاجرات و مباحثات زیاد و طولانی رأی آنها بر این اصل قرار گرفت که یک (وفد) کاروان به عنوان نمایندگان آنها به سوی مدینه گسیل دارند تا درباره حضرت تحقیق و بررسی کرده و (نتیجه را سریعاً اعلام نمایند) «۲»

۱۱ «نتایج واقعه»

۱۱ «نتایج واقعه» این واقعه نتایج مثبت زیادی در پی داشت که هر یک از آنها برای اسلام و مسلمین ارزش زیادی به ارمغان آورد که از تحقیق و بررسی علامه مجلسی رضی الله عنه استفاده کرده و به صورت اختصار و تغییر بعضی عبارت، از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم

«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«ثبوت حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» اگر حضرت برحقانیت خود و ثوق تام نداشت به هیچوجه (همراه عزیزترین افراد خانواده‌اش) به مقام مباهله در نمی‌آمد و آنها را به دم شمشیر دعای سریع التاثر گروهی که ظن یا احتمال؛ به درستی عقاید آنها داشت، قرار نمی‌داد «۱»

اگر کسی سؤال کند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دعوت بر مباهله نمود تادروغ یکی از طرفین ثابت شود به‌همراه آوردن زن و بچه چه معنی داشت؟! در جواب می‌گوییم:

این عمل حضرت دلالت دارد براینکه اطمینان کامل به حال و یقین بر راستگویی خود داشت که با آن جرأت تمام پاره‌های جگر و عزیز و محبوب‌ترین کسان خود را در معرض هلاک و استئصال قرار داد، اگر مباهله به وقوع می‌پیوست؛ فرزندان و از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷

دختر خود را مخصوصاً همراه خود گردانید که آنها عزیزترین اهل و چسبنده‌ترین آنها بر دلها بود «۱»
فخر رازی گوید: اگر آن گروه (نجرانیها) از گفتارهای تورات و انجیل چیز هائی را که برنبوت او دلالت می‌کرد، نمی‌شناختند مباهله را ترک نمی‌کردند «۲»

آلوسی بغدادی گوید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یقین و وثوق بر حقیقت خود نداشت زن و فرزند را ضمیمه خود نمی‌ساخت؛ یعنی (به‌همراه خود نمی‌آورد) این قصه واضح‌ترین دلیل بر نبوت اوست «۳»

«وعده عذاب دلیل حقانیت»

«وعده عذاب دلیل حقانیت» رسول خدا به آنها خبر داد چنانچه با من مباهله نمایید، عذاب حقتعالی بر شما نازل خواهد شد، و خود حضرت به انجام گرفتن مباهله اهتمام می‌ورزید اگر بر حقیقت خویش جزم و یقین نداشت هیچوقت این مبالغه را نمی‌کرد و سعی در اظهار کذب خود نمود یعنی هیچ عاقل این کار را نمی‌کند باینکه به اتفاق (جهان بشریت) آنحضرت عاقل‌ترین عقلاء بود.
فخر رازی گوید: جریان مباهله از دوجت بر صحت و ثبوت نبوت آنحضرت دارد الف- با اخبار و ترسانیدن آنها از عذاب؛ اگر بر نزول عذاب و وثوق نداشت، با اصرار به انجام این کار سعی در آشکار نمودن دروغ خود نمی‌کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸

فرض کنیم مباهله وقوع می‌یافت عذابی هم نازل نمی‌شد چه پیش می‌آمد آیا بر بطلان کار خود سعی نداشت در حالی که اصرار کامل داشت مباهله تحقق یابد.

ب- اگر آنها حقیقت ادعاء آنحضرت را نمی‌دانستند ابداً از مباهله منصرف نگشته و (حاضر به دادن جزیه و از دست دادن عزت و آبروی خود را در میان اقوام مختلف نصاری نمی‌شدند) «۱»

«پیغمبر موعود»

«پیغمبر موعود» اگر نصارا بر پیغمبر موعود بودن آنحضرت یقین نداشتند از مباهله کردن امتناع نمی‌ورزیدند، همدیگر را از اقدام به

مباهله منع نمی‌کردند.

اگر علم برحقیقت او نداشتند میبایست از نفرین آنحضرت و معدودی از اهل بیت او پروائی نمی‌کردند و در میان قوم خود رتبه و مقام خود را حفظ می‌کردند چنانکه برای حفظ شأن و مقام خود جنگها کردند و زن و بچه خود را در معرض اسارت و قتل و غارت قرار می‌دادند، نباید ذلت و خواری جزیه دادن را برای خود هموار می‌کردند و شکست مفتضحانه را با جان و دل اختیار می‌نمودند. «۲»

فخر رازی گوید: اگر گفته شود چرا جایز نیست که بگوئیم آنها شک داشتند ترک مباهله کردند که اگر راستگو باشد عذاب بر ایشان نازل میشود؟ می‌گوییم: این سخن با دو وجه مردود است.

الف- آن قوم جان و مال خود را در منازعه با رسول خدا بذل می‌کردند اگر شک داشتند این کار را نمی‌کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹

ب- از آن نصارا نقل شده است که می‌گفتند به خدا قسم او همان پیغمبر مژده داده شده در تورات و انجیل است اگر با او مباهله کنید استئصال حاصل می‌شود، این تصریحی بود که آنها می‌دانستند آنحضرت نبی مرسل از طرف خداست بدینجهت از مباهله امتناع ورزیدند «۱»

قرطبی گوید: این آیه از نشانه‌های نبوت محمد صلی الله علیه و آله است چون آنان را برای مباهله دعوت کرد و آنها نپذیرفتند و بر جزیه راضی شدند؛ چون عاقب بزرگ آنها اعلام کرده بود اگر مباهله کنند بیابان برای آنها پر از آتش خواهد شد چون محمد صلی الله علیه و آله نبی مرسل است. «۲»

میزان شناخت آنها را نسبت به پیامبر، خداوند در قرآن کریم بیان فرموده است الَّذِينَ اتَيْنَاهُم الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ «۳» کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده‌ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند

«ثبوت فرزندی حسنین علیهما السلام»

«ثبوت فرزندی حسنین علیهما السلام» این قصه دلالت دارد بر اینکه حسنین علیهما السلام فرزندان حضرت رسول بوده‌اند زیرا که حقتعالی در آیه مباهله با جمله و ابنا تعبير فرموده‌است به اتفاق مسلمین از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰

فریقن، حضرت موقع نزول آن آیه پسری بغیر از حسن و حسین را داخل مباهله نه کرده بود «۱» فخر رازی گوید: الْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ: أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ وَعَدَّ أَنْ يَدْعُو أَبْنَاءَهُ فِدْعَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَوَجِبَ أَنْ يَكُونَ ابْنِيهِ مَسْئَلَةُ چهارم: این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چون وعده کرد، فرزندان را بخواند، حسنین را خواند؛ پس واجب (و ثابت) می‌شود که آن دو، فرزندان آنحضرت باشند.

این سخن را آیه وَمَنْ ذُرِّيَّتَهُ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى «۲»

تأیید مینماید! چون معلوم است عیسی علیه السلام از طرف مادر به ابراهیم علیه السلام منسوب است؛ پس ثابت می‌شود که فرزند دختر را نیز فرزند گویند. «۳»

قرطبی گوید: مسئله سوم: بسیاری از علماء گفته‌اند: آنحضرت در مقام مباهله فرمود: ندع ابنا و ابناکم (سپس حسن و حسین را صدا کرد) آنها را فرزندان خود خطاب نمود؛ و فرمایش آنحضرت در باره حسن انّ ابني هذا سید (انّ ابناي هذان سيدان) (این دو پسرانم آقا و سالارند) مخصوص حسن و حسین است پس آن دو (بزرگوار) فرزندان اویند نه کس دیگر، چون فرمود: کلّ سبب

ونسب ينقطع يوم القيامة الا سبى ونسبى «۴»

رابطه تمام سبب و نسبها در روز قیامت منقطع و بریده می‌شود مگر سبب و نسب من.

ابوبکر رازی گوید: هذا يدلّ على أنّ الحسن و الحسين ابنا رسول الله صلى الله عليه و آله وأنّ ولد الإبنه ابنٌ على الحقيقة «۵» از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱

این قضیه دلالت می‌کند بر اینکه حسنین فرزندان رسول خداوند و بر اینکه فرزند دختر نیز در حقیقت فرزند (پدر) محسوب می‌شود.

در این مورد پرسشها و پاسخهای فراوان از زمان ائمه علیهم السلام تا حال بوده و هست و خواهد بود که به کتابهای مربوطه مراجعه شو

۵ ثبوت فضیلت آل کساء علیهم السلام

۵ ثبوت فضیلت آل کساء علیهم السلام واقعه مباهله، این مطلب را به اثبات رسانید که حضرات امیر مؤمنان و فاطمه زهراء و حسن و حسین علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد خدا، اشرف مخلوقات و نزد رسول خدا عزیزترین مردم بودند، و به این مطلب متعصب ترین مخالفان مانند زمخشری، بیضاوی، فخر رازی و غیر ایشان اعتراف کرده و قبول داشته‌اند. «۱»

آلوسی گوید: ودلائها على فضل آل الله و رسوله صلى الله عليه و آله ممّا لا یمتري فيها مؤمن «۲» دلالت آیه بر فضیلت آل الله و آل رسول خدا از آن دلایلی است که هیچ مؤمنی در صحت آن شک بر خود راه نمی‌دهد.

زمخشری گوید: مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهلبند و به دل از دیگران بیشتر می‌چسبند، بسا پیش می‌آید آدمی خود را به خاطر زن و بچه‌اش در معرض خطر و هلاکت قرار می‌دهد تا آنها سالم بمانند و آسیبی به آنها نرسد به این سبب است که در جنگها زنان و فرزندان را باخود می‌بردند تا در برابر از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲

دشمن استقامت کرده و نگریزند و به این خاطر است که خداوند در آیه آنها را مقدم داشته تا اعلام کرد، اینها بر جان آدمی مقدمند؛

بعد می گوید: وفيه دليل لا شيء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء عليهم السلام «۱» در این آیه قوی‌ترین دلیل است بر ثبوت فضیلت اهل کساء که مانند آن پیدا نمی‌شود.

فخر رازی گوید روایت شده است: رسول خدا وقتی که (در روز مباهله) با عبای پشمی سیاه (از خانه) بیرون آمد، حسن رضی الله عنه آمد او را به زیر عبا داخل نمود سپس حسین رضی الله عنه آمد او را هم زیر عبا برد پس فاطمه و علی رضی الله عنهما را داخل کرد و این آیه را تلاوت نمود انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا «۲» بعد از نقل این روایت می‌گوید: بدانکه این روایت در میان اهل تفسیر و حدیث از نظر صحت، متفق علیها است. «۳»

آلوسی گوید: مسلم و ترمذی و غیر آن دو از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است وقتی که آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین را صدازد فرمود: اللَّهُمَّ هَوِّ لِي أَهْلِي خَدَايَا أَهْلٍ مِنْ أَيْنِهَا هَسْتَنْدُ؛ سپس آلوسی می‌گوید: این روایت مشهور و مورد اعتماد محدّثین است «۴»

عن عائشة أنّ رسول الله خرج وعليه مرط مرخل من شعر أسود فجاء الحسن فأدخله ثم جاء الحسين فأدخله ثم فاطمة ثم علي ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا «۵» روایت از عائشه است: در روز مباهله رسول خدا با عبای سیاه نقش دار بیرون رفت حسن آمد او را به زیر عبا داخل کرد؛ حسین آمد او را هم به زیر عبا برد پس از آنها فاطمه، علی آمدند آنها را

هم زیر عبا داخل نمود و سپس آیه بالا را تلاوت نمود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳

بیضاوی پس از تفسیر آیه و روایت مباهله می گوید: و هو دلیل علی نبوته و فضل من اُتی بهم من اهل بینه و آن دلیل بر نبوت و ثبوت فضیلت آنهایی را که از اهل بیتش آورده بود، می باشد «۱»

نیشابوری پس از نقل روایت مباهله و کساء می گوید: این روایت مانند روایاتی است که در صحت آن اتفاق نظر باشد سپس اظهار میدارد: و أما فضل أصحاب الکساء فلا شک فی دلالة الآية علی ذالک و لهذا ضمهم الی نفسه بل قدمهم فی الذکر پس شکی نیست که آیه مباهله بر (ثبوت) فضیلت أصحاب کساء (آل عبا) دلالت دارد؛ نه تنها آنها را ضمیمه خود ساخت بلکه در مقام بیان، آنها را مقدم بر خود ذکر نمود. «۲»

مجاهد گوید: از ابن عباس سؤال کردم رسول خدا با چه کسانی می خواست مباهله کند؟ گفت: علی، فاطمه، حسن و حسین و منظور از أنفسنا در آیه علی است. «۳»

اکثر روایات عامه و خاصه مشتمل است بر اینکه حضرت فرمود: این گروه که من آورده‌ام، نزد خدا بعد از من، گرامی‌ترین (وعزیزترین) خلقتند. «۴»

«ثبوت افضلیت علی علیه السلام»

«ثبوت افضلیت علی علیه السلام» در آیه مباهله کلمه و أنفسنا بر این دلالت دارد که، امیر مؤمنان علیه السلام از جمیع انبیاء، و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴

اولیاء، و اصحاب رسول خدا، افضل است. چون در حدیث مباهله غیر از علی علیه السلام کسی نبود که مشمول آن عبارت، بوده باشد.

برای اینکه هیچ وقت صحیح نیست کسی خود را دعوت به جائی کند که بگویند، خود پیغمبر بوده است، بلکه پیغمبر فرمود: بیائید فرزندان و زنان و جانمان را دعوت کنیم که در میدان مباهله حاضر شوند، در حالی که غیر از علی علیه السلام کسی را نیاورد پس آنحضرت گذشته از خود پیغمبر، از همه افضل است.

فخر رازی گوید:

شیعه از این آیه استدلال می کنند بر آنکه علی بن ابی طالب «علیه السلام» بغیر از پیغمبر آخر الزمان از جمیع انبیاء افضل است و نیز از جمیع اصحاب رسول خدا افضل است، زیرا که خداوند فرموده است: بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و (پر واضح است که) مراد از أنفسنا نفس پیغمبر نیست زیرا دعوت اقتضای مغایرت دارد، انسان خود را نمی‌خواند پس باید کس دیگر مراد باشد و به اتفاق مخالف و مؤلف غیر از زنان و پسران کسی بجز از علی «علیه السلام» نبود که مشمول أنفسنا باشد.

پس معلوم شد که خداوند نفس علی را نفس محمد نام برده است. (علاوه براین) اتحاد حقیقی میان دونفس محال است پس باید اتحاد مجازی باشد.

به عبارت دیگر: در اصول مقرر است که حمل لفظ به اقرب مجازات بهتر است از حمل آن به ابعد، و اقرب مجازات مساوی بودن در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است (إلّا ما أخرجہ الدلیل) و بنا به اجماع علماء آنچه که (از این عموم) بیرون رفته نبوت است که علی با او شریک نیست پس در کمالات دیگر (بطور عام) شریک است و از جمله کمالات رسول خدا افضل بودن او از جمیع انبیاء و صحابه است پس حضرت امیر نیز باید از صحابه و پیغمبران افضل باشد. «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۵

آلوسی بغدادی گوید:

شیعه با این آیه استدلال می کنند بر اینکه بعد از رسول خدا، علی کرم الله وجهه از همه کس، بر خلافت اولویت دارد؛ می گویند: چون مراد از آنفسنا امیر «علیه السلام» است، وقتی که امیر نفس رسول باشد، به معنای حقیقی اتحاد محال است تعیین آن یکون المراد المساوات معین شد که مراد، تساوی در همه کمالات است و هرکس با رسول خدا مساوی باشد پس او افضل و اولی به تصرف از غیر است ولا معنی للخليفة الا ذالك برای خلافت غیر از این معنای دیگری نیست. «۱»

در روایات صحیحه وارد شده است: انه سُئِلَ عن بعض اصحابه، فقال له قائل فعلي؟ فقال: إنما سئلتني عن الناس ولم تسألني عن نفسي از آنحضرت حال بعضی از اصحابش را پرسیدند، پاسخ او را داد کسی گفت: پس علی چه (چرا راجع به او چیزی نفرمودی جواب داد) تو درباره مردم از من پرسیدی نه از خودم (یعنی علی من و من علی هستم) «۲»

به بریده اسلمی فرمود: یا بریده لا تبغض علیاً فانه منی وأنا منه، وان الناس خلقوا من شجر شتى، و خلقت أنا وعلی من شجرة واحدة «۳» ای بریده کینه علی را به دل نگیر چون آن از من و من از اویم؛ مردم از درختان پراکنده به وجود آمده اند اما من و علی از یک درخت آفریده شده ایم.

امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در پاسخ علماء فرمود: دلیل اینکه مراد از آنفسنا در آیه مباهله امیر مؤمنان علیه السلام است فرمایش خود رسول خدا است (زمانی که قبیله بنو لهیعه تمرد کردند) فرمود: لیتھین بنو لهیعه أو لأبعثن إلیهم رجلاً کنفسی حتماً از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶

بنو لهیعه از تمرد خود دست بردارند، در غیر این صورت مردی را (برای سرکوب و اصلاح) به سوی آنان روانه می کنم که مانند جان خودم است. یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. «۱»

۷ «یادی از امیر مؤمنان علیه السلام»

۷ «یادی از امیر مؤمنان علیه السلام» در کتابهای آسمانی که به انبیاء علیهم السلام نازل شده است، به نبوت رسول خدا و وصایت علی علیهما السلام بشارت داده شده است مخصوصاً اوصاف و افعال حتی صفت مرکبش با صراحت کامل بیان گردیده است. بدینجهت پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یهود و نصارا در کلیساها و مجامع مذهبی نام و صفات و جهانگیری دین آنحضرت را، تدریس می کردند و جزء برنامه دروس عالیه آنها بود.

بخصوص یهود مدینه و نصارای حجاز و شام آمدن آنحضرت را مژده داده و به همدیگر سفارش کرده به انتظار نشسته بودند. اگر سراسر حدیث مباهله را که (تفصیل آن خواهد آمد) از زیر ذره بین بگذرانیم می بینیم که پُر است از دفاع و اثبات حقایق رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله دانشمندی بنام حارثه بن اثال، از کتابهای آسمانی مانند (الجامعه) و غیر آن که در پیش آنها بود.

به طوری که در یک مورد به نام امیر مؤمنان علیه السلام تصریح شده و در چهار مورد در ضمن پنج تن آل عبا، و در سه مورد در ضمن ائمه بعد از رسول خدا، بیان گردیده است و تنها درباره امام زمان حضرت بقیه الله روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷

الفداء در ۷ مورد ذکری به میان آمده است و این یکی از مهمترین نتایج جریان مباهله میباشد.

در ضمن حدیث: توارث حضرت ابراهیم علیه السلام تابوت آدم علیه السلام که پراز حکمت و علم بود می گوید:

ابراهیم علیه السلام به تابوت نظر کرده، جایگاه انبیاء و مرسلین و اوصیاء آنها را دید و نگاه کرد جایگاه حضرت محمد صلی الله علیه

و آله در آخر بیوت و در سمت راست او علی بن ابی طالب دامن رسول خدا را گرفته است، فقال ابراهیم إلهی وسیدی من هذا الخلق الشّریف حضرت ابراهیم عرض کرد ای خدا و آقای من، این آفریده شرافتمند کیست؟ خداوند پس از معرفی رسول خدا به تعریف امیر مؤمنان پرداخته و فرمود: وهذا علیّ أخوه و صدّیقه الأکبر اخیت بینهما واخترتهما و صلّیت وبارکت علیهما و طهرتھما وأخلصتھما والأبرار منھما و من ذریتھما قبل أن أخلق سمائی و أرضی و فیھما و بینھما من خلقی .. الی آخر «۱»

این علی برادر و صدیق اکبر اوست، میان آنها برادری قرار دادم و آن دو را (از میان خلایقم) برگزیدم و بر آنها صلوات و برکت فرستادم، پاک و خالص ساختم پاکان از ذریه آنها خواهد بود، این کارها را برای آنها پیش از آفرینش آسمان و زمین و هر چه در میان آنهاست انجام دادم ... تا آخر خبر که مشروحاً خواهد آمد

۸ «یادی از پنج تن علیهم السلام»

۸ «یادی از پنج تن علیهم السلام» روزی که خداوند انبیا را برای آدم علیه السلام می شناساند، نوری را دید که شرق و غرب از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸

عالم را تا ملکوت آسمانها فرا گرفته است، (خدایا اینان کیستند) آنها نور محمد و چهار نور که دور او را گرفته اند نور (علی و فاطمه و حسن و حسین است. «۱»)

ابراهیم علیه السلام نظر کرد نورهایی را دید که در درجات بالا قرار گرفته اند؛ خداوند براو وحی کرد این کنیز من و باقیمانده پیغمبرم، فاطمة الصّدیقة الزّھراء است؛ او را با خلیش (علی)، ریشه ذریّه پیغمبرم قرار داده ام و اینها هم حسن و حسین اند ... «۲» تا آخر خبر، پس مردم به طرف تورات موسی علیه السلام رفته آن را آوردند در سفر دوم آن نوشته شده بود؛ من در امتین از اولاد اسماعیل رسولی را مبعوث می کنم بر او کتاب نازل مینمایم و او را با شریعت قیمه به تمامی خلق می فرستم حکمت را به او می دهم با ملائکه هایم او را کمک میکنم، ذریّه او از دخترش مبارکه که به او برکت داده ام بوجود می آیند بعد از او، دو شبل او، مانند اسماعیل و اسحاق، دو شعبه عظیمی را تشکیل می دهند. «۳» در موقع شمردن صفات پیغمبر علیه السلام می فرماید:

نام او احمد از نسل ابراهیم انتخاب و از سلاله اسماعیل پسندیده شده است؛ روی او مانند ماه و پیشانی نورانی دارد بر شتر سوار می شود چشمانش میخوابد اما دلش بیدار خواهد بود.

خداوند او را در امت امی بر انگیخته میکند (رسالتش) مادامی که شب و روز وجود دارد ادامه خواهد یافت؛ محل تولدش در شهر پدرش اسماعیل (مکه) خواهد شد کثیر الأرواح و قلیل الأولاد میباشد؛ نسل احمد را از صدیقه مبارکه و از دو سید و آقا قرار می دهم «۴»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۹

ذکری از ائمه علیهم السلام»

ذکری از ائمه علیهم السلام» و نظر ابراهیم علیه السلام فاذا اثنی عشر عظیماً تکاد تلاً لأشکالهم بحسنها نوراً فقال یارب تبئنی بأسماء هذه الصّور المقرونة بصورتی محمد و وصیه «۱» ابراهیم علیه السلام نظر کرد ناگهان دوازده (شخصیت) بزرگی را دید شکلهائی از نور داشتند که می درخشیدند عرض کرد خدایا نام این صورتهای نزدیک شده به دو صورت محمد و وصی او را به من خبر بده؟ حضرت آدم علیه السلام نیز نگاه کرد انوار زیادی را دید که میدرخشیدند از خدای عزّ وجلّ سؤال نمود اینها کیانند؟ فرمود: این احمد آقای آنها و آقای تمامی روی زمین است، و این وصی او ست که با او احمد را یاری کرده ام

وهذه سیّدہ إمائی و البقیة فی علمی من أحمد نبی، و هذان السّبطان و الخلفان لهم و هذه الأعیان الصّادع نورها أنوارهم بقیة منهم «۲»

و این بانوی کنیزان من و یادگار احمد پیغمبرم است و این دو سبط و خلف آنهاست و این اعیان نور افکن بقیه (باقیمانده و وارث) آنهاست.

درسفر دوم از تورات: بعثت رسول خدا و ذریه او را از فاطمه و حسنین بیان نموده بعد می فرماید:

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰

أَكْثَرَهُمْ جَدًّا جَدًّا يَكُونُ مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ قَيْمًا أَكْمَلَ بِمَحْمَدٍ وَ بَمَا أَرْسَلَهُ بِهِ مِنْ بَلَاغٍ وَ حَكْمَةٍ دِينِي وَ أَخْتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءِي وَ رُسُلِي، فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَقُومُ السَّاعَةُ «۱»

تعداد آنها را جدّاً جدّاً زیاد می کنم از آنها دوازده قیم (امام) خواهد بود؛ با محمد و شریعتی که به او داده ام انبیاء را تکمیل و با او ختم می کنم، بر امت او قیامت بر پا خواهد شد

۱۰ «ذکری از قائم آل محمد علیهم السلام»

۱۰ «ذکری از قائم آل محمد علیهم السلام» مشاجره و مباحثه پنج روزه حارثه بن اثال با سید و عاقب و سایر بزرگان نجران از خیلی اسرارها پرده برداشت و حقیقت را در میان طوایف بزرگ نجران روشن

ساخت فقط عصبیت جاهلیت آنها را در مقام عناد و لجاجت و از قبول اسلام بازداشت، چون پس از آنهمه بحث و جدال و غلبه حارثه بر آنها، دیگر تردیدی باقی نمانده بود که رسول خدا همان است که در کتابهای آسمانی انبیاء سلف خبر داده شده بود. مخصوصاً نکات دقیق آن مباحثات درباره اهل بیت رسول خدا بالأخص درباره امامت و دولت عالمگیر حضرت بقیه الله الأعظم روحی و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بسیار جالب توجه بود که به بعضی از آنها اشاره مینمایم.

سید در خلال مباحثات به حارثه گفت:

وَمِنْ ذَرِيَّتِهِ الْأَمِيرُ الظَّاهِرُ، يَظْهَرُ عَلَى جَمِيعِ الْمَمْلَكَاتِ وَالْأَدْيَانِ وَ يَبْلُغُ مَلَكَةً مَا طَلَعَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ. «۲»

از ذریه پیغمبر، امیری است فاتح تمام کشورها و غلبه کننده بر تمام

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱

ادیان، ملک او بر تمامی آنچه که شب و روز بر او طلوع می کند، (به شرق و غرب عالم) می رسد.

عاقب نیز در ضمن مباحثات گفت: خداوند پس از نومیدی و یأس بندگانش به وسیله مردی از ذریه پیغمبرش احمد، کمک میکند و نجاتشان می دهد.

خداوند او را از جائی که متوجه نبودند می آورد، صلوات می فرستد بر او آسمانها و ساکنین آنها و باز می شود بر او زمین و هر چه در اوست از چرنده و پرنده، مادر شما زمین؛ برکات و زینتهایش را بر او بیرون می ریزد و تمامی خزائن و پاره‌های جگر خود را بر او می آندازد به طوری که (زمین) بر میگردد مانند زمان حضرت آدم علیه السلام می شود در زمان او مرضها و گرفتاریها بر داشته می شود، بلایای جنگ و خونریزی از بین می رود، شهرها در امنیت کامل زندگی می کنند، عادات زشت برداشته و از بین می رود، بگونه‌ای که درنده و چرنده و وحشی با اهلی؛ باهم زندگی می کنند، حتی بچه‌ها با مارهای سمی و افعی بازی می کنند دیگر صدمه‌ای به آنها نمی‌زنند، شیر، به شبانی گله‌ها بر می خیزد، تمامی روی زمین رابه دین واحد درمی آورد. «۱»

باز سید به سخن آمد و رو به حارثه کرد و گفت: از معدن سوم برای ت ذکر دهم؛ تورا به خدا سوگندت می دهم! آیا در کتاب الزَّاجِرَةُ که از زبان اهل سوریا به لغت عرب بر گردانده شده است یعنی صحیفه شمعون بن حَمّون الصفا که اهل نجران آن را بطور وراثت نگهداشته‌اند! می گوید:

پس از درگذشت آن پیغمبر موعود؛ بعد از آنکه ریسمان دین پاره شده و چراغ ناموسها خاموش و ستارگانش به افول گرایید، فرزندان

پاک و پُر خیر او در آخر الزمان ظهور می کند؛ و آن بنده صالح مدّتی میماند و دین را بصورت اَوَّلَیَّه برمی گرداند. «۲»
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲

در جریان عرض انبیاء به حضرت آدم علیهم السلام می گوید:

ونظر فاذاً شیخ فی آخرهم یزهر فی ذالک الصّبح كما یزهر کوب الصّبح لأهل الدّنيا، فقال الله؛ وبعبدی هذا السّعیّد، أفکّ عن عبادی الأغلال وأضع عنهم الاصار وأملأ أرضی به حناناً ورأفتاً كما ملئت من قبله قسوةً وشقوةً و جوراً «۱» آدم علیه السلام نظر کرد، بزرگی را در آخر آنها دید که در آن فضا بگونه‌ای می درخشید مانند درخشیدن ستاره صبح به اهل دنیا، خداوند فرمود: باین بنده سعیدم زنجیرها (ی بردگی) را از گردنهای بندگانم باز میکنم، گرفتاریها را از آنها فرو میگذارم، بوسیله او؛ زمینم را از محبت ومهربانی پر می کنم به آن اندازه که پیش از او با قساوت و شقاوت و ظلم پر شده بود.

این چند نمونه را از لابلای حدیث مباهله بیرون کشیده و از نظر خوانندگان محترم گذرانیدیم که حداقل در هفت مورد بر امامت و ملک و سلطنت عالمگیر آنحضرت تصریح شده است که، مشروح و مبسوط آن را در بیان کامل حدیث خواهید خواند

۱۲ «قبول جزیه اِذعان به ذلّت!»

اشاره

۱۲ «قبول جزیه اِذعان به ذلّت!» وفد نجران پس از دیدن نشانه‌های عذاب آللهی و ترس از نابودی و هلاکت سریع از مباهله منصرف شده و با ذلّت و خواری به پرداخت جزیه تن در دادند.

این عقب نشینی آنها؛ هم حقانیت و حقیّت رسول خدا را به اثبات رسانید و هم اهل بیت او را به جهانیان معرفی کرد و هم یک شکست روحی جبران ناپذیری را بر آنها متوجه ساخت که در تاریخ ثبت و به رسوائی آنان منتهی شد.

کسانی که بآباد دماغ و کبر و نخوت به مدینه وارد شده بودند با روح ور شکسته و جسم خسته و با تب و لرز، از مدینه بیرون رفتند. پس از تسلیم نجرانیها لرزه به اندام مسیحیان بیرون از شبه جزیره عربستان افتاد، در سر زمین عرب عظمت و شوکت اسلام سایه افکند، دیگر کسی جرأت مخالفت و قدرت ابراز خلاف، با مسلمین را نداشت و پرچم اسلام در جای جای سر زمین عربستان به اهتزاز در آمد؛ صدای الله اکبر مؤذّن‌ها در گوشه و کنار آن سرزمین و در متن شهرها و روستاها طنین افکند

«مقدار جزیه»

«مقدار جزیه» در کتابهای تاریخ کیفیت صلح و مقدار جزیه، به صورت گوناگون ثبت شده است که تعدادی از آن را برای اطلاع، ذیلاً می آوریم.

۱- دوهزار حلّه که قیمت هر یک حلّه چهار درهم باشد و اینکه هر وقت فرستادگان رسول خدا برای وصول جزیه به آنجا رفتند آنها را پذیرائی کنند، از فتنه گری،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴

عشّاری، رباخواری و معامله با ربا خواران دوری جویند «۱».

۲- یک هزار حلّه با یک هزار دینار در هر سال مقداری در ماه محرم و مقداری در ماه رجب پرداخت شود. «۲»

۳- دوهزار حلّه در هر سال، یک هزار آن در ماه صفر و هزار حلّه در ماه رجب و سی دست زره جنگی. «۳»

۴- دو هزار حلّه از حلّه های اوقای که بهاء هر یک چهار درهم باشد اگر بهاء آن متغیر شود با این معیار محاسبه شود و اگر در یمن

جنگی پیش آید سی دست زره جنگی و سی عدد نیزه و سی رأس اسب به عنوان عاریه به لشکر حضرت تحویل گردد، حضرت ضامن شد پس از پایان جنگ به آنها برگرداند. «۴»

۵- یک هزار دینار موقتاً بطور امانت تا آمدن قوم (مسیحیان) یک هزار شمشیر، یک هزار زره یک هزار سپر؛ این سه قلم پیش پیامبر عاریه (یا به عنوان تضمین) بماند تا آنها تصمیم نهائی خود را به اطلاع حضرت برسانند. پیامبر نیز قبول کرد. «۵»

۶- هر سال دو هزار حله، ۳۳ اسب، ۳۳ زره، ۳۳ شتر. «۶»

۷- پیامبر پذیرفت که با نصارا (یعنی با آنها) جنگ نکند، آنها را (مجبور نکند تا) از دینشان برگردند (یا الزاماً از کیش خود دست بردارند) آنها نیز متعهد شدند هر سال ۲ هزار حله ۱ هزار در ماه صفر و ۱ هزار در ماه رجب و سی عدد زره آهنی (به عنوان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵

جزیه) به پیامبر تحویل نمایند. «۱»

در تفسیر المیزان گوید: قوله: أَلْفٌ فِي الصَّفَرِ، المراد به المحرم و هو أَوَّلُ السَّنَةِ عند العرب منظور از صفر در اینجا محرم است چون اوّل سال نزد عرب آن است، در جاهلیت نیز محرم را صفر می نامیدند و عربها در صفر نسیء میکردند پس در اسلام حرمت جنگ را در صفر قرار داد به خاطر این، ماه حرام نامیده شد پس از اسلام صفر به محرم مشهور گشت. «۲»

۸- دو هزار حله در صفر و یک هزار در محرم پرداخت شود. «۳»

در تواریخ یک عهد نامه مشروحی نسبت به نجرانی‌ها ثبت گردیده است، پس از بیان و شرح کامل واقعه از نظر خوانندگان خواهد گذشت؛ در آن نامه تعهدهای فیما بین روشن خواهد شد

«دو فرماندار»

«دو فرماندار» در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فرماندار به نجران اعزام گشته یکی به نام عمرو بن حزم الأنصاری؛ دومی به نام یزید بن ابی سفیان (برادر معاویه)

اگر معاهده نجرانی‌ها در سال دهم هجرت باشد مدت فرمان روائی آن دو کوتاه بوده و اگر در سال هفتم هجرت باشد مدتی طول کشیده است

۱۳ «سرانجام جزیه»

۱۳ «سرانجام جزیه» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان جزیه با دست اندازهای گوناگون روبرو شد مشروح آن را از تاریخ الکامل ابن اثیر می آوریم.

زمانی که ابوبکر در کرسی خلافت نشست؛ با نجرانی‌ها برابر صلحنامه رفتار کرد هنگامی که عمر خلافت و زمام امور را به دست گرفت! اهل کتاب را از حجاز بیرون کرد؛ از جمله آنها نجرانی‌ها بودند، أملاک و اموال آنها را (به نرخ روز) خریداری کرد بعضی از آنها به سوی شام و بعض دیگر به سوی نجرانیه کوفه «۱» حرکت کردند.

گویند: علت بیرون راندن عمر اهل نجران را این بود که تعداد نفوس آنها رو به ازدیاد گذاشت به طوری که به چهل هزار نفر رسیدند.

در میان خودشان حسادت و جنگ قدرت شروع شد تا اینکه خود به تنگ آمده به پیش عمر آمدند و به او گفتند: أَجْلِنَا مارا جلای وطن کن (تبعید نما) عمر که از خطر آنها نسبت به مسلمانها در هراس بود (پی فرصتی می گشت تا جمع آنها را بهم زند با پیشنهاد خود آنها فرصت را غنیمت شمرده، از حجاز بیرونشان کرد.

(بعدها) پشیمان شدند از عمر خواستند که از در خواست آنها منصرف شود (دیگر کار از کار گذشته بود) عمر قبول نکرد، با این حال زندگی کردند تا خلافت عثمان پایان رسید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷

وقتی که امیر مؤمنان علیه السلام زمام امور را به دست گرفت پیش آنحضرت آمدند و گفتند:

ننشدک باللّه خطّ یمینک! ترا به خاطر دستخطی که خودت نوشته‌ای (چون بنا بر مشهور صلحنامه را آن زمان علی علیه السلام نوشته بود) به خدا سوگندت می دهیم؛ که به ما کمک کن به موطن اصلی خود برگردیم چون صلحنامه با دست خط خود تو، نوشته شده و از مفاد آن کاملاً اطلاع داری خودت نیز اصلاح کن.

فرمود: (با پیشنهاد خودتان) عمر کننده این کار بود (نه من)، من از مخالفت کار او اکراه دارم.

عثمان در زمان خلافتش دویست حلّه از جزیه آنها را برفع آنها برداشت، سرپرست نجرانی‌های کوفه کسانی را به شام و اطراف آن می فرستاد تا حلّه‌ها را جمع کرده بیاورند.

وقتی که معاویه و پس از او یزید ریاست مسلمین را قبضه کردند به پیش آنها آمدند از پراکندگی و کمی نفوس و مسلمان شدن عده‌ای شکایت کردند که قدرت پرداخت جزیه را ندارند، نامه عثمان را نیز نشان دادند، معاویه و یزید نیز دویست حلّه از دوش آنها برداشتند در نتیجه چهار صد حلّه از بدهی آنها کسر گردید.

زمانی که حجاج والی عراق شد، عبد الرحمن بن محمد بن اشعث براو شورید و بزرگان و کدخدایان روستاها را به دوستی عبد الرحمن و نجرانیها را هم با همدستی با آنها، متهم نمود و جزیه را به یک هزار و سیصد حلّه نقشه دار برگردانید.

تا زمان زمامداری عمر بن عبدالعزیز فرارسید پیش او آمدند از فنا نیستی خود و از غارت عربها اموال آنها را به اطلاع او رساندند، و از ظلم حجاج نسبت به آنها و از کمی تعداد خود؛ از او استمداد نمودند.

عمر بن عبدالعزیز دستور داد تعداد آنها را سر شماری کردند دیدند یک دهم نفوس سابق آنها نمانده است، گفت: به نظر من این صلح جزیه است و جزیه مسلمان شده‌ها و مرده‌ها باید از آنها کسر گردد بر زمینهای اینها نیز چیزی تعلق نمی گیرد با

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸

این استدلال فقط دویست حلّه از آنها گرفت.

نوبت به یوسف ابن عمر ثقفی والی کوفه رسید (به خاطر هم قبیله گی باحجاج و تعصب فامیلی) نجرانیها را دوباره به نصاب جزیه زمان حجاج باز گردانید.

زمان ریاست (أبی العتّاس) سفّاح اولین خلیفه عباسی فرا رسید روزی از محلی عبور می کرد، نجرانیها به مسیر او گل و ریاحین ریخته و پول نثار کردند از این کار آنها خوشش آمد و چون مادر او از بنی الحرث بن کعب از یکی از قبیله‌های آنها بود، به وسیله دائی او، مسئله را مطرح و عدم توانائی خود را گزارش دادند، سفّاح دستور داد فقط یک صد حلّه از آنها دریافت کردند.

تا اینکه هارون الرشید به سر کار آمد، از کار گزاران او به او شکایت بردند.

هارون دستور داد کاگزارانش برگردند، بدهی آنها از بیت المال پرداخت شود. «۱» با این تلاشها و دست اندازها، مسئله جزیه مالیده شده و از بین رفت فقط ذکر آن در کتابهای تاریخ به یادگار ماند

۱۴ «تاریخ وقوع مباهله»

۱۴ «تاریخ وقوع مباهله» در میان مؤرخین اختلافی نیست در اینکه صلحنامه میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نجرانیها در سال دهم هجرت نوشته شده است، با این حساب مباهله هم باید در آن سال واقع گردیده است.

اما در روز مباهله اختلاف هست، بیشتر صاحب نظران روز بیست و چهارم ذی الحجه الحرام دانسته‌اند اگر چه بعضی‌ها روز ۲۵ و بعضی دیگر ۲۲ یا ۲۷ را نوشته‌اند. «۱»
 أمّا مشهور قول اولی است.

برای آن روز اعمال و دعاهاى مخصوصی نیز آمده است؛ ۱- غسل ۲- روزه ۳- دورکعت نماز به صورتی که در اعمال روز غدیر گفته شده است ۴- خواندن دعای مباهله تا هم فیها خالدون است که به دعای سحر ماه رمضان شباهت زیاد دارد ۵- دعائی است که شیخ طوسی و سیدبن طاوس بصورت مخصوص بیان کرده‌اند. «۲»

۱۵ «عکس العمل نجرانیها»

اشاره

۱۵ «عکس العمل نجرانیها» از مصادر تاریخی استفاده می شود که نصاری نجران به علت گستردگی سر زمین نجران و تشکیل یافتن آن از قبایل مختلف و ۷۳ روستا با مرکزیت شهر بزرگ نجران «۱» و بودن منطقه‌ای که دارای صنایع نظامی، و نساجی، از قبیل اسلحه سازی و قماشهای گوناگون، و از جهت اینکه اهمّیت سوق الجیشی و بافت استثنائی داشت و مورد توجه سلاطین آن زمان بود؛ نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عکس العملهای متفاوتی نشان دادند

۱ «نمایندگان نصاری»

۱ «نمایندگان نصاری» رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز در مکه سکونت داشت و به مدینه هجرت نکرده بود از نصرانیهای که خبر بعثت او را شنیده بودند، حدود بیست نفر از مردم حبشه، و بقولی از نجرانی ها به مکه آمدند و در حالی که چند نفر از رجال قریش پیرامون کعبه بر علیه رسول خدا، انجمن داشتند، به مسجد الحرام وارد شدند و در برابر چشمان آنها با رسول خدا دیدار نموده، با وی نشستند و سخن گفتند و پرسشها کردند، او را از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱

چنانچه در کتابهایشان توصیف شده بود یافتند و چون رسول خدا آنان را به اسلام دعوت کرد و قرآن بر ایشان تلاوت نمود، به گریه افتادند، و دعوت آنحضرت را، پذیرفتند، و به وی ایمان آوردند و از نزد رسول خدا بر خاستند؛ ابوجهل بن هشام با گروهی از قریش سر راه بر ایشان گرفتند و گفتند: شما چه مردمان بی خردی هستید! مردم حبشه (یا نجران) شمارا برای رسیدگی و تحقیق در امری فرستادند اما شما بی درنگ دین خود را رها کردید و دعوت او را پذیرفتید. نمایندگان نصاری در پاسخ قریش گفتند: ما را با شما بحث و جدالی نیست ما به کیش خود، شما به کیش خود، ما از این سعادت نمی گذریم در باره ایشان آیاتی «۱» از قرآن مجید نازل شد. «۲»

۲

سال دهم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را در ماه ربیع الآخر به همراه چهار صد نفر «۳» به سوی بنی الحرث بن کعب که، در نجران ساکن بودند فرستاد

او را امر فرمود؛ اول آنان را سه مرتبه به اسلام دعوت نماید، اگر قبول کردند

در میان آنها بماند تا شرایع اسلام را بر آنها تعلیم نماید و اگر نپذیرفتند با آنها بجنگد؛ خالد حرکت کرد وقتی که به آنجا رسید آنها را به اسلام دعوت کرد آنها نیز قبول نمودند در میان آنها ماند و جریان اسلام آنها را به حضرت نوشت (پس از مدتی) با

گروهی از آنان که از جمله آنها قیس بن الحصین بن یزید بن قینان ذی الغصه و یزید بن عبدالمدان و جز آن دو بودند، به خدمت حضرت رسیدند در مدینه ماندند و در بقیه ماه شوال یا در ذی الحجه به شهر خود برگشتند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲

رسول خدا عمرو بن حزم را به سوی آنان روانه کرد که شرایع اسلام را تعلیم و صدقات آنها را وصول نماید، هنوز عمرو در آنجا بود که حضرت از دنیا رحلت نمود. «۱»

در تاریخ طبری ملاقات آنها را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بدینگونه آورده است.

وقتی که به خدمت حضرت شرفیاب شدند سؤال فرمود: اینها کیستند مثل اینکه از مردان هند هستند به عرض رساندند که اینان بنوالحارث بن کعب اند.

آنها نزد حضرت ایستاده سلام کردند و گفتند: نشهد اَنَّا رسول الله و اَن لا اله الا الله، فقال رسول الله و انا اشهد اَن لا اله الا الله و اَنی رسول الله شهادت میدهم تو رسول خدائی و غیر از خدای یکتا خدای دیگری وجود ندارد حضرت نیز فرمود: من نیز به یگانگی خداوند و به رسالت خودم شهادت می دهم.

حضرت سه بار از آنها سؤال کرد شما بودید کسانی که (مشهور است) اگر حرکت می کردید از همه جلوتر بودید؟ کسی جواب نداد! در مرتبه چهارم یزید بن مدان نیز چهار بار عرض کرد بلی یا رسول الله مائیم، که در موقع حرکت از همه جلوتر (پیشرو) بودیم.

فرمود: اگر خالد بن ولید جریان اسلام شما را به من اطلاع نمی داد سرهایتان را به زیر پاهایتان می انداختم!

یزید بن مدان گفت: یا رسول الله! نه شما را ستایش می کنیم و نه خالد را! فرمود: پس که را ستایش می کنید؟ عرض کردند ما خدائی را ستایش مینماییم که به وسیله شما ما را هدایت کرد؛

سپس حضرت از آنها سؤال نمود؟ شما با چه وسیله‌ای (چگونه و با چه تاکتیکی) در جاهلیت با هر که می جنگیدید غالب (و بر دشمن پیروز) می شدید؟!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳

عرض کرد، ما بر کسی غالب نبودیم! فرمود: بلی شما بودید که با هر کس جنگ کردید (از میدان جنگ فاتح بیرون آمده) و غالب می بودید؟.

جواب دادند بلی ای رسول خدا؛ علّت غلبه ما این بود که فرزندان بندگان بودیم گرد می آمدیم ولی پراکنده نمی شدیم و بر هیچ کس ظلم و ستم نمی کردیم فرمود:

راست گفتید (اتحاد و یگانگی و همدلی و ستم نکردن، رمز پیروزی است)

سپس حضرت به بلحارث بن کعب بن قیس بن حصین مأموریتی داد و دسته او در اواخر شوال یا اوایل ذی القعدة به شهر خود برگشتند، چهار ماه بعد از برگشتن آنها بود که داهیه عظمی و مصیبت کبری، رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد. «۱»

تاریخ، اسلام آوردن طائفه بنی الحرث بن کعب را، اینگونه بازگو می کند؛ با اینکه این قبیله از شجاعان و رزم آوران درجه یک نجران بودند و همه را هنگام پیکار شکست می دادند، مغلوب کسی نمی شدند حضرت هم از جنگجویی آنها مطلع بود که چهار بار از آنها پرسید (شما بودید همیشه پیشرو و غالب و فاتح بودید).

با این همه رشادتها و شجاعتها نخستین کسانی بودند که از نجرانها بطور آشکار ایمان آوردند و تسلیم حق شدند؛

امّا از روایت سید بن طاوس قدس سره که به زودی خواهد آمد استفاده می شود که اینها به آن سادگی تسلیم نشدند بلکه در

مجالس گفتگوی کلیسای بزرگ شرکت کرده سخنرانیها نموده و اظهار نظرها کرده ان

۱۶ صلحنامه یاعهد نامه

اشاره

۱۶ صلحنامه یاعهد نامه در فصل چهارم در علت پیش آمد واقعه گذشت که، حضرت نامه‌ای به اهل نجران فرستاد و آنها را به اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت کرد؛ و در این فصل، پایان و نهایت جریان مباهله را که چگونه باصلح و بصورت مسالمت آمیز خاتمه یافت، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم.

صلحنامه در تاریخ به سه صورت ثبت گردیده است دو صورت آن با احتمال قریب به یقین؛ از جعلیات نصاری است، چون متن روایتها و کیفیت ادای عبارات و کلمات، حاکی از جعلی بودن آنهاست و چون با سلیقه رسول خدا همسو نمی باشد خود گویای ساختگی آن دو است.

استاد علی احمدی میانجی قدس سره: در کتاب مکاتیب الرسول در باره آن دو نامه، چنین اظهار نظر می کند. دو نسخه از مکتوب پیغمبر به نجران را از کتاب مجموعه الوثائق نقل کردیم، که خود مؤلف مجموعه، اعتراف دارد بر اینکه این دو نسخه از موضوعات است.

و سیاق نامه نیز بر ساختگی آن دلالت دارد.

پروفسور هندی در مجموعه ص ۱۱۶ رقم ۹۷-۹۶ چنین می گوید: (تاریخ التسطوریین فی مجموعه تألیفات الابهاء الشرقیین ج ۱۳ ص ۶۱۶-۶۰۰)

کوچکترین شبهه‌ای نیست که این دو نصّ (عهد نامه) از ساختگی های (نصارا) است، به قطعه ۱۲۰ نیز مراجعه شود.

استاد احمدی سپس دو عهدنامه را که نسبتاً مفصل است نقل کرده در آخر می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵

گوید: أقول نقلنا هاتین النسختین مع العلم بكونهما مجعولاً لئلا یخلو کتابنا عما نسب إلیه صلی الله علیه و آله من الکتب من میگویم: این دو نسخه را با این که علم به جعلی بودن آنها دارم نقل کردم، به خاطر اینکه کتاب من از نامه‌های منسوب به آنحضرت خالی نماند، و دلایل مجعول بودن آنها را بیان می کنم تا برای کسانی که زیاد با تاریخ آشنائی ندارند مشتبه نشود و احتمال صدور (یا صحت آن را) ندهند و نشانه‌های جعلی بودن آن را پی گیر می شویم که خواننده با چشم باز بخواند. «۱»

استاد احمدی: جعلی بودن آن دو را با ۸ دلیل ثابت میکند و برای اینکه آن دو نسخه بطور یقین ساختگی است از نقل آنها خود داری مینماییم و به عهد نامه‌ای که در منابع موثق اسلامی بیان گردیده است، می پردازیم

«متن عهد نامه»

«متن عهد نامه» بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتبه النبي رسول الله محمد، لنجران، كان له عليهم حكمه «۲» في كلّ ثمرة و صفراء و بيضاء و سوداء و رقيق فأفضل عليهم و ترك ذالك لهم، ألفى حلّه (من) حلل الأواقي في كلّ رجب ألف حلّه و في كلّ صفر ألف حلّه

كلّ حلّه أوقية و ما زادت حلل الخراج أو نقصت عن الأواقي فبالحساب و ما نقصوا من درع أو خيل أو ركاب أو عرض أخذ منهم بالحساب، و على أهل نجران مائة رُسلى شهر فدونه و لا يجبس رُسلى فوق شهر، و عليهم عارية ثلثين درعاً و ثلثين فرساً و ثلثين بعيراً

إذا كان كيدُ باليمن ذو مغدره، و ما هلك ممّا أعاروا رسلي من خيل أو ركاب، فهم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶

ضمن، یردّوه إلیهم

ولنجران و حاشتها جوار الله و ذمه محمد النبی رسول الله علی أنفسهم و ملّتهم و أرضهم و أموالهم (و یبعهم و رهبائیتهم و أساقفتهم و غائبهم) «۱» و شاهدهم (و کَلَمّا تحت أیدیهم من قليل أو كثير «۲») و غیرهم و بعثهم و أمثلتهم «۳» لا یغیر ما كانوا علیه و لا یغیر حقّ من حقوقهم لا یفتنّ أسقفیته، و لا راهب من رهبائیته و لا وّاقه من وقاهته علی ما فی تحت أیدیهم من قليل أو كثير و ليس علیهم رهن و لا دُمّ جاهلیّ و لا- یحشرون و لا یعشرون، و لا یطأ أرضهم جیش، من سئل منهم حقّاً فیینهم النّصف غیر ظالمین و لا مظلومین بنجران (علی أن لا یأکلوا الرّبا) «۴» و من أكل منهم ربّاً من ذی قبل فذمتی منهم بریئته؛ (و علیهم الجهد والنّصح فیما استقبلوا غیر مظلومین و لا معنوف علیهم) «۵» و لا یأخذ منهم رجل بظلم اخر، و لهم علی ما فی هذه الصّحیفه جوار الله و ذمه محمد النبی أبداً حتّی یأتی أمر الله، مانصّحوا و أصلّحوا فیما علیهم غیر مکلفین شیئاً بظلم،

(و فی الطّبقات: (ای طبقات ابن سعد) شهد أبو سفیان بن حرب و غیلان بن عمرو و مالک بن عوف من بنی نصر و الأقرع بن حابس الحنظلی و المغیره کتب «۶»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۷

«بنام خداوند بخشنده مهربان»

این نوشته محمد پیغمبر و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به (اهل) نجران چون به حکم او تسلیم شده بودند، در تمامی میوه‌ها و طلا و نقره و پولهای سیاه، یا باغات پُر درخت و پُر شاخ و برگ و برده هایشان.

پس تفضّل کرده همه آن نامبرده‌های بالا را به آنها بخشید فقط بعنوان بدهی در ذمه آنها وا گذاشت؛

دو هزار حله «۱» اواقی که یک هزار آن در ماه رجب و یک هزار دیگر در ماه صفر تأدیه گردد، هر حله یک اوقیه «۲» است، اگر حله‌ها کمتر یا زیاده‌تر از اوقیه باشد (با معیار اوقیه) محاسبه خواهد شد.

اگر از اسب و زره و غیرهما که عاریه گرفته خواهد شد در دست مسلمانها ناقص و یا تلف شود آن هم (با همان معیار اوقیه) محاسبه خواهد شد.

برعهده اهل نجران است که فرستادگان رسول خدا را (که برای وصول بدهی که به سوی آنها می روند) حد اکثر یک ماه یا کمتر مسکن داده و بیشتر از یک ماه معطل ننمایند.

اگر حيله یا ترمرد (جنگی یا هر گونه درگیری مسلحانه) در یمن پیش آید؛ باید سی رأس اسب، سی دست زره، سی نفر شتر به عنوان امانت به رسول خدا تحویل داده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۸

(و بعد از انقضاء جنگ پس بگیرند) اگر از این امانت‌ها چیزی تلف شود رسول خدا ضامن جبران خسارت آن خواهد بود؛

به نفع اهل نجران و اطراف آن بر ذمه خدا و رسول او محمد پیغمبر است که امان داده شود بر جان، مال، زمین، دین، کلیساهای راهبها، أسقفهایشان و حاضر و غائبشان و هر چه در زیر دست آنهاست از کم و زیاد یا قافله‌ها و فرستاده‌ها، و آنها بر حالی که هستند

از آنحال تغییر داده نشوند، و نیز حقّی از حقوقشان دگرگون نشود و فرشهای آنها یعنی بر زندهای آنان دست درازی نباشد؛

(باز بر ذمه خدا و رسول خدا است) که هیچیک از أسقفها و راهبان و قیمهای دینی آنها و هر چه در زیر دستشان هست از کم و زیاد تغییر ندهد.

بر ذمه آنها گرو، و خون جاهلیت نیست (به عنوان عفو عمومی این چیزها، بر علیه آنها مطالبه نشود) و تبعید و اخراج نشوند، مالیات اخذ نگردد، آرتش اسلام بر سرزمین آنها وارد و قدم نگذارند و اگر حقی از آنها مطالبه شود بطور عادلانه رفتار نمایند و (پایان پذیرد) نه ظالم شوند و نه مظلوم.

(متقابلاً) بر ذمه نجرانیهاست که ربا نخورند اگر در آینده کسی ربا بگیرد ذمه من (رسول خدا) از آنها بری است، و برای آنهاست در آینده جدّیت و نصیحت بدون ظلم و فشار و هیچکس از آنها با ستم چیزی نگیرد.

بر نفع آنهاست آنچه که در این صحیفه نوشته شد پناه خدا و ذمه رسول او برای همیشه تا خدا چه بخواهد، مادامی که آنها (عهد شکنی نکرده و تمرد ننمایند) رفتارشان خوب و آنچه بر عهده آنها گذاشته شده است پایند باشند بدون کوچکترین تکلفی و ستمی. در کتاب طبقات: آورده است که شاهد این عهد نامه- ابو سفیان بن حرب، غیلان بن عمرو، مالک بن عوف از بنی نصر و أقرع بن حابس حنظلی. و مغیره بوده‌اند.

از ظاهر کتاب طبقات ابن سعد استفاده می‌شود که کاتب این عهد نامه مغیره بوده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۹

است؛ امّا از ظواهر کتابهای تاریخ یعقوبی «۱» و فتوح البلدان بلاذری و سنن کبرای بیهقی استفاده می‌شود که عهدنامه را (امیر مؤمنان) علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته است «۲» و در کتاب خراج و المجموعه: نویسنده را عبدالله بن ابی بکر معرفی کرده است

ابو یوسف در کتاب الخراج ص ۷۴ می‌گوید: عهد نامه در چرم سرخ رنگی قلمی گردیده بود. «۳»

۱۷ «مشرح جریان مباهله»

اشاره

۱۷ «مشرح جریان مباهله» روایات مباهله به صورتهای مختلف نقل گردیده است بعضی مختصر و گذرا، بعضی متوسط، ولی سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب شریف إقبال الأعمال با آن قطع بزرگش از صفحه ۴۹۶ تا ص ۵۱۰ و در بعض نسخه‌ها تا ص ۵۱۳ یک روایت مفصل و طولانی را آورده است.

ألبته سید روایت دیگری نیز در کتاب سعد السعود کوتاhter، از ص ۹۱ تا ۹۴ با طریق و سند دیگری روایت نموده است اما روایت اقبال علاوه بر اینکه طولانی است، از هر جهت کامل و جامع و دارای مطالب مفید زیادی است.

و نیز شامل أسناد ارزنده و اظهار حقایق پیامبر و امامت ائمه و سایر اعترافات و کشف حقایق نهانی و بیرون کشیدن اسرار نهفته از لابلای کتابهای آسمانی انبیاء سلف است، و چون از حلقوم بزرگان و رؤساء و أسقفهای نصاری بیرون آمده و در خلال پنج روز بحث و جدال لفظی بیان گردیده؛ اهمیت آن را دو چندان نموده و مورد توجه قرار داده است؛

بدینجهت نقل آن را اختیار کردیم تا خوانندگان گرامی بادقت و حوصله زیاد مطالعه نموده و فرق آن جلسات نصارا را با جلسه سقیفه و پیامد آن و در نهایت با منظره دلخراش روز عاشورا مقایسه و در باره آتش بیاران آن معرکه‌ها، قضاوت نمایند.

سید بن طاوس رضی الله عنه آن روایت را با سندهای صحیح و طریق‌های روشن و صریح که به کتاب أبی المفضل محمد بن عبدالمطلب شیبانی منتهی می‌شود، از اصل کتاب حسن بن اسماعیل بن أشناس بزار که در أعمال ذی الحجه نوشته شده، از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۱

شخصیتها و صاحبان همت والا که نیازی به ذکر نام آنها نیست فقط هدف بیان روایت آنها است، چنین نقل نموده است.

بعد از آنکه رسول خدا و سید کاینات مکه معظمه را فتح نمود و همه عربها مطیع و منقاد آنحضرت شده و در زیر پرچم لا اله الا الله قرار گرفتند؛ نامه‌های فراوان به رؤساء و بزرگان عالم مخصوصاً کسری ایران و قیصر روم روانه کرد و همه آنها را به اسلام دعوت کرده و ادامه دادند در صورت عدم تسلیم باذلت و خواری جزیه دهند و یا این که آماده جنگ شوند.

چون این خبر به نصاری نجران و کسانی که در اطراف آنها بودند از بنی المدان و فرزندان حارث بن کعب و کسانی که با ایشان بودند با اختلاف مذاهبشان از اروسیه، سالوسی، اصحاب دین الملک، مارونی، عباد و نسطوری، رسید همگی با آن کثرت جمعیت؛ به وحشت افتاده رعب و ترس بر آنها مستولی شد بطوری که خواب راحت و آرامش زندگی را از دست دادند، در این بیم و هراس بودند که ناگهان فرستادگان رسول خدا بنام ۱- عتبۀ بن غزوآن ۲- عبدالله بن ابی امیۀ ۳- هدییر بن عبدالله تیمی ۴- صهییب بن سنان نمری، بانامه آنحضرت به نجران وارد شدند.

در آن نامه مانند دیگر نامه‌ها آنها را به اسلام دعوت کرده بود اگر مسلمان شوند برادران دینی ما هستند و اگر تکبر کرده سرپیچی نمایند، باید باذلت و خواری آماده پرداخت جزیه شوند در غیر این صورت جنگ را پذیرا باشند در نامه این آیه نوشته شده بود: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمۀ سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً ولا نتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا شهدو باننا مسلمون (۱)

بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خدای یگانه را نه پرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۲

از ما، بعض دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد؛ هر گاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانییم.

همه می دانند پیامبر تا کسی را به اسلام دعوت نمی کرد و حجت را بر او تمام نمی نمود، با او نمی جنگید.

نامه به آنها تحویل گردید با خواندن نامه نفرت شدید توأم با رعب و وحشت وجود آنان را فرا گرفت بلافاصله در کلیسای بزرگ گرد آمده، فرشهای گرانبها انداخته و دیوارها را با حریر و دیبا زینت دادند؛ صلیب بزرگ را که از طلای ناب ساخته شده بود و با جواهرات پر قیمت تزئین داده بودند، که پادشاه روم به آنها هدیه کرده بود، بپا داشتند.

اولاد حارث بن کعب که از زمانهای قدیم به جنگاوری و شجاعت در میان عرب شهرت تام داشتند، برای مشاوره و رایزنی حاضر شدند تا نظرات خود را بیان دارند؛ این خبر که بگوش قبایل مذحج، عک، حمیر و أنمار و اشخاص نزدیک، نسبی و سببی ایشان از قوم سبا رسید؛ به خاطر تعصبی که داشتند، با دماغهای باد کرده و متکبرانه، در آن کلیسا حضور بهم رساندن، حتی بعضی از آنها که قبلاً اسلام را پذیرفته بودند همگی از اسلام برگشته، به صف اقوام خود پیوستند رأی عمومی آنها بر این قرار گرفت که به مدینه هجوم برده و جنگ نمایند.

یک نفر از قبیله بنی بکر بن وائل بنام أبو حارثه (أبو حامد) حصین بن علقمه دانشمند بزرگ و استاد همه آنها و یکصد و بیست سال عمر کرده و از غایت پیری ابروهایش بر روی دیده هایش ریخته بود، باعصابه خود ابروهایش را بالا زده بر عصای خود تکیه زد که خطبه بخواند، کسی که از علوم پیغمبران بهره مند و به پیغمبر اسلام، ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می کرد گفت

«أبو حارثه أسقف أعظم»

«أبو حارثه أسقف أعظم» آهسته! ای فرزندان عبدالمدان! عافیت و سعادت دو نعمت پنهان است که در صلح به دست می آید و دوام پیدا می کند نه در جنگ (و خون ریزی) با آرامش تصمیم بگیرید مانند مورچگان از پی یکدیگر نروید؛ مبادا باشتاب و تندی

اقدامی بکنید که عاقبت خوبی نه خواهد داشت؛ قسم به خدا آنچه که نکرده اید عاقبت می توانید انجام دهید اما کاری که کرده اید دیگر نمی توانید برگردانید نجات در تحقیق و (تفحص) و تفکر و آرامش است، چه بسیار خود داری از حمله کردن و بسیار سکوت، از سخن گفتن بهتر است؛ (این نصیحت هارا کرد و ساکت شد)

«سخنان کرز بن سبره»

«سخنان کرز بن سبره» کرز بن سبره حارثی که از بزرگان بنی حارث بن کعب و از اشراف و امیران جنگ آنها بود «۱» گفت: ای ابو حارثه از شنیدن این خبر دلت لرزیده و اندرونت از ترس باد کرده مانند کسی که شیری دیده و عقل از سرش پریده باشد؛ مثلها می زنی و مارا می ترسانی به حق خداوند منان قسم، تو خود میدانی که حفظ و حمایت دین و فضیلت آن با اقدام به جنگ است و این کار بزرگی است، امّا در راه خدا و برای خدا کم و سبب اصلاح فساد دین خدای جبار است، در حالی که ما همه ارکان ریاستیم و صاحبان نور دو پادشاهیم پس کدامیک از جنگهای ما را سراغ داری که بر دشمن غلبه نکنیم و در کجای کار ما عیب هست که انکار می کنی.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۴

این شخص طوری باحرارت توأم با عصبانیت صحبت می کرد هنوز سخن او تمام نشده بود پیکان تیری که در دست داشت از شدت غضب به دستش فرو نشست و او متوجه نبود که شخصی بنام عاقب و اسمش عبدالمسیح، بزرگ قوم و امیر رأی و صاحب مشورت آنان بود و بدون نظر او کاری انجام نمی دادند به سخن آمد و

«سخنان عاقب»

«سخنان عاقب» رو به کرز بن سبره حارثی کرد و گفت: روی تو سفید باد، جای تو و پناه دهنده ات عزیز باد، برامان دهنده ات دست تعدی مباد بحق یاد کردی از پیشانیهای گرد آلوده حسبی محکم و نسب کریم و عزّت قدیم را، ولكن ای ابو سبره هر سخن جائی و برای هر زمانی مردانی هست و هر کس به امروز خود شبیه تر است، از دیروز و این روزها جنگ کردن مختلف است گروهی مغلوب و جمعی را غالب می کند و عافیت بهترین لباسهاست، برای آفات سببها و علتها است؛ بزرگترین سبب آفت آن است که بدون پیدا کردن راه حل منطقی، به شعله ور ساختن آتش جنگ اقدام و با بلا و آفت با آن روبرو شدن است، او نیز ساکت شده سر به زیر افکند

«سخنان سید»

سخنان سید» مردی بلند قامت و عالم آن روز اهل نجران، از قبیله عامله که با قبیله لحم متحد و ملحق شد به نام اهتم بن نعمان مشهور به سید بود، رو به عاقب کرد و گفت: بلند باد بخت تو و با سعادت باد سعی تو ای ابا واثله؛ برای هر لامعه را روشنی و هر سخن راست را نوری هست؛ به خدائی که بخشنده عقل است آن نور را درک نمی کند مگر کسی که بینا باشد هر سه نفرتان در سخن گفتن به هر راهی رفتید بعضی هموار و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۷۵

بعضی ناهموار با اینکه رأی هر تک تک شما در جای خود محکم و پر ارزش است امّا:

برادر قریش پیامبر؛ برای کار بزرگ و امر عظیم دعوت کرده است پس هر چه به فکر شما می رسد اظهار کنید؛ به اطاعت و اقرار یا به مخالفت و انکار

سخنان کرز بن سبره»

سخنان کرز بن سبره» باز کرز که مرد لجوج و سر سخت بود به سخن آمد و گفت: آیا دینی را که پدران ما بر آن بوده و ریشه و رگ ما بر آن سفت شده و پادشاهان عالم به خاطر آن ما را عزیز می‌شمارند، ترک کنیم و باذلت و خواری حاضر به جزیه دادن شویم؟! نه بخدا قسم هیچیک از این دو کار نخواهد شد؛ ما شمشیرها را می‌کشیم و با محمد می‌جنگیم؛ یا ما زنان را بیوه می‌کنیم و یا خون ما پیش محمد ریخته شود تا خداوند که را نصرت دهد

سخنان سید»

سخنان سید» سید رو به او کرد و گفت: ای اباسبره برخود و ما رحم کن! اگر ما شمشیر از غلاف در آوریم از آن طرف نیز شمشیرها کشیده خواهد شد همه قبائل عرب مطیع و منقاد او شده و زمام امور خود را بدست او سپرده‌اند حکم او به شهرها و صحراها جاری گشته پادشاه عجم و قیصر از او حساب می‌برند شما در مقابل او چه هستید؟! اگر با قصد جنگ به او رو آورید در کوتاه زمان مستأصل شده دیگر نامی از شما باقی نخواهد ماند مانند خاشاکی بر روی سیلاب دور زده؛ یا مثل یک تکه گوشت که بر روی سنگ انداخته باشند (خشک شود).

در میان آنها شخصی بنام جهیر بن سراقه بارقی بود، از زنداقه نصاری و در نزد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۶

پادشاهان صاحب منزلت و ساکن نجران بود؛ سید رو به او کرد و گفت: ای ابو سعاد تو هم سخنی بگو و اظهار نظر کن، این مجلسی است که کارهای مهم و وقایع عظیمه در پی خواهد داشت

«رأی و نظر ابو سعاد»

«رأی و نظر ابو سعاد» ابو سعاد گفت: به نظر من اولین کاری که می‌کنید باید نزد محمد رفته اظهار اطاعت نمائید و در بعضی چیز هائی که از شما می‌خواهد (سرگرم کنید) و در این مدت به پادشاهان اطراف، سیاهان نوبه، حبشه، علوه، رعا، راحت، مرّ و مخصوصاً به پادشاه عظیم تر قیصر روم که همه نصرانیند نامه‌ها بفرستید و همچنین به سوی شام و نصارای آنجانب از پادشاهان غسان و لحم و جذام و قضاعه و غیرایشان که هم دین و خویشان و دوست شمایند، کسانی بفرستید؛ و باز به سوی اهل حیره و جمعی که به دین آنها میل کرده‌اند از قبایل تغلب بنت وائل و غیر اینها از ربیعۀ بن نزار فرستادگانی گسیل دارید و نامه‌ها بفرستید؛ از همه آنها استمداد نمائید وقتی که لشگریان روم و ارتش سیاهان مانند اصحاب فیل به کمک شما حرکت کردند و نصرانیان عرب از ربیعۀ که ساکن یمن هستند؛ به سوی شما آمدند و به یاری شما شتافتند قبایل خود را نیز مسلح می‌کنید به طور دسته جمعی به سوی مدینه هجوم می‌برید که محمد تاب مقاومت در برابر این همه لشگر را نخواهد داشت (در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گیرد تاخود را جمع و جور کند ریشه او را از بیخ و بن، بر می‌کنیم) در مدت کمی مستأصل شده و مغلوب و مقهور ما خواهد شد، آتش فتنه او فرو خواهد نشست و شما نزد جهانیان، بزرگ خواهید شد مانند کعبه‌ای که در تهامه است؛ که عالمیان به حج آن می‌روند رأی همین است آن را غنیمت شمارید؛ رأی و فکر دیگر به صلاح نیست.

سخنان جهیر بن سراقه مورد قبول همه واقع شده متفقاً تصمیم گرفتند که آن را

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۷

دستور العمل خود قرار داده (به اجرا در آورند) نزدیک بود که از همدیگر جدا شده متفرق شوند؛ ناگاه از میان ایشان شخصی از

قبیله ربیعۀ بن نزار از فرزندان قیس بن ثعلبۀ به نام حارثۀ بن اثال به پا خاست او در دین حضرت عیسی علیه السلام بود رو به سوی جهیر کرد و گفت

سخنان حارثۀ بن اثال»

سخنان حارثۀ بن اثال» متی ما تُقَدُّ بالباطل الحق بابه وان قَدَّتْ بالحق الزَّوْاسی تنقد اذا ما أُتیت الأمر من غیر بابه ضللت و إن تقصد إلی الباب تهتد کی دَرِ حق باباطل تکه پاره شده* اگر باحق کوهها بریده شود، قطعه قطعه می‌شود

اگر به کاری از راهش وارد نشوی* گمراه می‌شوی و اگر از راهش وارد شوی هدایت می‌یابی؛ یعنی کارها را باید از مسیر صحیحش انجام داد و الاً با هیا و هو و تحریک احساسات، ره به جایی نتوان برد؛

پس رو کرد به سوی سید و عاقب و علماء و عبّاد نصاری و سائر نجرانیها که کس دیگر آنجا نبود و گفت:

ای فرزندان علم و حکمت و ای باقیمانندگان حاملان حجت، گوش دهید و سخن بشنوید به خدا قسم سعادت مند کسیست که نصیحت گوش کند و از سخن حق رو نگرداند من شمارا از خدا می‌ترسانم و سخنان حضرت عیسی را به یاد شما می‌آورم؛ سپس وصیت حضرت عیسی و نص او را بر وصی خود شمعون بن یوحنا شرح داد و آنچه را که از وقوع افتراق در امت او پیش خواهد آمد، بیان کرد.

پس گفت: که حق سبحانه و تعالی به عیسی علیه السلام وحی کرد که ای پسر کنیزک من بگیر این کتاب مرا با قوت تمام و آن را به اهل سوریا، با زبان خودشان تفسیر کن و به آنها خبر ده که، منم خدائی که جز من خدائی وجود ندارد؛ منم زنده که هرگز نمی‌میرم، منم قائم بذات خود منم خدائی که عالمیان را بی ماده و اصل، از عدم به وجود

از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۸

آوردم (از نبود، بود و از نیست، هست کردم).

منم دائمی که زوال ندارد؛ از حالی به حالی انتقال نمی‌یابم؛ به خاطر رحمت بر خلائق و حفظ و هدایت آنها رسولان خود را برانگیخته و با آنها کتابهایی فرستادم؛

مخصوصاً پیغمبر برگزیده خود أحمد را خواهم فرستاد از میان همه مردمان دوست و بنده خود فارقلیطا را برگزیدم؛ در زمانی که دنیا از هدایت کتنده خالی شود، او را در محل ولادتش، کوه فاران در مکه معظمه و در مقام پدرش ابراهیم، مبعوث مینمایم؛ و خواهم فرستاد نوری تازه که بگشایم با آن نور چشمهای کور و گوشهای کر و دلهای نادان را، خوشا به حال کسی که دریابد زمان او را و بشنود سخن او را و به او ایمان آورد و به کتاب و شریعت او تبعیت کند؛

ای عیسی هر وقت او را بیاد آوردی بر او درود، بفرست همان طور که من و فرشتگانم همگی بر او صلوات (ودرود) می‌فرستیم؛ راویان این حدیث میگویند: چون سخن حارثۀ بن اثال به اینجا رسید جهان روشن در دیده سید و عاقب تاریک شد چون راضی نبودند که این سخنان و وصیت عیسی در همچون مجمع و مجلسی مطرح شود؛ چون این دو نفر در میان پیروان حضرت عیسی علیه السلام موقعیت بزرگی به دست آورده بودند؛ نزد پادشاهان و در خود نجران منزلت عظیم داشتند؛ تحفه‌ها و هدایای زیادی برای آنها می‌آوردند؛ از این می‌ترسیدند که با کشف این حقایق مردم از آنها روی بگردانند، موقعیشان به خطر افتاده و دیگر از آنها اطاعت نکنند؛ اگر مسلمان شوند تمام تشکیلات و بساط عریض و طویل آنها، برچیده خواهد شد و منزلتشان از بین خواهد رفت؛ بدین جهت عاقب رو به حارثۀ کرد و گفت:

سخنان عاقب»

سخنان عاقب» ای حارثه خودت را کنترل کن ردّ کننده حرفهائی که زدی زیادتیر از قبول کنندگان آن از مباحله تا عاشورا، ص: ۷۹

است؛ بسیار سخنی که در آخر بلای گوینده آن است، دلها از آشکار نمودن اُسرار و حکمت‌های نهفته، متنفر است؛ از نفرت دلها بترس! هر چیزی را اهلست (هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد) آنها را نزد محرمان راز باید گفت، سخنی باید گفت که مایه رستگاری و نجات شود، به کسی ضرر نرساند (و سبب گرفتاری و تفرقه افکنی) نباشد؛ من آنچه شرط نصیحت بود با تو گفتم (خواه پند گیر و یا ملال) دیگر سخن نگو و خاموش باش (که جان خود را به مفت از دست می دهی). بلا فاصله سید برای تأیید سخنان عاقب، رشته سخن را به دست گرفت و گفت

«سخنان سید»

«سخنان سید» ای حارثه من همیشه ترا بزرگ و فاضل می دانستم عقل خردمندان به سوی تو مایل بود مبادا لجاجت کنی و مردم را به جای آب به سراب بکشانی، اگر جز تو دیگری این حرفها را میزد معذور بود اما تو معذور نیستی اگر اُبو وائله (عاقب) با تو به درشتی حرف زد تقصیری ندارد؛ او همه کاره و پیشوای ماست، اگر عتابی کرد پذیر؛ و بدانکه پیشوای قریش محمد صلی الله علیه و آله (مدعی رسالت را) بقای زیادی نخواهد بود، در اندک زمانی منقطع خواهد شد پس از او، قرنی خواهد آمد و در آخر آن قرن پیغمبری با حکمت و بیان و با شمشیر، برانگیخته می شود که پادشاهی و ملک او و اُمتش، شرق و غرب عالم را فرامی گیرد و از نسل او پادشاهی خواهد بود «۱» که بر همه پادشاهان روی زمین غالب و پیروانان همه اُدیان به او گرایش پیدا خواهند کرد سلطنت او هرچه را که شب و روز فرا می گیرد فرا خواهد گرفت؛

ای حارثه این مدت طولانی خواهد بود و حال وقت آن نیست، پس آنچه را که از

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۰

دین خود میدانی آن را محکم نگهدار و به دینی که منقطع شده و از بین خواهد رفت ایمان نیاور و آنچه که خواهد آمد کاری نداشته باش؛ ما امروز به این مکلفیم و فردا را اهل فردا دانند؛ سخن سید که به اینجا رسید حارثه بن اثال دوباره رشته سخن را به دست گرفت

«سخنان سری دوم، حارثه»

«سخنان سری دوم، حارثه» ساکت باش ای اُبو قره اگر کسی فکر فردا را نکند امروز به چه کار او آید از خدا بترس تا خدا به فریادت رسد، چون جز او فریاد رسی نیست؛ این سخن را به خاطر عاقب که بزرگ و مطاع شما ست، گفتم علاوه بر این مورد توجه نصاری هم هستید؛ اگر سخن حق را رد می کنید به خاطر حفظ موقعیت خودتان است؛ اختیار در دست خودتان است نصیحتها سخنان بکنند، بسوی کسیکه شایسته آن است به هدیه فرستاده می شوند، و شما در پذیرفتن آن سزاوارترین هستید، دل‌های ما همگی به سوی شما مایل است؛ هر دوی شما پیشوایان دینی مائید؛ شما هم (تشخیص) عقل را پیشوای خود سازید، شما پیشوایان حرف حق را بپذیرید و در اطراف آنچه که پیش آمده فکر و تأمل کنید، رضای خدا را در نظر بگیرید از تأخیر در پذیرفتن آن بپرهیزید همان طور که خداوند هر روز فضل خود را به شما ارزانی میدارد، از عار و ننگ نه هراسید، هر کس عنان نفس خود را واگذارد، او را به مهلکه می اندازد و هر کس عاقبت اندیش باشد، از خطرهای محفوظ میماند و اگر از عقل پیروی کند خود عبرت گیر باشد نه اینکه محل عبرت دیگران شود؛ و هر که از برای خدا نصیحت نماید و رضای او را بر رضای خود مقدم دارد، خداوند او

را در دنیا قرین عزت و بزرگی و در آخرت به سعادت ابدی میرساند پس رو به عاقب کرد و از روی عتاب گفت

سخنان حارثه به عاقب»

سخنان حارثه به عاقب» ای ابو واثله! رویت را به من کرده و گفتی: که رد کننده سخن تو از قبول کننده آن بیشتر است، بخدا قسم تو سزاوارتری که کسی این سخن را از تو نقل نکند؛ تو میدانی و ما همه پیروانان انجیل میدانیم، آنچه را که حضرت عیسی در میان حواریان گفت، و هر که از قوم عیسی مؤمن است، میداند حقیقت آنچه را که نقل کردم؛ آنچه که تو گفتی تقصیری بود که از تو سرزد؛ تلافی و اصلاح آن، جز توبه چیزی نیست و اینکه اقرار کنی به آنچه انکار کردی؛ سخن به اینجا که رسید رو به سید کرد و گفت

«سخنان حارثه به سید»

«سخنان حارثه به سید» هیچ شمشیری نیست که خطا نکند و هیچ عالمی نیست که لغزشی نداشته باشد پس سعادت مند کسی است که از خطاهای خود برگردد و راه راست را برگزیند و آفت انسان در آن است که برخطای خود اصرار ورزد؛ (در گفتار خود) بیان کردی که بعد از عیسی دو پیغمبر خواهد آمد در کجای صحف الهی این سخن گفته شده است؟! آیا نمیدانی آنچه را که عیسی برای بنی اسرائیل، اینگونه خبرداد؛ چگونه خواهد بود حال شما وقتی که من پیش پدرم و پدر شما بروم؟! بعد از زمانی یک راستگو و یک دروغگو می آید گفتند: ای عیسی اینها کیستند؟ گفت: پیغمبری از ذریه اسماعیل و دروغگوئی از بنی اسرائیل؛ راستگو مبعوث می شود با رحمت و جنگ، پادشاهی او تا آخر دنیا ادامه خواهد یافت؛ اما دروغگو را مسیح دجال لقب می دهد! زمان اندکی سلطنت می کند وقتی که من دوباره به دنیا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۲

بر گشتم، خداوند او را با دست من میکشد. (۱)

حارثه حرف خود را چنین ادامه داد و گفت: ای قوم، من شما را برحذر میدارم از افعال پیشینیان شما از یهود که ایشان را ترساندند از دو مسیح که یکی مسیح رحمت و هدایت و دیگری مسیح ضلالت و گمراهی، علائم آنها را بیان نمودند، پس یهود، مسیح هدایت را تکذیب و انکار نمودند و مسیح ضلالت را تصدیق کرده و به او ایمان آوردند که آن دجال است و انتظار او را میکشند، فتنه‌ها برپا کردند و سایر چیزهای کتاب الهی را پشت سر انداختند؛ پیغمبران را شهید نمودند؛ کسانی را که به امر خداوند ایستاده بودند، به قتل رساندند خداوند به خاطر کارهای زشت آنها، چشم بصیرت آنها را کور کرد بعد از آنکه بینا بودند؛ بواسطه ظلم و فسادشان، پادشاهی را از آنها برداشته و ذلت و خواری را نصیب آنها نمود و باز گشتشان را به سوی دوزخ قرار داد. عاقب گفت

سخنان عاقب به حارثه»

سخنان عاقب به حارثه» ای حارثه تو از کجا می دانی که این همان پیغمبری است که در کتابهای الهی خبر داده شده و ساکن مدینه میباشد شاید پسر عموی تو مسیلمه است که در یمامه ساکن است؛ چون او هم مانند محمد قرشی ادعای نبوت می کند و هر دوی آنها از نسل اسماعیل است و هر کدامشان پیروانانی دارد که به نبوت هر دو شهادت می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۳

دهند و به رسالتشان اقرار دارند اگر در میان این دو فرقی پیدا کرده‌ای بیان کن!.

حارثه گفت

سخنان حارثه»

سخنان حارثه» آری بخدا قسم (میان آن دو) فرقی افزونتر! از میان زمین و آسمان و سحاب و تراب هست و آن نشانه‌ها و دلایلی است که با آنها و امثال آنها، حجت‌های الهی در دل عبرت گیرندگان ازبندگان خدا وسیله انبیا و رسل الهی، ثابت می شود؛ اما صاحب یمامه مسیلمه کذاب در باره او همین بس است که سفیران شما و مسافران دیگر که به سرزمین او رفته‌اند و از اهل یمامه که به سوی شما آمده‌اند؛ آیا به شما خبر ندادند که مسیلمه جمعی را به سوی أحمد به یثرب (مدینه) فرستاده بود که حالات او را بررسی و تفحص نمایند و (فرستادگان او در ضمن تحقیق) در او نشانه‌های نبوت را یافته بودند (برگشتند) و به او گفتند: که احمد وقتی به یثرب آمد چاههای مدینه همه شور و کم آب بود، آبها شیرین و گوارا نبود؛ به بعضی از چاهها، آب دهان انداخت و به بعضی آب مضمضه ریخت همه شیرین و گوارا و پر آب گشتند؛ کسانی که درد چشم داشتند آب دهان زد و شفا یافتند؛ جماعتی زخمهای کاری و سختی داشتند با آب دهان او زخمهای آنها التیام پیدا کرد و معجزات فراوان دیگر که از احمد خبر دادند؛ به مسیلمه پیشنهاد کردند تو هم مانند احمد از این کارها انجام بده که از او به ظهور رسیده است؛ مسیلمه (گفت: من هم میتوانم مانند این معجزات را نشان دهم) پس با آنها، به سر چاهی که آب شیرین داشت، آمدند و آب مضمضه خود را به چاه ریخت آب آن شور شد؛ به سر چاه کم آب آمد، آب دهان بر آن انداخت بکلی خشک شد؛ به صاحب درد چشمی را آب دهان زد و کور گشت؛ بزخمهای کسی آب دهان کشید تمامی بدنش پیس شد چون این خرق عادت را برعکس دیدند! از او اعجاز درست و صحیح خواستند؛ گفت شما نسبت به پیغمبر خود، امت بدی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۴

هستید و به پسر عموی خود بد فامیلی میباشید؛ از من پیش از آمدن وحی چیزهایی خواستید که این طور شد؛ اما حالا برای من رخصت اعجاز داده شد بیائید نشانتان دهم؛ گفتند: ما نمیخواهیم برای ما کاری انجام دهی که اهل یثرب به ما شماتت کنند و بخندند (سال نیکو از بهارش پیداست) از معجزات او صرف نظر کردند ولی باز به خاطر تعصب جاهلیت از او حمایت کردند؛ (سخن حارثه که به اینجا رسید) سید و عاقب چنان به خنده در آمدند که از شدت خنده پاهایشان را به زمین می سائیدند و می گفتند: چه نسبت نور را به ظلمت و حق را به باطل، فرق حق و باطل و نور و ظلمت، کمتر از فرق میان این دو شخص است؛ عاقب دید کار مسیلمه خراب شد خواست مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح کند تا تدارک مافات و جبران شکستهای گذشته اش را بنماید، گفت: اگر مسیلمه در ادعاء نبوت کار بدی کرده حد اقل این عمل او خوب است که مردم را از بت پرستی بازداشته و به یکتا پرستی رسانده است! حارثه گفت

سخنان حارثه»

سخنان حارثه» ترا سوگند می دهم به خدائی که زمین را پهن و به خورشید و ماه روشنی و نور داد آیا در کتابهای آسمانی نیست که حق سبحانه و تعالی می فرماید: منم خداوندی که جز من خدائی نیست؛ منم جزا دهنده روز جزا کتابهای خود را فرستاده و پیامبران را مبعوث کرده‌ام تابندگان خود را به وسیله آنها از دامهای شیاطین خلاصی دهم و آنها را در زمین، میان خلائق مانند ستارگان در آسمان، روشن گردانیده‌ام تا مردمان را به وحی و امر من هدایت نمایند؛ هر که آنها را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده است و هر کس با آنان مخالفت کند با من مخالفت کرده است؛ هر کس خداوندی مرا انکار کرده و برای من شریک قرار دهد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۵

من و فرشتگان زمین و همه خلایق او را لعنت کرده‌ایم؛ و همچنین است اگر منکر یکی از پیامبران و رسولان من شده و آنها را تکذیب نماید؛ یا بدروغ بگوید و وحی بر من نازل شده یا خدائی مرا بپوشاند یا این که ادّعاء الوهیت نماید یا بندگان مرا از راه راست منحرف و از شناختن حق کور نماید؛

آن کسی بنده من است که (به تکلیف خود آشنا باشد و) بداند که من از او چه خواسته‌ام و با آن دانش، مرا بپرستد و بندگی نماید؛ پس هر کس از راهی که به وسیله پیغمبران روشن کرده‌ام نرود، عبادت او جز دور ساختن او از من، نتیجه و اثر دیگری نخواهد داشت. عاقب گفت: چنین است و راست گفتی!

حارثه گفت: (بدانید) بجز از حق راهی و بغیر از راستی پناهی نیست؛ آنچه گفتنی بود گفتم. (من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال) سید چون در فنّ مجادله و مخاصمه مهارت بسیار داشت، گفت

«گفتمان سید و حارثه»

«گفتمان سید و حارثه» به اعتقاد ما این قرشی پیغمبر است و به ذریّه اسماعیل که قوم خود اوست مبعوث شده است؛ اُمّا ادّعاء می کند که بر همه جهانیان برانگیخته شده است؛ (نباید این ادعاء را در سرش، پیروانند)

حارثه گفت: ای سید آیا میدانی محمد از جانب خداوند بر قوم خود مبعوث است سید: بلی؛

حارثه: آیا گواهی میدهی رسالت او از سوی خداست؟

سید: بلی، که می تواند این دلایل واضحه را رد نماید؛ گواهی می دهم و شکی در آن ندارم همه پیغمبران و کتابهای آسمانی بر بعثت او خبر داده‌اند؛

حارثه سر به زیر افکنده می خندید و انگشتر خود را بر زمین می کشید؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۶

سید: ای حارثه پسر اثال چرا می خندی؟!

حارثه: از تعجب؛

سید مگر سخن من جای تعجب داشت که ترا به خنده وا داشت؛

حارثه: بلی؛ آیا عجیب نیست از شخصی که ادّعاء علم و حکمت کند اما اصرار دارد بر اینکه خداوند برای رسالت و نبوت خود کسی را برگزیده که دروغگوست و به دروغ ادعاء دارد که وحی بر من می آید در حالیکه نمی آید، مانند کاهنان راست و دروغ را به همدیگر می بافد.

سید از اظهارات خود منفعل و از استدلال حارثه منزجر شد.

راویان حدیث می گویند: حارثه اصالتاً نجرانی نبود غریبی بود ساکن آنجا.

سخنان عاقب»

سخنان عاقب» عاقب رو به حارثه گرفت و گفت: خاموش باش ای برادر قیس بن ثعلبه؛ زبان درازی بس است، جلوی زبانت را بگیر ای بسا کلمه‌ای که صاحبش را به قعر چاه تاریک اندازد و بسیار سخنانی که دشمن را دوست گرداند پس واگذار سخنانی را که دلها، آن را نمی پذیرد هرچند در گفتن آن معذور باشد؛

بدان که هر چیزی را صورتی است و صورت آدمی عقل اوست و صورت عقل ادب است؛ ادب بر دو گونه است ادب طبیعی و

فطری و ادب تحصیلی و اکتسابی؛ بهترین آنها آدابی است که حقتعالی به آن امر کرده باشد؛ از جمله آداب آلهی آن است که احترام سلطان خود را نگهداری! زیرا برای او حقی است که هیچ یک از خلائق را آن حق نیست زیرا که سلطان واسطه میان خلق و خداست و آن سلطان نیز بر دو گونه است سلطان قهر و غلبه و دیگری سلطان شرع و حکمت است که حقش عظیم تر از اولی است. از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۷

و تو ای حارثه می دانی که حق سبحانه و تعالی مرا زیادتی و حکومت داده است بر پادشاهان ملت نصاری و بر کافه عالمیان پس باید حق هر کس را بدانی؛ ترا همین مذمت بس که با سلاطین حکمت رعایت ادب نمی کنی؛ تو سخن برادر قریش را یاد کردی و آنچه آیات و معجزات آورده است بسیار گفتی و خوب گفتی! ما نیز میدانیم آنچه را که تو میدانی به رسالت او یقین داریم گواهی می دهیم که در او جمع شده معجزات و بینات پیشینیان و پسینیان، مگر یک آیتی که آن از همه عظیم تر و ظاهرتر است آن یک آیت مانند سر و سایر علامات مانند بدن است، بدن بی سر چگونه باشد (و یا چگونه میتواند به حیات خود ادامه دهد) صبر کن تا ما سر گذشت و آثار او را بررسی و جستجو کنیم اگر آن علامت هم که خاتمه همه علامات است، ظاهر شود؛

ما جلوتر از تو به دین او در خواهیم آمد و از او اطاعت خواهیم کرد!

حارثه گفت: سخن گفتی و شنوایدی و حق را بیان نمودی می شنویم و اطاعت می کنیم؛ اما آن علامت چیست که اگر آن نباشد اینها همه عبث است؟! عاقب گفت:

سید آن را بیان کرد و تو گوش نکردی این همه بیهوده حرف زدی؛

حارثه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد: حالا تو بیان نما؛ عاقب گفت: رستگار است کسی که چون به حق رسید قبول کند و بعد از دانستن آن رو گردان نشود ما و تو می دانیم کتب الهی که شامل علوم گذشته و آینده و به زبان هرامتی آمده است، با بیان روشن و بابشارت و انذار خبر داده اند، احمد پیغمبری که خاتم پیغمبران است خواهد آمد، امت او و سلطنت او شرق و غرب عالم را فراخواهد گرفت و زمان بسیاری پادشاهی خواهند کرد.

بعد از او پادشاهی را، از با فضل ترین و نزدیکترین شخص به او از حیث حسب و نسب، غصب خواهند کرد، گفته‌های پیغمبر را در باره او از روی ظلم و عدوان (ناشنیده گرفته) و ترک خواهند نمود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۸۸

سالهای زیادی خلافت به پادشاهی تبدیل خواهد شد، پادشاهی آنها عظیم شده و در تمام جزیره العرب خانه‌ای نمی ماند که یابه آنها رغبت خواهند کرد و یا از ترس اطاعت خواهند نمود؛ پس از مدتی پادشاهی آنها متزلزل و پراکنده شده به گروه (و خانواده دیگری) انتقال خواهد یافت، قدرت را بدست گرفته صاحب غلامان زیاد و نیروی عظیم خواهند بود، سلطنت این گروه با قهر و غلبه توأم با ظلم و ستم خواهد بود بتدریج قلمرو سلطنتشان کم شده کفار غالب می شود آفات و بلیات همه و همه جا را فرا می گیرد بطوری که از شدت ظلم و ستم، مرگ بهتر از درک زمان آنها خواهد بود (در آن زمان، همه آرزوی مردن می کنند) فرمانروایانشان شایسته آن مقام نمی باشند، دین از دستشان بیرون رفته و از آن، غیر از نام و رسم چیزی نخواهد ماند

«ذکری از قائم علیه السلام»

«ذکری از قائم علیه السلام» در آن زمان مؤمنان غریب و دینداران کم خواهد بود، تا اینکه بجز اندکی از آنها، همگی از رحمت و فرج آلهی مایوس خواهند شد دیگر امید نجات از بین خواهد رفت، به گونه‌ای که از بسیاری فتنه و فساد که آنها را احاطه خواهد کرد، خیال می کنند خداوند دیگر یاریشان نخواهد کرد؛

تا اینکه خداوند پس از یأس و نومیدی به وسیله شخصی از نسل احمد پیغمبرشان از جایی که هیچ امیدی نداشتند ظاهر شده و آنها

را دریافت و نجاتشان می دهد، ناراحتی‌های گذشته آنها را جبران کرده و درمی یابد؛ فرشتگان و آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست از چرندگان و پرندگان و خلائق بر او درود می فرستند؛

زمین برکت و گنجها و زینتهای خود را در اختیار او قرار می دهد؛ و بصورت زمان آدم در می آید؛ بلایا و بیماریها و گرفتاریها برداشته میشود؛ امتیت در همه جا برقرار می شود زهر و نیش و چنگال از تمامی حیوانات برکنده میشود بطوریکه دختران

از مباحله تا عاشورا، ص: ۸۹

خرد سال با افعیها بازی می کند و شیران درنده و گرگها با هم می گردند و در میان گاوها و گوسفندها شبانی می کنند؛ حقتعالی سبحانه او را بر جمیع ادیان غالب میکند؛ کلیدهای اقالیم تا منتهای چین در دست گیرد؛ در روی زمین کسی نمی ماند مگر اینکه به دین حقی که خداوند از آدم تاخاتم خواسته است؛ در آید؛

چون عاقب سخن را به اینجا رسانید حارثه گفت

مکررات حارثه و عاقب»

مکررات حارثه و عاقب» گواهی می دهم بحق خداوندی که مبدأ اشیاء است ای بزرگوار عظیم و ای دانشمند بزرگ با گفتار راست و (متین) تو عالم منور گشته و حق ظاهر شد؛ همه آن گفته‌ها موافق کتابهایست که خداوند برای هدایت بندگان فرستاده است؛ یک حرف کم زیاد نیست! اما چه شد آنچه می خواستی بیان کنی؟! عاقب:

آنچه که تو در باره محمد قرشی اعتقاد داری غلط محض است!

حارثه: چرا؟! مگر به نبوت و رسالت او اعتراف نکردی، در حالی که معجزات او گواه صدق مدعای اوست؛

عاقب: آری بحق خدا و لکن میان عیسی و قیامت دو پیغمبرند اسم یکی مشتق از اسم دیگریست؛ محمد و احمد؛ اولی را موسی بشارت داده و دومی را عیسی این قرشی مبعوث شده است به قوم خود و از عقب او خواهد آمد پیغمبری که پادشاهی او عظیم بوده باشد و مدتش طولانی؛ خداوند او را می فرستد که ختم دین او شود و بر همه خلائق حجّت بوده باشد؛ بعد از محمد، فترتها خواهد بود که همه بناهای دین از بیخ کنده شود؛ حقتعالی او را (یعنی آخرین حجّت خود را) می فرستد تا بار دیگر اساس و قواعد دین را بنا کند و به تمامی ادیان غلبه نماید؛ او و سلاطین صالح بعد از او بر همه آنچه که آفتاب میتابد از زمین و کوه و خشکی و دریا،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۰

مالک خواهند شد؛ سلطنت زمین را به ارث تصاحب می کنند آن طور که آدم و نوح، وارث زمین گردیدند و مالک شدند؛ ایشان در لباس درویشان با تواضع و فروتنی پادشاهان عظیم الشان خواهند بود؛

آنانند گرامی‌ترین خلائق و اصلاح شهرها و بندگان خدا بادست آنها انجام خواهد گرفت؛ عیسی بعد از مکث طویل و ملک عظیم بر آخر آنها نازل خواهد شد بعد از آنها در زندگانی خیری نخواهد بود؛ پس از آن جمعی بی عقل مانند گنجشک در عقول خواهد بود (مانند عقب ماندگان خواهند بود)؛ بر این جماعت قیامت قیام خواهد کرد؛ قیامت قائم نخواهد شد مگر بر بدترین خلائق؛ این وعده رحمتی است که خداوند با معجزات بسیاری که در کتابهای الهی مسطور است، بر احمد خواهد فرستاد؛ چنانکه بر ابراهیم خلیلش فرستاد؛

حارثه: ای عاقب آیا برای تو مسلم است که این دو اسم از برای دو شخص متفاوت در دو عصر مختلف است؟! عاقب: بلی؛

حارثه: آیا شک و شبهه‌ای بر خلاف این به خاطر خطور می کند؟! عاقب: نه بحق معبود، این مسئله برای من روشنتر از آفتاب است؛

حارثه: سر به زیر افکند و بر زمین خط می کشید، سر برداشت و گفت: ای بزرگ مطاع، آفت در آن است که کسی مال دارد اما خرج نمی کند، شمشیر دارد ولی آنرا بر خود زینت قرار داده، با آن نمی جنگد صاحب رأی و فکر باشد، عمل ننماید! عاقب: ای حارثه سخن درشت گفتی آن کدام است؟

حارثه: قسم میخورم بحق خداوندی که آسمانها و زمین با قدرت او برپاست و ستمگران مغلوب اویند؛ این دو اسم مشتق است برای یک فرد، یک پیغمبر و یک رسول که انذار کرده است به آمدن او موسی و بشارت داده است عیسی بن مریم و پیش از ایشان خبر داده است ابراهیم علیهم السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۱

سید (به عنوان تمسخر) خود را به خنده داشت به حاضرین نشان دهد که از گفتارهای حارثه تعجب کرده و او را استهزاء می کند؛ عاقب: با قیافه سرزنش (و حق به جانب) رو به حارثه کرد و گفت: خیال نکن سید بیخود خندید بلکه سخنان تو خنده آور بود؛ حارثه: اگر او خندید بلائی و تنگی بود که برای خود فراهم آورد یا کار زشتی بود بازگشتش به خود اوست؛ آیا شما در حکمت موروثنی نخوانده اید که، از شما پیمان گرفته اند؛ حکیم بیهوده رو ترش نکند و یا بی تعجب نخندد؟! آیا به شما از سید شما حضرت مسیح، نرسیده است که فرموده: خنده بیهوده عالم، غفلتی است که از دل او ناشی شده است؛ یا مستی است که او را از فردای خویش غافل ساخته است؟!

سید: ای حارثه هیچ احدی به عقل خود مغرور نمی شود مگر اینکه گمانهای بد به مردم میبرد؛ من اگر در علم، محتاج روایات تو باشم، عالم نخواهم بود! آیا از سید ما مسیح بتو نرسیده است که خدا را بندگانی است بواسطه رحمت الهی به ظاهر می خندند، اما در باطن از ترس خدا می گریند؟!

حارثه: اگر چنین باشد خوب است؛ سید: به غیر از آن چیست که بندگان خدا گمان بد میبری؟ ای حارثه به سر سخن رویم که میان ما و تو جدال و منازعه به درازا کشید

مجلس سوم روز سوم

مجلس سوم روز سوم» راویان حدیث می گویند: اجتماع آنان در این مجلس سوم و در روز سوم (صرفاً) برای پیدا کردن راهی بود؛ سید گفت: ای حارثه! ابو واثله (عاقب) با بیان فصیح که همه شنیدند، آنچه گفتنی از مباحله تا عاشورا، ص: ۹۲

بود گفت؛ اما در تو و یاران تو اثر نگذاشت؛ اینک من از راه دیگری وارد می شوم؛ ترا بخدا و به آنچه که به عیسی فرستاده از کتاب خود، سوگندت می دهم! آیا در کتاب زاجره که از زبان سوریای عربی (یعنی صحیفه شمعون بن حمون صفا که وصی عیسی بود) به اهل نجران و دست بدست به ما رسیده است؛

در آن کتاب بعد از کلام بسیار این را گفته است؛ زمانی می آید مردم گمراه می شوند، قطع رحم میکنند، آثار انبیا محو میشود، خدای تعالی مبعوث می کند فارقلیطا را برای گسترش عدالت و رحمت در میان خلائق و برای جدا نمودن حق از باطل؛ از حضرت عیسی پرسیدند ای مسیح خدا! فارقلیطا کیست؟ فرمود: فارقلیطا پیغمبر خاتم و وارث علوم انبیاء و مرسلین احمد است؛ پیغمبر است که خداوند در حیات و ممات او بر او رحمت می فرستد؛

بوسیله فرزندان او که طاهر و مطهر و عالم به جمیع علوم انبیاء است و در آخر الزمان، روزی که ریشه های دین گسسته و چراغهای

پیامبران خاموش و ستاره‌های آنان فرو خفته باشد؛ بر انگیزته و بادیست آن بنده صالح در مدّت کمی دین اسلام را مثل اول برپاکند و حق سبحانه و تعالی پادشاهی را در او و دیگر صالحان بعد از او قرار دهد تا سلطنت آنها عالمگیر شود؛ حارثه: هر چه بیان کردید راست و حق است از حقیقت و حشمتی نیست؛ دل بجز از حق، به چیزی قرار نمی‌گیرد؛ منتها شخصیتی را که توصیف کردی بیشتر توضیح دهید؟!

سید: حق آنست که آن شخص نباید بی نسل باشد؛

حارثه: چنین است آن شخص محمد است؛

سید: ای حارثه! بنای تو بر لجاجت است؛ آیا کسانی را که ما برای تحقیق فرستاده بودیم خبر نیاوردند که محمد دو پسر بنام قاسم، از خدیجه زن قرشی، و ابراهیم از ماریه زن قبطیه داشت هر دو فوت شده‌اند و محمد بی فرزند است؛ مانند گوسفند از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۳

شاخ شکسته و مشرف به هلاک؛ اگر محمد را فرزندی بود باز سخن شما صورتی داشت، چرا که، در صحیفه شمعون است که سلطنت فرزند او عالمگیر خواهد شد؛ وقتی که محمد فرزند ندارد این چگونه حل می‌شود مگر اینکه بگوئیم این محمد آن محمد موعود نیست که عیسی از او خبر داده است؛

حارثه: به خدا سوگند عبرت آور زیاد و عبرت گیر کم است «۱»؛ اگر بصیرت باشد دلائل واضح و روشن است اما کسی که درد چشم دارد نمی‌تواند نور آفتاب را ببیند همانطور که بصیرتهای قاصر به خاطر ضعف ادراک، انوار حکمت را نمی‌توانند ببینند

حارثه با سید و عاقب»

حارثه با سید و عاقب» حارثه رو به سید و عاقب کرد و گفت: اگر چنین باشد که بخاطر نداشتن فرزند از محمد تبعیت نمی‌کنید قسم به ذات خدا با علممی که به ما رسیده حجت بر شما تمام است؛ (و نیز نعمتهائی که خدا به شما عطا فرموده از قبیل) حجت‌های آلهی که نزد شماست و شرف و منزلت در میان مردمان و پادشاهان؛ بزرگان را تابع شما کرده؛ در امور دین به شما رو می‌آورند؛ شما محتاج آنها نیستید هرچه دستور می‌دهید اجراء مینمایند و هر امری می‌کنید بجا می‌آورند؛

پس هر که را خداوند این کرامتها را داده، باید به شکرانه آنها در برابر حق فروتن باشد و با تواضع از حق تبعیت نماید ناصح و خیر خواه بندگان خدا شود؛ در اوامر آلهی مدهانه ننماید؛ شما خود گواهیهای کتابهای آلهی را در باره محمد نقل کردید و از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۴

از بعثت او مطلع هستید باز اصرار دارید که او پیغمبر قوم خود است نه پیغمبر جمیع خلایق؛ می‌گویید محمد پیغمبری نیست که خاتم و وارث همه انبیاء و حاشر که حشر بر امت او خواهد بود؛ می‌گویید محمد بی نسل است آیا سخن (و مشکل شما این است) سید و عاقب گفتند: بلی همین است؛

حارثه گفت: اگر او فرزندی داشته باشد باز شک می‌کنید که او وارث جمیع پیامبران و دین او غالب تمام ادیان و خاتم انبیاست و فرستاده خدا بر همه جهانیان است؟ گفتند: نه؛ حارثه گفت: شما در تمام این منازعات و خصومتها نیز بر این اعتقاد بودید؟ سید و عاقب گفت: بلی؛ حارثه گفت: الله اکبر، گفتند: چه پیش آمد که تکبیر گفتی؟ مگر ما را ملزم کردی حارثه گفت: حق ظاهر است و باطل مردود و نفس در شنیدن آن مضطرب می‌شود؛ (بدانید) نقل کردن آب دریا و شکافتن سنگها آسانتر است از میرانیدن آنچه را که خداوند احیاء کرده و آن حق است و آنچه را که میرانیده آنهم باطل است؛

حالا- بدانید که محمد بی نسل نیست و اوست خاتم پیغمبران و وارث آنان و آخر ایشان که حشر بر امت او خواهد بود؛ هرچه در زمین است، میمیرد آنکه باقی و وارث زمین است، فقط خداست

ذکری از قائم علیه السلام»

ذکری از قائم علیه السلام» از ذریه اوست آن پادشاه صالح که بیان کردید و میدانید که او مالک شرق و غرب عالم خواهد بود؛ خداوند بادین حقیقه ابراهیمیّه که نفی شرک است، او را به تمامی ادیان غالب خواهد ساخت؛ سید و عاقب هر دو گفتند: ای حارثه اگر چنین باشد که او را فرزندی باشد حق باتواست ولکن مدار تو بر روباه بازیست و از پُرگوئی به تنگ نمی آیی؛ براین از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۵

ادعایت دلیل بیاور تا بُرهانت را ببینیم؛ حارثه گفت: من از خود شما دلیل می آورم که شما را از شبهه خلاص نمایم که شفای سینه‌ها باشد؛ حارثه رو به ابو حارثه بن علقمه کرد که شیخ و عالم بزرگ آنها بود گفت: ای پدر بزرگوار التماس دارم دل‌های ما را اُنس داده و سینه‌های ما را شاد گردانی، که کتاب جامعه را در این مجلس حاضر نمائی راویان حدیث می گویند که این سخن در پایان «روز چهارم و مجلس چهارم» بود هنگامی که هوا گرم و قریب به ظهر و فصل تابستان بود؛ سید و عاقب به حارثه گفتند: این مجلس را به فردا موکول کن امروز از بسکه سخن گفته‌ایم جان به لب ما رسیده است، از آن مجلس برخاستند و قرار شد فردا کتاب زاجره و جامعه هر دو را آورده به آنها نظر کرده، بر وفق آنها عمل نمایند

«مجلس پنجم روز پنجم»

«مجلس پنجم روز پنجم» چون روز دیگر شد اهل نجران جمیع اهل معابد و علماء خود را، گرد آوردند که در مباحثه سید و عاقب با حارثه (نظارت نموده و) حق را از جامعه ظاهر ساخته (و آشکار) نمایند. سید و عاقب که جمعیت را دیدند، پشیمان شدند چون میدانستند حق با حارثه است، سعی کردند که در حضور مردم مباحثه را ادامه ندهند، هردوی آنها در مکر و حيله از شیطاين انس بودند، رو به حارثه کرده گفتند: بسیار حرف زدی و همه را خسته نمودی و نمی گذاری حق ظاهر شود؛ حارثه گفت: شما دو تا از ظهور حق مانع هستید حالا هر چه می خواهید بگویید (و هر چه در چنته آوردید بریزید بیرون!

سخنان عاقب»

سخنان عاقب» هر چه گفتنی بود گفتیم باز تکرار میکنیم و هر چه هست رو می کنیم هیچ چیز از حجت‌های آلهی را کتمان نمی کنیم، آیات خدا را انکار نمی نمائیم، به خدا افتراء نمی بندیم که کسی را برسالت و نبوت بفرستد ما بگوئیم او رسول خدا نیست؛ ای حارثه بدانکه ما اعتراف می کنیم که محمد رسول خداست به قومی از فرزندان اسماعیل و دیگران را واجب نمیدانیم، از او تبعیت نمایند؛ دین خود را گذاشته از او اطاعت کنند؛ مگر اینکه بگویند که او به قوم خود پیغمبر است. حارثه گفت: این اعتراف شما تا این حد برای چیست؟ گفتند: چون از انجیل و سایر کتابهای آلهی به ما ظاهر شده است؛ حارثه گفت: اگر از کتابهای الهی چه مجمل یا مفصل، بر شما ظاهر شده است، پس از کجا میدانید که او پیغمبر وارث و حاشر نیست، و بر کافه عالمیان مبعوث نشده اس

ذکری از قائم علیه السلام»

ذکری از قائم علیه السلام گفتند: ما و تو شک نداریم و میدانیم حجت خدا برطرف نمی شود؛ این حکمی است حقتعالی مقرر کرده است، تا شب و روز هست دنیا از حجت خالی نمی ماند حتی (اگر در روی زمین) دو نفر بمانند، باید یکی بر دیگری حجت شود؛ ما هم پیش از این خیال می کردیم محمد همان حجت الهی است، و او این دین را برپا خواهد داشت؛ اما وقتی که خدا اولاد ذکور او را برد و عقیم کرد (برما یقین آمد که) پیغمبری که ما انتظارش را می کشیدیم او نیست زیرا محمد بی نسل است و از کتابهای الهی فهمیده‌ایم که آن پیغمبر و خاتم الانبیاء بی نسل نخواهد بود و می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۷

دانیم که که اسم آن پیغمبر از اسم محمد مشتق شده و أحمد نام دارد و همان است که مسیح به ما خبر داده است؛ او پایان دهنده انبیا و بعد از او فرزند قاهرش پادشاه عالم خواهد شد که همه جهانیان را بردین حق سوق خواهد داد؛ بادست او این جریانها انجام نخواهد یافت بلکه از ذریه و عقب او مالک خواهد شد کلّ روی زمین و هر چه در آن است از خشکی و دریا، و به تمامی شهرها بدون معارض مسلط خواهد بود و اینک بر این مدعاء شاهدند همه علماء که تمامی انجیل را از حفظ می دانند؛ ماهم از پیش، این سخنان را بر وجه کامل گفتیم و به تازگی نیز بیان کردیم که، نیازی به تکرار آن نمی بینیم حارثه گفت

سخنان حارثه»

سخنان حارثه» ما و شما همگی این مطالب را دانستیم و می دانیم؛ ولكن تکرار به خاطر این است که اگر کسی فراموش کرده باشد به یادش بیاید؛ یا کسی (تعلّل و) کوتاهی کرده باشد بازگشت نماید و خاطرها جمع شود؛ شما گفتید: بعد از مسیح تاروز قیامت دو پیغمبر مبعوث خواهد شد و گفتید: که هردوی آنها از اولاد اسماعیل خواهد بود اولی در مدینه و دومی هم عاقب و نامش أحمد است؛

اما محمد که از قریش است اینک در مدینه متوطن است و ما به او ایمان و اعتقاد داریم؛ به حق خداوند معبود قسم، این همان أحمد است که به ما گفته شده و در کتابهای آسمانی بیان گردیده است؛ آیات الهی به آن دلالت دارد؛ اوست حجت خدا، و خاتم پیامبران و وارث همه آنها، میان او و حضرت عیسی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد؛ بلی از دختر صدّیقه و معصومه او فرزندی خواهد آمد که عالم را به دین خود دعوت کرده، مشرق و مغرب جهان را متصرف خواهد شد؛ پس شما آنچه باید گفته میشد گفتید؛ (حالا بگویید) اگر محمد نسل داشته باشد به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۸

نبوت او اعتقاد دارید؟ و معتقد که او آخر پیامبران و از نظر کمال به همه آنها برتری دارد؟! گفتند: بلی در نزد ما این از بزرگترین دلایل است؛ حارثه گفت: (حالا که) شما بر اعتقاد خودتان شبهه دارید؟؛ این است میان ما و شما جامعه حاکم است

الجامعه. الجامعه»

الجامعه. الجامعه» برای اینکه از مباحثات و گفتگوهای زیاد، مردم به تنگ آمده بودند؛ و به خیال اینکه حق به جانب سید و عاقب خواهد بود؛ (چون به آنها اعتقاد کامل داشتند) همگی فریاد زدند: حارثه کتاب جامعه را بیاور. حارثه به غلامش که بالای سرش ایستاده بود گفت: برو جامعه را بیاور؛ غلام رفت، اندکی بعد در حالی که جامعه را بر روی سرش گذاشته بود برگشت بطوری که از سنگینی، آن را نمی توانست نگهدارد؛

راوی حدیث گوید: شخص صادقی از اهل نجران که همیشه در خدمت سید و عاقب بود و بر اسرار آنها مطلع بود؛ به من خبر داد و گفت: چون کتاب جامعه حاضر شد نزدیک بود هردوی آنها از غصّه هلاک شوند؛ چون می دانستند که احوال رسول خدا و

اهلیت او در این کتابها به طور کامل بیان گردیده است؛ در حال حیات خود و ذریه او چه جریانهای پیش خواهد آمد، و تا روز قیامت در امت او چه وقایعی واقع خواهد شد (به طور شفاف و بطرز زیبایی) بیان شده است؛ یکی به دیگری گفت: امروز روزیست که طلوع آن بر ما مبارک نبود؛ در حضور این همه مردم و عوام (رسوا و) ضایع خواهیم شد چون هرقت در حضور عوام بحثی پیش می آمد همیشه آنها غالب بودند (اما این دفعه برخلاف سابق، حریف نیرومند و قوی خستگی ناپذیر و بی واهمه و نترس، در برابرشان مانند کوه سر به فلک کشیده محکم و استوار، ایستاده و می خواهد حرف حق خودش را به کرسی بنشانند)؛ آن از مباهله تا عاشورا، ص: ۹۹

یکی گفت: در مقابل عوام مغلوب شدن از بدترین مفاسد و اصلاح آن به این سادگی نخواهد بود چون فساد کردن آنها بمنزله خراب شدن خانه و اصلاحشان مانند آباد نمودن آن خانه است؛ فسادی که یک کلمه آنها پیش آید، در یک سال نمی توان اصلاح نمود؛

راوی گوید: در این حال حارثه فرصت را غنیمت شمرده احتیاطاً فرستادگان رسول خدا را هم حاضر ساخت؛ سید و عاقب خیلی دلشان می خواست این مجلس را به هم بریزند و به روز دیگر موکول نمایند (اما حریف زیرک تر از آنها بود نگذاشت) چون بیشتر اهل نجران در جلسه حضور داشتند و می خواستند بدانند در کتاب جامعه از اوصاف و نشانه‌های رسول خدا چه چیزهایی بیان شده است (که تابحال از آنها مخفی نگه داشته‌اند) فرستادگان رسول خدا با سرپرست خود ابو حارثه نیز حضور بهم رساندند؛ راوی حدیث گوید: آن شخصیت راستگو و مورد اعتماد اهل نجران به من خبر داد که سید و عاقب باخود قرار گذاشتند (ظاهر خود را حفظ نمایند و خود را نبازند) حارثه هرچه گوید و هرچه بخواهد امتناع نکنند و بظاهر جامعه را جلوی خود گذاشته به عوام چنان وا نمود می کردند که جامعه هرچه گوید اینها هم تسلیم خواهند شد تا در نظر مردم ضایع نشوند و مردم خیال نکنند که اینها بر باطلند؛

پس سید و عاقب برخاستند و به کنار جامعه که نزد حارثه بود آمدند و حارثه بن آثال نیز به جلو آمده همراه آنها به مطالعه آن پرداختند؛ گردنها کشیده شد؛ مردم به تماشا ایستاده‌اند فرستادگان رسول خدا نیز دقیقاً خود را آماده شنیدن (اوصاف رسول خدا از زبان و مصادر پیشوایان مسیحیان) هستند که چه پیش خواهد آمد.

حارثه دستور داد یکطرف جامعه را گشودند و از آنجا صحیفه بزرگ حضرت آدم را بیرون کشیدند

قرائت کتاب جامعه»

قرائت کتاب جامعه» علم ملکوتی حق سبحانه و تعالی و آنچه را که آفریده در زمین و آسمان و آنچه را که از امور دنیوی و اخروی مقرر فرموده است و آن صحیفه‌ای بوده است که از حضرت آدم به شیت رسیده بود و جمیع علوم در آنجا جمع شده بود. سید و عاقب و حارثه به خواندن شروع کردند تا حقیقت آنچه که در وصف و احوال حضرت رسول با همدیگر نزاع داشتند بر ایشان ظاهر گردد و همه حاضرین در مجلس منتظر بودند که چه چیزی پیش خواهد آمد. دیدند در مصباح دوم یکی از فصلهای آن این طور نوشته شده است.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

منم آن خداوندی که بجز من خدائی وجود ندارد، زنده‌ام بذات خود و عالمیان را آفریده‌ام و زندگی همه موجودات از من است هر زمانی را بعد از زمانی مقرر کرده‌ام و در هر امری، حق و باطل را آشکار کرده‌ام و هر سببی را مطابق اراده (ومیل) خود سببیت داده‌ام و هر سختی (و خشنی) به قدرت من آرام شده است.

پس منم خداوند بزرگوار نیکو کردار، بخشاینده مهربان؛ می بخشم و می بخشایم؛ رحمت من بر غضبم و عفو من بر عقوبتم پیشی گرفته است؛ بندگانم را آفریده‌ام تا برای من عبادت و بندگی نمایند و حجت خود را بر همگان تمام کرده‌ام به سوی آنها پیامبران و کتابهای خود را خواهم فرستاد، از زمان آدم ابوالبشر تامنتهی شود به احمد پیغمبر من و آن پیغمبری است که رحمتها و صلوات خود را بر او می فرستم و بر کتھای خود را در دل او جا می دهم و با او پیغمبران و بیم دهندگان خود را کامل میگردانم؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۱

پس حضرت آدم گفت: خدایا آن پیغمبران و احمدی که بر همه انبیا رفعت داده و بزرگش کرده ای کیستند؟ فرمود: همه آنها از ذریه تو و احمد آخر همه آنها خواهد بود؛ آدم گفت: آلهی آنان را برای چه می فرستی و مبعوث می کنی؟ فرمود: برای تبلیغ توحید و یگانگی خودم و سیصد و سی شریعت به آنها خواهم فرستاد همه را برای احمد تمام می کنم و مقرر کردم که هر کس با شریعتی از این شرایع نزد من آید و به پیغمبران من ایمان داشته باشد او را بخشیده و به بهشت داخل خواهم کرد!

خلاصه نوشته های جامعه»

خلاصه نوشته های جامعه» در جامعه مطالب زیادی نوشته شده است که فشرده آن را ذیلاً می خوانید. خدای عالمان همه پیغمبران و سائر ذریه آدم را بر او شناسانید و حضرت آدم همه آنها را مشاهده کرد تا اینکه نوری را دید که درخشیدن گرفت و تمام مشرق را احاطه کرد، زیاد شد تا مغرب را نیز فرا گرفت، باز بلند شد تا به ملکوت آسمانها رسید؛ چون با دقت نظر کرد دید نور محمد صلی الله علیه و آله و بوی خوش آنحضرت بود که عطر آن همه عالم را خوشبو کرد؛ چهار نور دیگر دور آنحضرت را از راست و چپ و جلو و عقب گرفته بود که در خوشبوئی و روشنی به آنحضرت از همه اولاد آدم شباهت زیادی داشتند.

بعد از آن نورهایی دید که از آن انوار مدد می گرفتند که در بزرگواری و نور و خوشبوئی شبیه آنحضرت بودند به نزدیک آن نورها آمده و از هر طرف آنها را

احاطه کردند و باز (آدم) نظر کرد نورهای زیاد و بی شماری به تعداد ستارگان را دید که از نظر روشنی به آنها نمی رسند اما بعضی بر دیگری روشنتر بوده و تفاوت زیادی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۲

داشتند.

پس سیاهی مانند شب تاریک با قبیحترین صورت و زشت ترین هیئت و گندیده ترین بوئی از هر طرف مانند سیل ظاهر شده و می آمدند تا اینکه زمین از آنها پر شد؛

حضرت آدم از مشاهده این اوضاع غریب و عجیب متحیر ماند و گفت: ای دانای هر پنهان و ای آمرزنده گناهان و ای صاحب قدرت کامله و اراده غالبه! این نورهای بلند قدر کیستند که (این سیاهیها) آنها را فراگرفتند؛

خدای سبحان به او وحی کرد ای آدم این نور (بلند قدر و) این انوار وسیله تو و وسیله کسانی اند که آنها را از میان آفریدگان سعادت مند نموده‌ام

اینها پشی گرفته گان به رحمت من و ایشانند مقربان من و شفاعت کنندگان خلائق که شفاعت اینها را در باره گناهکاران قبول خواهم کرد؛

این نور بزرگوار احمد است بهتر از (سایر انوار و) بهتر از همه آفریدگان، او را به علم خود برگزیدم و نام او را از نام خودم شکافتم

منم محمود و اوست محمد صلی الله علیه و آله و این نور دیگر وزیر و وصی اوست که محمد را با او قوت دادم، برکت و عصمت و طهارت را در عقب او که از لوث همه گناهان پاکند، قرار دادم.

این نور دیگر بهترین کنیزان و وارث علوم من دختر احمد پیغمبر من است و این دو نور دیگر نوه‌های محمد و در علم و کمال جانشین او خواهند بود، این انوار دیگر که آنها را احاطه کرده‌اند فرزندان و وارث علوم آنها خواهند بود، من همه اینها را برگزیده و مطهر و معصوم گردانیده، بر همه برکت داده، رحمت کامله خود را شامل حال همه اینها کرده‌ام، همگی را به علم خود پیشوای بندگان و سبب روشنی شهرهای خود ساخته‌ام که جهانیان از نور هدایت آنها منور شوند

ذکری از قائم علیه السلام

ذکری از قائم علیه السلام حضرت آدم علیه السلام باز نظر کرد در آخر این انوار نوری را دید مانند ستاره صبح به جهانیان می‌درخشید، خداوند (به آدم) فرمود: به برکت این بنده سعادت‌مند خود (در رحمت خود را بر بندگان) می‌گشایم و به برکت او مشقت ستمها و عقوبتها را، از جهانیان بر می‌دارم و به سبب او زمین را بعد از آنکه از ظلم و ستم و قساوت و تزلزل پر می‌شود؛ از نور و رحمت خود پر خواهم کرد؛

حضرت آدم علیه السلام عرض کرد خدایا بزرگوار کسی است که تو او را بزرگ کنی و صاحب شرف کسی است که تو او را شرافتمند گردانی، خداوند! هر که را تو بلند مرتبه و والا مقام کنی سزاوار این مرتبه بلند و رفیع می‌باشد.

ای خدای منعم که نعمتهای تو منقطع نمی‌شود و صاحب احسانی که تدارک آن نمی‌توان کرد و به هیچوجه احسان تو به پایان نمی‌رسد، بچه سبب این بندگان بلند مقام از عطا و فضل و رحمت بی انتهای تو، به این رتبه عالی مشرف شده (و رسیده‌اند؟) و همچنین تو هر که را از پیغمبران گرامی گردانیده‌ای، علت آن چیست خداوند عالمیان فرمود: منم آن خدایی که غیر از من خدائی نیست، بخشنده و مهربان، بزرگوار و دانا و نیکو کردارم و به علم (تمامی) آنچه از خلق پوشیده شده دانایم و به هر چه از خاطر خطور کند (و از ذهن می‌گذرد) و به همه آنچه که به هم رسد، می‌دانم که چگونه بهم رسیده و چگونه خواهد بود و آنچه را نخواهد بود و اگر بوده باشد چگونه خواهد بود را میدانم؛

ای بنده من! من به دلهای بندگانم نظر افکندم در میان آنها کسی را که اطاعت و خیر خواهی او، برای خلق من، بیشتر از پیامبران و رسولان من بوده باشد، نیافتم

بدینجهت علوم خود و رسالت را به آنها دادم و بار (سنگین و پر مشقت) حجت و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۴

رسالت را بر دوش آنها گذاشتم، آنان را از میان خلائق برای رسالت و وحی برگزیدم و مقرر کردم بعد از انبیاء با اختلاف منازل (ومقامی که دارند) گروهی از مخصوصان و اوصیاء آنان، (برگزیده) حجت خود را به آنها سپرده، در میان بندگانم (رهبر) و پیشوا سازم؛ به سبب (و وسیله) آنها شکسته‌گی خلائق را درست کنم، به برکت آنها کجی هارا راست نمایم، زیرا من به دلهای آنان دانایم و لطف من شامل آنهاست.

در میان پیغمبران نظر کردم، کسی که اطاعت من و خیر خواهی او به خلق من بیشتر از محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد پیدا نکردم، او برگزیده من و بهترین خلق من است، پس او را برگزیدم به علم، نام او را با نام خودم بلند کردم؛ دلهای خاصان او را که بعد از او خواهند آمد، موافق دل او یافتم بدینجهت آنها را نیز به او ملحق کردم؛

وارثان کتاب و وحی خود (آشنا) و آشیان حکمت و نور خود ساختم و به ذات خود قسم یاد کرده‌ام، کسی را که چنگ زده باشد به وحدانیت من و رشته مودت آنها؛ فردای قیامت هرگز با آتش عذاب ننمایم

«صحیفه بزرگ شیث»

«صحیفه بزرگ شیث» ابو حارثه گفت: صحیفه بزرگ شیث را که وراثتاً دست به دست به ادریس رسیده است را نیز ملاحظه نمایند، آن کتاب به خط سریانی قدیم نوشته شده بود، آن صحیفه را ملاحظه کرده تا به این موضع رسیدند که اصحاب ادریس و قوم او در خانه‌ای که آنحضرت عبادت می‌کرد، جمع شدند.

حضرت ادریس به آنها گفت: در میان فرزندان صلیبی آدم اختلافی پیش آمد که چه کسی در میان مخلوقات نزد خدای سبحان، از همه گرامی‌تر، بلند مرتبه‌تر، بلند مقام و رفیع‌تر است.

بعضی گفتند: پدر شما آدم که خداوند او را با ید قدرت خود آفریده و همه فرشتگان را به سجده او واداشت و خلافت زمین را به او عطا کرد، همه خلایق را مسخر او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۵

گردانید؛ جمعی دیگر گفتند: فرشتگان افضل است چون هیچوقت به امر آلهی مخالفت نه کرده‌اند، بعضی گفتند: بلکه سرکردگان فرشته‌ها جبرائیل، اسرافیل و میکائیل، افضلند؛ دیگران اظهار داشتند امین وحی خداوند افضل است.

پس به خدمت آدم ماجرا را تعریف کردند، حضرت آدم فرمود: من شما را به گرامی‌ترین مخلوقات نزد خداوند خبر می‌دهم. به خدا قسم وقتی که در بدن من روح دمیده شد، نشستم عرش بزرگ خداوند در نظر من جلوه گر شد، دیدم که در آن نوشته شده است لا اله الا الله، محمد رسول الله فلان امین خدا و فلان برگزیده خداست، پس چند نام دیگر مذکور ساخت که با نام محمد قرین بودند.

پس حضرت آدم فرمود: هر جا که نظر کردم در آسمان جائی به اندازه پوست یا صفحه نبود مگر اینکه در آنجا نوشته شده بود لا اله الا الله و در هرجایین کلمات دیده میشد به طور خلقت نه کتابت محمد رسول الله نیز وجود داشت.

و هیچ مؤمنی نبود مگر این کلمات در آن نوشته شده بود، فلان برگزیده خدا و خالص کرده خدا و امین اوست و به تعداد دوازده چند اسمی ذکر کرد و گفت: ای فرزندان من! محمد و آن دوازده کس که با او بودند از همه خلایق نزد خدای سبحان گرامی‌ترند

«صحیفه ابراهیم»

«صحیفه ابراهیم» ابو حارثه به سید و عاقب گفت: بیائید به صورت ابراهیم که فرشته گان از جانب خداوند آورده‌اند نظر کنید، آنها گفتند: بس است آنچه از جامعه آوردی!

ابو حارثه گفت: نه همه را ببینید که عذرهای منقطع و خلجان شک از دلها برخیزد که بعد از این شکی دامن شما را نگیرد، ناچار به قول او گوش داده به نزد صندوق حضرت ابراهیم آمدند در آنجا نوشته شده بود که،

حق تعالی با تفضلی که دارد و می‌خواهد کسی را برگزیند؛ از میان خلق خود حضرت

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۶

ابراهیم را پسندیده و برگزید و او را به صلوات و برکات خود مشرف ساخت و او را قبله و پیشوای پیشینیان کرد، نبوت و امامت و کتاب را در ذریه او قرار داد به طوری که هر یک از دیگری ارث ببرند و خداوند تابوت را به ارث به او داد که مشتمل بر علم و حکمت بود که خداوند به سبب آن، او را بر فرشتگان برتری داد.

پس ابراهیم در تابوت نظر کرد، در آنجا خانه‌ها به عدد پیغمبران و اوصیاء ایشان دید و به همه خانه‌ها دقت نمود تا به خانه محمد پیامبر آخر الزمان، رسید و در دست راست او نیز علی بن ابی طالب را دید در صورت عظیم و نور درخشان که دست در کمر

آنحضرت زده بود و در آن صورت نوشته شده بود که این نظیر و وصی آنحضرت است که مؤید با نصرت آلهی است.

پس حضرت ابراهیم عرض کرد ای خدای بزرگ! این خلق بزرگوار کیست؟

خداوند براو وحی فرستاد که این بنده و برگزیده من است، اوست فاتح که ابواب علوم و حکمت را بر روی خلاق خواهد گشود، پیش از همه مخلوقات آفریده شده و خاتم پیغمبران است؛ و این صورت دیگر وصی و وارث علوم اوست.

حضرت ابراهیم گفت: خدایا فاتح و خاتم کیست؟ فرمود: محمد است برگزیده من است که پیش از جمیع خلق روح او را آفریده‌ام و حجت بزرگوار من است در میان خلاق، و او را برگزیدم و پیغمبر قرار دادم وقتی که آدم در میان آب و گل بود.

اورا در آخر الزمان مبعوث خواهم کرد تا دین مرا کامل گردانند، و با او رسالت را به پایان می‌برم؛ و این علی است برادر و صدیق اکبر او، میان آن دو برادری انداختم و برگزیدم و صلوات بر ایشان فرستادم، برکات خود را شامل ایشان ساختم و هردو را معصوم گردانیدم و هردو را برگزیدم بانیکان و نیکوکاران از ذریه او پیش از آنکه آسمان و زمین و هرچه در آنهاست از مخلوقات، بیافرینم، این برگزیدن برای آن بود که چون پاکی دلها و نیکی آنها را می‌دانستم من براحوال بندگان مطلع و دانایم.

حضرت ابراهیم نظر کرد دوازده صورت دید که می‌درخشد و در زیبایی و نور مانند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۷

صورت محمد و علی بودند. چون حضرت ابراهیم حسن و ضیاء آن صورتها را مشاهده کرد و آنها را مقرون صورت محمد و علی و در رفعت و جلالت شبیه ایشان دید، سؤال کرد خدایا مرا از نامهای این صورتها آگاه کن؟ حقتعالی وحی کرد: این کنیز من و دختر پیغمبر من فاطمه زهراء است او باشوهرش علی وسیله به وجود آمدن ذریه پیغمبر من است و این دونور حسن و حسین است و این فلان و فلان تا ب

ذکری از قائم علیه السلام

ذکری از قائم علیه السلام حضرت مهدی صاحب الامر رسید! فرمود: این نور من است که به سبب او رحمت خود را برخلاق می‌گسترانم و با او دین خود را ظاهر می‌سازم و به وسیله او بندگانم را هدایت خواهم کرد پس از آنکه از فریاد رسی من مأیوس خواهند شد پس در آنحالت حضرت ابراهیم بر آنها صلوات فرستاد و گفت: ربّ صلّ علی محمد و آل محمد پروردگار بر محمد و آل او درود بفرست چنانکه آنها را برگزیده و خالص گردانیده‌ای خالص گردانیدن نیکو.

پس حقتعالی به ابراهیم وحی فرستاد، گوارا باد تو را کرامت و فضل من بر تو به درستی که من محمد و برگزیدگان او را از صلب تو قرار داده‌ام و آنان را از صلب تو بیرون می‌آورم بعد از تو از پشت فرزند اول تو اسماعیل، بشارت بر تو باد ای ابراهیم من صلوات تو را بصلوات آنان مقرون می‌سازم و همچنین برکات و ترحم خود را بابرکات و ترحم بر ایشان مقرون تو مینمایم، مقرر ساخته‌ام رحمت و حجت خود را برخلاق تا مدت آنها به سر آید، و هرچه هست از بین بروند و من وارث زمین و آسمان باشم و دوباره مردم را برای اجرای عدالت و رساندن عدل خود بر آنان، زنده نمایم.

راوی گوید: فرستادگان حضرت رسول، هرچه از جامعه و صحیفه پیشینیان که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۰۸

متضمن مدح رسول خدا و اهل بیت او بود، شنیدند و تلاوت آنها را مشاهده کرده و مقام والای آنها را نزد خداوند گوش دادند، ایمانشان زیاده‌تر شده و از خوشحالی نزدیک بود که روحشان پرواز کند

«تورات موسی» راوی گوید: بعد از آن: جماعت بر سر آنچه که به حضرت موسی نازل شده بود آمدند (آن را گشودند) دیدند در سفر اول تورات نوشته شده است که خداوند عالمیان می‌فرماید من از میان آدمیان از فرزندان اسماعیل پیغمبری را خواهم فرستاد که بروی کتابم را نازل کرده و او را با شریعت درست و راست بر تمامی خلق خود مبعوث گردانم، حکمت را براو داده و او را با فرشتگان و لشکر خود، مؤید می‌سازم، نسل او از دختر مبارک او خواهد بود، من او را بابرکت گردانیده‌ام و از آن دختر دو فرزند به وجود آورم که مانند اسماعیل و اسحق اصل دوشعبه عظیم باشند که هریک از آن دو شعبه را بسیار بسیار گردانم، و از ایشان دوازده امام، برای محافظت آنچه را که به سبب محمد از حکمت و رسالت خود کامل گردانیده و برانگیخته‌ام، قرار می‌دهم؛ محمد خاتم پیغمبران است و برامت او قیامت برپا خواهد شد

«آوردن انجیلها»

«آوردن انجیلها» حارثه گفت: حالا- که صبح حق بر آنها که چشم حق بین دارد آشکار شد و راه راست بر کسانی که دین حق را برای خود پسندیده اند واضح و هویدا گشت! آیا باز در دل شما شک و بیماری مانده است که نیازمند معالجه شود؟ سید و عاقب جوابی ندادند! باز حارثه گفت: دلیل آخرت را از گفتار آقای خودتان از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۰۹

حضرت عیسی عبرت بگیرید (و از انجیل او نیز استفاده نمائید)

پس به سوی انجیلهایی که، حضرت عیسی آورده بود رو آوردند، دیدند در مفتاح چهارم آن که به صورت وحی بر مسیح نازل شده است (می‌گوید) ای عیسی ای پسر زن پاکیزه کردار، بی شوهر متعبده، سخن مرا بشنو و در اجرای فرمان من کوشا باش؛ ترا بی پدر آفریدم و ترا از برای جهانیان نشانه (قدرت خویش) قرار دادم پس مرا عبادت (وبندگی) کن و بر من توکل نما، بگیری (این کتاب را) باقوت تمام و برای اهل سوریا آن را تفسیر کن تا بر آن عمل کنند، بر آنها خبرده که منم خدائی که به جز من خدائی وجود ندارد و مرا تغییر و زوالی نخواهد بود زندگی همه بامن است، پس ایمان آورید به من و به رسول من که بعد از این خواهم فرستاد، پیغمبری که در آخر الزمان آید که رحمت عالمیان شود برای رحمت و جهاد برانگیخته شود که، مردم را با شمشیر براه حق در آورد، او اول است و آخر یعنی اول از همه است بحسب آفرینش و روح و آخر آنهاست بحسب مبعوث شدن برخلاق و اوست پیامبری که بعد از همه پیغمبران خواهد آمد و حشر در زمان او واقع خواهد شد پس بشارت ده فرزندان یعقوب را به آمدن آن پیغمبر.

حضرت عیسی گفت: ای مالک زمانها و داننده پنهانها آن بنده صالح که دل من پیش از آنکه او را ببیند، دوست دار او گردید، کیست؟! خطاب رسید: او برگزیده و رسول من است که بدست خود مجاهده میکند، قول و فعل او موافق هم خواهد بود پنهان و آشکارش باهم مطابقت خواهد کرد. به سوی او نور تازه‌ای یعنی قرآن را می‌فرستم که، به سبب آن چشمان نابینا را بینا و گوشهای ناشنوا را شنوا و دلهای نادان را دانا می‌گردانم، و در آن چشمه‌های علوم و حکمت و فهم و بهار دلها را قرار داده‌ام خوشا به حال او و حال امت او.

گفت: خدایا او چه نام دارد و علامت او چیست و ملک امت او چه قدر به طول می‌انجامد؟ خطاب رسید: ای عیسی پاسخ سؤالات خود را بشنو!

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۰

نام او احمد است، برگزیده شده از اولاد ابراهیم و انتخاب شده از اولاد اسماعیل است، روی مانند قمر و جبینش منور است، بر ستر سوار می‌شود چشمانش می‌خواهد اما دلش به خواب نمی‌رود، او را در امت امی مبعوث گردانم که از علم بهره‌ای نداشته باشند،

ملک او تا قیام قیامت طول خواهد کشید، ولادتش در شهر پدری او اسماعیل است، زنانش بسیار و اولادش کم گردند. نسل او از دختر بابرکت و معصومه او خواهد بود، از آن دختر دو بزرگوار بهمرسد و هر دو شهید شوند نسل او از آن دو بزرگوار به وجود می‌آیند، پس طوبی بر آن دو و بر کسانیت که، آنها را دوست دارند. و اگر آنان را دریابند، به آنها کمک نمایند. حضرت عیسی گفت: الهی طوبی چه چیز است؟ خطاب رسید که در بهشت درختی است، ساق و شاخه‌های آن از طلاست و برگ آن از حله‌های زیباست و بار آن مانند پستان دختران باکره است، از عسل شیرین تر و از مشک نرم تر و آب آن از چشمه تسنیم است، بلندی آن به اندازه ایست که اگر کلاغی وقتی که جوجه است پرواز نماید و از طولانی بودن پرواز، پیر شود بر سر آن درخت نمی‌رسد، در بهشت منزلی نیست، مگر اینکه بالای سرش شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت (سایه افکنده) است. چون همگی اوصاف رسول خدا را که بر حضرت مسیح نازل شده بود، خواندند نحوه نعمت و پادشاهی آن حضرت و ذکر اهلیت و ذریه او را شنیدند، سید و عاقب ملزم شده و ساکت گشتند.

راوی گوید: چون حارثه بسبب کتاب جامعه و آنچه که در سایر کتابها نوشته شده بود، بر سید و عاقب غالب آمد و آنها نتوانستند مطالب را تحریف کرده و غلط به خورد مردم دهند و آنها را بفریبند، و به خطاها و اشتباهات خود پی بردند دست از نزاع برداشته و ساکت شده بی درنگ بانهایت تأسف و پشیمانی به معبد‌های خود برگشتند که در کار خود اندیشیده و تدبیر دیگری به کار بیندند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۱

پس نصارای نجران همگی به نزد آنها آمدند و سؤال نمودند که حالا تکلیف و تدبیر چیست؟ رأی شما بر چه قرار است و دین را به چه صورتی در می‌آورید؟ گفتند: ما از دین خود برنگشیم شما نیز بر دین خود پایدار بمانید تا حقیقت دین محمد ظاهر شود، و ما سریعاً به سوی پیغمبر قرشی حرکت می‌کنیم تا در باره او تحقیق و بررسی نموده و اطوار و رفتار او را زیر نظر بگیریم و بفهمیم برای ما چه آورده و مارا به چه چیزی دعوت مینماید!

«حرکت به سوی مدینه»

«حرکت به سوی مدینه» راوی گوید: چون سید و عاقب تهیّه سفر دیدند که برای دیدن رسول خدا به مدینه حرکت نمایند چهارده سوار نیز از بزرگان نصارای نجران که در علم و فضل کمی نداشتند و هفتاد نفر «۱» از بزرگان بنی حارث بن کعب و سادات ایشان با آنها همراه شدند.

راوی گوید: قیس بن حصین و یزید بن عبد المدان که در شهرهای حصرموت از علمای ایشان بودند به نجران آمده و همراه آنها روانه مدینه گشتند.

چون خبر فرستادگان رسول خدا که به نجران رفته بودند به درازا کشید حضرت، خالد بن ولید را با لشگری روانه نجران کرد که بدانند علت تأخیر اصحاب چیست؟ و به چه کاری مشغولند، در میان راه به آنها رسیدند و از جریان حرکت نجرانیها مطلع شدند که برای تحقیق به مدینه می‌روند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۲

هنگامی که راه را طی می‌کردند أبو حارثه بن علقمه اسقف (توجه داشته باشید این ابو حارثه غیر از ابو حارثه بن آثال که در مباحثات پنج روزه از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد، می‌باشد) بر قاطر - (استر) خود سوار بود و برادرش کرز منذر (بشر) بن علقمه کنارش بود، ناگهان استر ابو حارثه لیز خورد، کرز گفت: تعس الأبعد هلاک شود آنکه ما به سوی او می‌رویم

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوحارثه گفت: بل أنت تعست تو هلاک و سر نگون شوی! قال: له و لم یا آخ؟! گفت: چرا برادر؟! گفت: به خدا قسم این همان پیامبری است که انتظارش را می کشیدیم

کرز گفت: پس چرا به او تبعیت نمی کنی؟ گفت: نمی بینی که این جماعت (نصارا) چقدر مرا عزیز میدارند و اموال و ثروت و ریاست در اختیار ما گذاشته اند که همه اینها با ایمان به این پیامبر از بین رفته و نابود می شود!.

کرز همان ساعت در دل گرفت که در موقع مناسب مسلمان شود و قتی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید ایمان آورد.

(تا آخر خبر) «۱»

وقتی که به حوالی مدینه رسیدند سید و عاقب خواستند زینت و شوکت خود را با همراهان، در نظر مسلمانها به نمایش بگذارند؛ بدینجهت بر سر راه قوم خود آمدند و گفتند: اگر پیاده شده چرک و چربیهای بدنشان را بشوید و آبی به سر و صورت خود بزنید بهتر است

«ورود به مدینه منوره»

«ورود به مدینه منوره» همه آنها پیاده شده، خود را پاکیزه نمودند، جامه‌های نفیس یمنی پوشیدند، خود را با مشک خوشبو ساختند، براسبها سوار شده و سرنیزه هارا با گوش اسبان راست نمودند، باهیئت و ترکیب خوب روانه شدند؛ آنها از همه عربها خوبتر و از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۳

تنومندتر بودند.

چون اهل مدینه آنها را دیدند گفتند: ما گروهی نیکوتر از آنها نه دیده‌ایم با آنحالت آمدند تا به خدمت حضرت که در مسجد تشریف داشتند، رسیدند «۱».

پس از حضور در خدمت آنحضرت، وقت نمازشان رسید (طبق مراسم مذهبی خود ناقوس را نواختند و «۲») رو به سوی مشرق کرده و مشغول نماز شدند اصحاب رسول خدا خواستند مانع شوند حضرت فرمود: آنها را به حال خود گذارید حضرت و اصحاب، آنها را سه روز به حال خود آزاد گذاشتند، دعوت به اسلام نکردند، آنها نیز از حضرت سؤالی ننمودند، این مهلت را به آنها دادند تا آنها دقیقاً ادا و اطوار و رفتار و کردار و طریقت حضرت نظر کنند و ببینند باعلائم مذکوره در کتابهایشان، تطبیق می کند یا نه

۱۸ «نجرانها با پیغمبر»

۱۸ «نجرانها با پیغمبر» پس از گذشت سه روز حضرت آنها را به اسلام دعوت نمود، گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده‌ایم! پیامبر فرمود: شما چگونه بر آئین حق هستید با اینکه اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قائلید و عیسی را پسر خدا میدانید، و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک میخورید، با اینکه تمامی این امور مخالف آئین حق است.

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟ گفتند: آری فرمود: آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با او است؟

گفتند: آری همین طور است، فرمود: آیا عیسی این اوصاف را داشت گفتند: نه.

فرمود: آیا میدانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها دانا است؟ گفتند: آری میدانیم فرمود: عیسی غیر از آنچه که خدا به او داده، پیش خود چیزی میدانست؟ گفتند: نه، فرمود: آیا میدانید خدای ما همان است که

مسیح را در رحم مادرش همانطور که می‌خواست، صورتگری کرد؟ گفتند: همینطور است، فرمود: آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را بدنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می‌خورد؟ گفتند: آری، چنین بود، فرمود: پس

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۵

چگونه عیسی پسر خداست با اینکه هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد؟! «۱» گفتند یا ابالقاسم! تمام اوصاف پیغمبری که که بعد از حضرت عیسی خواهد آمد و در کتابهای الهی ذکر گردیده، همه را در تو یافتیم مگر یک صفت که بزرگترین صفات است و دلالت آن بر حقیقت از همه بیشتر است در تو نمی‌بینیم.

حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتند: ما در انجیل دیده‌ایم پیغمبری که پس از عیسی می‌آید به او اعتقاد دارد، تو او را ناسزا می‌گویی و دروغگو میدانی و گمان می‌کنی او بنده است، راوی گوید: منازعه ایشان فقط در باره حضرت عیسی بود

حضرت فرمود: چنین نیست که می‌گویید بلکه من او را تصدیق می‌نمایم و به او اعتقاد دارم و گواهی می‌دهم که او از طرف خدا مبعوث شده است و می‌گوییم او بنده‌ای از بندگان خداست که مالک نفع و ضرر و مرگ و زندگی خود نمی‌باشد و برانگیخته شدن پس از مرگ در دست او نیست بلکه همه اینها در دست خداست.

گفتند: آیا بندگان میتوانند آنچه را که عیسی کرد انجام دهند؟! آیا پیغمبری میتواندست کارهای او را بکند آیا او مرده را زنده نمی‌کرد و کور مادر زاد و پیس را شفا نمی‌داد؟! آیا آنچه را که مردم در دل داشتند و یادر خانه خود ذخیره کرده بودند خبر نمی‌داد؟! آیا این کارها را غیر از خدا یا پسر خدا، کسی می‌تواند انجام دهد؟!

از این حرفهای غلو آمیز در باره حضرت عیسی زیاد به میان آوردند که خدا مبرا از آنها ست.

حضرت فرمود: آنچه که در باره برادر من عیسی گفتید، می‌کرد و واقعیت دارد،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۱۶

ولکن همه این کارها را باذن و قدرت خدا انجام میداد، او بنده حقتعالی است و از بندگی خدا عار نداشت و در برابر خداوند گردنکشی نداشت.

عیسی (مانند دیگران) گوشت و خون و مو و رگ و پی، داشت طعام می‌خورد و آب مینوشید و دستشویی میکرد، اینها از صفات مخلوق است، پروردگار او یگانه و حق است مانند او چیزی وجود ندارد و او را مثلی نیست.

گفتند: پس برای ما کسی که مانند او بی پدر آفریده شده باشد نشان ده! حضرت فرمود: آدم که خلقت او عجیب‌تر از عیسی است که بی پدر و مادر به وجود آمده است و هیچ چیزی و آفرینشی برای خدا آسان و یا دشوار نیست، قدرت او به حدی است که هر چه بخواهد می‌آفریند همین که گوید (باش) می‌شود پس حضرت این آیه را درباره عیسی برای آنها تلاوت نمود: اِنَّ مَثَلَ عِيسٰی عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ به درستی که عیسی نزد خدا مانند آدم است او را از خاک آفرید، به او گفت: باش پس شد (سخن که به اینجا رسید همگی خاموش شدند، در این هنگام، هشتاد و چند آیه از اوائل سوره آل عمران برای توضیح و معرف برنامه‌های اسلام نازل گردید «۱»

۱۹ «قرارداد مباحله»

اشاره

۱۹ «قرارداد مباحله» در آیه ۶۱ آل عمران خداوند به پیامبر خود دستور داد که هرگاه پس از این استدلالات روشن، کسی باتو

گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد «مباهله» کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله مباهله به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشته و راهی بود که صد درصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر می‌کرد، چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد، وارد چنین میدانی گردد؟! و از مخالفان بخواهد که بیائید باهم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما بسرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات میکند، مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوائی دعوت کننده نخواهد داشت، چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند دعوت پیامبر به مباهله، یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع اوست، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباهله بدست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده است که هنگامی که پای مباهله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیاندیشند، و بابزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها از یک نکته روانشناسی سرچشمه می‌گرفت، از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۸

این بود که به نفرات خود دستور دادند، اگر مشاهده کردید محمد با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباهله آمد با او مباهله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است، و اگر بانفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خرد سالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خدا است و از مباهله با او بپرهیزید که خطرناک است. آنها طبق قرار داد قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندش حسین را در آغوش دارد، و دست حسن را در دست گرفته، و علی و فاطمه همراه او هستند، و به آنها سفارش می‌کند هرگاه من دعا کردم شما «آمین» بگوئید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباهله خود داری کرده، حاضر به مصالحه شدند و بشرائط «ذمه» تن در دادند. «۱»

(اما از روایت اقبال چنین استفاده میشود که مباهله را ابتدائاً نصارای نجران پیشنهاد کردند که خداوند دستور آن را داد، به ادامه روایت اقبال توجه فرمائید)

نمایندگان نجران گفتند: ما در اعتقادات خود نسبت به عیسی پایبند هستیم و برنمی‌گردیم، به گفته تو ایمان و اقرار نمی‌کنیم (و بتو ایمان نمی‌آوریم) پس بیا بتو مباهله کنیم که هریک از ما و شما برحق است لعنت خدا بر ناحق و دروغگو باشد که مباهله و نفرین کردن سبب عذاب زود رس می‌شود و حق بزودی آشکار و روشن میشود.

(پس از پیشنهاد اینها بود که آیه (۶۱ آل عمران) در باره مباهله نازل شد ای محمد هرکس در مورد آنچه که به تو آمده است بتو مجادله کند پس بگو بیائید که پسران و زنان و کسانی را که به منزله جانمان است بخوانیم، نفرین کرده و لعنت خدا را بر دروغگو از ما و شما بگردانیم.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۱۹

حضرت آیه را برای آنها، تلاوت کرد و فرمود: من پیشنهاد شما را می‌پذیرم، اگر شما به گفته خود اصرار دارید (من حرفی ندارم) به گفته خود عمل نمایید.

ایشان گفتند: این قرار داد میان ما و شما، علامتی است فردا می‌آییم و مباهله می‌کنیم، پس برخاستند و دور شدند و به محل نزول خود در سنگستان مدینه برگشتند و به همدیگر میگفتند: محمد برای شما چیزی را آورد (و پیشنهادی کرد) که، حق را روشن نماید پس (خیلی) دقت کنید که باچه کسی برای مباهله حاضر می‌شود؛ باتجملات و اصحاب و شوکت می‌آید یا با فقراء و برگزیدگان

دین خود خواهد آمد؛ پس اگر با اهل دنیا و باکثرت جمعیت و صاحبان تجمل بیاید پس او پادشاه است برای خود نمائی و مباهات آمده از مباهله با او نترسید که حتماً شما غالب خواهید شد؛ و اگر بانفراست کم و جمع اندک و صالح و خاشع آمد که طریقه پیغمبران و برگزیدگان آنهاست، مبادا با او به مباهله اقدام نمایید (که هلاک می‌شوید) این علامت میان شما باشد ببینید او چه می‌کند و چه کسی را می‌آورد. پس حضرت فرمود: میان دو درخت را جارو زدند، چون روز دیگر شد فرمود: عباى سیاه رنگی آوردند و بر بالای درخت انداختند.

عاقب و سید که دیدند پیغمبر بیرون آمد آنها نیز بادو پسران خود (ضغۀالمحسن و عبدالمنعم) نام داشتند و از زنان خود، ساره و مریم را بیرون آوردند.

نصارای نجران با بهترین هیئت، با بنی حارث بن کعب بیرون آمدند، اهل مدینه نیز با مهاجر و انصار و غیر آنها بیرون آمدند با پرچمها و علمها و با بهترین زینتها که ببینند، کار به کجا خواهد کشید

«رسول خدا در محل موعود»

«رسول خدا در محل موعود» حضرت در حجره خود بود تا آفتاب بالا آمد، از حجره بیرون آمده دست علی را گرفته و حسنین را در پیشرو و فاطمه را در پشت سر قرار داد، باین جمع اندک (که عصاره جهان آفرینش بود) آمدند تانزدیک آن دو درخت رسیده و در زیر آن عبا ایستادند، و شخصی را به نزد سید و عاقب فرستاد که بیائید برای مباهله‌ای که ما را به آن دعوت می‌کردید. آنها آمدند و گفتند: ای ابوالقاسم باچه کسی با ما مباهله میکنی؟! فرمود: با بهترین و گرامیترین اهل روی زمین در پیش خدا! با این جماعت، اشاره به اهلیت خود کرد.

سید و عاقب گفتند: چرا بابزرگان اهلتان که به تو ایمان آورده‌اند نیامده‌ای آیا با یک جوان و یک زن و دو کودک با ما مباهله میکنی؟!

فرمود: بلی، قسم به حق خدائی که مرا براستی فرستاده است من همین حالا به شما خبر دادم که مأموریت من اینست که با این جمع کوچک (اما به بزرگی ما سوی الله) باشما مباهله نمایم.

پس رنگهای آنها زرد شده و به نزد اصحاب خود برگشته و جریان را بر آنان بازگو کردند، جوانی که از خوبان و علماء آنان بود گفت: وای بر شما مبادا مباهله کنید به خاطر بیاورید آنچه را که در اوصاف محمد در جامعه خواندید و آن اوصاف را در او مشاهده نمودید به خدا سوگند آن اندازه که دانستن آن لازم است میدانید که او صادق و راستگو است و هنوز از مسخ شدن پیشینان خیلی نگذشته که به صورت میمون و خوک در آمدند از خدا بترسید، چون آنها می‌دانستند که او برای خیر خواهی این حرفها را زد، همگی ساکت شدند

۲۰ «من روهای می بینم...»

۲۰ «من روهای می بینم...» فقال أسقف نجران: يا معشر النَّصارى، إِنِّي لأرى وجوهاً لو سألو الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقی علی وجه الأرض نصرانی إلى يوم القيامة (۱)

أسقف نجران (وقتی که این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را دید)، گفت: ای گروه نصارا! من روهای می بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش زایل نماید، قطعاً این کار را خواهد کرد.

پس با آنها مباهله نکنید که، هلاک می‌شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین نخواهد ماند

مانند پیامبران، نشسته»

اشاره

مانند پیامبران، نشسته» در روایات حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشستن برای مباهله، به صورت گوناگون آمده است که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم.

۱- فغدا رسول الله صلی الله علیه و آله أخذاً بيد عليّ، و الحسن و الحسين عليهما السلام بين يديه، و فاطمة عليها السلام تتبعه، ثم جثا بركبتيه، و جعل عليّاً عليه السلام أمامه و فاطمة بين كتفيه، و الحسن عن يمينه، و الحسين عن يسار رسول الله و هو يقول لهم إذا دعوت فأمنوا، فقال الأسقف:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۲

جثا والله كما يجثوا الأنبياء للمباهلة، و خافوا (الخبر) «۱» فردا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی را گرفته و حسنین در جلو و فاطمه در پشت سرش بود (بیرون آمدند)، و در محلی که (در زیر درختی تعیین شده و عبایش را روی آن انداخته بود تا آفتاب سوزان مدینه اذیتشان نکند و یا برای مصلحت دیگر ...)، حضور یافتند.

پس حضرت زانو بر زمین زد و علی را در جلو و فاطمه را در پشت سر و حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ خود، قرار داد و به آنها فرمود: هرگاه من دعا کردم شما هم آمین بگوئید، وقتی که اسقف این منظره را دید گفت:

به خدا سوگند طوری زانو بر زمین زده است که انبیاء هنگام مباهله این چنین زانو بر زمین می‌زدند. (باین گفتار هشدار دهنده) آنها ترسیده و از مباهله منصرف شدند و قرار جزیه بستند.

۲- فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فجثا لركبتيه، فقال الأسقف: جثا والله محمد كما يجثوا الأنبياء للمباهلة و كاع عن التقدّم «۲» ثم برک لهم باركاً، فلما رأوه قد فعل ذلك ندموا و تئامروا فيما بينهم و قالوا: والله إنه لنبی، ولئن باهلنا لیستجیب الله له علينا فیهلکنا و لا- ینجینا شیء منه إلا أن نستقیله، قال فأقبلوا حتّی جلسوا بین یدیه، ثم قالوا: یا أبا القاسم أقلنا قال: نعم قد أفلتکم. «۳» پس رسول خدا جلو رفت و به دو زانو نشست اسقف (که این منظره را) دید گفت: به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۳

خدا قسم محمد طوری به دو زانو نشسته است مانند نشستن انبیاء برای مباهله (این را گفت: و عقب نشینی کرد) و از جلو رفتن خود داری نمود.

در روایت دیگر آمده است: سپس (به صورت خاص شتران) زانو بر زمین زد (که آماده مباهله شود) آنان این رفتار رسول خدا را که دیدند از پیشنهاد مباهله پشیمان شدند و در میان خود به مشاوره پرداختند و اظهار داشتند که به یقین این شخص پیغمبر است، اگر با ما به مقام مباهله برخیزد خداوند خواسته او را اجابت نموده همه ما را هلاک خواهد کرد و دیگر هیچ چیزی ما را نجات نخواهد داد بیائید در خواست خود را پس بگیریم.

پس دسته جمعی به سوی رسول خدا رو آوردند و در جلوی او نشستند و سپس گفتند: ای ابا القاسم قرارداد ما را بهم بزن (پیشنهاد خود را پس می‌گیریم) فرمود:

بلی من هم پس گرفتم.

۳- فتقدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فجثا علی ركبتيه، فقال: أبو حارثة: جثا والله كما جثا الأنبياء للمباهلة، فكع ولم يقدم علی المباهلة، فقال السيد: أدن یا با حارثة للمباهلة، فقال: لا، إني أرى رجلاً جريئاً علی المباهلة و أنا أخاف أن يكون صادقاً فلا يحول و الله علينا الحول و فی الدنيا نصراني يطعم الماء، قال و كان نزل العذاب من السماء لو باهلو (الخبر) «۱» رسول خدا جلو رفت و به دو زانو

نشست ابو حارثه گفت: به خدا قسم زانوان خود را چنان بر زمین زده که انبیاء برای مباهله بر زمین می زدند پس زمین گیر شد (و به خود لرزید و میخکوب ایستاد) و از مباهله منصرف شد؛

سید گفت: ای ابو حارثه برای مباهله نزدیک شو (برو جلو چرا ایستاده ای)

گفت: نه من مردی را می بینم که برای مباهله کردن خیلی جرئت دارد، و من می ترسم راستگو باشد (و پیغمبری باشد که از سوی خدا مبعوث گردیده و در این

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۴

صورت است که) سوگند به خدا سالی به ما نمی گذرد که در دنیا نصرانی وجود نخواهد داشت که آب بخورد (همگی ریشه کن خواهند شد).

راوی گوید: از آسمان عذاب نازل شده بود به طوری که اگر با آنحضرت مباهله می کردند همگی هلاک می شدند

کار سنگین می بینم»

کار سنگین می بینم» شرحبیل بن وداعه که یکی از بزرگان و صاحبان رأی نجران بود، هنگام دیدن آن جمع کوچک به دو یار و همسفران خود (عبدالله بن شرحبیل و حیار بن قنص که سمت نمایندگی نجرانیها را داشتند تا از مدینه خبری برای آنها ببرند و در موقع مباهله در محل موعود حضور داشتند) گفت:

إِنِّي أَرَى أَمْرًا ثَقِيلًا إِنَّ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ نَبِيًّا مَرْسَلًا فَتَلَاعَنَاهُ، لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مَنَّا شَعْرٌ وَلَا ظَفْرٌ، أَلَا هَلَكٌ. فَقَالَا: مَا رَأَيْكَ؟!

فَقَالَ: رَأَيْتُ أَنَّ أَحْكَمَهُ فَإِنِّي أَرَى رَجُلًا لَا يَحْكُمُ شَطَطًا أَبَدًا، فَقَالَا لَهُ أَنْتَ وَذَاكَ (الخير) «۱»

من جریان سنگینی می بینم، اگر این مرد پیامبر مرسل باشد و ما با او همدیگر را لعنت (نفرین) کنیم، در روی زمین از ما صاحب مو و ناخن (انسان و حیوانی) نخواهد ماند! گفتند: پس نظر تو چیست؟! گفت: به نظر من، خود او (محمد) را قاضی و اختیار دار قرار دهیم چون او بهیچوجه غیر عادلانه حکم نمی کند، گفتند: (پس فیصله این کار) بر عهده تو. (تا آخر خبر

«منذر و ابو حارثه»

«منذر و ابو حارثه» راوی گوید: منذر بن علقمه که برادر ابو حارثه «۱»

بود و در نزد آنها از جمله علماء و دانشمندان بود و اعتقاد کامل به او داشتند و در موقع منازعه در نجران حضور نداشت وقتی از مسافرت برگشت که آنها آماده حرکت به سوی مدینه بودند «۲» پس با ایشان بیرون آمده و در این موقع بود که دید رأیها مختلف (و برداشتها گوناگون) شده است*** دست سید و عاقب را گرفت و رو به اصحاب خود کرد و گفت:

بگذارید من با اینها ساعتی خلوت نمایم.

سید و عاقب را به کناری کشید و گفت: ناصح با اهل خود دروغ نمی گوید من به شما مشفق و مهربانم؛ اگر عاقبت اندیش باشید رستگار می شوید و گرنه هلاک خواهید شد و عالمی را نیز با خود به هلاکت خواهید کشید! گفتند: ماترا خیرخواه خود میدانیم و از شرتو درامانیم هرچه می دانی بگو او گفت:

آیا میدانید هر قومی با پیغمبری مباهله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هر که با کتابهای الهی آشنائی دارد همه می دانید که محمد ابوالقاسم همان پیغمبر است که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده اند و اوصاف او و اوصاف اهلیت او را روشن کرده اند، و نصیحت دیگر که شما را به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و آنچه که ظاهر شده است ببینید! گفتند:

مگر چه چیزی پیش آمده است گفت

۲۱ «از پیرامون خود، غافلید»

اشاره

۲۱ «از پیرامون خود، غافلید» به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان هوا همه روبه زمین گذاشته‌اند و بالهای خود را بر زمین گسترانیده‌اند و آنچه در چینه دان آنهاست از ترس عذاب آلهی گداخته است، با اینکه آنها گناهی نکرده‌اند این (بلاها) نیست مگر نشانه‌های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طیش افتاده‌اند، و دودی عالم را فرا گرفته است، با آنکه فصل تابستان است پاره‌های ابر سیاه را که وقت پیدا شدن آنها نیست (که اینها همه نشانه های بلای نازل شده است)، باز نظر کنید به سوی محمد و اهل بیت او که چگونه دست بر دعا برداشته‌اند و منتظر این هستند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ پس بدانید اگر یک کلمه لعنت بر زبان رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برخواهیم گشت. چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند بطور یقین دانستند که آنحضرت برحق است و مبعوث از جانب خداست. (۱)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۷

باین پیش آمده‌ها پایه‌های اعتقادات آنها به لرزه افتاد، نزدیک بود عقل از سرشان ببرد که البته اگر مباهله نمایند، عذاب بر آنها نازل خواهد شد.

چون منذر بن علقمه دید آنها به هراس و ترس افتاده‌اند به ایشان گفت: اگر مسلمان شویم در دنیا و آخرت سالم خواهیم ماند، و اگر خواهان دنیا هستید و نمیتوانید از ریاست و مقامهای اعتباری که دارید، دست بردارید من به شما سخت نمی‌گیرم اما کار خوبی نکردید که از محمد خواستار مباهله شدید و این را برحقیق میان خود و او ساختید، از شهر خودتان با اختیار خود بیرون آمدید کسی شما را مجبور نکرده بود از بی عقلی شما بود که محمد پیشنهاد شما را فوراً پذیرفت و این را بدانید پیغمبران کاری را شروع کردند تا پایان نرسانند دست بردار نمی‌شوند و از آن بر نمی‌گردند، پس اگر میخواهید خود را از این (مهلکه نجات داده) و از مباهله منصرف شوید؟! فوراً برگردید و بر محمد پیشنهاد صلح دهید و او را به هر نحوی از خود راضی نمایید تأخیر نکنید این کار شما شبیه جریان قوم حضرت یونس است که چون آثار عذاب را دیدند توبه کرده و برگشتند

«سید و عاقب، دست به دامن منذر»

«سید و عاقب، دست به دامن منذر» سید و عاقب دست به دامن منذر شده و گفتند: پس خودت پیش محمد برو و هرچه قرار داد بستی برای ما قبول است و ما هم راضی هستیم و لی کاری کن که پسر عمویش علی را باخود برده و واسطه قرار ده و به او التماس کن این پیمان را درست نماید؛ چون محمد او را زیاد دوست دارد و از صلاحدید او سرباز نمی‌زند و از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۸

درخواست او را رد نمی‌کند زود برگرد تاخاطر ما هم آرام گیرد. (۱)

پس منذر به طرف سولخدا روانه شده و در برابر حضرت ایستاده و عرضکرد السّلام علیک یا رسول الله گواهی می‌دهم غیر از خداوند عالمیان خدائی وجود ندارد و تو و عیسی هر دو بندگان خدا و فرستاده اوید به سوی خلاق. منذر خود مسلمان شده و رسالت آنها را رسانید، رسول خدا امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام را مأمور کرد که با آنها

قرارداد صلح ببندد، امیر مؤمنان عرض کرد ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد با آنها چگونه مصالحه نمایم؟ فرمود: ای ابالحسن هر طور که رأی تو اقتضاء نماید چنان کن که کرده تو کرده من است.

پس امیر مؤمنان علیه السلام با آنها به این نحو مصالحه نمود که در هر سال دو هزار جامه نفیس و هزار مثقال طلا بدهند نصف آن در ماه محرم و نصف دیگر در ماه رجب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۲۹

تأذیه شود. «۱»

امیر مؤمنان علیه السلام سید و عاقب را باذلت و خواری به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و صلحنامه را خواندند و هردوی آنها اقرار کرده و (امضاء نمودند) حضرت هم قبول کرده و فرمودند: که اگر با اینها که در زیر عبا بودند بامن مباهله می کردید به طور یقین خداوند این وادی را برای شما پر از آتش می کرد و در مدت کمتر از چشم بهم زدن میکشایدید به سوی آن جماعتی که شما آنها را پشت سر خود گذاشتید از اهل ملت خود و همه آنها را می سوزانیدید.

پس رسول خدا با اهل بیت به سوی مسجد خود مراجعت نمود. جبرائیل نازل شده و عرض کرد حق سبحانه و تعالی بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: که بنده‌ام موسی و هرون و فرزندان او باقارون مباهله کرد خداوند او را باهل و مالش و با کسانی که او را یاری کردند، به زمین فروبرد، به بزرگواری و عظمت خودم قسم می‌خورم ای احمد اگر تو و اهل تو باهل زمین و همه مردم مباهله می کردید هر آینه آسمانها پاره پاره و کوهها ریزه ریزه میشد و زمین فرو میرفت و قرار نمی گرفت مگر اینکه مشیت من برخلاف آن قرار میگرفت! پس حضرت به سجده شکر رفت و روی خود را بر زمین گذاشت پس دستها را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و سه مرتبه گفت: شکرًا للمنع

از حضرت سبب سجده و خوشحالی که از سیمایش آشکار بود سؤال کردند فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳۰

برای انعامی که در باره من و اهل بیت من ارزانی داشته سپس خبر جبرئیل را شرح داد «۱» پس حضرت رو به آل عبا کرد و فرمود: وای بر کسی که بر شما ستم کند و حق شما را از شما بگیرد و خدا برای شما مزد رسالت مرا که مودت شماست، مقرر کرده است کم، کند. لعنت و غضب پیایی خدا تا روز قیامت بر آنها نازل شود «۲». و روی آنه علیه السلام، لَمَّا خَرَجَ فِي الْمَرَطِ الْأَسْوَدِ، فَجَاءَ الْحَسَنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ فَاطِمَةَ، ثُمَّ عَلِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «۳» و اعلم أَنَّ هَذِهِ الرِّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صَحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ «۴»

روایت شده است وقتی که رسول خدا با عبا پشیمی سیاه رنگ بیرون آمد، حسن آمد او را به زیر عبا داخل نمود، سپس حسین آمد او را نیز داخل کرد و فاطمه و علی آمدند و آن دو را نیز داخل عبا نمود و سپس آیه بالا را تلاوت فرمود.

فخر رازی پس از نقل حدیث می نویسد: بدانکه این حدیث مانند احادیثی است که بر صحت آن اهل تفسیر و حدیث اتفاق نظر دارند

قسم به خدا، اگر ...»

قسم به خدا، اگر ...» بعد از آنکه کار مباهله با مصالحه و پرداخت جزیه فیصله یافت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: والذی نفسی بیده، إِنَّ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ، وَ لَوْلَا عَنَّا لَمْ يَسْخَوْا قَرْدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ لَأَضْطَرَمَّ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَ لَأَسْتَأْصِلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ، حَتَّى

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۱

الطیر علی رؤس الشجر، و لما حال الحول علی النصارى کلهم، حتّی یهلکوا. «۱»

قسم به خدائی که جانم در دست قدرت او ست، هلاکت به اهل نجران آویزان (نزدیک) شد، اگر ملاعنه (مباحله) می کردند، همگی به صورت خوک و میمون مسخ می شدند و بیابان برایشان یکپارچه آتش می شد و خداوند نجران و اهل نجران را مستأصل (بیچاره) می کرد حتی مرغان بالای درختها را و سال به آخر نمی رسید مگر اینکه همگی به هلاکت می رسیدند.

لولا عتْمونی بمن تحت الکساء، لأضرم الله علیکم ناراً تتأجج ثم ساقها إلی من ورائکم فی أسرع من طرفه العین فأحرقتهم تأججاً «۲»
به نجرانیا فرمود: اگر با من ملاعنه می کردید، خداوند آتشی بر شما روشن می ساخت که زبانه می کشید، سپس آن را به سوی آنهایی که در پشت سرتان گذاشته بودید، می راند و در یک چشم بهم زدن همه را با شعله هایش، میسخت.

وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لولا عتْمونی یعنی النصارى لقطعت دابر کل نصرانی فی الدنیا «۳»

رسول خدا فرمود: اگر (نصارى) بامن ملاعنه می کردند، تمامی نصارای دنیا ریشه کن می شدند (و از بین می رفتند).

أما والذی بعثنی بالحق لوباهلکم ما ترک الله علی ظهر الأرض نصرانیة إلاً أهله «۴» از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۲

آگاه باش قسم به خدایی که مرا به حق برانگیخته است، اگر با شما مباحله می کردم خداوند در روی زمین مرد و زن نصرانی بجا نمی گذاشت و (همه را به هلاکت می رسانید) در این مضمون روایات زیاد وارد شده است که ذکر این مقدار بس است

۲۲ «دور نمای مباحله»

۲۲ «دور نمای مباحله» منظره ای را در جلوی چشم خود مجسم نمایید و بیابان سوزانی را به نظر آورید خشک و خالی، دور از هر نوع مواهب زندگی و فقط صدای عبور گرد بادهای کویری که از هر طرف گوشها و بدنها را می نوازد، در کنار آن شهری به نام «یثرب» که بعدها به «مدینه» مشهور گردید، واقع شده که آن هم زیاد جالب نیست اما نسبت به شهرهای همجوار کمی آباد به نظر می رسد و در بیرون شهر دو درخت کویری نزدیک هم قد کشیده و عبای سیاه رنگی میان این دو درخت بسته شده و به صورت سایه بان در آمده است یک مرد الهی با یک زن جوان در پشت سر و یک مرد جوان در جلو و دو بچه نیم قد در راست و چپ او ایستاده و مجموعه ای را تشکیل داده اند که فرشتگان آسمان و زمین نظاره گر روهای خدایی و آسمانی آنهاست، در زیر آن سایه بان ماندی، قرار گرفته اند و در انتظار لحظه سرنوشت سازی هستند که سالار قافله به نفرین لب بگشاید و اینها آمین گفته و جهانی را به آتش عذاب الهی کشیده و تر و خشک ملت ترسارا بسوزانند.

در سوی دیگر و در مقابل این مجموعه آسمانی، گروهی خود خواه و لجوج و گردنکش و ریاست طلب و دنیا دوستی را به جلوی چشم بیاورید که با غرور و نخوت و خود پسندی صف کشیده اند که می خواهند به اصطلاح حقیقت خود را با نفرین و مباحله به اثبات رسانده و چند صباحی به خوشگذرانی خود ادامه دهند اما غافل از اینکه اگر طرف مقابل لب بگشاید و سر بجنباند در یک چشم به هم زدن اینها و همه آنها که در کیش اینهاست، خواهند سوخت و به یک مشت خاستر تبدیل

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۳۳

خواهند گردید. اما از انصاف نگذریم در میان اینها مردان حقیقت جو و تیز بینی هم بودند که بزودی به ماجرا پی برده و به مقام سخن در آمدند که ای بزرگان نصارا به خدا قسم ما با روهای برابر هم ایستاده ایم اگر لب گشوده و از خدا بخواهند کوهها را، از بیخ برگند، می کنند، چرا از آنچه که در اطرافتان می گذرد، غافلید.

آیانمی بینید آفتاب درخشان به رنگ گرفتگی و زرد در آمده و آیا نمی بینید مرغان آسمان بالهای خود را از ترس عذاب الهی بر زمین گسترده اند و درختان اطراف را ببینید همگی سر به زیر آورده و شاخ و برگهایش ریخته است وو ...

به خود آییید با محمد به مباهله برنخیزید که به زودی گرفتار عذاب الهی خواهید شد، شما به قوم یونس پیغمبر می مانید که هنگام نزول عذاب به خود آمدند و توبه کرده و نجات یافتند، هرچه زودتر به خود آییید نگذارید عذابی که تا نزدیک گردنهایتان فرود آمده شما را فرا گیرد این را هم می دانید که گروه انبیاء اگر به کاری تصمیم گرفتند تا به پایان نرسانند دست بردار نمی شوند هرچه زودتر دست به کار شوید، در تأخیر آفتی است که ندامت سودی نخواهد داشت.

در این لحظات طوفانی بود که اینها خود را در یافتند و گوینده این سخنان را وادار کردند، با وساطت علی کار را فیصله داده و رسول خدا را از مباهله منصرف نموده و برای اخذ جزیه راضی نماید.

به سوی امیر مؤمنان علیه السلام رفته از او مصرانه توأم با عجز و لابه خواستند که رسول خدا را از مباهله منصرف نماید امیر علیه السلام نیز همراه آنها در برابر رسول رحمة للعالمین ایستاده شفاعت نمود و رسول الهی را از ادامه کار منصرف نمود اما آنحضرت قسم یاد کرد که اگر اینها مباهله می کردند یک نفر از نصارا در روی زمین نمی ماند همگی به عذاب خدا گرفتار می شده و خاکستر می گشتند

۲۳ «جلسات نجران و سقیفه»

۲۳ «جلسات نجران و سقیفه» اگر کسی به جلسات بزرگان نسا را در کلیسای بزرگ نجران و جلسه سقیفه مدینه دقت نموده و به وجدان سالم خود مراجعه کند فرق میان تشکیل دهندگان این دو جلسه را به روشنی در می یابد؛ و به خوبی و به سادگی قضاوت خواهد کرد بزرگان و سران دو مذهب با همدیگر چه اندازه تفاوت و چقدر فاصله داشته اند.

در میان آنها ابو حارثه هائی پیدا شدند برای یافتن حق و حقیقت چه رنجهایی را تحمل نمودند و چه تهمتها و افتراها را به جان خریدند تا حق را به اثبات رسانند که رساندند؛

اما در جلسه سقیفه سران قوم درست در نقطه مقابل جلسات کلیسا، جنازه رسول خدا را در میان خانه به امانت خدا رها ساخته و در آن محل بد شگون گرد هم آمده، چه قدر برای از بین بردن حق و کشتن حقیقت پا فشاری کردند.

اشتباه نشود من نمی گویم ترسا از مسلمان بهتر است بلکه می گویم آنها با هم در آویختند و در نهایت صراط مستقیم را پیدا کردند اما سران مسلمانها به منازعه برخاسته و دست به دست هم دادند، در حق را میخکوب کرده، در نهایت، تا ظهور نجات دهنده جهان بشریت، اکثریت مسلمانها را از صراط مستقیم به انحراف کشانیدن

۲۴ «دور نمای روز عاشورا»

۲۴ «دور نمای روز عاشورا» قلب الأسد بود و سط تابستان، از آسمان و زمین آتش می بارد، حرارت بالای ۴۵ درجه، بیابان نینوا را فرا گرفته است، هر کس از آن گذر کند بیتابانه سعی می کند تا از آن بیابان سوزان عبور کرده و خود را نجات دهد.

اما چه می شود کرد کشتی قافله کوچکی در آن گرمای طاقت فرسا و در آن دشت مخوف، مظلومانه در گرداب امواج دریای ظلم طغیان گرفتار آمده و دست و پا می زند و هر چه صدای هل من ناصر ینصرنی سالار قافله از حلقوم مبارکش بر آن دشت می پیچد و ناله های یک مشت زن و بچه بی پناه به اوج آسمان می رسد، به همان اندازه زوزه گرگان درنده آن دشت پر از بلا، بیشتر شده و فریاد خود را بلند می کنند ای حسین آیا می خواهی خود را به ما بشناسانی؛ ماترا به خوبی می شناسیم فرزند فاطمه دخت پیغمبری و نام پدرت علیست؛

آری او حسین بود که ترسایان از رو برو شدن با روی معصوم او، پرهیز کرده و خود را کنار کشیده و تن به ذلت و خواری دادند؛ آری او حسین بود اگر لب به نفرین می گشود در مباهله و کربلا ترسا و مسلمانی زنده نمی ماند، اما او این کار را نکرد و لب

فروبت، فقط زیر آن همه شکسته های شمشیر و تیر و نیزه و سنگ، باصدای لرزان عشق می گفت: الهی رضاً بقضائك و تسليماً لأمرک و لامعبود سواک. مشروح آن را در آخر بخش ۶ بخوانید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳۷

«قال الله عزّ و جلّ»

«لولاک لما خلقت الأفلاک»

«الجنة العاصمة: ص ۱۴۹؛ بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۱۶ / ۵؛

بخش ۲ رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

آفرینش نخستین

آفرینش نخستین روایات در باره آفرینش نخستین، به صورت گوناگون آمده است، و آنچه که در این باره می توان خلاصه نمود، این است که، اولین موجودی که بامشیت خداوند ایجاد گردید، نور محمد «۱» و یا نور محمد و علی «۲» و یا نور محمد و علی و فاطمه «۳»

یا نور پنج تن آلعبا «۴» و یا نور چهارده معصوم «۵» بوده است در همه این روایتها نور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شده است یعنی به طور یقین آفرینش آغازین، نور پاک او بوده است یا نور واحد است در قالبهای مختلف و یا با تعبیرهای گوناگون. و کسی است که به خاطر او ماسوی الله به وجود آمده است «یا أحمد لولاک لما از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۳۹

خلقت الأفلاک ای احمد! اگر به خاطر تو نبود، جهان را نمی آفریدم. «۱»

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان علمای امامیه، مشهور آنست که در عام الفیل (سالی که ابرهه از یمن لشکر کشی کرد تا کعبه را ویران کند و خداوند به وسیله پرندگان ابابیل آنها را بمباران نموده و جز یک نفر که خبر را به شاه یمن برد، همگی به هلاکت رسیدند) روز جمعه هفدهم ربیع الأول نزدیک صبح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه خود، از مادر متولد شده است. «۲»

صبح آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد در پهنه گیتی، عجائب و غرائب بسیار به وقوع پیوست که خلاصه اش این است.

۱- بتهائی که در هر جای عالم بود، سر نگون شد.

۲- ایوان مدائن (طاق کسری پادشاه ایران) لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت.

۳- دریاچه ساوه که سالهای متمادی عده ای از مردم آن سامان، آن را پرستش می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۰

کردند فرو رفت و خشکید.

۴- در بیابان سماوه (در عراق) که سالها کسی در آن آب ندیده بود، آب جاری شد.

۵- آتشکده فارس که هزار سال روشن بود و هیچ وقت خاموش نشده بود، در آن شب خاموش گردید.

۶- داناترین علمای معجوس در آن شب، خواب دید که چند شتر تقوی، اسبان عربی را کشیده و از دجله عبور کردند و به شهرهای آنان وارد شدند، و طاق کسری از وسط شکست و به دو نیم شد، و آب دجله شکافت و در قصر او جاری گردید.

۷- در آن شب نوری از طرف حجاز درخشید و همه جهان را فراگرفت و تا به مشرق رسید.

۸- تخت پادشاهان در صبح آن روز سرنگون گردید.

۹- تمامی پادشاهان در آن روز (بطور ناگهانی موقتاً) لال شدند و نتوانستند سخن گویند.

۱۰- دانش کاهنان بهم خورد و علم آنها برطرف شد.

۱۱- سحر ساحران باطل شده و از میان رفت.

۱۲- هریک از کاهنان آن روز (که ادعا می کردند همزاد دارند) و خبر هارا به آنها می‌رسانند، میانشان جدائی افتاد.

۱۳- قریش در اوج عزت قرار گرفت بطوریکه به آنها به خاطر بودنشان در حرم خدا آل الله می گفتند.

۱۴- آمنه مادر حضرت گفت: به خدا قسم وقتی که بچه ام به زمین رسید دستهارا به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر نمود و از او نوری درخشید که من به سبب آن نور قصرهای شام را دیدم، و از میان آن نور صدائی آمد که می گفت: (خوشا به حال تو که) بهترین مردم را به دنیا آوردی.

۱۵ ابلیس (شیطان) از بالا رفتن به آسمان ممنوع شد، در آن وقت فریاد کشید و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۱

اولاد خود را گرد آورد و گفت: وای بر شما من از اول شب اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم، از شبی که عیسی به آسمانها رفت تا بحال وضع زمین و آسمان این طور متغیر نشده بود، حتماً حادثه مهمی رخ داده است، بروید و بگردید و علت این تغییر هارا پیدا کنید.

شیاطین هرجا را گشتند علت آن را پیدا نکردند، ابلیس در غضب شد و گفت: این کار خود من است؛ دور دنیا را گشت و تا به حرم رسید دید ملائکان اطراف حرم را گرفته اند، خواست داخل شود فرشته ها مانع شدند.

خود را به کوچکی یک گنجشک در آورد و خواست مخفیانه داخل حرم شود، جبرئیل بانک بر او زد، برگرد ای ملعون!

گفت: ای جبرئیل یک کلمه جواب مرا بده بگو امشب چه شده است؟!

گفت: امشب محمد (خاتم) و بهترین پیغمبران، متولد شده است.

گفت: مرا در او بهره و نصیبی هست؟!

گفت: نه.

گفت: در امت او چه؟!

گفت: بلی.

ابلیس گفت: راضی شدم. «۱»

۱۶- بتنهائی را که بر کعبه گذاشته بودند همه به رو در افتادند.

۱۷- هنگامی که شب آن روز رسید این ندا از آسمان آمد «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً»

۱۸- همه جای دنیا در آنشب روشن شد تا آنکه جن و انس و شیاطین ترسیدند و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۲

گفتند: در زمین کار عجیبی حادث شده است که ما از آن اطلاعی نداریم.

۱۹- هر سنگ و کلوخ و درختی خندید.

۲۰- آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند.

۲۱- از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از شکم مادر به زمین رسید، دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد لبهای خود را به توحید گشود (در این حال) از دهان مبارکش نوری درخشید که اهل مکه قصرهای بصری و اطراف آن را در شام، دیدند و قصرهای سرخ یمن و نواحی آن را و قصرهای اصطخر فارس و حوالی آن را مشاهده کردند.

۲۲- قریش که اوضاع جهان را دگرگون یافتند گفتند: دنیا به آخر رسیده و آنطور که اهل کتاب می گفتند، رستاخیز برخاسته است.

عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: به ستاره های معروف که مردم با آنها هدایت میابند و زمستان و تابستان را با آنها می شناسند، نظر کنید اگر یکی از آنها سقوط کرد بدانید که وقت آن است همه خلائق هلاک شوند، و اگر در جای خودند و ستاره های دیگر ظاهر میشوند پس امر غریبی حادث شده است. «۱»

آن حضرت را پس از تولد به خانمی از قبیله بنی سعد به نام «حلیمه» تحویل دادند که او را شیر داده و تربیت نماید. شش سال در آن قبیله پرورش یافت. بعد از آنکه به حد بلوغ رسید در کوهی به نام حرا در زیر سنگهایی که به صورت غار در آمده بود، به عبادت اشتغال داشت.

در این مدت نیز با کاروان تجاری بانوی قریش (خدیجه دختر خویلد) سفری به شام داشت و پس از مراجعت با پیشنهاد آن بانو؛ با او ازدواج کرد و از او دارای چند اولاد گشت که کوچک ترین آنها حضرت زهراء علیها السلام بود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۳

وقتی که به سن چهل سالگی رسید در همان غار حراء به نبوت مبعوث گردید. «۱»

بعثت و اولین مؤمن،

بعثت و اولین مؤمن، حضرت پیش از بعثت هر سال ماه رجب را، در غار حرا مشغول عبادت می شد و مدتها در آنجا با خدای خود راز و نیاز می کرد، تا اینکه روز بیست و هفتم ماه رجب، سال عام الفیل با آمدن جبرئیل امین، با تشریفات خاصی به رسالت مبعوث گردید (و دستور اعلان و اظهار نبوت صادر شد).

با این مأموریت خطیر به خانه برگشت و جریان را به خدیجه بازگو نمود و خدیجه که خود پانزده سال بعد از ازدواج برای همچون روزی ساعت شماری می کرد؛ اساساً علت ازدواجش با رسول خدا همین بود، بلافاصله به نبوت حضرت شهادت داد. در آن روزها علی علیه السلام که بچه نه و یا یازده ساله بود، پس از اطلاع از ماجرای نبوت بلا درنگ شهادتین گفت، و نبوت پیامبر اکرم را پذیرفت، پس اولین مؤمن از زنان، خدیجه و از مردان، علی علیه السلام و نیز نخستین نفر خواهد بود که در روز قیامت با پیغمبر مصافحه می نماید.

انّ هذّ أوّل من آمن بی این اول کسی است که به من ایمان آورد.

هذّ أوّل من یصافحنی یوم القیامه. این نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد کرد. «۲»

مدتها فقط این دو نفر (علی و خدیجه) با رسول خدا سه نفری اقامه نماز می کردند تا اینکه بتدریج تعداد مسلمانها رو به ازدیاد نهاد و به رسول خدا ایمان آوردند

به خاطر بسپارید»

اشاره

به خاطر بسپارید» مطالبی را لازم است خوانندگان محترم به خاطر بسپارند، و در طول مطالعه این کتاب، وقایع نقل شده را با آنها، تطبیق نمایند، تا ماهیت اشخاصی که آن جریانها را پیش آورده‌اند، به دست آید و میزان ایمان و مقدار اخلاص آنان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، روشن شود، در آن صورت است که شناخت و قضاوت در باره آنان، آسان خواهد شد

۱- ولایت مطلقه»

۱- ولایت مطلقه» ما مسلمانها، طبق آیات و روایات، اعتقاد قطعی داریم، بر اینکه ولایت مطلقه تکوینی و تشریعی، از آن خداست و خداوند عالم است که برای رسول خودش، مقام و ولایت کبرای الهیه، عطا کرده و تمامی گفتارهای او را، امضا و تصدیق و تأیید نموده است،

پس ما، در صورتی که به او ایمان واقعی داشته باشیم، حق نداریم و نباید، به گفتار و کردار و پندار او اعتراض داده، یا اظهار تردید نمائیم.

باید تسلیم محض شده و هرچه او بگوید و در باره هر چیزی تصمیم بگیرد، با جان و دل، بپذیریم،

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند* هرچه او گوید و من نیز همان می‌گویم

و گر نه مشمول آیات لعن خدا بوده و در آخرت با آتش غضب خداوندی معذب خواهیم شد.

این مطلب، در آیات متعدد قرآن کریم، بیان شده است مانند آیه مبارکه، سوره احزاب، می‌فرماید:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۵

۱- و ما کان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله أمراً أن یكون لهم الخیره من أمرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضالاً مبیناً
(۱)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش در باره کاری حکم کردند (و امری را لازم دانستند)، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نا فرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۲- وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا یُبَیِّنُ لَهُ الْهُدًى وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی وَ نَصْلَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِیراً «۲»

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیغمبر مخالفت (و درستی) کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و سرانجام بدی است (دوزخ).

۳- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَیْنَ یدِی اللَّهِ وَ رسوله وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ «۳»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (پیشی نگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید خداوند شنوا و داناست.

در آیات فوق و آیات مشابه آن، در صورتی که خدا و رسولش برای کاری تصمیمی گرفته باشند، صریحاً حق انتخاب را از مسلمانها سلب نموده است و اجازه نمی‌دهد خودسرانه اقدام به کاری نمایند که برخلاف تصمیم خدا و رسولش منتهی شود.

بطور خلاصه ولایت مطلقه را به خود و رسول خود اختصاص داده است، به هیچکس در هر مقام و مرتبه ای هم که باشد؛ علاوه بر اینکه، اجازه ایستادگی و اظهار نظر در برابر اوامر و نواهی خدا و رسول را نداده است، باید از آنها نیز بی‌چون و چرا اطاعت نمود و تسلیم مطلق شد، زیرا خدا و رسول، هیچوقت بر خلاف

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۴۶

مصالح دنیا و آخرت انسانها کاری را، انجام نمی دهند

«۲- گفته او وحی است»

«۲- گفته او وحی است» با توجه به آیاتی که خداوند عالم، زیر و بم گفتار و صحت رفتار رسول خود را به طور درست، امضاء و تأیید نموده است و این که او بدون اجازه و رضای خدا أبداً کاری و یا عملی را انجام نمی دهد و حرفی از دهانش بیرون نمی کند، پس ما نیز باید درست و بطور مطلق، گفتار و کردار او را بی چون و چراقبول نمائیم، و در باره معترضین به گفتارها و رفتارهای آنحضرت چه در حیات و چه بعد از فوت (که در این کتاب، نمونه هائی از آن، آورده شده است)، منصفانه قضاوت و جایگاه آنان را در پیش خدا و رسولش بشناسیم. می فرماید:

۱- و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى «۱»! پیغمبر باهوا و هوس حرف نمیزند، گفتار او وحی است که از جانب خدا به او وحی می شود و در آیه دیگر می فرماید:

۲- و ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله إن الله شديد العقاب آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که کیفر خداوند سخت است. «۲»
رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب عبدالله بن عمر که پرسید هرچه از شما می شنوم، بنویسم؟! اشاره به دهان مبارکش کرد و فرمود: أكتب فوالله الذى نفسى بیده ما يخرج منه إلّا حق! بنویس به خدا قسم از آن، جز حق چیزی بیرون نمی آید. «۳»
و آیات فراوان دیگر که در محل خود ذکر گردیده است

«۳- دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۳- دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله» ۱- إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ «۱»
کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند (نگونسار تاریخند) آن گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند.
۲- إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَى «۲»
کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند؛ آنها در زمره خوار و ذلیلانند.
از این دو آیه و مانند آن چه نتیجه‌ای، می گیریم و چه می فهمیم و چگونه تفسیر می کنیم و معنای دشمنی را به چه صورتی می دانیم و معنا می کنیم؟! (دقت کنید)

«۴- اذیت نکردن»

«۴- اذیت نکردن» اذیت کردن دیگران از صفات ناپسند و رفتار زشت و مصداق بارز مردم آزاریست که همه این خصلتها، در هر شریعتی از شرایع آسمانی و زمینی و برای هر کسی، مورد مذمت و توبیخ قرار گرفته و صاحبان عقل و خرد نیز آن را تقبیح نموده و متنفردند.

در قرآن کریم نیز، اذیت کردن بر پیامبر را تحریم کرده و آن را نشانه بی ایمانی دانسته است؛ با صراحت کامل، کسانی را که، به آزار و اذیت آن حضرت اقدام نمایند، لعنت کرده و عذاب دردناکی را در انتظار آنها قرار داده است.

۱- وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۳»

و آنها که فرستاده خدا را اذیت کرده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۴۸

(و آزار می دهند) برای آنهاست عذاب دردناک.

۲- إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا «۱»

آنانکه خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است.

۳- و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله «۲»

شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید.

حفظ حرمت رسالت و عدم آزار او از حقوق مسلمة نبوت است،

پس کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نمایند طبق نص صریح آیات فوق، ملعون دنیا و آخرت هستند

«۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۵- مصداق اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله» یکی از نمونه‌های روشن و مصداق صحیح اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله، آزار و اذیت اهل بیت او، مخصوصاً پاره تن و تنها دخترش، سالار بانوان هر دو جهان، فاطمه زهراء علیها السلام است که در منابع و مدارک معتبر حدیثی فریقین (سنی و شیعه) در این باره احادیث فراوان و غیر قابل انکاری وجود دارد که (در بخش ۴ در ذکر حالات آن بانوی دو عالم خواهد آمد) ولی برای حضور ذهن به دو حدیث ذیل توجه نمایید. فاطمة بضعة منی من آذاها آذانی و من آذانی فقد آذى الله «۳»

فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت نموده و اذیت کننده من خدا را

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۴۹

اذیت کرده است. اسماعیل بخاری پس از نقل این حدیث در صحیحش می گوید:

إِنَّ فَاطِمَةَ مَاتَتْ وَهِيَ غَضَبِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ لَأَنْهُمَا آذَيَاهَا «۱»

فاطمه از دنیا رفت در حالی که او بر ابو بکر و عمر غضبناک بود، چون آن دو، او را اذیت کردند.

أَلَا إِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْنِي مِنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَانِي «۲»

(دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است

حدیثی چند

حدیثی چند» احادیثی را در باره اهل بیت علیهم السلام از نظر دور نداریم.

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله أذكركم الله في أهل بيتي «۳»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در باره اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم (یعنی برای آنها، همیشه رضای خدا را در نظر بگیرید).

۲- وقال صلى الله عليه وآله أيتها الناس لا تأتونني غداً بالدنيا ترفون زفاً و يأتي أهل بيتي شعثاً غبراً مظلومين تسيل دماهم ... أيتها الناس الله الله في أهل بيتي «۴»

و فرمود: ای مردم! نباید فردا شتابان به سوی من آیید در حالی که اهل بیت من، غبار آلوده، خاک گرفته، مظلوم و بابدن خون آلود، پیش من آیند (که به خون خود غلطیده و خون از بدن آنها جاری شود). ای مردم شما را به خدا، شمارا به خدا، در باره اهل بیت من (حرمت آنها را نگهدارید و به آنها آزار نرسانید، آنها را گرامی بدارید).

۳- و قال: استوصوا بأهل بیتی خیراً فَإِنِّي أخاصمکم عنهم غداً و من أكن خصمه أخصمه و من أخصمه دخل النار «۵»

و فرمود: با اهل بیت من نیکی کنید (و)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۰

نگهداشتن حرمت آنها را به همدیگر سفارش نمایند) فردا من (در پیشگاه خدا) مدافع آنها خواهم بود، و هر کس من مدافعش باشم محکوم خواهم نمود و هر که را من محکوم نمایم (و دشمنش من باشم) به آتش (سوزان جهنم) داخل می شود.

۴- و قال: إحتفظونی فی عترتی و ذریّتی، فمن حفظنی فیهم حفظه الله، ألعنه الله علی من آذانی فیهم ... ثلاثاً «۱»

احترام مرا با (محترم شمردن) عترت و اولاد من نگهدارید، هر کس با در نظر گرفتن من، حرمت آنها را نگهدارد، خداوند او را حفظ خواهد نمود آگاه باش از رحمت خدا دورند کسانی که در باره آنها، مرا آزار دهد.

۵- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سیلقی أهل بیتی من بعدی تطریداً و تشریداً «۲»

رسول خدا فرمود: بزودی بعد از من، اهل بیتم تبعید و دور از وطن بودن و رانده شدن را خواهند دید.

۶- قال: صلی الله علیه و آله إلی الله أشکوا المنکرین لفضلهم و المضیعین لحرمتهم بعدی، کفی بالله ولیاً و ناصرراً لعترتی و أئمة أمتی و منتقماً من الجاحدین لحقهم (و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون) «۳»

از منکرین فضائل و ضایع کنندگان حرمت آنها بعد از من، به خدا شکایت خواهم برد. بس است ولی و یاور بودن خدابه عترت و امامان ائمت و برای انتقام گرفتن از سربچی نمایندگان حق آنها، به زودی ستمگران، کیفر و نتیجه اعمال خود را خواهند دید

۷- و قال صلی الله علیه و آله الولیل لظالمی أهل بیتی، عذابهم مع المنافقین فی الدّرك الأسفل من النار «۴»

فرمود: وای بر ستمگران اهل بیت من! آنها در پائین ترین جای آتش با منافقان معذب، خواهند بود

و قال: صلی الله علیه و آله إِنْ الله حَرَمَ الْجَنَّةِ علی من ظلم أهل بیتی أوقاتلهم أو أغار علیهم أو سبهم «۱» از مباهله تا عاشورا، ص:

۱۵۱

و فرمود: خداوند به طور یقین، بهشت را برای کسی که به اهل بیت من ستم کند و یا آنها را بکشد و یا آنها را غارت کرده و سب نماید، حرام نموده است.

۸- و قال صلی الله علیه و آله ستّ لعنتهم، لعنهم الله و کلّ نبیّ مجاب ... و المستحلّ من عترتی ما حرّم الله ... «۲»

و فرمود: شش طایفه است که من و خدا و تمامی انبیاء مستجاب الدعوه، آنها را لعنت کرده است ... و آنهایی که حرام خدا را در باره عترت من، حلال بشمارد.

۹- و قال: صلی الله علیه و آله إشتدّ غضب الله علی من آذانی فی عترتی «۳»

فرمود: سخت است غضب خداوند بر کسانی که مرا در باره عترتم اذیت نمایند.

۱۰- و قال: من آذانی فی أهلی فقد آذی الله «۴»

و فرمود: هر کس در باره اهل بیتم مرا اذیت نماید، قطعاً خدا را اذیت کرده است.

۱۱- و قال: اشتدّ غضب الله علی من أراق دمی و آذانی فی عترتی «۵»

شدّت یافته است غضب خداوند بر کسانی که خون مرا بریزد و در باره اهل بیتم مرا اذیت نماید.

از خوانندگان محترم این مجموعه کوچک، استدعا دارد مطالب این چند فصل را تا پایان کتاب در برابر دیدگان خود تابلو قرار داده و به خاطر خود بسپارند و بر هر فصلی که رسیدند، خود قضاوت نمایند آیا آنان که در طول رسالت و در دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت او، در هر موقعیتی که، پیش می آمد (و ما آنها را در فصلهای مختلف این کتاب، با عنوان ستون پنجم و احیاناً گروه فشار نام می بریم) خود را در کفه دیگر ترازو قرار داده و اظهار وجود می کردند و در موارد گوناگون

صریحاً برخلاف رسول خدا، رأی صادر کرده و با نصوص صریح قرآن و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۲

سنت، مخالفت علنی می کردند و از هیچ چیز هم ابائی نداشتند حتی رسول الهی را با کمال بی شرمی زیر سؤال برده و به هذیان گویی متهم می ساختند، و بعد از او، اهل بیت او را، به آن روز انداختند، فردای قیامت در پیشگاه خداوند چه جایگاهی خواهند داشت

«۷۳ ملت»

«۷۳ ملت» این فصل بیانگر جریانات بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقق پیشگوئی آن حضرت و مقدمه برای فصل بعد (أصحابی كالنجوم) است؛ که باربط دادن هر دو فصل، پاسخ خیلی از پرسشهای بی پاسخ روشن می شود.

۱- وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين «۱»

محمد فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ اگر او بمیرد و یا کشته شود؛ آیا شما به عقب بر می گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر باز گشت خواهید نمود؟! و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی رساند و خداوند بزودی شاكران (و استقامت کنندگان) را پاداش (نیک) خواهد داد.

۲- و لو شاء الله ماقتل المذنبين من بعدهم من بعد ما جائتهم البينات، و لكن إختلفوا فمنهم من آمن و منهم من كفر، و لو شاء الله ماقتلوا و لكن الله يفعل ما يريد «۲»

از این آیه استدلال کرده اند بر اختلاف اصحاب بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضیها پس از اختلاف ایمان آوردند و بعضی کافر شدند چون شیعه و سنی به اتفاق

این روایات را در کتابهای خود پذیرفته اند که آنحضرت فرمود:

۳- والذی نفسی بیده لتركبن سنن من كان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۳

قسم به کسی که جان من در دست قدرت اوست، سر گذشت پیشینیان را گام به گام و مو به مو، سوار خواهید شد (همه آن سرگذشتها بر شما نیز خواهد گذشت).

۴- و قال: رسول الله صلى الله عليه و آله كل ما كان في الأمم السالفة فإنه يكون في هذه الأمية مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة «۱»

تمامی آنچه در امتهای گذشته بود مو به مو (مانند گذاشتن اسب پای عقبی را به جای پای جلویی) در این امت نیز مثل آن پیش خواهد آمد.

۵- لا تقوم الساعة حتى تأخذ أمتي ما أخذ القرون قبلها شبراً بشبر و ذراعاً بذراع «۲» لتركبن سنن من كان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع «۴»

رستاخیز برپا نمی شود، تا امت مرا، فراگیرد چیزهایی که در امتها را در قرنهای گذشته فرا گرفت، و جب به جب و ذراع به ذراع (حتماً به شما پیش خواهد آمد و بر شما سوار خواهد شد جریانهای کسانی که پیش از شما می زیستند و جب به جب و ..

در منابع حدیثی زیاد، این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعابیر متفاوت آورده اند بگونه ای که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) قرار گرفته است.

که آن حضرت فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۴

۶- ستفترق اُمّتی بعدی ثلاثه و سبعون فرقه، واحده منها ناجیه ثنتان و سبعون فی النار «۱»

اُمّت بعد از مرگ من به ۷۳ دسته تقسیم می‌شود همگی در آتشند و (فقط) یک دسته از آنها رستگارند.

۷- قال صلی الله علیه و آله افترقت اليهود علی احدى و سبعین فرقه و افترقت النصارى اثنتین و سبعین فرقه و تفرق اُمّتی علی ثلاث و

سبعین فرقه کلّهم فی النار الا واحده «۲»

یهود بر هفتاد و یک فرقه و نصارا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، اُمّت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، همه این فرقه‌ها در آتشند جز یک فرقه.

البته شناخت این گروه رستگار از هفتاد و سه مِلّت مسلمان برای ما بسیار حائز اهمیت است، متأسفانه ناقلان حدیث و شارحان آنها به توضیح این قسمت، از خود عنایتی نشان نداده‌اند، تا آنجا که شیخ محمد عبده پیشوای اهل سنت انگشت حیرت به دندان گرفته می‌گوید: گروه رستگار تاکنون برای من معلوم نشده، زیرا تمام فرق اسلامی بر آن ادعا دارند. «۳»

روایت فوق کدام گروه را مورد توجه قرار داده است، کسانی را که دنباله رو بنی تیم و یا بنی عدی و بنی امیه و بنی العباس و .. بودند؟! یا آنهایی که بدون میل به یمین و یسار، صرفاً دامن ذریّه صلیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و سوار بر کشتی‌های نجات

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۵

خاندان او شده و از امواج خطرناک دریای ژرف و مخوف، تبلیغات و افکار گمراه کننده فرزندان نوزاد سقیفه، عبور کرده و بدون توجه به فشارهای شکننده جسمی و روحی آنها در طول تاریخ، خود را به ساحل نجات رسانیدند و می‌رسانند و انشاء الله خواهند رسانند.

۷- ستفترق اُمّتی ثلاثه و سبعین، فرقه منها ناجیه و الباقون هالکون، و النّاجون الذّین یتمسّی کون بولا یتکم و یقتبسون من علمکم و لا یعملون برأیهم فأولئک ما علیهم من سبیل «۱» قال علی علیه السلام هم أنا و شیعتی «۲» الباقین علیهما السلام قالوا نحن هم «۳»

به زودی امت من به ۷۳ فرقه متفرق می‌شود یک فرقه از آنها رستگار است و باقی‌ها به هلاکت می‌رسند و رستگاران کسانی‌اند که به ولایت شما چنگ بزنند و از علم شما استفاده کنند و به رأی خود عمل نکنند، آنها بگویند که (برای سوخته شدن) آنها، راهی نیست؛ در روایت دیگر علی علیه السلام فرمود: آنها یعنی فرقه ناجیه من و شیعیانم هستند، و امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: ما آن فرقه ناجیه هستیم.

روایتی که متفق علیه فریقین است پیامبر فرمود:

۸- أهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق «۴»

اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر که سوار آن شود نجات یابد و اگر تخلف کند غرق می‌شود. امثال این روایات فرقه ناجیه را دقیقاً تعیین نموده است، دیگر برای شیخ محمد عبده و امثال او اگر منصفانه بررسی کند ابهامی باقی نخواهد ماند؛ پس آنهایی که دامن اهل بیت را گرفتند بدون شبهه رستگار شدند

«اصحاب من، همانند ستارگان»

«اصحاب من، همانند ستارگان» علما و دانشمندان سلف از برادران اهل سنت، برای اینکه خود را از پاسخ هزاران سؤال سخت و شکننده، راحت نمایند، در تألیفات خود در باره اصحاب، فصلی باز کرده با اخبار ساختگی زمان بنی امیه و بنی العباس (مانند أصحابی کالتجوم بآیهم إقتدیتم، إهتدیتم «۱»)

اصحاب من مانند ستارگان هستند، پیرو هر کدام از آنها باشید، هدایت می یابید (راه حق را پیدا می کنید) اصحاب را به طور عموم عادل و تقریباً مانند معصوم معرفی نموده و از آنها بُت، نشکن ساخته اند، و در تعریف صحابه گفته‌اند: «صحابه به کسی گفته می شود که پیامبر اسلام را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته است «۲»»، بنا بر این تعداد صحابه زیاد می باشد، زیرا کسانی که پیغمبر را دیدار کرده و از او خبر شنیده و با ایمان واقعی و ظاهری در گذشته اند بسیارند

ابن حجر از علی بن زرعه نقل کرده که وی گفته است: پیامبر وفات کرد و کسی که او را دیده و حدیث شنیده بود صد هزار و به نقل دیگر صد و چهارده هزار صحابی بوده است «۳».

اهل سنت همه صحابه را، مجتهد عادل می دانند و به مرجعیت همه آنها ایمان دارند و هر کدام از صحابه را مرجع مستقل و قائم بالذات می پندارند، به عقیده آنها مسائل و احکام شرع، از هر کدام آنها پذیرفته شده است و از خطاها مصون و هر چه از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۷

از آنها سر زده طبق اجتهاد خود بوده و هیچگونه مسئولیتی متوجه آنها نخواهد بود اگر مصیب (یعنی موافق با واقع) باشد از دو اجر و اگر بر خلاف واقع باشد از یک اجر برخوردار خواهند بود!

بنا بر این عقیده حق و باطل میان صحابه منظور نیست همه صحابه بدون استثناء حقند «۱» به این معنی هم علی علیه السلام حق است و هم معاویه! زیرا هر دو صحابه و مجتهد بودند و هیچیک از دو گروه را نباید باطل و گناهکار دانست «۲»

«سب صحابه»

«سب صحابه» سنی ها سب صحابه را موجب کفر میدانند و می گویند هر کس یکی از اصحاب را سب کند کافر «۳»، زندیق «۴»، و فاسق «۵» مانند زناکاران و دزدان است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۸

اگر این حرف هم صحیح باشد باید خیلی از صحابه ها دارای این صفات باشند زیرا در کتب معتبره اهل سنت بسیار رسیده که در حضور خود پیامبر صلی الله علیه و آله غالب اصحاب بهم دشنام می دادند حتی با یکدیگر دعوا می کردند و همدیگر را می زدند رسول خدا می دید و اصلاحشان می داد و آنها را به خاطر این عمل کافر نمی خواند. «۱» و همچنین در زمان خلفاء، اشخاصی که آنها را سب و شتم می نمودند ولی خلفاء به کفر و قتل آنها امر نمی کردند «۲» عایشه به قتل عثمان حکم کرد أقتلوا نعثلاً ... ولی کسی او را تکفیر نکرد. ابوبکر بالاسی منبر در ملاعام به علی علیه السلام دشنام داد و با رکیک ترین کلمات توهین نمود «انما هو ثعالبه شهیده ذنبه (شهیدها ذنبها) مربب لکل فتنه هو الذی یقول: کرها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کام طحال أحب أهلها إليها البغی؟! جز این نیست که او «علی» روباهی می باشد که شاهد او دم اوست، ماجرا جو و برپا کننده فتنه هاست و فتنه های کوچک را بزرگ جلوه می دهد و مردم را به فتنه و فساد، ترغیب و ترهیب می نماید، کمک از ضعفاء و یاری از زنان می طلبد مانند ام طحال «۳» که محبوب ترین نزدیکانش، زناکاران آنها بود. «۴» در برابر این دشنام کسی به او کافر یا زندیق و فاسق، نگفت.

ابن ابی الحدید گوید: این کلام را پیش استادم نقیب ابو یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید بصری خواندم و به او گفتم: کنایه و

تعریض خلیفه در این سخنها به که بوده گفت: بلکه تصریح است.

گفتم: هرگاه تصریح بود از تو سؤال نمی کردم. نقیب خندید و گفت: این نسبتها را به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۵۹

علی بن ابی طالب داده گفتم: تمام این نسبتهای زشت به علی بود؟! گفت: آری پسر سلطنت و ریاست همین است. «۱»

سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر و هو یلعن بعض رقیقه «۲» فالتفت الیه و قال: یا ابابکر أصدیقین و لعنین کلاً وربّ الکعبه- مرّتين أو ثلاثاً ... «۳»

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که، ابوبکر، رفیق یا آزاد کرده خود را، لعنت می کرد، گفت: ای ابوبکر! صدیق و لعنت، صدیق و لعنت، دو یا سه بار این جمله را تکرار نمود

اگر سبّ صحابه کفر است، پس چرا معاویه و اتباع او را کافر نمی خوانند که کاملترین فرد صحابه و افضل خلفاء امیر مؤمنان علی علیه السلام را مدّت مدید و سالهای سال، سبّ و لعن می نمودند حتی در مدارسشان سبّ علی را بر بچه ها تعلیم می دادند؟!.

عثمان، شریف ترین اصحاب پیغمبر، ابن مسعود را زد و تبعید کرد و حقوقش را از بیت المال قطع کرد و ... اما کسی او را تکفیر و تفسیق نکرد و هزاران آياها و اگرها که محقق بصیر از آنها باخبر است اما متأسفانه همه بی پاسخ مانده است.

اگر جواب مستمسک قرار دادن اجتهاد آنها باشد، اولاً این منطق صحیح نیست و ثانیاً یک بام و دو هوا نمی شود حکم برای عموم مسلمین یکی است، استثنائی وجود ندارد.

البته ما در صدد اطاله کلام در این باره نیستیم چون از موضوع کتاب خارج است

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۰

طالبین حتماً به کتابهای مربوطه که با ادله و براهین قاطعه با این نوع مطالب مبارزه کرده اند، مراجعه نمایند.

ولی پیروانان اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این عقیده اند که اصحاب نیز مانند سایرین مکلف به تکالیف الهی هستند و هر کدام از آنها که خود را با آیه کریمه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» «۱»

همانانگرمی ترین شما در پیش خدا پرهیز کار ترین شماست» تطبیق داده و عمل نموده اند، محترمند و قابل احترام، و اگر از جاده شریعت دور افتاده و با اجتهاد در مقابل نص (که در هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، جایز و صحیح نیست) مردم را سرگردان و به نفع ریاست خود کشانده اند در پیشگاه خداوند، معذب و در آتش دوزخ خواهند سوخت.

آیات و احادیث زیاد، در تأیید این عقیده به دست ما رسیده است که با مطالعه آنها اساس و بنیان این مرام برای ما روشن می گردد و نیز معلوم می شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قهر و آشتی ها و کشمکش ها بوده و در آن زمان، شالوده این عقیده ریخته شده و در منابع معتبر و موثق خود سنی ها به ثبت رسیده است،

آیراهی را که حدیثهای «حذوا لنعل بالنعل و القذّة بالقذّة» و «ستفترق أمتی ثلاث و سبعین فرقة» «۲»

برای ما روشن می سازد نه این است که، در میان اصحاب پیامبر حق و باطلی بوده است از هفتاد و سه فرقه یکی برحق و بقیه برباطل اند.

برای آگاهی بیشتر، به فصل گذشته (۷۳ ملت) مراجعه کنید.

درست است که، عالم بزرگوار مانند شیخ محمد عبده بظاهر می گوید: که این یک فرقه را نشناختم، کم لطفی کرده است چون روایات متواتره از منابع معتبر خودشان در پیش روی خود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرموده است: «حق با علی و علی با

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۱

حق است به هر طرف بچرخد». (۱)

و دهها امثال این حدیث در باره علی علیه السلام.

۱- و قال صلی الله علیه و آله فی حَجَّة الوداع: لَا أَلْفَيْكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كَفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. (۲)

در حَجَّة الوداع فرمود: چنان می‌بینم بعد از من به سوی کفر بر می‌گردید و بعضی، گردن بعض دیگر را می‌زنند! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! شما پیاده و عریان بدون مو و آغلف به سوی خدا برانگیخته می‌شوید، سپس آیه «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (۳)

را تلاوت نموده و فرمود: آگاه باشید اولین کسی که روز قیامت، بر خلاف دیگران باپوشش می‌آید، ابراهیم است.

و از امت من، مردانی را می‌آورند و به طرف چپ (به سوی جهنم) می‌برند و من می‌گویم: ای خدای من اینها اصحاب منند، در جوابم گویند: نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارهائی کردند، (پس از شنیدن این پاسخ) من هم مانند بنده صالح خدا می‌گویم: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۴)

باز به من گفته می‌شود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مَرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَرَّقْتَهُمْ» همانا اینها از روزی که تو از آنها جدا شدی به عقب برگشتند (و تا آخر عمر اصلاح نشده و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۲

توبه نکردند).

۲- «و قال صلی الله علیه و آله: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ لِيرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُ مَنْكُم حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتَ إِلَيْهِمْ لَأُنَاقِلَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُوا بَعْدَكَ» (۲)

من در کنار حوض کوثر پیشرو شما هستم اما، از شما مردانی را برای من بلند می‌کنند وقتی خواستم آنها را تحویل بگیرم در کنار من، به خلیجان می‌افتند (مضطرب می‌شوند) پس می‌گویم خدایا اصحاب من در پاسخ گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چکارهائی کردند.

۳- «و قال صلی الله علیه و آله: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي، أَوْ قَالَ مِنْ أُمَّتِي فَيَحْلُوْنَ (۳) عَنْ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَارَبِّ أَصْحَابِي! فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أُحْدِثُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْقَرَى» (۴)

روز قیامت گروهی از اصحاب یا امت من بر من وارد می‌شوند ولی از حوض کوثر رانده می‌شوند پس من می‌گویم: خدایا اصحابم! می‌گوید: برای تو اعلام کنم بعد از تو چه حادثه هائی آفریدند، آنها بعد از تو، عقب گرد ناگهانی نموده و (به عقب برگشته) و مرتد شدند.

۴- «و قال: صلی الله علیه و آله لِيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ رِجَالٌ مِّنْ صَاحِبَنِي، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَ رَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا (۵) دُونِي، فَلَأَقُولَنَّ أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي! فَلَيَقَالَنَّ لِي: لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُوا بَعْدَكَ وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: فَأَقُولُ سَحَقاً (۶) لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي» (۷)

بطور حتم؛ مردانی از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۳

آنانکه بامن همصحب بودند، وارد می‌شوند تا چشمم به آنها می‌افتد و به سوی من بلند می‌کنند، اما در کنار من، آشفته حال شده و می‌لرزند؛ می‌گویم: خدایا اصحابم! پس به من گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چکارهائی کردند پس من می‌گویم (از من) دور باد آنهائی که بعد از من، گفته‌ها و دین مرا تبدیل و تغییر دادند.

۵- و قال: صلی الله علیه و آله تَرِدُ عَلَيَّ أُمَّتِي الْحَوْضُ وَ أَنَا أَذُودُ (۱) النَّاسَ كَمَا يَذُودُ الرَّجُلُ إِبِلَ الرَّجُلِ عَنْ إِبِلِهِ ... وَلِيَصِدَّنَّ عَنِّي

طائفه منکم فلا یصلون، فأقول: یاربّ هؤلاء أصحابی، فیجیئنی ملک فیکول: و هل تدری ما أحدثوا بعدک. «۲»

در کنار حوض، امت بر من وارد می‌شود و من مردم را از آن می‌رانم مانند راندن مرد، شتر مرد دیگر را از شترش و عده‌ای را از رسیدن به من جلوگیری می‌کنند و به من نمی‌رسند؛ می‌گویم خدایا! اینها اصحاب منند، پس ملکی پیش من آید و گوید: آیا می‌دانی پس از تو چکار هائی پیش آوردند؟!

۶- و قال صلی الله علیه و آله: إني على الحوض أنتظر من يرد علي منكم، ليقطعنّ دوني رجال فأقولنّ: أي ربّ مني و من أمّتي، فيقول: إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، مازالوا يرجعون علي أعقابهم. «۳»

و فرمود: من در کنار حوض (کوثر) انتظار می‌کشم: که از شما پیش من آید، حتماً راه مردانی را از رسیدن به من، می‌برند؛ پس من می‌گویم: خدایا از من و امت من است، می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از تو چها کردند، اینها تا توانستند، به عقب برگشتند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۴

۷- و قال صلی الله علیه و آله إني على الحوض أنظر من يرد علي منكم و سيؤخذ ناس دوني فأقول:

یاربّ منی و من امتی، و فی روایه: فأقول: أصحابی، فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك واللّه ما برحوا يرجعون علي أعقابهم. «۱»

و فرمود: من در کنار حوض نگاه می‌کنم که از شماها، پیش من می‌آید، و زود کسانی از کنار من می‌گیرند (و باز داشت می‌کنند) پس من می‌گویم، ای پروردگار من (اینها) از من و امت منند (در روایت دیگر است که) می‌گویم اصحاب منند پس به من گفته می‌شود، آیا می‌فهمی پس از تو چه کارها کردند به خدا قسم، تا می‌توانستند به عقب برگشتند (و از گفته‌ها و اهل بیت تو دوری کردند).

۸- وقال صلی الله علیه و آله أنا فرطكم على الحوض من ورد شرب و من شرب، لم يظمأ أبداً و ليردّ علي أقوام أعرفهم و يعرفوني، ثم يحال بيني وبينهم (و أقول إنهم من أمّتي، فيقال إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، فأقول سحقاً سحقاً لمن بدّل بعدی) «۲»

من پیشرو شمایم بر حوض، هر که نوشید، ابداً تشنه نمی‌شود و قیناً کسانی بر من وارد می‌شود که من آنها را و آنها مرا می‌شناسیم، سپس میان من و آنها حایل می‌شوند و من می‌گویم آنها از امت من هستند پس گفته می‌شود، نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌هایی پیش آوردند من می‌گویم: خورد شدن و سائیده شدن باد (و از من دوری باد و دوری باد) بر آنانکه بعد از من کارها را تغییر دادند.

۹- عن أبي أوائل عن حذيفة: قال: قلت: يا أبا عبد الله التّفاق اليوم أكثر أم على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: فضرب بيده على جبهته و قال: أوه و هو اليوم ظاهر، كانوا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۵

يستخفونه على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله «۱»

ابی وائل از حذیفه (بن یمان) پرسید: ای اباعبدالله نفاق (و دو روئی) امروز زیاد است یا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله؟! به پیشانی خود زد و گفت: آه (فرق می‌کند) امروز (منافق در) ظاهر است (همه دو رو هارا می‌شناسند اما) در زمان آنحضرت، خود را مخفی می‌کردند (و مشغول کارهای زیر زمینی بودند).

مسلم در صحیحش می‌نویسد: در حدیث و کیع و معاذ این طور گفته می‌شود: تو نمیدانی بعد از (رحلت) تو چه کارهائی پیش آوردند. «۲»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من پیشرو (قافله) شمایم برحوض (کوثر) هر کس از کنار من عبور کند (از آن) مینوشد و هر کس نوشید دیگر هیچوقت تشنه نمیشود گروهی را که آنها مرا میشناسند و من آنها را میشناسم، میان من و آنها پرده میکشند، من می‌گویم آنها (از امت) من هستند در جوابم گویند: نمیدانی بعد از تو چه حادثه‌هایی آفریدند پس من می‌گویم: سحقاً سحقاً لمن بدّل بعدی دور باد دور باد (از رحمت خدا و از شفاعت من) آن کس که بعد از من (در دین و گفته‌های من) این تغییرات را

داد. «۳» * روایات در این مضمون در کتابهای معتبر اهل سنت فراوان است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۶

پس کجاست عصمت یا بیگناهی و عدالت همه کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده و نام صحابه گئی را یدک میکشند؟!

مگر همین اصحاب نبودند که همدیگر را تکفیر می کردند؟! مگر همینها نبودند که به خاطر دنیای مادی و حفظ منافع شخصی خود، اخبار (غدیرها و منزله‌ها و طیر مشوی‌ها و خاصف النعل‌ها) و هزاران فضایل مولود کعبه «علی علیه السلام» و دختر وحی «فاطمه علیها السلام» را تأویل کرده و زیر سؤال بردند و اعتنائی به گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نکردند؟! مگر خلیفه دوم، زبیر بن عوام را که طبق حدیث اجماعی و مورد قبول خودشان، از عشره مبشره یعنی ده نفر مژده بهشت داده شدگان، نبود که، روز بیعت فریاد کشید: **دونکم الکلب آن سگ را بگیرید و دستگیر کنید** «۱» یا همان خلیفه اول نبود نعره زد: **علیکم بالکلب بگیرید سگ را** «۲»!

مگر خبر ساختگی: **اصحابی کالتجوم ...** شامل حال مولود کعبه علی علیه السلام یازبیر و سلمان و مقداد و أباذر و عمار و عباس و کعب و ابن مسعود و ... نمی شود مگر اینها از جمله اصحاب رسول خدا نبودند؟! یا اینکه این حدیث مجعول فقط شامل اصحابی است که در دفتر حزب ستون پنجم نام نویسی و ثبت نام کرده بودند؟!

مگر عده زیادی از همین صحابه ها نبودند که خلیفه عثمان را به قتل رساندند؟! و آیا همان همسر (بقول شما) مورد علاقه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله أم المؤمنین عایشه نبود که با جمله مشهور «**أقتلوانعتلاً قتل الله نعتلاً**» «۳»

یا **أقتلوانعتلاً فقد كفر** «۴»

بکشید این

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۷

پیر خرفت (و عقل از دست داده) را خدا او را بکشد، بکشید نعتل را که یقیناً کافر شده است»، حکم اعدام عثمان را صادر نمود؟! آیا همو نبود، بر علیه خلیفه بر حق زمان خود قیام کرد و حد اقل سی هزار کشته از طرفین به جای گذاشت؟! آیا از همینها نبودند که در جنگهای جمل و صفین و نهروان، رو در روی صحابه ممتاز و پسر عم و برادر و داماد و ... رسول خدا ایستاده و حکم کفرش را صادر کردند و در نتیجه این جنگها نزدیک به صد هزار نفر از طرفین کشته شدند؟! مگر آنهمه تغییر و تبدیل در دین از زبان و حلقوم بعضی از اینها، سرچشمه نگرفت؟! مگر دهها سال امیر آزادی (علی علیه السلام) را در قنوتهايشان سب و لعن نکردند مگر از همین باصطلاح صحابه ها نبودند که حکم به کفر مولا کردند؟! و دهها آیا و اگرها و مگرها که صاحبان بصیرت و عقل سلیم، به خوبی اینها را درک کرده و در پیش وجدان خود به درستی این آیها، اذعان نموده و تأیید می کنند اما پاسخ درست و قانع کننده کجاست؟! «۱»

مگر همین سران ستون نبودند که هر کدام از آنها در دوران حکومت خویش، هر کس خواست حرفی بزند، دستور بستن دهان او را صادر می کردند! مانند بریده آسلمی،

و یابه خاطر یک کلمه حرف، دنده هایش را شکستند و قدرت حرکت نگذاشتند تا نماز بخواند، مانند عبدالله بن مسعود،

مگر عمار بن یاسر را تا سرحد مرگ کتکش نزدند که بیهوش افتاد و نماز هایش قضا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۸

شد، و برای دستگیری زبیر «آن سگ را دستگیر کنید» گفته شد،

زبان‌ش را بیزید و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، مانند ابوذر و ... یعنی اختناق کامل توأم با استبداد! هر کس اظهار عقیده کند باید زبان‌ش بریده شود تازیانه بخورد و هریک از بانوان پیامبر حرفی بزند از مسجد بیرون‌شان کنید اگر چه أم سلمه و أم ایمن نویسه، و ...

این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت ما، در باره اصحاب.

بزنند و بکشند تبعید نمایند و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر پیوسد و بریزد اما کسی حق ندارد حرفی بزند؛ چون آنها اجتهاد کرده اند، اجتهاد در مقابل نصوص فراوان وارده در باره اهل بیت علیهم السلام

محقق و مؤرخ بصیر مرحوم قاضی زنگنه زوری بهلول بهجت افندی که به جهت پایمال شدن حقوق آل محمد علیهم السلام، تاریخ را محاکمه می کند به غفلت و مسامحه مؤرخان می‌تازد پس از نقل جریانهای جنگ جمل و غیر آن به اجتهاد معاویه و فجایع بیشمار او که می رسد می گوید: افسوس که معاویه با این همه مظالم بی شمار باز به لقب امیرالمؤمنین ملقب و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده است، حتی در فسق و فجورهای خود نسبت اجتهاد به او می دهند، فقط در اجتهاد خود در صورت خطا هم مثاب بوده است ولی به اجتهاد دیگران احترام نمی گذاشت.

همینکه سخن قاضی به اینجا می رسد به شدت منقلب شده می گوید: من می گویم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن مجتبی را شهید نموده، و در این موضوع اجتهاد نماید، نفرت عالم به چنان مجتهدی که مثل یزید جنایتکار را بر امت مرحومه مسلط نماید و چه جنایتها نکند؟!

عمر التفسی در کتاب معروف خود موسوم به «عقاید التفسی» می گوید: محاربه و تمام افعال معاویه حمل بر اجتهاد می شود، اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال حرقوص بن زهیر، حمل بر اجتهاد نمی شود؟! چه جوابی خواهند داشت! عجباً.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۶۹

نظر بر اینکه حرقوص نه درهم داشت و نه دینار و نه صاحب شمشیر برآن بود، تا قوه اجتهاد را بر او ارزانی داشته و اعطا نمایند. راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده، علما و ارباب تاریخ نه تنها نتوانسته‌اند از اعمال ظالمانه او انتقاد کرده و به بحث و گفتگو بنشینند و جسارت کنند، بلکه در زمانهای بعد سرمشق و دستور العمل، اخلاف نا صالح خود گردیده است (۱).

همین حالا هم پس از گذشت ۱۴ قرن باز اگر کسی به صحابه انتقاد کند بلا فاصله پاسخش با گلوله‌های آتشین خواهد بود؛ اگر در منطقه یا محلی احساس شود به ابو هریره‌ها و عبدالله بن ابی‌ها کوچکترین جسارتی شده: عوامل مرموز، بلادرنگ وارد عمل شده مردم بی گناه و بی دفاع و یا عزاداران سید شباب اهل الجنه رابه رگبار بسته به خاک و خون می کشند. (۲)

نفرین بر این اجتهاد و مجتهد و أف بر این خواب خانمانسوز و ریشه بر باد ده، باد که بزرگترین مانع درک حقایق بوده و هست و خواهد بود)

«آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله»

اشاره

«آداب معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله» بنا به دستور قرآن کریم، معاشرت و زندگی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آداب و رسوم خاص و رفتار مخصوص بخود را دارد که از سوی خداوند تعیین گردیده است و باید به طور کامل رعایت و اجرا شود؛ چون بنای ما بر خلاصه نویسی است، در صدد شمردن همه آنها نیستیم، فقط برای اطلاع، به بعضی از آنها اشاره می کنی

«۱- سخن گفتن»

«۱- سخن گفتن» بلند حرف زدن و از خود صدای ناهنجار در آوردن از نظر نکته سنجان، نوعی کردار زشت و بی ادبی است و بزرگانی مانند لقمان رضی الله عنه از آن نهی کرده و به صدای دراز گوش تشبیه کرده اند واغضض من صوتک إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لصوت الحمير. «۱»

از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) زشت ترین صداها، صدای دراز گوشان است.

به این خاطر است که خداوند از بلند کردن صدا و با صدای بلند حرف زدن با پیامبر را ممنوع کرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ «۲»

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر، بلندتر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد راه نیندازید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۱

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است. «۱»

«۲- سخنان در گوش»

«۲- سخنان در گوش» برای جلوگیری از اذیت بعض عربها و اجتماع بیخود و تکرار حرفها و اینکه با بهانه گفتمان خصوصی در کنار حضرت لنگر می انداختند، دستور پرداخت جزای نقدی داده شد تا به خاطر این دستور عده مزاحمت کنندگان کم شود؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ «۲»

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید (و سخنان در گوش بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است

«۳- راه رفتن»

«۳- راه رفتن» باریک بینان جامعه، کیفیت راه رفتن اشخاص را در اجتماع، مورد توجه قرار می دهند که چگونه و با چه وضعی راه می رود، تند، کند، متعادل یا بصورت جلو زدن از بزرگترها، با ادب یا بی ادبانه و ..

در قرآن کریم هم این مسئله را مورد توجه قرار داده و با نصیحت های مشفقانه و در عین حال کوبنده، می فرماید: وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا «۳»

و در روی زمین با تکبر راه مرو؛ تو نمی توانی زمین را بشکافی،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۲

و طول قامتت هرگز به قد کوهها نرسد.

لقمان نیز به پسرش چنین می گوید: وَلَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * واقصد فی مشیک «۱»

(پسر! با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد، (پسر!)

در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن.

در روایات اسلامی نیز از بزرگان دین روش راه رفتن را به ما آموخته و یاد داده اند مانند المشی المستعجل یدهب ببهاء المؤمن و یطفیء نوره «۲» سرعه المشی تذهب ببهاء المؤمن «۳» (ببهاء المرء «۴») (ببهاء الوجه «۵»)

راه رفتن شتابان، ابهت (وارزش) مؤمن رامی برد و امثال این روایت که در منابع ما فراوان است.

بدین جهت ادب همراه بودن با رسول خدا را این گونه بیان می کند.

یا أيهاالذین آمنوا لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله إنّ الله سمیع علیم «۶»

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و در هیچ چیز و در هیچ حال از خدا و رسول خدا، پیشی مگیرید) و تقوای الهی پیشه کنید که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۳

خداوند شنوا و داناست.

۴- در میهمانی»

۴- در میهمانی» در میهمانی ها مرسوم است بعضیها بی دعوت حضور میابند و یا پس از صرف غذا مشغول صحبت و وقت گذرانی می شوند، و بعضی هم مرتب بسوی آشپزخانه چشم می دوزند که غذا چگونه و کی می آید؛ هر سه مورد را خداوند در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نموده است.

یا أيهاالذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبیّ إلّا أن یؤذن لکم إلى طعامٍ غیر ناظرین إناه و لكن إذا دُعِیتُم فادخلوا فإذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین لحديث إنّ ذالکم یؤذی النبیّ فیستحیی منکم «۱»

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار رسیدن وقت غذا، ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی که غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و گفتگو ننشینید؛ این عمل، پیامبر را نا راحت می نماید، ولی از شما شرم می کند و چیزی نمی گوید. تا آخر آیه.

لطفاً مطالب گذشته بخش ۲ را تا اینجا به خاطر داشته باشید

«ستون پنجم یا گروه فشار»

اشاره

«ستون پنجم یا گروه فشار» معمول است و رای هر پدیده تازه ای که پیش آید، نقطه مقابلی هم برای آن شکل می گیرد، به صورت علنی یا سرّی، آشکار یا زیر زمینی، فرق نمی کند آن پدیده اجتماعی باشد یا انفرادی، لشکری باشد یا کشوری بالآخره الهی باشد یا شیطانی، آن نقطه مقابل را، گروه فشار، یا ستون پنجم می نامند.

جریان نبوت و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نبود.

بعد از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، که تعداد مسلمانها بتدریج زیاد شد و موقعیت اجتماعی آنها، رو به رشد نهاد و ترقی کرد.

کسانی هم قبلاً از علمای یهود و نصارا، آمدن پیغمبری و جهانی شدن دین او را، کراراً شنیده و به خاطر سپرده بودند، بعضی از

اینها، (با این فکر و پیش بینی که، اگر محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر است که شنیده‌ایم، اطراف او را گرفته و به وسیله او به نوائی می‌رسیم و گرنه مقام یا منصبی را، از دست نداده‌ایم، به ظاهر) دین اسلام را، پذیرفته و اطراف آن حضرت را گرفتند و در نتیجه این همسویی کاذب، نطفه (ستون پنجم)، شکل گرفت و منعقد گردید! و بذر نفاق و دو روئی، پاشیده و نهال گروه فشار کاشته شد، و از همان روزهای آغازین، جبهه گیری را شروع کردند.

مخصوصاً پس از نوشته شدن پیمان نامه اول در کعبه معظمه «۱» و با امضاء آن توسط، ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه و معاذ بن جبل و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه به علاوه دونفر، «۲» جنبه قانونی درون حزبی به خود گرفت و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۷۵

در همانجا نیز دفن گردید،

تعداد این گروه رو به ازدیاد و فزونی گذاشت و در میان مسلمانها ریشه دوانید و قوت گرفت. «۱»

رسول خدا صلی الله علیه و آله مادام که در مکه بود، افراد ستون، با نفرات کم و انسجام مناسب کار می‌کرد، وقتی که به مدینه هجرت نمود و تعداد مسلمانها زیاد شد، فعالیت اینها هم، شدت یافت، بدانسان که، هر وقت، موقعیت را مناسب می‌دیدند، عرض اندام نموده و اظهار وجود می‌کردند

«تشدید فعالیت»

«تشدید فعالیت» هیئت رئیسه ستون پنجم در مدینه، از نفرات نسبتاً بیشتری برخوردار و به مقدار زیاد هم جری تر شده بودند، چون در مواقع مختلف عکس العمل مسلمانهارا، آزمایش کرده و بخوبی در یافته بودند که در میان مردم برای خود جا باز کرده و هوا خواهان زیادی پیدا کرده اند!

به این خاطر، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زیاد سر بسر می‌گذاشتند، حتی در بعض موارد رو در روی او می‌ایستادند؛ و تا آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال حدت و شدت مقابله کردند، و سنگین ترین کلمات را در باره او بکار بردند که در فصلهای بعد برای نمونه، به تعدادی از آنها اشاره خواهیم کرد

«ایمان بعضیها»

«ایمان بعضیها» بعضی از هیئت رئیسه با اینکه دیر آمد اما زود بر مرکب مراد سوار شد. طبق نقل ابن عساکر از محمد بن سعد بن ابی وقاص که از پدرش سعد سؤال کرد آیا ابوبکر صدیق جلوتر از شماها اسلام آورد؟! گفت: نه، پیش از او، بیش از پنج نفر مسلمان شده بودند «۱» بلکه أسلم بعد خمسين ممن أسلموا و فی سنّ یبلغ الأربعین أو یتجاوزه. «۲» بعد از پنجاه نفر، در سن چهل سالگی بلکه بیشتر، ایمان آورد، و عثمان نیز بنا به روایت ابن اسحاق بعد از علی و ابوبکر و زید بن حارثه اسلام آورد «۳».

و عمر در ذی الحجه سال ششم بعثت به اسلام رو آورد «۴» و کیفیت اسلام آوردن او را به صورتهای گوناگون آورده‌اند؛ از جمله آنها این است؛

ابن ابی شیبیه از جابر و او هم از خود عمر روایت کرده است که شبی خواهرم را درد زایمان گرفت از خانه بیرون آمده به (مسجد الحرام رفته) زیر استار کعبه قرار گرفتم، پیامبر آمد و به حجر (اسماعیل) داخل شد، دو لباس پشمی ضخیم در بر داشت آن مقدار که خدا میخواست نماز خواند و من چیزهایی از او شنیدم که مثل آن را نشنیده بودم.

برگشت و خواست از مسجد بیرون رود من پشت سرش رفته و خود را به او رساندم (وقتی در پشت سرش کسی را احساس کرد)

گفت: من هذا؟ فقلت: عمر، فقال: يا عمر ما تدعني لا ليلاً ولا نهاراً؟! فخشيت أن يدعوا عليّ، فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله، فقال يا عمر أسره. قلت لا والذي بعثك بالحق لأعلنه كما أعلنت الشرك «۱» از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۷۷

کیستی؟ گفتم: عمر، گفت: ای عمر (ترا چه شده است که) شب و روز، رهایم نمی کنی؟! «۲» ترسیدم درباره من نفرین کند (زود) شهادتین را گفتم فرمود: ای عمر اسلامت را پنهان کن گفتم: نه به حق کسی که تو را به نبوت مبعوث کرده است اسلام را آشکار می سازم همانگونه که شرک را اعلان نموده بودم.

این اولین برخورد او با رسول خدا بود؛ او دستور داده است اسلام خود را کتمان کند و عمر سوگند یاد می کند من آشکار خواهم نمود؛ از نخستین ساعت کله شقی را آغاز کرد و تا آخر هم ادامه داد

«پیش بینی های لازم»

«پیش بینی های لازم» بعضی از دور اندیشان گروه، سعی داشتند با هر وسیله ممکن خود را به حضرت نزدیک و نزدیکتر و پستهای حساس را اشغال نمایند!

کارشان آن وقت بالا گرفته و به اوج خود رسید که توانستند دختران خود را بعنوان همسر به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستند، «۳».

و قدّم ابنته حفصه لرسول الله صلی الله علیه و آله فدخلت بيته كزوجه و بهذه المناسبه وثق صلته برسول الله صلی الله علیه و آله. «۴»

و دیگری نیز دخترش حفصه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نمود او مانند زن، به خانه رسول خدا داخل شد و با این کار وصلت خود را با رسول خدا از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۷۸

صلی الله علیه و آله محکم نمود. وقتی که اینها دیدند هیچکدام از دخترانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه دار نشدند و در واقع به هدف نهائی خود نرسیدند، هر دو از فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خواستگاری نمودند که با بچه دار شدن از او، رشته وصلت را محکم تر نمایند، که به آن هدف نیز موفق نشدند.

سومی هم توفیق یافت، رقیه دختر یا ربیبه «۱» پیامبر را بعنوان همسر به خانه اش بیاورد تا بدینوسیله به اسرار خانوادگی و درونی آن حضرت اشراف داشته باشند، این مجموعه هم پیمان، می خواستند در بیرون بعنوان پدر زن و داماد، اطراف پیامبر را گرفته و کارها را زیر نظر بگیرند و در اندرون نیز بوسیله دخترانشان گفتار و تصمیمهای نهانی، ادا و اطوار و حرکات پنهانی پیغمبر را در اختیار خود داشته باشند. صحت این نظریه با مطالعه دقیق تاریخ اسلام و زیر ذره بین قرار دادن گفته ها و افت و خیزهای دخترانشان در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای شخص با انصاف، روشن میشود

«اندرونی ها!»

اشاره

«اندرونی ها!» تاریخ به ما می گوید: عمر پس از به کرسی نشاندن ابوبکر، از نوشتن هر گونه مطلبی، به شدت جلوگیری نمود بطوریکه خود ابوبکر بنا به گفته عایشه، در یک روز پانصد حدیث را سوزاند! و این ممنوعیت تا زمان ریاست عمر بن عبدالعزیز (حدود یکصد سال) ادامه داشت «۱» ولی تاریخ نویسان از لابلای دندانهای خردکننده آنگونه ممنوعیت و عصبیت، نمونه هائی از زخم زبانها و نیشهای زهر آگین دختران آنها و اظهارات مافی الضمیرشان را، بیرون کشیده و به مابازگو کرده اند که با آوردن نمونه

هائی از آن، خوانندگان محترم را، به بعضی از مسائل آگاه می‌سازیم.

در کتابهای معتبر فریقین این روایت با عبارتهای گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است؛

لترکب سنّه من قبلکم حذو النعل بالنعل والقذّة بالقذّة لاتخطون طریقهم و لایخطی شبر بشبر، ذراع بذراع، و باع بیاع حتّی أن لو کان من قبلکم دخل جحر ضبّ لدخلتموه قالوا لیهود و النصارا تعنی یا رسول الله؟! قال فمن أعنی لتنقضن عزی الإسلام عروۃ عروۃ فتکون أوّل ما تنقضون من دینکم، الإمامة (الأمانة) و آخره الصلوة «۲»

البته البتّه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۰

برای شما همان خواهد آمد که به امتهای گذشته رفته است مانند گذاشتن قدم به جای قدم و مانند ردیف تیغ‌های تیر، از گذشته‌های آنها هیچگونه خطا نمی‌کنید و نمی‌شود، وجب به وجب و ساعد به ساعد (نیم متر به نیم متر) ارج به ارج (متر به متر) به گونه‌ای که اگر آنها به سوراخ سوسماری داخل شده‌اند شما نیز داخل می‌شوید؛

گفتند: منظورت یهود و نصارا است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پس نظم کیست حتماً ریسمانهای اسلام را پشت سر هم پاره خواهید کرد و اول چیزی که از دینتان می‌شکنید امامت (یا امانت) و آخرش نماز است.

این روایت به ما مطلب کلی را می‌فهماند یعنی هر حادثه و یا سرگذشتی که اتمتهای پیشین داشتند بر امت اسلام هم خواهد بود، تکذیب، تشدید، قتل، حبس، شکنجه، ظلم، غیبت (غائب شدن حجت خدا)، رجعت، بلایا، وو ...

از جمله آنهاست، آزار و اذیت بعضی از اطرافیان انبیاء و زانشان مانند بعضی از حواریون حضرت عیسی علیه السلام و نزدیکان حضرت موسی علیه السلام و تکذیب و اذیت زنهای پیامبران گرامی حضرت نوح و لوط علیهما السلام «۱» و خروج صفورا زن موسی به وصی او یوشع بن نون و هزاران شواهد دیگر.

روی این اصل مسلم، برای پیامبر اسلام هم مخصوصاً، همین ما جری خواهد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۱

گذشت که گذشته است، مانند تکذیب عمویش ابی لهب و نفاق و دو روئی بعض اطرافیانش بویژه بعضی از خانمهایش که از این اصل مستثنی نیست؛ چون با دستور و قرن فی بیوتکنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهلیة الأولى مخالفت کرده به وصی برحقش خروج کرد و هم در اندرون خانه سبب آزار و اذیت زنانه و منافقانه برای آنحضرت شد، چنانکه فرمایش اندوهبارش کاشف این معناست (ماأودی نبی مثل ما أودیة هیچ پیغمبری (در داخل و خارج خانه) مانند من اذیت نشدند؛ ذیلاً به چند نمونه از آن رفتارها و گفتارها، توجه فرمائید

«۱- اگر ما را طلاق دهد!»

«۱- اگر ما را طلاق دهد!» عن أبی عبد الله علیه السلام أنّ زینب قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله: لا تعدل و أنت رسول الله! وقالت حفصة: إن طلقنا وجدنا أكفاء من قومنا روایت از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود: زینب بنت جحش به رسول خدا گفت: باینکه تو رسول خدائی عدالت را رعایت نمی‌کنی! حفصة (دختر عمر هم) گفت: اگر ما را طلاق دهد از تبار خود همتایان و همطرازان خود را پیدا می‌کنیم. «۱»

«۲- چه خیال می‌کنی»

«۲- چه خیال می‌کنی» در تفسیر آیه تخییر آمده است سبب نزول این آیه آن بود، هنگامی که رسول خدا از جنگ خیبر، با

گنجهای آل ابی‌الحق، به مدینه برگشت خانمهایش از آن طلاها درخواست نمودند، فرمود: همه را در میان مسلمانان تقسیم کردم، آنها به شدت عصبانی شده و گفتند: لعلک تری اُنک إن طَلَّقْتنا اَنْ لَانَجِدَ الاَکْفاءَ مِنْ قَوْمنا يَتَزَوَّجوناً؟! از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۲

فَأَنفَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُنَّ، فَاعْتَزِلَهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَشْرَبَةِ إِبْرَاهِيمَ تِسْعَةَ وَعَشْرِينَ يَوْمًا حَتَّى حَضَنَ وَطَهَرَ، إِلَى آخِرِ «۱»

شاید تو خیال می‌کنی اگر ما را طلاق دهی، ما از اقوام خود هم کفو پیدا نمی‌کنیم که با ما ازدواج کند؟! از سنگینی این حرف، خداوند به خاطر رسولش بر آنها عصبانی شده و امر نمود از زنهایش دوری کند.

پس پیامبر بیست و نه روز در محلی بنام مشربه ام‌ابراهیم اقامت نمود تا خانمهایش از عادت ماهانه فارغ شدند و آن‌ها را مخیر کرد میان دنیا و آخرت (تا آخر خبر).

حدیث فوق چند نفر از زنهای رسول خدا را بطور سربسته می‌گوید، اما روایت قبل از آن تصریح می‌کند، گوینده حفصه بوده است اگرچه در بعضی از روایات زینب بنت جحش را نیز نام برده است، اگر او هم گفته باشد بزودی با رسول خدا آشتی کرد چون همخون و دختر عمه پیامبر بود و خود را کنار کشید «۲».

اما اگر بادیده انصاف بنگریم و تعصب قومی را کنار بگذاریم می‌بینیم، عایشه و حفصه تنها زنانی بودند که تا پایان عمر رسول خدا، آنحضرت را رنجانیدند و در آخرین ساعات زندگی پیامبر، پدرانشان را از لشکر اسامه بن زید فراخواندند و رو در روی رسول خدا قرار دادند و با این کار شکننده خود، آنحضرت را، دق مرگ کردند

«۳- محمد چگونه می‌بیند»

«۳- محمد چگونه می‌بیند» عبدالاعلی پسر اُعین گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ بَعْضَ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ أَيْرَى مُحَمَّدٌ أَنَّهُ إِنْ طَلَّقْنَا لَنَجِدَ الْاَكْفَاءَ مِنْ قَوْمِنَا؟ آیا محمد چنین می‌پندارد، اگر از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۳

ما را طلاق دهد، ما نمی‌توانیم از طائفه و فامیل برای خود همتیانی پیدا کنیم که با ما ازدواج نماید «۱».

علّامه مجلسی رضی الله عنه در بیان حدیث فوق می‌فرماید: أَوْ أَنَّ السَّبَبَ الْأَعْظَمَ فِي تِلْكَ الْقَضِيَّةِ كَانَ سُوءَ مَعَاشِرَةِ عَائِشَةَ وَقَلَّةَ احْتِرَامِهَا لَهُ يَافِئُ بَرَكَتَيْنِ عِلَّتْ (جریان مخیر ساختن زنان رسول خدا میان دنیا و زینت‌های آن و نفس پیغمبر، رفتار بد عایشه و کم احترامی او نسبت به رسول خداست نحوه ادای این عبارتها و گفتارها عقیده درونی و میزان ایمان گوینده آن را روشن می‌سازد که پیغمبر را با چه کسانی مقایسه نموده و به او، باچه دیدی نگاه می‌کردند!

«۴- کشف راز»

«۴- کشف راز» رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه حفصه، پس از یک مسئله خانوادگی، برای ارضاء خاطر او، از او پیمان گرفت که سَرّی را برای او افشاء نماید) فرمود:

أَنَا أَفْضَى إِلَيْكَ سَرًّا، فَإِنْ أَخْبَرْتَ بِهِ فَعَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، فَقَالَتْ نَعَمْ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَتْ مَنْ أَخْبَرَكَ بِهَذَا؟

قال الله أخبرني، فأخبرت حفصه عايشة في يومها بذلك، وأخبرت عايشة أبا بكر فجاء الى عمر فقال له: إن عايشة أخبرتني عن حفصه بشيء ولا أثق بقولها، فاسأل أنت حفصه، فجاء عمر إلى حفصه فقال لها: ما هذا الذي أخبرت عنك عايشة، فأكرت ذلك، و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۴

قالت: ماقلت لها شيئاً، فقال لها عمر: ان كان هذا حقاً فأخبرينا حتى نتقدم فيه فقالت نعم قد قال رسول الله ذلك، فاجتمعوا أربعة على أن يسموا «۱» رسول الله صلى الله عليه و آله فنزل جبرئيل على رسول الله بهذه السورة (يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك تبتغي مرضاء أزواجك) (تا آخر) «۲»

من سري را باتو در میان می گذارم اگر کسی را مطلع ساختی لعنت خدا و ملائکه‌ها و تمامی مردم بر تو باد «۳» گفت: بلی (قبول کردم) آن راز چیست فرمود: بعد از من ابوبکر به خلافت می‌رسد و بعد از او پدر تو، پرسید چه کسی این را به تو خبر داده است؟! فرمود: خدای دانا؛ پس حفصه جریان را در روز نوبت عایشه، به او خبر داد و عایشه نیز به پدرش و او هم سریعاً به عمر انتقال داد و گفت: عایشه این را به من گفته است ولی من به گفته او اطمینان ندارم اما تو خودت مستقیماً از حفصه جویا باش، عمر پیش حفصه آمد و گفت: این جریان چیست که عایشه از تو نقل کرده است حفصه اول انکار کرد اما عمر تأکید کرد اگر این قضیه صحت دارد به ما بگو تا پیش قدم شویم (و مقدمات کار را فراهم نماییم) گفت: درست شنیده‌اید این حرف را پیغمبر گفته است!.

پس از تحقیق که به راستی گفتار پی برد، از آن روز کمر برقتل رسول خدا بسته و برای از میان برداشتن او در پی فرصتی می گشتند تا نقشه خود را اجرا نموده و عملی سازند یعنی در موقع مناسب چهار نفری رسول خدا را مسموم نمایند! خداوند افشاء راز را به پیغمبر خبرداد، حضرت از حفصه باز خواست نمود حفصه گفت: این افشاء مرا که بتو خبرداد؟! قال نبأني العليم الخبير خداوند دانا به من

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۵

خبرداد حضرت به خاطر رنجش سختی که (از این قضیه) داشت، یک ماه تمام از همه زناش کناره گیری کرد ابن عباس گوید: از عمر سؤال کردم من اللتان تظاهرتا علی رسول الله قال: حفصه و عایشه آن دو زن که به پیغمبر نافرمانی کرده او را رنجانیدند کیانند؟! گفت: حفصه و عایشه. «۱»

وفی روایه: إنه صلى الله عليه و آله أعلم حفصه أن أباهما و أبابكر يلبان الأمر، فأفشت إلى عائشة و أفشت إلى أبيها فأفشي إلى صاحبه، فأجتمعا على أن يستعجلا ذلك على أن يسقياه سمّاً، فلما أخبره الله بفعلهما هم بقتلهما، فحلفا له أنهما لم يفعلا، فنزل (يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم) (الی آخر) در روایت دیگر است رسول خدا صلى الله عليه و آله حفصه را مطلع ساخت که پدرش با ابابکر بعد از او، به مسند خلافت می‌نشینند!، سپس او به عایشه و او هم به پدرش و او هم به عمر انتقال داد پس دورهم گرد آمدند که با مسموم کردن حضرت، هرچه زودتر به عمر مبارکش پایان داده و برای رسیدن به هدف، کار را تسریع و یکسره نمایند. خداوند جریان را به رسولش خبر داد و آن حضرت به کشتن آنها تصمیم گرفت آنها قسم یاد کردند که چنین مسئله‌ای صحت ندارد.

پس آیه مبارکه بالا نازل شد که‌ای کسانی که کافرید امروز عذر نیاورید (تا آخر آیه «۲»).

عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتدرون مات النبي أو قتل؟! إن الله يقول (أفان مات أو قتل إنقلبتم على أعقابكم «۳») فسم قبل الموت، إنهما سقتاه قبل

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۶

الموت، فقلنا إنهما و أبويهما شر من خلق الله عبد الصمد از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند آن حضرت فرمود: آیا می‌دانید که پیغمبر با اجل خود مرد یا او را به قتل رساندند؟! در حالی که در قرآن می‌فرماید «اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب بر می‌گردید» (آنحضرت) پیش از مرگ مسموم شد آن دو او را «سم» دادند.

پس ما گفتیم آندو و پدرانشان بدترین خلق خدايند. «۱»

«۵- زنی با ايمان»

«۵- زنی با ايمان» در تفسير آيه «و امرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبي تا آخر «۲»

نوشته‌اند سبب نزول آيه فوق اين بود كه بانوي از بانوان انصار بنام أم شريك، زينب أم المساكين، خولۀ يا ميمونۀ .. (با اختلاف نقلها) خود را به رسول خدا بدون مهریه هبه كرد عائشه (بغض درونی خود را با ادای اين كلمات ظاهر ساخت و) گفت: ما بال النساء يبذلن أنفسهن بلا مهر؟! فنزلت الآية، فقالت عائشه: ما أرى الله تعالى إلّا يسارع في هواك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وإنك إن أطعت الله سارع في هواك چه شده است كه زنها، خود را بدون مهر بذل می‌كنند (و در اختيار پیغمبر قرار می‌دهند) پس اين آيه شريفه نازل شد، عائشه (دوباره كينه و ناراحتی دل خود را بیرون ریخت و) گفت: من نمی‌بینم مگر اينكه خداهم طرف تو را می‌گیرد (اینطور معلوم است كه خداهم خواسته ترا برآورده می‌كند) رسول خدا فرمود: اگر تو نیز فرمان بردار خدا

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۷

باشی هوای ترا هم، نگه میدارد. «۱»

از امام محمد باقر عليه السلام روایت است فرمود: زنی از طائفه انصار آرایش کرده و به خدمت رسول خدا آمد در حالی كه حضرت در منزل حفصۀ بود، عرض كرد ای رسول خدا من زنی هستم كه نه شوهر دارم نه فرزند، اصلاً شوهر نكرده‌ام اگر مرا به زوجیت خود بپذیری من خود را به تو بخشیدم!

حضرت فرمود: ای خواهر انصاریۀ خدا به شما جزای خیر دهد مردانتان به من یاری كردند و زنانان به من رغبت نشان می‌دهند فقالت لها حفصه: ما أقلّ حيائك و أجرئك و أنهمك للرجال؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله كفّي عنها يا حفصه فإنها خير منك، رغبت في رسول الله فلميتها و عيبتيها؟! (الی آخر) حفصه به آن خانم (اعتراض كرد و) گفت:

چه قدر بی حیا و جریء و تشنه مردانی؟! حضرت فرمود: ای حفصه بس كن (از او دست بردار) او بهتر از تو است؛ او به پیامبر اظهار رغبت می‌كند و تو او را ملامت کرده و سرزنش می‌كنی، سپس به آن خانم فرمود: برگرد خدایت رحمت كند با این اظهارت كه مرا خوشنود كردی، خداوند بهشت را برای تو واجب نمود اگر خدا بخواهد نظرم بتو می‌رسد پس آيه بالا نازل شد (تا آخر خبر).» در تفسير قمی می‌نویسد: سبب نزول آيه وامرأه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبي «۳»

این بود كه زنی از انصار به خدمت رسول خدا آمد: وقد تهيأت و تزینت فقالت يا رسول الله هل لك فيّ حاجة فقد وهبت نفسي لك؟ فقالت عائشه: قبحك الله ما انهمك للرجال؟! فقال لها رسول الله مه يا عائشه فإنها رغبت في رسول الله إذ زهدت فيّ فيه در حالی كه بازینت و آرایش آماده شده عرض كرد ای رسول خدا آیا نیازی به من داری؟! من

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۸۸

خودم را به تو بخشیدم (بدون مهر خود را در اختيار تو قرار دادم بلا فاصله عائشه زبان به بدگوئی و پرخاشگری، گشود و گفت: خدا ترا قبیح كند زن، چه قدر تشنه مردانی حضرت فرمود: ای عائشه ساكت باش او به رسول خدا رغبت نشان داد، در حالی كه تو از او دوری می‌جویی (تا آخر خبر) «۱» جمله اخیر نشانگر آن است كه عائشه به حضرت رغبت نشان نمی‌داده است

«۶- بانوی زیبا»

«۶- بانوی زیبا» حسن بصری گوید: رسول خدا زنی از بنی عامربن صعصعۀ را به زوجیت خود در آورد كه نامش (سناة) بود؛

وكانت من أجمل أهل زمانها فلما نظرت إليها عايشة و حفصة قالتا لتغلبننا هذه على رسول الله بجمالها فقالتا لا يرى منك رسول الله حرصاً و آن زن، از زیباترین زنان زمان خود بود وقتی که عایشه و حفصه او را دیدند گفتند: زیبایی این زن رسول خدا را از ما خواهد گرفت (پس برای اینکه آن زن را فراری دهند) به او گفتند: خودت را به رسول خدا زیاد حریص نشان نده! (یعنی نسبت به او بی اعتنائی کن که خیال نکند به خاطر او می میری) در روایت دیگر است که گفتند: هر وقت رسول خدا پیش تو آمد، او را اعتناء نکن و بگو پناه می برم بر خدا از نزدیکی تو آن زن به علت ناپختگی و جوانی، گفته آنان را باور کرد و به کار بست حضرت از رفتار این بانوی بی تجربه و خام، ناراحت شد بلافاصله او را طلاق داد. «۲» از مجموع این روایات چنین استفاده می شود که دختران سلسله جنبانان (گروه فشار)، در هر موقعیت مناسب، از رنجاندن پیامبر، فروگذار نبودند، گاه و بیگاه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۸۹

بارفتارهای رنج دهنده خود، آن حضرت را اذیت می کردند و بادیده رسالت و نبوت به او نمی نگریستند بلکه مانند یک شوهر معمولی با او برخورد می نمودند.

البته ممکن است به نظر آید که این همه پرخاشگری‌ها در اثر حسادتهای زنانه بوده است، ولی اشتباه نشود اگر اینها ایمان واقعی داشتند، نباید آن حضرت را اذیت می کردند، «۱»

چون خداوند در قرآن کریم اذیت آن حضرت را تحریم کرده و نشانه عدم ایمان دانسته است. «۲»

همانطور که می دانید، حفظ حرمت رسالت و عدم اذیت و آزار او، از حقوق مسلمة نبوت است، آیا چه اذیتی بدتر از اینکه رو در روی شوهر ایستاده و بگویند: اگر تو ما را طلاق دهی ما نمی توانیم همتایان و یا هم کفوانی پیدا کنیم؟! (یعنی تو برای ما نوبر نیستی! یا کاری کنند، زنی که مورد علاقه اوست، تحریک و شیطنت نموده و او را به وحشت انداخته در نهایت به پای طلاق بکشند و از همدیگر جدا سازند و...) «۳»

آیا قرآن نفرموده بود: (هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد که اگر خدا و پیامبرش امری را صلاح بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس به خدا و رسولش، نافرمانی کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است. «۳» حالا این اعمال را با چه منطقی می شود توجیه کرد؟! آیا طبق نص صریح قرآن مجید بالعنت صریح و عذاب دردناک و عذاب خوار کننده مواجه خواهند شد؟! «۴»

«۷- آن دو را طلاق ده»

«۷- آن دو را طلاق ده» امام کاظم علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی که به علی علیه السلام کرده است، به او فرمود: یا علی إن فلانة وفلانة ستشقانک و تبغضانک بعدی و تخرج فلانة علیک فی عساکر الحدید، و تخلف الأخری تجمع الیها الجموع، هما فی الأمر سواء فما أنت صانع یا علی؟! ای علی بعد از من فلانه و فلانه بر تو سخت گرفته نافرمانی خواهند کرد، و باتو دشمنی خواهند نمود یکی از آنان بر علیه تو لشکر کشی کرده و دیگری نشسته مردم را بر علیه تو تحریک خواهد کرد و هر دو شریک جرمند؛ ای علی در آن هنگام، چه خواهی کرد؟! «۵»

عرض کرد: ای رسول خدا آنها را به کتاب خدا دعوت می نمایم، قرآن میان من و آنها حجت و داور خواهد بود و اگر نپذیرفتند، با سنت و فرمایشات تو با آنها محاجه کرده و حق واجب خود را بر آنها بیان می کنم و اگر باز قبول نکردند خدا را شاهد گرفته و با آنها می جنگم، فرمود: و تعقر الجمل و إن وقع فی النار و آیا شتر را پی میزنی اگر چه به آتش فرو رود؟! عرض کرد: بلی سپس فرمود: یا علی إذا فعلتا ماشهد علیهما القرآن، فأبهما منی، فإنهما بائتان، وأبواهما شریکان لهما فیما عملتا و فعلتا، یا علی إصبر علی

ظلم الظالمین فَإِنَّ الْكُفْرَ يَقْبَلُ وَالزُّدَّةُ وَالنِّفَاقُ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، ثُمَّ الثَّانِي وَهُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَأَظْلَمُ، ثُمَّ الثَّالِثُ ثُمَّ يَجْتَمِعُ لَكَ شِيعَةُ تَقَاتُلَ بِهِمُ الْتَّاكُثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُتَبَعِينَ الْمُضْلِينَ وَأَقْنَتَ عَلَيْهِمُ، هُمُ الْأَحْزَابُ وَشِيعَتُهُمْ «۱» هنگامی که این کارها را که قرآن بر علیه آنها شهادت داده، انجام دادند، آنها را از من جدا کن (یعنی از طرف من طلاق باین ده و از درجه ام‌المؤمنین بودن بیرونشان نما از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۱)

همانطور که با اعمال ناشایست خود در حال حیات و بعد از ممات من، در آخرت از من جدا خواهند شد) چون آنها (با این عملهایشان) از من جدا شده هستند، پدرانشان نیز با آنها شریک (و به کیفر اعمالشان) خواهند رسید؛ ای علی برستم ستمکاران شکبیا باش (چون اگر مقابله کنی) کفر و إرتداد پیش خواهد آمد نفاق با اولی آنهاست سپس بادومی که بدتر و ستمگرتر از اوست سپس با سومی است، سپس بر دور تو هواخواهانی گرد می‌آیند، با یاری آنها، با پیمان شکنان (خوارج) و مدعیان عدالت (معاویه و دار و دسته اش) و پیروانان گمراهان (عائشه و یارانش) می جنگی که نفرین من بر آنها باد آنها باقیمانده احزاب (گناهکاران بر بلا گرفتار شده قدیم) و شیعیان آنهاست

«۸- برادرم را بخوانید»

«۸- برادرم را بخوانید» در لحظات پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام از او جدا نمی شد ساعتی برای کاری بیرون رفت حضرت چشم باز کرد و فرمود: ادعوا لی أخی و صاحبی و در بعض روایات خلیلی و در بعضی حبیبی برادر و هم صحبت و خلیل و حبیب را صدازنید (بیاید) باز بیحال افتاد. باینکه اطرافیانش می‌دانستند که را می‌خواهد، باز هریک از عایشه و حفصه پی پدرش فرستاد، تا خود را بعنوان حبیب رسول خدا جابزنند حضرت با مشاهده آنها، روی مبارکش را میگردانید یا بادیدن آنها چشمان خود را می‌بست و آنها بلند شده و می رفتند. دوباره جمله فوق را تکرار می کرد، تا اینکه ام‌السَّلام گفت: علی را صدا زنید جز او را نمی خواهد، پس امیر مؤمنان علیه السلام را صدا زدند وقتی که حاضر شد؛ (با دیدن او خوشحال شده، دستهای خود را باز کرد و او را به آغوش کشید و زیر لحاف خود برد از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۲)

سپس وصیتهای خود را کرد «۱» به او اشاره کرد خم شود پس با او مدت زیادی نجوی کرد تا حضرت باز بیحال شد؛ علی علیه السلام بیرون آمد پرسیدند ماللذی أوعز إليك یا أباالحسن؟ ای اباحسن چه چیزی به تو آموخت فرمود: عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ، وَ أَوْصَانِي بِمَا أَنَا قَائِمٌ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى «۲» هزار باب از علم را، به من تعلیم نمود و از هر بابی هزار باب برای من گشود و چیزهایی برایم توصیه نمود که انشاء الله با بهترین وجه، به آنها عمل خواهم نمود (و از میدان آزمون خداوند پیروزمندانه بیرون خواهم آمد). وقتی بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگین شد و أجلش رسید؛ علی علیه السلام بالای سرش حاضر بود به او فرمود: ضع رأسی فی حجرک یا علی فقد جاء أمر الله «۳» ای علی سرم را روی دامنم بگذار که، امر خدا رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت در حالی که دست راست علی علیه السلام زیر چانه آن حضرت بود و آن را بلند کرد و به صورتش مالید و چشمش را بسته رو به قبله نمود و مشغول کارهای بعدی شد. «۴»

«۹- پرسش شرم آور»

«۹- پرسش شرم آور» جرئت و جسارت آنها به جایی رسیده بود که از زندگی داخلی و زیرلحافی رسول خدا جویا میشدند، چنانچه

در کتاب اصول کافی آورده است، روزی ابابکر و عمر پیش ام سلمه آمدند گفتند: ای ام سلمه! تو پیش از رسول خدا بامرد دیگری (ازدواج کرده) بودی، در خلوت فرق میان این دوتارا، چگونه می‌بینی؟! گفت: مانند مردان دیگر، سپس از پیش ام سلمه رفتند. ام سلمه از ترس اینکه در این باره آیه‌ای نازل شود پیش دستی کرده جریان را به حضرت خبرداد: فغضب رسول الله حتی تربد وجهه، و التوی عرق الغضب بین عینیه، و خرج و هو یجّز ردائه حتی صعد المنبر رسول خدا از این کنجکاوای آنها طوری عصبانی شد که صورت مبارکش سرخ شده و رگ عصبانیت در میان دو چشمانش گره خورد، از خانه بیرون آمد در حالی که یک طرف ردایش بر زمین کشیده می‌شد به مسجد رفت، انصار بلا فاصله با اسلحه حاضر شدند و حضرت امر فرمود: لشکریان حاضر شوند. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم چه شده است که عده‌ای در صدد دانستن عیب منند و (سعی می‌کنند از من عیبی به دست آورند) به خدا قسم من گرامی‌ترین شمایم از حیث نسب، و پاک‌ترینم از نظر مولد، و پارساترین شمایم در نهانها (و در پشت پرده ها) به خدا سوگند هرکس از من پدرش را بپرسد من پدر واقعی او را می‌گویم. مردی بلند شد پرسید پدر من کیست؟! فرمود: فلان چوپان، دیگری سؤال کرد؟ فرمود: پدر تو غلام سیاه شما است، در جواب سومی فرمود: همان است که به او نسبت داده می‌شوی.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۴

انصار دیدند آبرو ریزی خواهد شد جلو آمده عرض کردند: یا رسول الله! إغف عَنَّا عفا الله عنک، فَإِنَّ اللهَ بَعَثَكَ رَحْمَةً فاعف عَنَّا عفا الله عنک ای رسول خدا! از ما در گذر خدا از تو در گذرد، خداوند ترا (برای ما و عالمیان) رحمت فرستاده پس ما را ببخش خدا ترا ببخشد، (وقتی انصار اینگونه حرف زدند) حضرت از آنها در گذشت در حالی که عرق از جبین مبارکش میریخت «۱». در صفحات و گفتارهای آینده شواهد زنده تاریخی به رفتارهای کینه توزانه و عدم ایمان واقعی افراد ستون پنجم مشروحاً سخن خواهیم آورد.

اما آنچه که باید خلاصه کرد این است که در طول دوران نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله این گروه بطور نامحسوس و در بعضی مواقع به طور آشکار، دوش بدوش آن حضرت و در امتداد هم، موقعیت خود را تحکیم و تثبیت می‌کردند حتی در پیش آمدهای مختلف با مخالفت‌های مکرر، خود را با آن حضرت در کفه ترازو قرار میدادند تا میزان نفوذ خود را در میان مسلمانها، بسنجند.

در فصلهای آینده به تعدادی از آنها اشاره خواهد شد و مطالعه خواهید کرد که چگونه قدم به قدم مراقب اوضاع بودند، و برای خنثی کردن گفتارها و رفتارها و حتی ویران ساختن کاخ نبوت و رسالت، چه پیش‌بینی‌ها کرده و چه حدیث‌هایی ساخته و آماده گذاشته بودند که پس از غروب آفتاب نبوت، برای افول ستاره وصایت و خشکاندن ریشه خلافت حق، به کار برند

«کار شکنی‌های ستون پنجم»

«کار شکنی‌های ستون پنجم» کار شکنی‌ها و اعتراض و مخالفت‌های گروه به دو دسته تقسیم می‌شود ۱- در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲- پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله

کار شکنی‌های حال حیات»

اشاره

کار شکنی‌های حال حیات» نمونه‌هایی از کار شکنیها و جرئت و جسارت آنها، در دوران زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله

«ایمانت را مخفی دار»

«ایمانت را مخفی دار» وقتی که عمر بنا به اظهار خودش، مسلمان شد حضرت به او دستور داد اُسترِ اسلامک و اِنْ عمر اُبی اِلّا اعلامه اسلامت را پنهان بدار ولی او سرپیچی کرده اعلان نمود «۱» بقیه ماجرا قبلاً گذشت. این نخستین برخورد و عدم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کاشف از هویت و شخصیت درونی او بود

«خود کم بود؟! می‌خواهد...»

«خود کم بود؟! می‌خواهد...» بعد از نزول آیه مبارکه (قل لا أسئلكم علیه من أجر و ما أنا من المتکلفین) «۲» نازل شد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۶

منافقین (همان ستون پنجمی ها) به همدیگر گفتند: أما یکفی محمداً أن یکون قَهْرنا عَشرین سنَه حَتّی یرید أن یحمل أهل بیته علی رقابنا، فقالوا ما أنزل الله هذا و ما هو الا شیء ینفق به، یرید أن یحمل أهلبیته علی رقابنا، ولئن قتل محمد أو مات، لننزعنها من أهلبیته، ثم لانعیدها فیهم أبداً برای محمد کافی نبود که بیست سال با قهر و غلبه به گردنهای ما سوار شده است؟! حالا هم می‌خواهد اهلبیت خود را نیز به کولهای ما سوار نماید، نه خداوند در این باره چیزی نازل کرده و نه چیزی است که اجرتی (و ارزشی) داشته باشد؛ حالا- که او می‌خواهد اهلبیت خود را به گردنهای ما سوار کند، ما هم تصمیم می‌گیریم اگر او کشته شود و یا بمیرد، به طور یقین ریاست و خلافت را از خانواده او بیرون بکشیم دیگر! به هیچوجه بر آنها بر نمی‌گردانیم «۱»

«نماز بر منافق»

«نماز بر منافق» وقتی که عبدالله بن ابی (منافق) فوت کرد پسرش (که از هوا خواهان پیامبر بود) پیش حضرت آمد و عرض کرد ای رسول خدا یکی از پیراهنت را بده برای پدرم کفن نمایم و استدعا دارم براو نماز خوانده و برای او طلب مغفرت نمایی حضرت پیرهنش را داد و فرمود: هروقت آماده شد به ما خبر بده، بعد از آماده شدن جنازه، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد. از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۷

فجذبہ عمر فقال له: ألیس قد نهاک الله أن تصلّی علی المنافقین؟! فقال لک استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعین مرّة، لن یغفر الله لهم حضرت را گرفته به کنار کشید و گفت: آیا خداوند ترا از خواندن نماز بر منافقین، نهی نکرده و گفته است: خواه بر آنها طلب مغفرت کنی یا نکنی، اگر هفتاد بار هم برای آنها طلب بخشش نمائی خدا آنها را نخواهد بخشید «۱».

حضرت با حلم بزرگ و با حکمت بالغه خود با عمر مدارا کرد و او نیز از این حالت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده و در برابر آن حضرت ایستاده و اجازه نمی‌داد نماز را شروع نماید (جسارت را به جائی رسانید که بنا بر حدیث صحیح، حضرت فرمود: (أخّر عَنّی یاعمر إنّی خیرْتُ، قیل لی «استغفر لهم أولا تستغفر لهم الخ» فلو أعلم أنّی إن زدت علی السبعین غفر الله لهم لزدت، ثم صلّی علیه، و مشی خلفه و قام علی قبره الحدیث) ای عمر برو کنار!! من در استغفار بر آنها مخیرم، اگر می‌دانستم که با استغفار بیش از هفتاد، خدا آنها را می‌بخشد، این کار را می‌کردم.

پس نماز گزارد و پشت سر جنازه رفت تا در کنار قبر ایستاد فعجب الناس من جرأه عمر علی رسول الله پس مردم از جرئت عمر به رسول خدا تعجب نمودند. تا آخر حدیث. «۲»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۱۹۸

در این جریان عمر با کمال جسارت، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین تکلیف و تعلیم وظیفه می‌کند و در مقابل او می‌ایستد و از آیه‌ای استشهاد مینماید که هیچگونه ربطی به موضوع نداشت چون از استغفار بر منافق نهی نشده بود بلکه اخباری بود براینکه استغفار تو به حال آنها فائده‌ای نخواهد داشت، مضافاً بر اینکه، مؤمن واقعی هیچوقت نمی‌توانست به خود این جرئت را بدهد که قرآن را به آورنده قرآن تفهیم نماید غافل از اینکه در این قضیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مصالح زیادی را در نظر گرفته بود! از جمله آنها.

۱- بنا به اجماع امت (آیه مبارکه «ولا- تصل علی أحد منهم مات أبداً و لا تقم علی قبره» بعد از آن واقعه نازل شده است پس تا آنوقت خواندن نماز بر منافقین ممنوع نبود. «۱»

۲- حضرت در آیه مورد نظر با کلمه «أو» به معنای (یا) اختیار داشت که برای آنها استغفار کند و یانه، به حال آنها فائده‌ای نخواهد داشت.

۳- عبد الله پسر عبد الله ابی از مخلصان حضرت بود، نخواست او را در میان دوست و دشمن سرافکنده نماید.

۴- به خاطر حضور آنها در مجامع مسلمین و اظهار شهادتینشان، با آنها مدارا می‌کرد و حکم کفاری که از دعوت به اسلام ابا نماید، نبود بلکه به ظاهر شهادتین گفته و در عداد رد کنندگان علنی به شمار نمی‌آمد.

۵- عبدالله بن ابی در جامعه آن روز شخصیت با نفوذی بود و قبیله پرجمعیتی داشت، در آن برهه از زمان، نماز خواندن بر او، از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله باین کار می‌خواست آنها را، تألیف قلب کرده و به سوی اسلام ترغیب نماید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۱۹۹

در پاسخ به اعتراض عمر فرمود: پیراهن من در مقابل خدا به حال او نفعی نخواهد داشت وائی أرجو أن یدخل به فی الإسلام خلق کثیر من امید دارم که به وسیله او خلق زیادی بدین اسلام درآید.

واقعاً این طور هم شد، در مقابل این همه لطف رسول خدا، گروه زیادی و بنا بروایتی هزار نفر ایمان آوردند و طائفه خزر ج همگی به اسلام گرویدند. «۱»

«او یکی از آنها بود»

«او یکی از آنها بود» مردی پیش رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! فلانی وفات کرد تشریف آورده به او نماز بخوانید، عمر گفت: إنه فاجر فلا تصل علیه او شخص دریده‌ای بود براو نماز نخوان! آن مرد گفت: ای رسول خدا یادت هست که در فلان جنگ و فلان شب، چند نفر کشیک ترا میکشیدند؟! او یکی از آنها بود، پیغمبر بلند شد و به کنار قبر او آمد آنقدر نشست تا از دفن او فارغ شدند، حضرت سه بار به قبر او خاک ریخت، فرمود: مردم به او بدبین هستند ولی من خوشبینم!؛

عمر گفت: آن خوشبینی یا آن خیری که از او سراغ دارید چیست؟! فقال رسول الله دعنا منك یا عمر! من جاهد فی سبیل الله وجبت له الجنة ای عمر! رها کن مارا، هرکس در راه خدا بجنگد بهشت براو واجب میشود «۲».

در حدیث دیگر است که عمر به حضرت گفت: براو نماز نخوان! فرمود: هل راه أحد علی شیء من أعمال الخیر؟! آیا کسی او را در کار نیکوئی دیده است؟ آن مرد گفت:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۰

در فلان شب باما کشیک ترا می‌کشید، حضرت براو نماز خواند و همراه جنازه او تا کنار قبر آمد و برقبر او خاک ریخت و فرمود: إن أصحابک یظنون أنك من أصحاب النار، وأنا أشهد أنك من أصحاب الجنة! اطرافیان تو (و هم نشینان) گمان می‌کنند تو از

اهل آتشی؟! اما من شهادت میدهم تو از اهل بهشتی.

سپس به عمر رو کرد و فرمود: إِنَّكَ لَا تُسَلُّ عَنْ أَعْمَالِ النَّاسِ، وَ إِنَّمَا تُسَلُّ عَنْ الْغِيَّةِ تو مسؤول اعمال مردم نیستی! بلکه از غیبت کردنت مسؤول خواهی شد. «۱»

۵

«تأخیر تا به کی؟!»

«تأخیر تا به کی؟!» حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در حدیث ۳۴ از مسند عایشه که در صحت آن اعتقاد دارند می‌نویسد، عروه از عایشه نقل می‌کند که، شبی پیغمبر به نماز «عتمه» «۲» مشغول بود به طوری که نماز عشاء به تأخیر افتاد تا اینکه عمر او را صدا زد و گفت: آخر زن‌ها و بچه‌ها خوابیدند؟! پس حضرت در حالی که به سوی اهل مسجد بیرون می‌آمد، فرمود: «ماینظرها أحد من أهل الأرض غیرکم» در روایت ابن شهاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و ما كان لكم أن تُنْزروا» «۳» رسول الله صلی الله علیه و آله علی الصَّیْلَةِ و ذاکَ حین صاح عمر بن الخطاب آیا بجز شما در روی زمین کسی انتظار این نماز را نمی‌کشد؟ به شما نیامده است که به پیامبر این همه اصرار کنید؟! از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۱

این کلمه را آن وقت فرمود که عمر بر روی حضرت صیحه زد (و داد کشید!). «۱»

من فال نزدم»

من فال نزدم» رسول خدا به امراء خود نوشت هر وقت پیش من پیکی اعزام می‌کنید فرد خوش صورت و خوش نام بفرستید! عمر این را که شنید بلند شده گفت: من نمی‌دانم حرف بزمن یا ساکت شوم؟! حضرت فرمود: ای عمر هرچه می‌خواهی بگو! عمر گفت: چگونه است ما را از فال زدن نهی کردی، اما خودت فال می‌زنی؟! حضرت فرمود: من فال نزدم بلکه اختیار نمودم. «۲»

«حدیبیه»

«حدیبیه» در سال ششم و بنا به قول بعضی، در سال پنجم هجرت: حضرت با گروهی از مسلمانان برای ادای مناسک حج به سوی مکه معظمه حرکت نمودند وقتی که حرکت رسول خدا به قرشیان رسید، خالد بن ولید را با گروهی از ورزیدگان جنگ برای از بین بردن مسلمانان فرستادند، ولی او باهرا تکتیکی که پیش آورد شکست از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۲

خورد تا اینکه حضرت به محلی در نزدیکی مکه بنام (حدیبیه) رسید.

مشرکین قریش، عده‌ای از بزرگان خود را متناوباً به حضور حضرت فرستادند تا بالأخره حضرت را به صلح و شرطهائی که قبول آنها برای مسلمانان سخت بود، راضی نمودند که، آن سال را از همانجا برگردند، و آنها نیز، سال آینده سه روز مکه را به طور کلی تخلیه نمایند تا مسلمانان آزادانه، مناسک حج را بجا آورند.

چون این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستور مستقیم پروردگار انجام گرفت، پایان و نتایج خوبی برای مسلمانان داشت که در کتابهای مربوطه به طور مشروح بیان شده است، اما رئیس گروه فشار با مخالفت‌های مکرر خواست جلوی این کار حضرت را بگیرد، گفت: اگر چهل نفر «۱» در روایت دیگر است، گفت: اگر یکصد «۲» نفر بامن همکاری کنند، من باین دستور مخالفت کرده و جلوی این کار را می‌گیرم «۳» ولی نتوانست

۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم»

۸ «مانند آن روز شک نکرده بودم» شیخ عبدالرحمن سیوطی در تفسیر سوره فتح می‌نویسد: فقال عمر: ماشککت منذ

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۳

أسلمت إلّا يومئذ «۱»

از روزی که مسلمان شدم شک نکرده بودم مگر آن روز (بقیه روایت را متعاقباً می‌خوانید

ابن عباس گوید در زمان خلافت عمر (خودش جریان حدیبیه را پیش کشید و گفت: إرتبت إرتیباً لم أرتبه منذ أسلمت إلّا يومئذ، و لو وجدت ذالك اليوم شیعة تخرج عنهم رغبة عن القضية، لخرجت «۲»

از روزی که مسلمان شده‌ام، مانند آن روز به شک نیفتاده بودم، اگر آن روز پیروانی پیدا می‌کردم که از آن قضیه دلگیر شوند، و بتوانم با یاری آنها در برابر آن پیمان جبهه‌گیری نمایم، و آن را از بین ببرم، می‌کردم!

ابو سعید خدری گوید: روزی در نزد عمر نشسته بودم آن جریان را یاد آوری کرد و گفت: دخلنی يومئذ من الشک، و راجعت النبی صلی الله علیه و آله يومئذ مراجعته مارجعته مثلها قط ... فینبغی للعباد أن یتهموا الزّأی؛ و الله دخلنی من الشک حتی قلت فی نفسی: لو کنا ماء رجل علی مثل رأیی ماخلنا فیہ أبداً ... «۳»

آن روز شکی برای من پیش آمد که، باقیافه‌ای با رسول خدا مواجه شده (وجهه گرفتم که) سابقه‌ای نداشت، پس سزاوار است هرکسی به نظر خویش بدبین باشد، به خدا قسم شکی برای من رخ داد که به خودم می‌گفتم اگر صد نفر مانند من با آن جریان نظر مخالف داشت، ابداً آن کار را نمی‌پذیرفتم (آن را باطل اعلام می‌کردم) برگردیم به بقیه روایت سیوطی

فأتیت النبی صلی الله علیه و آله فقلت ألسنت نبی الله؟ قال: بلی، فقلت: ألسنا علی الحق، وعدونا علی الباطل؟ قال: بلی، قلت: فلم نعط الدّینة فی دیننا إذن؟ قال: إتی رسول الله، ولست

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۰۴

أعصیه، و هو ناصری. خدمت پیامبر آمدم، گفتم: آیاتو پیغمبر خدا نیستی؟! فرمود:

بلی. گفتم: آیا ما برحق و دشمن ما بر باطل، نیست؟! گفت: بلی، گفتم: پس چرا ما، پستی و خواری را برای دینمان بپذیریم؟ (کاسه داغ تراز آتش شده)

فرمود: من فرستاده خدایم و هیچوقت براو نافرمانی نمی‌کنم، و خود او یاور من است.

گفتم: آیا به ما خبر ندادی (وعده نکردی) که، ما بزودی بر کعبه آمده و آن را طواف خواهیم نمود؟!

فرمود: آری، اما، آیامن گفتم که امسال داخل آن خواهید شد؟!

گفتم: نه فرمود (نگران نباش) تو می آئی و طواف هم میکنی؛

عمر گوید: (من قانع نشدم) پیش ابوبکر آمدم همان سؤالها را تکرار نمودم! گفت:

ای مرد او رسول خداست و به خدا نافرمانی نمی‌کند و خدا نیز به او کمک خواهد نمود (از ابوبکر نیز همان پاسخها را شنیدم «۱».

ابن أبی الحدید گوید:

قول عمر للنبی صلی الله علیه و آله «ألم تقل لنا ستدخلونها» فی ألفاظ نکره حکایتها حتّی شکاه النّبی الی ابی بکر، و حتی قال ابی بکر: إلزم بغرزه فوالله أنه رسول الله عمر بگونه‌ای با پیغمبر حرف زده (و با کلماتی به او اعتراض نموده است که) ما از آوردن آن

کراهت داریم (و شرم می‌کنیم) به طوری که شکایت بی ادبی او را پیش ابوبکر برده (و جریان را به او بازگو نمود) ابوبکر به عمر

گفت: بحسب به حرف پیغمبر و با

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۵

او مخالفت نکن، او رسول خداست. «۱»

أحمد زینی دحلان مفتی مکّه گوید: وجعل عمر یردّ علی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله الکلام، حتّٰی قال له أبو عبیدة الجراح: ألا تسمع یا بن الخطاب رسول الله يقول ما يقول نعوذ بالله من الشیطان الرجیم، حتّٰی قال رسول الله: صلی الله علیه و آله یا عمر: رضیتُ؟ و تأبٰی أنت! (الحديث) عمر پیغمبر را به گونه‌ای رد می‌کرد که ابو عبیده جراح (که از دار و دسته خود او بود) به سخن آمد و گفت: ای پسر خطاب نمی‌شنوی آنچه را که رسول خدا می‌گوید؟! من از شیطان رجیم (و وسوسه‌های او که دل ترا فرا گرفته است) به خدا پناه می‌برم (کار به جایی رسید که حضرت رو به عمر کرد و گفت: ای عمر من (به فرمان خدا) راضی شدم (تو راضی نمی‌شوی؟!)) و گردن فرازی می‌کنی! (تا آخر خبر «۱»)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۶

. بامراجعه به تفاسیر فریقین قبح گفتار و ضعف ایمان و شاید عدم وجود آن در کالبد گوینده آن به وضوح دیده می‌شود، بدانسان که مانند ابن ابی‌الحدید هاز درج آن اظهار شرمندگی می‌کنند، و به طوری که عبدالمحمود می‌گوید: چه ضرورتی داشت مسلمانها این روایت را نقل کنند و تصحیح نمایند و شهادت دهند که عمر با رسول خدا موافق نبود و با او معارضه می‌کرد و در تدبیر با او مخالفت می‌کرد و خودش را به درک حق، از رسول خدا عارف تر می‌دید در حالی که خدا فرموده: وما یطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی «۲» بعد از این کارشکنی و اعتراض، دست برنداشته باز، مترصد فرصت دیگری بود، که برایش پیش آمد و زمینه مخالفت برایش فراهم شد، آن وقت که،

«این هم مخالفت دیگر»

«این هم مخالفت دیگر» حضرت دستور داد انحرأ بدنکم و احلقوا رؤسکم قربانی هارا بکشید و سرهایتانرا بتراشید، باز لب به اعتراض گشود که (فأمتنعوا و قالوا: کیف ننحر و نحلق ولم نطف بالیت ولم نسع بین الصفاء والمروءة)، امتناع کردند و گفتند: ما چگونه قربانی کرده و سر بتراشیم در حالی که نه به بیت (خدا) طواف کرده‌ایم و نه میان صفا و مروه سعی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۷

نموده ایم!

با این گفتار مجدداً خود را با رسول خدا در کفه ترازو قرار داد و متأسفانه موفق هم شد چون هیچ کس اقدام به کشتن قربانی نکرد به طوری که حضرت با ناراحتی تمام به چادر «ام سلمه» زوجه خویش آمد و جریان را گفت: ام سلمه پیشنهاد خوبی کرد و گفت: ای رسول خدا انحر أنت و احلق، فنحر رسول الله و حلق، فنحرقوم علی خبث (علی غیر) یقین و شک و اِرتیاب تو خودت نحر کن و سر بتراش (هرکس از تو اطاعت می‌کند مشخص بشود) حضرت قربانی را کشت و سر تراشید و آنها نیز بدون یقین و باشک و شبهه (بناچار و برای ترس از پیامدهای بعدی) تبعیت کردند. «۱»

ابن سعد در طبقات از ابی سعید خدری نقل می‌کند: أن رسول الله صلی الله علیه و آله رأى أصحابه قد حلقوا رؤسهم عام الحديیه غیر عثمان و أبی قتاده الأنصاری، فاستغفر رسول الله للمحلقين ثلاث مرّات وللمقصرين مرّة رسول خدا دید اصحاب سر تراشیده‌اند غیر از عثمان (بن عفان) و ابی قتاده انصاری، پس برای سر تراشیده‌ها سه بار طلب مغفرت کرد و برای کوتاه کننده‌های مو یکبار «۲». حضرت ۱۹ روز در حدیبیه ماند سپس به سوی مدینه حرکت کرد، وقتی که به (محلّی بنام) کراع الغمیم رسید سوره مبارکه فتح نازل شد، عمر از این پیشامد و از جلوگیری مشرکین، با تأسف زیاد راه میرفت (و به فکر فرو رفته بود؛

حضرت خواست این ناراحتی را از دل او در آورد آنطور که در صحیح بخاری آمده است فرمود: سوره‌ای نازل شده است، که برای

من دوست داشتنی‌تر است از آنچه که آفتاب بر آن می‌تابد!، مردی از اصحاب گفت: این را فتح نمی‌گویند که راه «بیت» را به روی ما بستند و نگذاشتند در آنجا قربانی کنیم، و دو نفر از مؤمنین که به سوی ما از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۸ آمده بودند، برگشت داده شدند!

رسول خدا فرمود: چه بد گفتاری است این، بلی آن پیشامد بزرگترین پیروزی است برای ما، مشرکین رضایت دادند که مسلمانها را (برسمیت بشناسند و) در شهرهای خود آزاد گذارند، از شما امان می‌خواهند و شما بر آنها فاتح شدید (از موضع قدرت سخن گفتید) با اجر خدائی، سالم برگشتید، آیا این بزرگترین پیروزی نیست؟! آیا فراموش کرده‌اید روز احد را که فرار می‌کردید و به پشت سرتان نگاه نمی‌کردید آیا روز احزاب را از یاد بردید چشمها زایل و از بالا و پایین محاصره شده بودید و ... مسلمانها گفتند: گفته خدا و رسول راست و درست است، به خدا قسم ای رسول خدا ما، مانند تو فکر نمی‌کردیم البته تو اعلم از مائی (۱).

باز عمر گفت: یا رسول الله ألم تقل إنك تدخل مكة آمناً؟ قال بلی، أفقلت لكم عامی هذا؟ قال: لا (الحديث) (۲)
آیا تونگفتی با امنیت داخل مکه می‌شوی؟ فرمود: بلی آیا من گفتم امسال داخل می‌شوید؟! گفت: نه (تا آخر خبر

۱۰ «رو به زندگی عادی»

۱۰ «رو به زندگی عادی» رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اتمام عمره تمتع طبق آیه مبارکه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (تا آخر آیه) (۳)
دستور داد هر کس مایل باشد می‌تواند تاموقع احرام حج، متعه کند (یعنی برای استراحت و آرامش گرفتن از زحمات احرام عمره از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۰۹

میتواند با زوجه خود مباشرت داشته باشد و یا برای خود متعه، دست و پا کند)
مردی گفت: أُنْخَرَجَ حُجَّاجًا وَرُؤْسُنَا تَقَطَّرُ؟ وَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَنْ تَوْمِنَ بِهَا أَبَدًا آیا ما به حج، رویم در حالی که از سر ما (آب غسل) می‌ریزد رسول خدا به او فرمود: تو ابداً به آن، ایمان نخواهی آورد (۱).
و هذا ما كرهه عمر وبعض أتباعه، فقال قائلهم: كما أخرج أبو داود في سننه، أنطلق و ذكورنا تقطر عمر و بعض از یاران او از این دستور بدشان آمد بدنسان که ابوداود در کتاب سنن آورده است عمر یا یکی از یاران او گفت: آیا ما در حالی برای احرام حج برویم که از ذکرهای ما، منی میریزد! (۲).
روایات فراوان در منابع اهل سنت، تصریح دارد که آن مرد عمر بود؛ و تاریخ نیز، با گذشت زمان از روی آن پرده برداشته است (۳).

سخنان و اعترافات زیادی که از خود عمر نقل شده است که او روزی در بالای منبر خطبه می‌خواند با آزادی و صراحت کامل گفت:
معتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما و أعاقب علیهما: متعه الحج و متعه النساء (۴)

و در روایت دیگر است که گفت: أَيْهَا النَّاسُ ثَلَاثَ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنْهَى

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۰

عنهنّ، وأحرمهنّ، وأعاقب علیهنّ: متعه الحج، و متعه النساء، و حیّ علی خیر العمل ای ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا بود (و به آنها عمل می‌کردند) من از بجا آوردن آنها نهی کرده و تحریم مینمایم و هر کس مرتکب آنها شود عذابش می‌کنم متعه حج،

ومتعه زنها، و کلمه حی علی خیر العمل (دراذان). «۱»

۱۱ «سخن چینی حاطب»

۱۱ «سخن چینی حاطب» یکی از اصحاب، به نام حاطب بن ابی بلتعنه میخواست قریش و مکیان را، از تصمیم‌های خصوصی رسول خدا آگاه نماید، به این امید که در گردن قریش حقی داشته باشد، تا زن و بچه او را در مکه نیازارند، و اموال او را غارت نمایند، رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را با دو نفر دیگر فرستاد تا آن نامه را از زنی که آن را در میان موی سرش مخفی کرده بود تا به قریش برساند، گرفتند و آوردند، فوراً عمر از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! حاطب به خدا و رسولش خیانت کرده اجازه بدهید گردن او را بزنم!.

رسول خدا رو به حاطب کرده پرسید برای چه دست به این کار زدی؟ گفت: مرا از ایمان آوردن به خدا و رسولش چه مانع شده است (یعنی از ایمان خود متزلزل نشده‌ام) ولی هریک از یاران تو در مکه، کسی را دارد که از ناموس و مال او دفاع نماید اما من بیکس هستم، و می‌دانم که تو بر آنها غالب خواهی شد، فقط خواستم از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۱۱

در گردن آنها حقی و منتهی داشته باشم تا متعرض اهل و عیال و اموال من نشوند، حضرت فرمود: صدق لا تقولوا له إلّا خیراً، راست می‌گوید: در باره او جز خیر، چیزی نگویید (او را به نیکی یاد کنید) دوباره عمر گفت: ای رسول خدا او به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است اجازه بده گردنش را بزنم (تا آخر خبر). «۱»

با اینکه حضرت گفته حاطب را تأیید نمود، و اجازه نداد کسی در باره او جز نیکی چیزی بگوید اما عمر علاوه بر اینکه به حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش نداد دوباره خواسته خود را تکرار کرد

۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!»

۱۲ «ما رشوه نمی دهیم!» استاد محمد خالد گوید: لقد ترك عمر بن الخطاب النصوص الدينية المقدسة من القرآن والسنة عند مادعته إلى ذلك المصلحة فلأبها، فبينما يقسم القرآن للمؤلفه قلوبهم خطأ من الزكاة و يؤديه الرسول، و يلتزمه أبو بكر، يأتي عمر فيقول: إننا لنعطى على الإسلام شيئاً، فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر البتة عمر بن خطاب نصهای دین مقدس را از قرآن و سنت، وقتی که به نظرش مصلحت می آمد، ترک کرده است هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق تقسیم بندی مستحقین زکوة در قرآن، می‌خواست برای تألیف قلوب عده‌ای از گردنکشان پولی پرداخت کند و ابوبکر هم به حضرت کمک می‌کرد، عمر صدایش را برای اعتراض بلند کرده و می‌گفت:

ما برای مسلمان شدن به کسی، (رشوه یا) چیزی نمی‌دهیم هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و نخواست کافر بماند! «۲»

۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!»

۱۳ «نیازمندتر از اینها هست!!» عمر گوید: روزی رسول خدا مالی را تقسیم نمود من به او گفتم: و الله یا رسول الله لغير هؤلاء كان أحق به منهم! فقال: إنهم خيروني بين أن يسئلوني بالفحش و بين أن يخلوني، فلست بباخل به خدا سوگند ای رسول خدا به یقین کسانی هستند که خیلی مستحق تر از اینهايند!، فرمود: آنها مرا مخیر کردند میان سؤال کردن باخشونت یا نسبت دادن مرا بر بخل، من بخیل نیستم (و صفت بخلت را بر خود نمی‌پذیرم «۱»).

در روایت دیگر است که عمر گفت: قسم رسول الله قسمه، فقلت يا رسوالله! لغير هؤلاء من اهل الصفة. قال فقال رسول الله صلی الله

علیه و آله: إِنَّكُمْ تَسْلُونِي بِالْفَحْشِ، و تبخلونی و لست بباخل رسول خدا چیزهایی تقسیم می‌کرد من گفتم: ای رسول خدا، غیر از اینها کسانی از اهل صِفَّة (مستحقترند) رسول خدا فرمود: شما از من با سرسختی می‌خواهید و مرا به بخالت نسبت می‌دهید در حالی که بخالتی، در من وجود ندارد «۲»

۱۴ «چگونه بخوابیم؟!»

۱۴ «چگونه بخوابیم؟!» پس از خاتمه جنگ بدر، اسیران جنگی را آوردند، حضرت به اصحاب فرمود: من مردانی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم را می‌شناسم، با اجبار و اکراه آمده‌اند دلشان نمی‌خواست با ما بجنگند، پس هر کس از بنی هاشم را دیدید، او را نکشید و هر کس ابوالبختری بن هشام بن حارث بن اسد را دید او را نکشد، (چون از او گزند و بدی به حضرت نرسیده بود و اولین کسی بود که صحیفه قریش را باطل اعلان کرد و سبب بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابیطالب شد) و هر کس عباس بن عبدالمطلب را دید او را نکشد چون او مُکَرَّهاً با آنها بیرون آمده است، (در مقابل این همه تأکیدات، اولین عکس العمل که عمر نشان داد) به شدت عباس عموی پیغمبر را به طناب بست بطوری که او طول شب را تا بصبح ناله میکرد و رسول خدا هم نمی‌خوابید، گفتند: ای رسول خدا چرا نمی‌خوابی؟! فرمود: کیف أنام و أنا أسمع أنین عمی؛ فأطلقه الأنصار من چگونه بخوابم در حالی که ناله عمویم را می‌شنوم، بعد از این سخن بود که طائفه انصار او را آزاد کردند «۱».

در همین موقع بود که عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا اینها ترا تکذیب کردند ترا بیرون کرده و باتو جنگیدند پس برای من امکان دهید فلانی را بکشم و علی را اجازه دهید برادرش عقیل را بکشد و به حمزه رخصت دهید برادرش عباس را به قتل برساند! «۲»

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۱۴

ملاحظه می‌فرمائید باچه جرئتی، کسانی را که حضرت شهادت می‌دهد مجبوراً آمده‌اند و بسیاری از مؤرخین قائل به ایمان عباس هستند، ولی با اشاره حضرت ایمان خود را پنهان می‌کرد، حکم به کشتن او (آنها بادست برادرش) را صادر می‌کند (و برادر کشی راه بیاندازد). «۱»

۱۵ «کشتن اسیر»

۱۵ «کشتن اسیر» ۱- پس از فتح قبیله هوازن در جنگ حنین، حضرت دستور داد: منادی ندا کرد که هیچ اسیری را نکشید! در این حال عمر بن خطاب از کنار اسیری بنام ابن اُکوع که به زنجیر کشیده شده بود گذشت، (این مرد را قبیله بنی هذیل برای جاسوسی از اوضاع و احوال رسول خدا پس از فتح مکه، به مکه فرستاده بودند، او هم این کار را کرده بود،) وقتی که عمر او را دید (آن طور که شیخ مفید در کتاب ارشاد ضمن غزوه حنین آورده است) گفت: این دشمن خدا جاسوس بود حال که اسیر شده است بکشیدش، (ابگفتار او) مردی از انصار او را گردن زد، هنگامی که این قضیه به گوش حضرت رسید (به عنوان اعتراض) فرمود: آیا دستور نداده بودم که، اسیری را نکشید؟!.

۲- باز در همان جنگ یکی از اسراء بنام جمیل بن معمر بن زهیر را به قتل رساندند، حضرت در حالی که خیلی خشمناک بود، به سوی انصار فرستاد که چه چیزی سبب کشتن او شد، باینکه فرستاده من به شما ابلاغ کرده بود که اسیری را نکشید؟!.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۱۵

عذر آوردند: ای رسول خدا ما با گفته عمر او را کشتیم «۱» حضرت (باناراحتی تمام) از آنها روگردانید، تا اینکه عمیر بن وهب خواهش کرد که از تقصیر آنها درگذرد.

۳- از جمله کشته شدگان جنگ حنین زن زیبایی بود که خالد بن ولید (هوسباز و عیاش که حتماً به درخواست او تن درنداده بود) او را کشته بود، مردم دور آن زن را گرفته به زیبایی و تناسب اندام و خوش هیكلی او تماشا می کردند که حضرت سر رسید بلافاصله آنها متفرق شدند، حضرت فرمود: به خالد بگوئید (سه گروه) زن و بچه و مزد بگیر را به قتل نرساند «۲»

۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد»

۱۶ «جز عمر کسی نجات نمی یابد» بعد از همان جنگ حضرت طبق صلاحدید اصحاب، قرار بر این گذاشتند که، از اسراء فداء بگیرند، ولی عمر بر قلع و قمع آنها اصرار می ورزید، در تأیید نظر عمر حدیثی هم ساخته اند که فردای آنروز عمر دید پیغمبر با ابوبکر گریه میکنند جلو آمد و گفت: برای چه گریه می کنید به من هم بگوئید اگر گریستنی باشد منهم بگریم و إلاً تبایک کنم! رسول خدا فرمود: نزدیک است در مجازات مخالفت با نظر عمر عذاب عظیم مرا بگیرد!! و اگر عذابی فرود آید کسی از آن عذاب نجات نمی یابد مگر عمر «۳»

۱۷ «هرکس شهادتین گوید»

۱۷ «هرکس شهادتین گوید» ابوهیره گوید: پیش رسول خدا وارد شدم فرمود: ابوهیره، توئی؟! عرض کردم، بلی ای رسول خدا، فرمود: سبب آمدنت چیست؟! گفتم: با تو با هم بودیم ولی بلند شده رفتی و تأخیر کردی، ما ترسیدیم که از ما (دور افتاده و) بریده باشی؛ بدینجهت نگران شدیم و من اولین ترسنده بودم که به پشت این دیوار رسیدم، و من مانند روباه از میان آنها خزیده خود را زودتر از همه به تو رساندم و عده زیادی نیز در پشت این دیوارند، فرمود: ای ابوهریره! اذهب بنعلی هاتین فمّن لقیته من وراء هذا الحائط یشهد أن لا إله إلا الله مستیقناً قلبه، فبشّره بالجنة، با این دو نعلین من برو، هر که را در پشت این دیوار دیدی بگو: هرکس با یقین قلبی به یگانگی خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت باد!

(ابوهیره گوید) اول کسی که مرا دید عمر بود پرسید این نعلینها چیست؟ گفتم این نعلینهای رسول خداست آنها را (برای نشانه و راستی گفتار من به من داده) به کسانی که به وحدانیت خدا شهادت دهد، به او مژده بهشت دهم؛ عمر طوری دستانش را به سینه من کوبید که فخررت لأستی فقال إرجع یا اباهیره خودم را کثیف کردم! و به من گفت: برگرد! برگشتم در حالی که (از درد و ترس به خود می پیچیده و) می گریستم! عمر هم پشت سر من رسید؛ حضرت از من پرسید اباهیره چه شده است؟ جریان را شرح دادم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حملك علی ما فعلت؟ ای عمر چه چیزی ترا به این کار واداشت؟ گفت: پدر و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۱۷

مادرم فدایت! آیا تو ابوهریره را با نعلینهای فرستاده ای که، این مژده را به مردم دهد؟ فرمود: بلی؛ قال: فلا تفعل فإنی أخشى أن یتکل الناس علیها فخلّهم یعملون، قال رسول الله فخلّهم عمر گفت: این کار را نکن! میترسم مردم به این سخن متکی (و امیدوار) شوند (و اعمال خود را رها سازند) بگذار کارشان را بکنند؛ فرمود: پس آنها را به حال خود بگذارید! «۱».

شمارا به خدا! این حدیث را بادقت مطالعه کرده سپس با وجدان سالم قضاوت نمائید که این شخص با رسول خدا چه قدر سر پیکار داشته و چه اندازه جرئت پیدا کرده و جلوی خیر را گرفته و نگذارد مردم با این نویدها به سوی توحید و خداشناسی تشویق و ترغیب شوند و گفتن شهادتین رواج یابد و پیغمبر را از کاری که در پیش گرفته بود، منصرف سازد و برای صیانت از شر او، تسلیم گفته او شود!!

۱۸ «سخن چینی منافقانه»

۱۸ «سخن چینی منافقانه» پس از شکست مسلمانها در جنگ احد، ابوسفیان به مسلمانها رو کرد و گفت: أفی القوم محمد آیا محمد در میان شماست؟! سه بار این جمله را تکرار کرد، حضرت فرمود: جوابش ندهید، ابوسفیان گفت: أنشدك الله يا عمر أقتلنا محمداً؟ قال عمر:

أَللّهم لا و هو يسمع كلامك! ترا به خدا ای عمر محمد را کشتیم یانه؟! عمر گفت: نه به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۸

خدا بلکه او حرفهای شمارا میشنود! «۱»

با اینکه حضرت اجازه نداده بود، کسی خبر سلامتی آنحضرت را به آنها اطلاع دهد و کشته نشدن او را به آنها برساند، آیا کسی که به سؤال ابوسفیان جواب می‌دهد، چه هدفی را تعقیب می‌کرد و چه منظوری داشت؟ آیا نمی‌خواست به آنها بفهماند، حالا که شما فاتح هستید و به کشتن رسول خدا موفق نشده‌اید، دست به کار شوید غائله را ختم کنید؛ آیا منظور حضرت این نبود که آنها از سلامتی حضرت خبردار نشوند، تا دوباره حمله کرده و کار را یکسره، کنند؟! آیا روی این اعمال، جز دو روئی و نفاق، چه نامی میتوان گذاشت، قضاوت در باره این خلاف کاریها با وجدانهای سالم است

۱۹ «صحیفه ملعونه»

اشاره

۱۹ «صحیفه ملعونه» پیمان نامه ای که در زبان ائمه علیهم السلام به (صحیفه ملعونه) و (صحیفه مشئومه) شهرت یافته است بر دو گونه بوده است.

۱- پیمان نامه هفت نفری که در کعبه معظمه، میان (عمر و ابوبکر و سالم و أبو عبیده بن جراح (و معاذ بن جبل «۲»)) و عبدالرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۱۹

نوشته شده (و در آنجا نیز دفن شده بود). «۱»

در تفسیر آیه ۷ سوره مبارکه مجادله: از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که این آیه در باره فلان و فلان و ابی عبیده الجراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است؛ حیث كتبوا الكتاب بينهم و تعاهدوا و توافقوا (و تواتقوا): لئن مضی محمد لا تكون الخلافة فی بنی هاشم و لا النبوة أبداً آن وقت که در میان خود پیمان بستند و توافق نمودند که اگر محمد از دنیا برود خلافت و نبوت به هیچوجه در بنی هاشم نخواهد بود، پس این آیه نازل شد؛

راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم؟ گفته خدای عزّ وجلّ «أمر أبرموا أمراً فإنّا مبرمون» أم يحسبون أنّا لانسمع سرّهم و نجواهم، بلی و رسلنا لדיهم یکتبون» «۲»

در چه موردی فرود آمد؟! فرمود: این دو آیه در آن روز در باره آنها فرود آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعلک تری أنّه کان یومٌ یُشیبهُ «۳» یومٌ کُتِبَ الْکِتَابُ إِلَّا یومٌ قتل الحسین علیه السلام و هکذا کان فی سابق علم الله عزّ و جلّ الذی أعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله أن إذا کُتِبَ الْکِتَابُ قُتِلَ الْحُسَینُ و خرج الملك من بنی هاشم فقد کان ذالک کله «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۰

تو چگونه می‌بینی (آیا) روزی پیدا میشد با روزی که آن نوشته را نوشتند (و تعهد نمودند که خلافت را از اهل بیت علیهم السلام گرفته و خاندان نبوت را برای همیشه از آن مقام منزوی نموده و کنار بزنند) شباهت داشته باشد؟! مگر روزی که حسین علیه السلام (به شهادت رسید و) کشته شد (یعنی روز شهادت امام حسین و روز نوشتن آن پیمان از نظر ماهیت و اهمیت، شبیه همدان چون در واقع حسین در روز نوشته شدن همان پیمان، شهید گشت،

«روزولت» رئیس جمهور اسبق آمریکا گوید: هیچ حادثه بی مقدمه و خلق الساعه به وجود نمی‌آید بلکه پس از گذشت زمانی و دست به دست هم دادن جریاناتی، حادثه‌ای چه مثبت و چه منفی، رخ می‌دهد و به منصفه ظهور می‌رسد).

و اینگونه بود در علم گذشته خدای عز و جل که آن را به رسول خود صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بود، اینکه هر وقت آن نوشته به کتابت رسید (و به مرحله عمل آمد) حسین (تو نیز) کشته شد و ریاست (و خلافت) از خاندان بنی هاشم، بیرون رفت و این کارها همگی به حقیقت پیوست.

حارث بن حصیره اُسدی گوید: اُبی جعفر (امام باقر) علیه السلام فرمود: با پدرم داخل کعبه شدم بر (سنگ مرمر، سرخ، میان دو ستون، نماز خواند و فرمود: فی هذا الموضع تعاهد القوم، إن مات رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا یردوا هذا الأمر فی أحد من أهل بیته أبداً قال:

قلت: و من کان؟ قال الأول و الثانی و أبو عبیده بن الجراح و سالم بن الحبیبه «۱»

این همان مکانی است که که قوم، با هم، پیمان بستند اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، این کار خلافت را هیچوقت و بر هیچ یک از اهلیت وانگذازند، پرسیدم که‌ها بودند؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۱

فرمود: اُولی و دومی و ابو عبیده و سالم پسر حبیه.

سُلیم بن قیس گوید: معاذ بن جبل هنگام مرگش به خود نفرین می‌کرد و می‌گفت وای بر من، پرسیدند برای چه؟! گفت: به خاطر همدست شدنم با عتیق (ابوبکر) و عمر برای کنار گذاشتن علی از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همینگونه از پسر عمر نقل شده است که پدرش همین حرف را می‌زد و همچنین ابوبکر در حال جان دادن می‌گفت: این است رسول خدا و علی هم در کنار اوست و صحیفه‌ای را که در کعبه به آن تعهد کردیم در دست اوست و می‌گوید: قد وفیت بها و تظاهرت علی ولی الله أنت و أصحابک، فابشر بالثأر فی أسفل السافلین، ثم لعن ابن صهّاک، و قال هو الذی صدّنی عن الذکر بعد اذ جائنی (ای ابوبکر) به یقین به این تعهد نامه وفا داری کردی، تو و همدستانات به ولی خدا (علی) غلبه کردید، پس مژده باد بر تو سوختن در آتش، در اسفل سافلین، سپس (ابوبکر) به پسر صهّاک (عمر) لعنت فرستاد و گفت:

اوست که مرا از (عمل کردن به) ذکر (قرآن) بازداشت بعد از آنکه برایم (حق و حقیقت) روشن بود «۱».

قال العباس بن الحارث لما تعاهدوا علیها، نزلت «إِنَّ الَّذِينَ إِرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» «۲»

عباس پسر حارث گوید: زمانی که (در کعبه) آن صحیفه را نوشتند، این آیه نازل شد؛

این حدیث را أبو اسحاق در کتابش و احمد بن حنبل در «مسندش» و حافظ أبو نعیم اصفهانی در «حلیه الألیاء» و زمخشری در «الفاائق» ذکر کرده‌اند و باز این آیه فرود آمد «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرَنَا مَكْرًا» «۳» عمر موقع مرگش می‌گفت: ای کاش از دنیا آزاد بیرون می‌رفتم نه بر من و نه برای من، پرسش گفت: أتقول هذا؟! فقال دعنی؛ نحن أعلم بما صنعنا أنا و صاحبی و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۲

أبو عبيدة و معاذ «۱»

تو این را می‌گوئی؟! گفت: رهایم کن من خوب می‌دانم با دو یار خود و با همکاری ابو عبیده و معاذ بن جبل چه کارها کرده‌ایم.
۲- دومین پیمان بعد از جریان غدیر خم بود، گروهی از منافقین شب همان روز گردهم آمدند و سوگند یاد کرده، و باهم پیمان بستند که، رسول خدا را در باره تعیین خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام در غدیر خم، اطاعت نکرده و بعد از او آن بیعت را نادیده گرفته، و اجراء نمایند.

پس وقتی که وارد مدینه شدند در خانه (ابوبکر) یک صحیفه (پیمان نامه) نوشتند که بند اول آن شکستن ولایت علی علیه السلام بود و این که خلافت و ولایت از آن ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم می‌باشد و بیرون از این چند نفر نخواهد شد؛ فلما رجعوا من الحج و دخلوا المدينة كتبوا صحیفه بینهم و كان أول ما فی الصّحیفه النّکث لولایه علی بن أبی طالب علیه السلام و أنّ الأمر الی أبی بکر و عمر و أبی عبیده و سالم معهم لیس بخارج منهم و شهد بذلك أربعة و ثلاثون رجلاً أصحاب العقبه و عشرون رجلاً آخرون و استودعوا الصّحیفه أبا عبیده ابن الجراح و جعلوه أئمنهم علیها. «۲»
شاید سزا اینکه عمر پیش از وفاتش می‌گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را جانشین معرفی می‌کردم و اگر سالم زنده بود او را به خلافت تعیین می‌نمودم و در بعض مصادر معاذ بن جبل را نیز نام می‌برد.
عمر بعدها از ابوبکر بادی یاد می‌کرد که من در سقیفه بنابه قرار قبلی که داشتیم،
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۳

دستم را به سوی ابوبکر دراز کردم که بظاهر بیعت کنم و او بگوید: نه من بر تو بیعت میکنم، که به دستم بزند و بیعت کند اما برخلاف قرار قبلی این کار را نکرد و بر خود بیعت گرفت.
زیر این عهد نامه را سی و چهار نفر مردان عقبه (آنهايي که در گردنه خطرناک براندازی راه تبوک بودند) و بیست و چهار نفر از دیگران، امضاء کردند.
این صحیفه را به ابو عبیده بن جراح که (امین نامیدند) سپردند.

حذیفه گوید: اسماء بنت عمیس که آنوقت زن ابوبکر بود می‌گفت: آن گروه در منزل ابی بکر گرد آمدند (و در باره غدیر خم) به مشاوره پرداختند و اسماء نیز به تمام سخنان آنان گوش می‌داد تا اینکه پس از این رایزنی، همگی تصمیم گرفتند که جریان غدیر خم را نادیده گرفته و لوث نمایند، و سعید بن عاص اموی را مأمور کردند صحیفه را بنویسد او هم نوشت (وهمگی شهادت دادند) و مهمترین بندهای آن عبارت از این بود

مواد پیمان نامه

مواد پیمان نامه این (عهدنامه ایست که) گروهی از اصحاب محمد رسول خدا از مهاجرین و انصار پس از جدیت و رایزنی و مشاوره زیاد و برای حفظ کیان اسلام و مسلمین به اتفاق آراء (مطالب ذیل را) به تصویب رساندند تا آیندگان از آن تبعیت نموده و به مفاد آن عمل نمایند.

- ۱- به طور یقین وقتی که خداوند دین خود را تکمیل نمود، پیامبرش را به سوی خود برد، بدون اینکه کسی را جانشین خود قرار دهد (چون در دین نقصانی نمانده بود در حالی خود عدم تعیین جانشین برای امت نقصان بزرگی بود)؛
 - ۲- مسلمانها را به اختیار خود گذاشت تا کسی را که مورد وثوق و اعتماد و خیر خواه آنان باشد، برای رهبری خود انتخاب نمایند؛
 - ۳- بر همه مسلمانان واجب است هرگاه خلیفه ای از خلفاء بمیرد صاحبان رأی
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۴

سلیم و نظر صائب، (فوراً گرد هم آمده) به مشورت پرداخته و هرکس را، برای خلافت و رهبری خود شایسته تشخیص دادند، او را برگزینند و امور کشور را به دست او بسپارند.

۴- اگر کسی ادعاء نماید که رسول خدا او را جانشین خود قرار داده و او را با نام و نشان، به مردم شناسانده است (چنین شخصی) به راه باطل رفته و بر خلاف نظر اصحاب رسول خدا سخن گفته است (و چنین حرفی توطئه ای بیش نیست)؛

۵- هیچیک از نزدیکان پیغمبر (به خاطر ذوالقربی بودن) مستحق خلافت و امامت نیستند زیرا خداوند می فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ «۱»

همانا گرامی ترین شما در پیش خدا با تقوی ترین شماست.

(در پایان یاد آور و تأکید می شود) هرکس با آنچه که در این صحیفه نوشته شده مخالفت ورزیده و با اجماع مسلمین همسو نشود، او را (در هر موقعیتی هم بوده باشد) بکشید هرچه بادا باد.

سپس این پیمان نامه را به ابی عبیده جراح تحویل دادند تا آن را به مکه بفرستد تا در آنجا نگهداری شود. «۲» پس از تنظیم این صحیفه، شبانه از مجلس، متفرق شدند

«امین امت!!»

«امین امت!!» صبح همان شب رسول خدا نماز صبح را خواند و در محراب نشست و مشغول ذکر خدا بود تا آفتاب در آمد، به سوی ابو عبیده متوجه شده و فرمود: بخ بخ من مثلك و قد أصبحت أمين هذه الأمة، مبارك است مبارك است برای مثل تو که، صبح کرده، در حالی که امین این امت شده است!! (توبیخ شدید توأم با استفهام انکاری) سپس این آیه را تلاوت نمود: فویل للبدین یکتبون الكتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً فویل لهم ممّا کتبت أیدیهم وویل لهم بما یکسبون «۱» پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

این مردان (صاحبان پیمان) در این امت مانند کسانی اند که قرآن می فرماید:

یستخفون من الناس ولا یتخفون من الله و هو معهم إذ یبیتون مالا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطاً «۲»

. آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا از آن راضی نبود، می گفتند؛ در حالی که خدا با آنها بود؛ خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد. سپس فرمود: در این امت امروز اتفاقی افتاده که در جاهلیت اتفاق افتاده بود صحیفه ای نوشته (برای نگهداری به مکه فرستاده اند که) مانند همان صحیفه را در جاهلیت نوشته و در سقف کعبه آویزان کرده و از آن نگهداری می کردند.

خداوند اینهارا زنده نگه میدارد تا آنها را امتحان کرده، خبیث را از طیب بسنجد و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۶

اگر نبود که خداوند مرا دستور داده است از (اعمال) اینها اعراض نمایم، آنها را احضار نموده و همه را گردن می زدم (اما چکنم) خدا باید خواسته خود را انجام داده و پاکان را از ناپاکان تمیز دهد.

حذیفه گوید: به خدا قسم حضرت که این حرف را زد (رنگ از روی آنها پرید) و طوری به رعشه افتادند که نمیتوانستند خود را نگهدارند و همه حاضرین در مسجد، آنها را (به خوبی) شناختند و فهمیدند که منظور رسول خدا از این گفتارها و تهدیدها، آنها بودند. «۱»

أبی بن کعب به این جریان اشاره کرده است در سخن مشهورش: ألا- هلك أهل العقدة واللّه ما آسی علیهم إنّما آسی علی من

یضَلُّونَ «۲»

آگاه باش صاحبان پیمان (با این عمل شرم آورشان) به هلاکت رسیدند. به خدا قسم از (گمراهی خود) آنها تأسف نمی خورم تأسف من برای کسانی است که (بعد از این) با این عمل اینها، به تباهی کشیده شده و به هلاکت خواهند رسید. در نامه ای که عمر به معاویه نوشته بود خود او و جمعی دیگر (به دروغ) شهادت دادند که؛ پیغمبر فرمود: امامت با اختیار مسلمانها است بدین جهت بود که انصار گفتند: ما از قریش اولی تریم و گروهی گفتند: «منا امیر و منکم امیر» «۳»

۲۰ «براندازی در پرتگاه»

اشاره

۲۰ «براندازی در پرتگاه» جریان براندازی و کودتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و رم دادن ناقه آن حضرت، توسط هیئت رئیسه گروه فشار، در دو پرتگاه خطرناک اقدام ولی هر دو نافرجام ماند؛
۱- عقبه راه تبوک هنگامی که از جنگ تبوک بر می گشتند.
۲- عقبه ارشی میان جحفه و ابواء در راه مدینه، موقعی که از جریان غدیر خم فارغ شدند و رهسپار مدینه بودند.
اجرای این دو کودتا با دست ۱۲ یا ۱۴ نفر، از مسلمات تاریخ است «۱»

کودتای اول

کودتای اول ۱- ابن حزم محلّی از ولید بن جُمیع نقل می کند: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعُقْبَةِ فِي تَبُوكَ «۲»
ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد ابن وقاص می خواستند پیغمبر را (موقع برگشتن از جنگ) تبوک از پرتگاه «عقبه» پرت نموده و از میان بردارند.
راوی این روایت، ولید بن جُمیع را بسیاری از علماء جرح و تعدیل (اهل سنت) موثق «۳» و صدوق «۴» و صالح الحدیث «۵» و لیس به بأس «۶» ذکر نموده اند.
از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۸

۲- عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ در باره این حادثه چنین گوید: ثُمَّ إِنَّ النَّظَامَ «۱» ... كَانَ طَعَنَ فِي الْفَارُوقِ عُمَرَ، وَزَعَمَ ... أَنَّهُ شَكَّ يَوْمَ الْحَدِيبَةِ فِي دِينِهِ، وَشَكَّ يَوْمَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ نَفَرَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْعُقْبَةِ، وَأَنَّهُ ضَرَبَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَمَنَعَ مِيرَاثَ الْعَتَرَةِ «۲»
سپس نظام در کارهای فاروق عمر، به او طعنه میزد و (چندتای آنها را می شمرد که عمر) گمان میکرد در روز صلح حدیبیه در دینش شک نمود و در روز وفات رسول خدا شک کرد و او با کسانی بود که در عقبه تبوک می خواستند شتر پیامبر را رم داده و هلاک نمایند و فاطمه را زد و عترت را از ارث پدری مانع شد (و محروم ساخت).
۳- صدوق قدس سره با إسناد خود، از حذیفه بن یمان روایت کرده است:

الَّذِينَ نَفَرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ نَاقَتَهُ فِي مَنْصَرَفِهِ مِنْ تَبُوكَ أَرْبَعَةُ عَشَرَ: أَبُو الشَّرُّورِ، وَأَبُو الدَّوَاهِي، وَأَبُو الْمَعَاظِ وَأَبُوهُ، وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ، وَأَبُو الْأَعْوَرِ، وَالْمَغِيرَةُ، وَسَالِمُ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعُمَرُ بْنُ الْعَاصِ، وَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَهُمْ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ «وَهُمَّوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا «۳» ..» کسانی که در بازگشت از تبوک، شتر

رسول خدا را رَم دادند ۱۴ نفرند ۱ ابوشرور ۲- ابو دواهی ۳ و ۴- ابومعازف و پدرش ۵ طلحه ۶

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۲۹

سعد بن ابی وقاش ۷- ابوعبیده ۸ ابوالاعور ۹- مغیره ۱۰- سالم غلام ابی حذیفه ۱۱- خالد بن ولید ۱۲- عمرو بن عاص ۱۳- ابو موسی اشعری ۱۴- عبدالرحمن بن عوف و آنهایند که خدای عز و جل در باره آنها آیه ۷۴ سوره توبه نازل کرد.

علامه مجلسی بعد از نقل این حدیث گوید: (بیان) ابوشرور و ابودواهی و ابومعازف، ابوبکر و عمر و عثمان در این صورت مراد از پدرش، پدر مجازی یا اینکه او ولد زنا است یا مراد از ابومعازف معویه و ابوسفیان است که این معنا به نظر روشن تر می آید. «۱» و در روایات شیعه نیز، جریان عقبه راه تبوک، گاه بطور سربسته و با عنوان گروهی از منافقین و گاهی باتصریح به نام آنها، و همچنین کیفیت وقوع این قضیه، در منابع زیادی مشروحاً، بیان گردیده است «۲»

«کودتای دوم»

«کودتای دوم» وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به تبلیغ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام مأمور گردید و آن را یک بار در مسجد خیف (در منا) و بار دوم در غدیر خم، به مسلمانها و حجاج همراه خود ابلاغ نمود و عمر از آن حضرت توضیح خواست (آیا این را خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۰

گفته یا خودت تصمیم گرفته‌ای!!) و حضرت به او پاسخ دندان شکن داد، همفکران خود را به دورش گرد آورد و گفت: محمد در باره علی، آنگونه که دلش می‌خواست در مسجد خیف و همچنین در اینجا به ما گفت و معلوم می‌شود در این باره، تصمیم جدی گرفته است اگر به مدینه برگردد، برای او از ما بیعت گرفته (و نقشه‌های ما را تماماً نقش بر آب کند و همه زحمات چندین ساله ما را با یک تاکتیک حساب شده بر باد دهد، پس پیش از ورود به مدینه، با یک حمله ناگهانی، کار را یکسر کنیم).

چهارده نفر دور هم گرد آمدند و تصمیم قطعی گرفتند که آنحضرت را از بین ببرند و به آرزوهای دیرینه خود جامه عمل بپوشانند بدینجهت خود را به گردنه «أرشی» در میان جحفه و أبواء، رساندند و هفت نفر در طرف راست و هفت نفر دیگر نیز در طرف چپ گردنه، کمین کردند تا شتر رسول خدا را؛ رَم داده و آنحضرت را برآندازند هنگامی که تاریکی شب فرا رسید و حضرت نیز با آرامش تمام در پشت شترش، چرت می‌زد و پیش می‌رفت، تا اینکه به نزدیکی عقبه رسید، جبرئیل صدا زد: یا محمدُ إِنَّ فُلاناً و فُلاناً و فُلاناً قد قعدوا لک ای محمد همانا فلان و فلان و فلان برای (براندازی) تو در کمین نشسته‌اند! رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد و فرمود: کیست پشت سر من؟! حذیفه بن یمان گفت: منم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید شنیدی آنچه را که من شنیدم؟! گفت: بلی فرمود: پنهان دار.

سپس به عقبه نزدیک شده و آنها را با نامهایشان صدا زد، وقتی که نامهای خود را شنیدند همگی فرار کرده داخل جمعیت شدند و مرکبهای خود را که در مخفی گاه بسته بودند، جا گذاشتند.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و آنها را طلبیدند و آن حضرت مرکبهای آنان را دید و شناخت و از مرکب پایین آمد و گفت: چه شده است به آنهائی که در کعبه هم سوگند شدند که اگر خدا محمد را بکشد و یا بمیراند، این کار (خلافت را) به هیچوجه به خاندان او برنگردانند؟!؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۱

آنها پیش آنحضرت آمدند و قسم یاد کردند که ما، نه این حرف را زده‌ایم و نه می‌خواهیم و نه برای چیزی (در این باره) نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیمی گرفته‌ایم، پس خداوند این آیه را نازل کرد (یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و

كفروا بعد اسلامهم و همّوا بما لم ينالوا من قتل رسول الله صلى الله عليه و آله (و مانقموا إلّا أن أغناهم الله و رسوله من فضله فإن يتوبوا يك خيراً لهم و إن يتولّوا يعدّ بهم الله عذاباً أليماً فى الدنيا و الآخرة و ما لهم فى الأرض من ولّى و لانصير «۱»

پس رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدینه برگشت و محرم و نصف صفر را ناراحتی نداشت و از آن بعد دردی شروع شد که با آن از دنیا رفت. ۲»

۲۱ «بیعت الغدير»

۲۱ «بیعت الغدير» ۱- علی بن ابراهیم در تفسیرش با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است، وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله در غدیر خم علی علیه السلام را، به ولایت نصب کرد، در برابر او هفت نفر از منافقین، ابوبکر، عمر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، و أبوعبیده، و سالم مولى ابو حذیفه، و مغیره بن شعبه (آتش بیاران معرکه) حضور داشتند؛ قال عمر: أما ترون عینیه کأنّهما عینا مجنون یعنى النبی صلى الله عليه و آله الساعه یقوم و یقول: قال لی ربّی، فلمّا قام قال: أیّها النّاس من أولی بکم من أنفسکم؟ قالوا: الله و رسوله، قال الله فاشهد، ثمّ قال ألا- من كنت مولاه فعلى مولاه، و سلّموا علیه بإمرت المومنین، فأنزل جبرئیل علیه السلام و أعلم رسول الله صلى الله عليه و آله بمقاله القوم، فدعاهم فسألهم، فأنکروا و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۲

حلفوا، فأنزل الله «و یحلفون بالله ما قالوا توبه ۷۴» «۱»

عمر گفت: آیا چشمانش را نمی بینید، به دو چشم دیوانگان میماند؟! (منظورش رسول خدا صلى الله عليه و آله بود) همین الان بلند می شود و می گوید خدای من چنین گفت؛

وقتی که بلند شد فرمود: ای مردم کیست اولی تر از خود شما به خودتان؟! گفتند خدا و رسولش، گفت: خدایا شاهد باش، سپس گفت: آگاه باشید هر که را مولا منم علی مولای اوست (بلند شوید و براو) به امیر مؤمنانی سلام کنید.

پس جبرئیل نازل شد گفتارهای آنان را به آن حضرت خبر داد و حضرت آنها را پیش خود خواند و سؤال نمود ولی انکار کرده و (به دروغ) قسم خوردند پس آیه «و یحلفون بالله در باره آنان نازل گردید.

۲- جعفر بن محمد خزاعی از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله در غدیر خم گفتنی ها را گفت و به چادرها وارد شدند، مقداد از کنار جماعتی گذشت که می گفتند: به خدا قسم اگر از یاران کسری و قیصر بودیم الان در لباسهای خز و زربافت و دیباج و بافتنی های زیبا غرق بودیم، در حالی که با اویم و با سختی ها می سازیم خوردنی های سفت و پوشیدنی های خشن را تحمل کرده ایم، حالا که مرگش فرا رسیده و روزگارش به سر آمده و اجلش نزدیک، می خواهد برای بعد از خود، علی را به خلافت بنشانند (و برگردنهای ما سوار کند) آگاه باشید به خدا سوگند به زودی (نتیجه این کارهایش را می بیند و) می داند (که چه خواهیم کرد و چه عکس العملهایی نشان خواهیم داد)؛

مقداد جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید و حضرت دستور داد مردم در مسجد برای نماز حضور یابند؛ آنها این دستور را شنیدند (در مثل گویند) (الخائن خائف خائن همیشه در هراس است) گفتند: مقداد تیر را رها کرد (و پته مارا رو کرد) بلند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۳

شده و بر او قسم می خوریم؛ همگی پیش آن حضرت آمده و به زانو نشسته و گفتند: پدران و مادران ما فدای توباد، سوگند به خدائی که ترا فرستاده و گرامی داشته است، آنچه به شما رسیده ما نه گفته ایم، نه قسم به آنکه ترا به بشریت برگزید در این حال پیامبر فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم، یحلفون بالله ما قالوا» تا آخر آیه ۷۴ سوره توبه

ای محمد آنها اهتمام ورزیدند که ترا در عقبه، از میان بردارند، در صورتی که خداوند آنها را، در حالی که یکی کله پز بود و

دیگری دباغ، به برکت توغنی ساخت، اما آنها در برابر این همه خوبیها وقتی که به نوائی رسیدند تم جعلوا حدّهم و حدیدهم علیه، شمشیرهای تیز و تیرهای مسموم خود را به سوی تو نشانه رفتند.

۳- أبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر (به خلافت) نصب کرد و فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» ضمّ رجلاّن من قریش رؤسهما و قالّا: واللّٰه لا نسلّم ما قال أبداً دو مرد از قریش سرهایشان را به هم چسبانده و گفتند به خدا قسم بر آنچه که گفت: تسلیم نخواهیم شد؛

جبرئیل آمد و به پیامبر رسانید و آنها انکار کرده قسم خوردند که آیه ۷۴ سوره توبه در باره آنان نازل شد. «۱»

۲۲ «تجهیز لشکر اسامه»

۲۲ «تجهیز لشکر اسامه» رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت در غدیر خم و تبریک ظاهری ستون پنجم، از جریان نوشته شدن (صحیفه ملعونه) یعنی پیمان نامه مخالفت با رسول خدا و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۴

اینکه تصمیم برخشی کردن زحمات پیامبر را دارند، اطلاع یافت، و دانست که اینها بر کرسی نشاندن اهداف خود، از هیچ کاری فروگذار نخواهند شد، اسامه بن زید را خواست و دستور داد که در یک فرسخی مدینه، در محلی بنام «جُرف» لشکر گاه زده و سریعاً مردم را به «مؤته» جایی که پدرش زید بن حارثه شهید شده بود، حرکت دهد، و مکرر می‌فرمود: جَهّزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عن جيش أسامة، نفّذوا جيش أسامة لشکر اسامه را تجهیز کنید! از رحمت خدا دور باد کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید، لشکر اسامه را حرکت دهید (معطلش نکنید).

هدف حضرت از این تأکیدات آن بود که مدینه را از وجود اینها، خالی نماید تا برگشتن اینها خلافت علی جا بیفتد و گروه فشار در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند.

این گروه برای اینکه نقطه ضعفی به دست ندهند، بظاهر در جيش اسامه شرکت نمودند اما با بهانه اینکه (چگونه ما پیامبر را در این حال نزار و احتضار ترک کنیم به نماز و تجهیز او شرکت نکنیم) قشون را از حرکت باز داشتند و هم به عناصر داخلی خود (دخترانشان) دستور دادند، که فعال باشند! لحظه به لحظه حال رسول خدا را به آنان گزارش کنند، مبدا فرصت از دست رفته و زحمات چندین ساله شان محو گشته، باد هوا شود.

تا اینکه در بیست و هفتم ماه صفر حال حضرت به وخامت گرائید، جریان را به پدرانانشان گزارش کردند و آنها را به شهر فراخواندند، حضرت با نا توانی مفرطی که داشت، چشم گشود و فرمود: أدعوا لی حیّبی حبیبم را صدا زنید، این را فرمود: و مدهوش شد.

عایشه و حفصه در هرفرصتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حبیبش را میخواست فوراً پدران خود را می‌آوردند، این بار هم پدرانانشان را صدا زدند و در کنار رسول خدا حاضر ساختند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۵

حضرت به آنها فرمود: فَلِمَ تأخّرتُم عن امری؟ چرا از دستور من سرپیچی کردید (با لشکر اسامه نرفتید)؟! ابوبکر گفت: إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً من بیرون رفته بودم اما برگشتم تا با شما دیدار تازه کنم! عمر گفت: یا رسول الله إني لم أخرج لأنني لم أحب أن أسئل عنك الزّكب ای رسول خدا! من که نمی روم چون نمیخواهم خبر ترا از دیگران بپرسم! (بدینجهت نتوانستم از تو دور شده و ترا تنها گذارم. «۱»)

حضرت باز فرمود: نفّذوا جيش أسامة قشون اسامه را به حرکت در آورید سه مرتبه این جملات را تکرار نمود و غش کرد، وقتی

که چشم باز کرد و دید آنها دور و برش را گرفته‌اند و وخامت اوضاع را، احساس نمود، خواست با سند قطعی و با قاطعیت تمام با اینها رفتار نماید و با مدرک رسمی باینها مقابله نموده و بگوید

۲۲ «دوات و صحیفه ای بیاورید»

۲۲ «دوات و صحیفه ای بیاورید» فرمود: إئتونی بدواة و صحیفه أکتب لکم کتاباً لاتضللون بعده دوات و صحیفه (چرم یا تخته ای) برای من بیاورید، نوشته‌ای به دست شما دهم که بعد از من گمراه نشوید!.

یافرمود: هلم أکتب کتاباً لا تضلّوا بعده یا ائتونی بکتاب أکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده أبداً تقریباً همگی به یک معناست. «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۶

عمر که منتظر بود در همچون موقعیتی به هدف شوم و آرزوی دیرینه خود برسد، با شنیدن این کلمات زحمات چندین ساله خود را درخطر جدی دید و پشتش لرزید، با کمال بی شرمی و جرئت تمام که از میزان ایمان او پرده برمیداشت گفت:

إنّ الوجع قد غلب علی رسول الله «۱»

شدت درد رسول خدا را از پا در آورده است یعنی باحال عادی و هوش کامل حرف نمی زند.

دعوا الرجل فأنه لیهجر «۲»

مرد را رها کنید او هذیان می گوید.

إرجع فأنه لیهجر «۳»

(به سر کسی که می خواست دوات و قلم بیاورد داد کشید) برگرد همانا او هذیان می گوید!.

فقالوا هجر رسول الله «۴»

گفتند: رسول خدا هذیان می گوید.

فقالوا إنّ رسول الله لیهجر «۵»

گفتند: به یقین رسول خدا هذیان می گوید.

لاتأتوه شیئاً فأنه قد غلبه الوجع «۶»

به او چیزی ندهید، درد او را فرا گرفته و از پا در آورده است.

(خلاصه) او (رسول خدا نعوذ بالله) هذیان می گوید- درد او را بیخود کرده است چیزی برایش نیاورید وو ...

باین جمله زهر آگین و خانه خراب کن، (که عبد الله بن عباس را تا آخر عمرش زجر میداد و به تأسف و گریه وامیداشت) نوشته حضرت را (اگرهم انجام می گرفت) از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۳۷

حجیت و سندیت انداخت، چون نوشته شخص هذیان گو و تب دار ارزش قانونی ندارد، و برای اینکه از شدت ناراحتی مردم که (باگفتن آن جمله کفر آمیز، به وجود آمده بود) بکاهد و هم به گفتار خودش آبرو دهد، بلا فاصله گفت: عندنا القرآن وحسبنا کتاب الله پیش ما قرآن هست (که درحال سلامتی به ما آورده است) و قرآن: برای ما بس است. «۱»

«حسبنا کتاب الله»

«حسبنا کتاب الله» باگفتن جمله (قرآن برای ما کافی است) خود قرآن را کوبید و تکذیب کرد چون همان قرآن فرموده بود وما یطق عن الهوی إنّ هو إلّا وحی یوحی «۲»

پیغمبر با هوی و هوس حرف نمی زند حرف او وحی است. اگر قرآن را کافی می دانست چرا به آن عمل نکرد؟! چرا و چرا های زیاد دیگر.

کسی از عمر نپرسید پس در موقع مرگ ابوبکر که طبق تعهدات صحیفه ملعونه، ترابه خلافت رسانید و به گردن مردم سوار کرد، و به عثمان دستور داد که وصیتنامه اش را بنویسد او شروع به نوشتن کرد تا به جائی رسید که خلیفه بعد از من ... در این حال غش نمود اما عثمان کارش را کرد و نوشت (عمر) است؛ ابوبکر به هوش آمد و پرسید چیزی نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم (عمر) است و ابوبکر او را تأیید کرد، و یا از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۸

در روایت دیگر است که عثمان نوشت: إني أستخلفت عليكم عمر بن الخطاب، فاسمعوا له و أطيعوا (۱) من عمر را برای شما جانشین تعیین کردم پس به حرفش گوش دهید واز او اطاعت نمائید، آن وقت چرا نگفتی، کتاب خدا بر معضلات امت کافی است؟! و چرا کسی نه گفت دعوه إنه ليهجر؟. (۲) این جملات کفرآمیز و شرم آور، سرو صدای زیادی را بلند ساخت بطوری که حضرت از شدت و سنگینی آن غش کرد، وقتی که به هوش آمد گفتند: ای رسول خدا دوات قلم بیاوریم؟! فرمود: أبعدا لذي قلم؟! لا، و لكن أوصيكم بأهليتي خيراً آیا بعد از حرفی که زدید؟! دیگر نه، اما شما را به نیکی کردن به اهل بیتم وصیت می کنم. (۳) روی خود را از آنها برگرداند همگی بلند شده و متفرق شدند.

در روایت مسلم است: قال صلى الله عليه و آله دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني از من دست بردارید من در حالی که هستم، برایم بهتر از آن است که مرا بر آن وامیدارید. (۴) از آن تعبیر شیطانی کار به جایی رسید که زنهای از پشت پرده صدا زدند ألا تسمعون ما يقول رسول الله؟! آیا نمی شنوید پیامبر خدا چه می گوید؟! (او کاغذ قلم میخواست) عمر دید زنهای دیگر رسول خدا به طرف داری برخاستند ممکن است کار را خراب نمایند بلا فاصله به سر آنها داد زد «شما مانند زنانی هستید که دور یوسف را گرفته بودند، وقتی که پیغمبر مریض می شود چشمانتان رامیفشارید! (آبغوره میگیرید) گریه میکنید و اگر سالم باشد به گردنش سوار می شوید! قال فقال رسول الله دعوهنّ از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۳۹

فإنهنّ خير منكم از آنها دست بردارید آنها از شما بهترند. (۱) در روایت دیگر است که زنی از حاضران گفت: ويحكم عهد رسول الله إليكم فقال بعض القوم: اسكتي لا- عقل لك فقال النبي صلى الله عليه و آله أنتم لا أحلام لكم (۲) وای بر شما پیغمبر میخواهد برایتان عهدی بنویسد (چرا به حرفش گوش نمی دهید) یکی از حاضران (عمر) گفت: ساکت باش، زن بی عقل! حضرت فرمود: (بلکه) شما عقل نداری

«بدترین و داع بزرگترین امام»

اشاره

«بدترین و داع بزرگترین امام» استاد احمد حسین محامی اردنی زیر عنوان: أسوأ وداع لأعظم إمام عرفته البشرية در طول تاریخ دیده نشده و پیش نیامده است که با بزرگی و یا خلیفه‌ای در هنگام مرگ، مانند موقع رحلت رسول خدا با سنگدلی و بی حیائی رفتار کرده باشند و بر هیچ خلیفه‌ای آن اعتراضها و یا جسارتها را نکردند که در باره رسول خدا انجام دادند بلکه برعکس! (۳).

پس از گذشت چهارده قرن بر محققین باانصاف و دور از تعصب است که به صفحات تاریخ فریقین دقت کنند، و ببینند چه حق کشی هائی با دست مدعیان حقمرداری و اسلامیت ببار آمده است؛ دیگر وقت آن سپری شده است که نویسندگان و بزرگان اهل تحقیق به طور گذرا و یا با تعصب قومی به تاریخ بنگرند، و از حق و حقیقت صرف نظر کنند علامه مجلسی رضی الله عنه در ذیل جریان منع عمر از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۰

آوردن دوات و قلم می نویسد: أقول خبر طلب رسول الله صلى الله عليه و آله الدواء والكتف ومنع عمر عن ذلك مع إختلاف ألفاظه متواتر بالمعنى، و آورده البخاری والمسلم و غیرهما من محدثی العامة فی صحاحهم و قد آورده البخاری من صحیحہ، منها فی الصِّفْحَةُ الثَّانِيَّةُ من مفتتحه، وكفى بذلك له كفراً و عناداً، و كفى ضللاً، لمن اتَّخَذَهُ مع ذلك خليفَةً و إماماً، من می گویم خبر درخواست رسول خدا دوات و چرم شانه و مانع شدن عمر از آوردن آن، با تفاوت کمی در الفاظ، از اخبار متواتر بمعنی است بخاری و مسلم و سایر محدثین اهل سنت در کتابهای صحیحی خودشان آورده اند، بخاری نیز در صفحه دوم از دیباچه کتابش ذکر کرده است، «و این کار او در کفر و عناد او کفایت می کند» با این وصف، در گمراهی کسانی که او را خلیفه و رهبر می دانند بس است. (۱)

واقعاً کسی پیدا نشد به این دلسوز اسلام بگوید: آیاتو داغ تر از آش بودی رسول خدا صلی الله علیه و آله آورنده دین و مؤسس اسلام، به اندازه تو به دین خود دلسوزی نداشت و آنها را بی سرپرست رها کرد و رفت؟! (۲)

یا با این گفتارها، جلوی شورش را می گرفت و به سر مردم شیر می مالید؟ (آیا آیه وما ينطق عن الهوى (۳) و آیات دیگر) را نشنیده و به گوشش نه خورده بود که هیچگونه حق اظهار نظر در برابر سفیر الهی را نداشتند. ابن عباس در طول عمرش تأسف می کرد و می گفت: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ ماحال بین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۱

رسول الله و بین أن يكتب لهم ذلك الكتاب من إختلافهم و لغطهم (۱)

. همانا مصیبت تمام و کامل آن وقت (برامت اسلام) گریبانگیر شد که میان رسول خدا و نوشتن آن سندی که می خواست بنویسد، بخاطر اختلاف و غلطهائی که داشتند، حائل و مانع شدند.

اگر بادقت این جریانهای تاریخی را بررسی کنیم درمی یابیم که سردسته این گروه با صلاحدید مشاورانش، با چه دقتی در هر موردی که پیش می آمد، رسول خدا را خلع سلاح میکرد، و آن حضرت چون خطرهای بعدی را به عیان می دید تا آخرین لحظه عمر مبارکش مبارزه کرد ولی حیف که حیف ..

«آخرین سخن»

«آخرین سخن» پس از جسارت اخیر رئیس گروه با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حال سخن گفتن و نوشتن نداشت باز برای آخرین بار این جملات را با تأکید زیاد، از زبان مبارکش جاری ساخت یا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي (أهل بیتی) لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ (۲)

ای مردم من در میان شما دو وزنه سنگین می گذارم (ومی روم) کتاب خدا و اهل بیت منند، آن دو ابداً از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض (کوثر) پیش من آیند. در حدیث دیگر فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۲

أَيُّهَا النَّاسُ يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيعاً، فَيَنْطَلِقَ بِي، وَ قَدْ قَدِّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْذَرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فَيْكُمْ كِتَابَ اللَّهِ رَبِّي عَزَّ وَ

جلّ، و عترتی اهل بیتی، ثمّ أخذ بيد علیّ فرفعها، فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ، خلیفتان نصیران، لا یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فأسئلهما ماذا خلّفت فیهما ای مردم نزدیک است سریعاً قبض روح شده از میان شما بروم، برای شما اتمام حجت نمودم تا در پیشگاه خداوند معذور باشم، آگاه باشید من در میان شما کتاب خدای عز وجل، و اهل بیتم رابه جا گذاشتم (جانشین قرار دادم)؛

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علیست، دو جانشین، یاور یکدیگرند، از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند و از آن دو می‌پرسم (امت بعد از من) باشما چه رفتاری داشتند (و چگونه رعایت حال شما را کردند). «۱»

شمارا به خدا حدیث ذیل را بادقت بخوانید و قضاوت نمایید

۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!»

۲۴ «خاک سپاری من در خانه‌ام!» امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا مرا امر فرمودی اگر حادثه‌ای برای شما پیش آید در خانه خودت دفن نمایم؟ فرمود: بلی، ای علی خانه من قبر من است!.

علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای توباد حدود آنرا برای من تعیین نمایید، فرمود: تو به همین محلی که نشسته‌ای، مسخّری (یعنی این خانه کلاً در اختیار تو است) عائشه گفت: فاین أسکن أنا؟ پس من در کجا ساکن شوم؟ فرمود: در یکی از خانه‌ها، این خانه مال من است تو به اندازه دیگران در آن حق داری (یک نهم از هشت یک آن) فقری فی بیتک و لا- تبرّجی تبرّج الجاهلیة الأولى، و لا تقاتلی مولاک و ولیک ظالمه شاقه، وإنّک لفاعلیه پس در خانه ات قرار بگیر، مانند زمان جاهلیت از خانه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۳

بیرون زن، (مثل زنان جاهلیت پرده دری نکن!) و بامولا- و ولی خود (علی) پیکار نکن در حالی که تو بر او ستمگری و مشکل تراشی می‌کنی، ولی حتماً این کار را خواهی کرد.

این گفتگو به گوش عمر رسید به دخترش صفیه گفت: به عائشه بگو، در باره علی با او (یعنی بارسول خدا) سر صحبت باز نکن و آن را رد منما، او هنوز مانند دوران سلامتی اش در دم مرگ نیز خود باخته و دل‌باخته علی است إنّما البیت بیتک لاینزعک فیه أحد، فإذا قضت المرثه عدتها من زوجها کانت أولى بیئتها تسلك إلى أيّ مسالك ساءت خانه خانه تو است کسی مزاحم تو نخواهد شد، زن پس از گذراندن دوران عده، در خانه‌ای که نشسته است متعلق به خود او می‌باشد در باره آن خانه هر راهی را که دلش خواست تصمیم می‌گیرد، (بنشیند یا ببخشد و یا بفروشد). «۱»

باصراحت می‌گوید به گفته رسول خدا زیاد اهمیت نده، و نگران نباش خانه مال خودت است! بلافاصله مانند شگرد همیشه گی اش برای ساکت کردن حاضرین و بهره برداری از نفوذ خود حکمی هم صادر کرد، (زن در خانه‌ای که شوهرش مرده، صاحب اختیار است!).

«جفای تاریخ» یا «سرّ مگو»

اشاره

«جفای تاریخ» یا «سرّ مگو» در قرن اول بویژه نیم قرن، صدر اسلام در اثر ممنوعیت شدید تدوین احادیث و مواظبت کامل از درز مسائل به بیرون، که در حدود صد سال به درازا کشید، جریانات و حوادث زیادی، در هاله‌ای از ابهام فرو رفت، بگونه‌ای که

هیچکس، و هیچ وقت، روی مصالحی، نخواستند و یا نتوانستند از روی آنها پرده بردارند و جوامع اسلامی را آگاه سازند و یا اصلاً همچون مسائلی نبوده، بعدها روی اغراض شخصی و یا اعتقادی و مذهبی، افزوده شده و در مصادر فریقین تزریق گردید؛ ما هم با وجود این همه روایات، در صدد اثبات مطلبی در این باره، نیستیم! فقط می‌خواهیم درباره آیه مبارکه: «فإن مات أو قتل إنقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين اگر پیغمبر بمیرد، یا کشته شود، عقب گرد خواهید کرد و آنها هیچ ضرری به خدا متوجه نمی‌کنند و به زودی خداوند به سپاس گزاران جزای خیر خواهد داد.»^(۱) مانند گروهی از مفسرین فریقین، بررسی کوتاه داشته باشیم، شاید بعضی از عزیزان، از آوردن این مقدار هم ناخرسند باشد، اما این ناخرسندی‌ها سبب نادیده گرفتن ارزشها و بها ندادن، به منابع حدیثی خود، نمی‌باشد؛

وانگهی این مطالب در تفاسیر و کتابهای متقدمین آمده است، اگر دل چرکینی کوچکی هم پیش آید، متوجه بزرگانی مانند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم قمی و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۵

عیاشی و فیض کاشانی و ابن جمعه و مهدی و سایر مفسرین رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشد نه از همچون ماکوچکان که فقط روایات و نظرهای آنان را آورده و به صورت گذرا رد می‌شویم. بزرگانی از مفسرین اهل سنت، مانند امام فخر رازی و جز او هم در تفسیر آیه فوق، سؤالی که ذیل می‌آید را عنوان کرده و مورد بحث و فحص، قرار داده‌اند.

سؤال این است که خداوند، در باره رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا آیه را با تردید، و دو پهلو، نازل فرموده است؟! (مات أو قتل) (بمیرد یا کشته شود)؛

اگر با مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت، دیگر به (أو قتل) نیازی نبود و بالعکس؟!

درست است که این آیه در تویخ فراریان جنگ احد نازل شد، اما خداوند که با تردید، سخن نمی‌گوید. امام فخر رازی: نظرش بر این است که، صدق قضیه شرطیه، صدق هر دو جزء آن را، اقتضاء نمی‌کند، مثلاً کسی بگوید: اگر عدد-۵- زوج باشد به طور مساوی، قابل تقسیم است؛ پس شرطیت صادق است اگرچه دو جزء آن کاذب؛ مانند آیه مبارکه «لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا»^(۱)

اگر در زمین و آسمان، خدایانی، جز خدای واحد، وجود داشت، هر دوی آنها، به فساد کشیده میشدند این گفتار درست است با اینکه در زمین و آسمان نه دو تا خدا هست و نه فساد (مورد نظر).^(۲)

در آیه دیگر فرموده است «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^(۳)

تو میمیری، و آنها هم خواهند مرد، پس در این آیه و آیات مشابه آن مرگ طبیعی را برای رسول خدا قطعی در نظر گرفته است.^(۴)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۶

این استدلال از شخصیتی مانند ایشان بعید است، زیرا نظریه، اولی ایشان از جهت اعتقادی صحیح نیست، چون طبق دلائل و براهین مسلم، شک و تردید بر خدا جایز نیست و راه نمی‌یابد، در صورتی که خدا میدانست او کشته نمی‌شود، آوردن جمله «أو قتل» (نعوذ بالله) عبث به نظر می‌رسد؟!.

و دومی هم از نظر لغت مردود است چون؛ مرحوم علامه طباطبائی رضی الله عنه در تفسیر آیه آل عمران می‌فرماید: اگر لغت «مات» با «قتل» با هم ذکر شوند، هر یک معنای خود را دارد و اگر به تنهایی گفته شود، هم بر مرگ طبیعی معنا دهد و هم بر کشته شدن.^(۱) ** پس در آیه مبارکه سوره زمر: کلمه «میت» عمومیت دارد، هم بر مرگ طبیعی و هم بر قتل، و با آیه آل عمران معنای مشابهی

دارد؛

چنانکه در روایت حسین بن منذر و عبدالصّمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه، بر شق دوم (قتل)، حمل شده است. «۲»

در بعضی از روایات وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را این گونه آورده‌اند: قبض مسموماً يوم الإثنين «۳»

و فسّم قبل الموت «۴» از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۷

قال الشّیخ فی التّهذیب: قبض مسموماً يوم الإثنين لیلّین بقیتا من صفر سنّه احدى عشرة من الهجرة «۱»

هیچکدام از این بزرگواران در اطراف این روایتها و روایتهای بعدی رد یا قبول و اظهار نظری نکرده‌اند بلکه، بزرگانی مانند شیخ طوسی رضی الله عنه و جز او، عبارت بالا- را در کتابهای حدیثی خود بدون توضیح و سربسته و مبهم آورده‌اند، اما نه آنها و نه تاریخ، کیفیت مسمومیت آن حضرت را، برای بعدی‌ها بازگو نکرده‌اند که، چگونه و از دست که مسموم شد، اگر چه در لا بلای کتابها، مندرجات ذیل، یافت می‌شود، اما مبهم و گذرا.

۱- هنگام فتح خیبر: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: در روز خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسموم کردند، گوشت به سخن در آمد: یا رسول الله انّی مسموم ای فرستاده خدا من مسمومم؛ بدینجهت آن حضرت هنگام وفات فرمود: امروز از آن خوردنی که (زن یهودیه پس از فتح خیبر، در ذراع گوسفند به من داد) کمرم شکست و اعضایم ناتوان شد، و هیچ پیغمبر، یا وصی پیغمبری نیست، مگر اینکه شهید می‌شوند. «۲»

جعفر بن محمد از قداح نیز مشابه این روایت را آورده است. «۳»

این روایت، (مسمومیت از دست خیریه) مورد قبول تمامی آنهایی که از فریقین، قائل به مسمومیت آنحضرتند، می‌باشد.

اشکالی که پیرامون این روایت به نظر می‌رسد این است که، «زینب بنت الحارث» دختر برادر، مرحب خیبری ذراع مسموم بریان شده را آورد ولی یکی از اصحاب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۸

بنام براء بن معرور «۱» یا بشر بن براء بن معرور «۲» پیش دستی کرد و یک لقمه خورده بود علی علیه السلام به او فرمود: لا تتقدم رسول الله، جائت به یهودیّه و لسنا نعرف حالها فإن أكلته بأمر رسول الله فهو الضامن لسلامتك منه و اذا أكلته بغیر اذنه و کلک الی نفسک، فطلق الذراع و سقط البراء الی آخرالخبر به رسول خدا پیشی نگیر آن را زن یهودیه آورده است ما در جریانش نیستیم اگر با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوری، او ضامن سلامتی‌ات از شرّ آن است و اگر بدون اجازه حضرت بخوری مسؤولش خودت هستی، ذراع سخن گفت و مسمومیتش را اعلان نمود، و براء هم افتاد و مُرد تا آخرخبر «۳» حالا این سؤال پیش می‌آید بنا به فرموده علی علیه السلام اگر پیامبر دست به آن می‌زد اثر سم خنثی می‌شد، چگونه در وجود مبارک خودش اثر گذاشت و با آن سم کمرش شکست و از پا در آمد.

۲- روایات دیگری در این مورد با تفصیلهای گوناگون وارد شده است فقط مصادر و آدرس بعضی از آنها را تقدیم می‌دارم که اهل تحقیق، با ضمیمه دو فصل گذشته «کشف راز» و «براندازی در پرتگاه» را با مفاهیم عام فصلهای، باب «اندرونی‌ها» با هم بررسی و جمع بندی نمایند و یا مانند گذشتگان، برای رعایت مصالح مسلمین و حفظ اتحاد آنها، لب فرو بندند و مهر سکوت بر لب زنند، و مسؤولیت اینگونه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۴۹

روایت‌ها را بر ذمه راویانش بار کرده و کشف حقایق را به روز «يوم تُبلى السّرائر فما له من قوّة و لا ناصر روزی که در آن اسرار

نهان (انسانها) آشکار می‌شود و برای او هیچ نیرو و یابوری نیست (که از خود دفاع نماید)، واگذار کنند «۱». واللّٰه العالم بحقائق الأمور.

«فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِنَّهُمَا سَقَتَاهُ» «۲» در بحار با جمله «إِنَّهُمَا سَمَّتَاهُ» آورده است و در تفسیر صافی ضمیر إِنَّهُمَا را به إمرئین برگردانده است.

فَأَجْتَمَعَا عَلَى أَنْ يَسْتَعْجِلَا ذَٰلِكَ عَلَى أَنْ يَسْقِيَاهُ سَمًّا «۳» فَاجْتَمَعُوا أَرْبَعَةً عَلَى أَنْ يَسَمُّوا «۴» رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۵».

قال المجلسي قدس سره يحتمل أن يكون كلا السَّمين دخیلین فی شهادته صلی الله علیه و آله. «۶»

شبی که در صبح آن از دنیا رحلت نمود، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و در را بستند، در طول شب با فاطمه علیها السلام راز گفت، چون صحبت به درازا کشید، علی با حسنین بیرون آمده و در جلوی در ایستادند و مردم در پشت در بودند، زنان پیغمبر به علی و فرزندانش نگاه می‌کردند، عائشه گفت: چرا رسول خدا در این ساعت حسیاس ترا بیرون کرد و بادخترش تنها ماند؟! علی علیه السلام به او گفت: قد عرفت الذی خلا بها و أرادها له و هو بعض ما كنت فيه و أبوک و صاحباه ممّا قد سمّاه،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۰

فوجمت أن تردّ عليه كلمة «۱»

و مدارك دیگر که، نیازی به اطاله کلام نیس

«ورق برگشت»

«ورق برگشت» چکیده تاریخهای فریقین (شیعه و سنی) گویای این حقیقت است که در واپسین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گروه فشار بر فعالیتهای خود شدت بخشیده و به اجرای نقشه‌های شوم و آرزوهای مسموم و دیرینه خود، جان فشانی می‌کردند به طوری که همه ارزشهای انسانی و بظاهر اسلامی خود را تماماً زیر پا گذاشته و برای رسیدن به هدف خود تلاش شبانه روزی کردند و موفق هم شدند.

صبح روز ۲۸ ماه صفر، حضرت ناتوان در بستر خود افتاده بود که عائشه فرصت را غنیمت شمرده گفت: به پدرم ابوبکر بگویید برود نماز صبح را اقامه کند (البته می‌دانید که مهمترین تلاش آنها بر این بود که در حال حیات رسول خدا لا اقل یک وعده نماز به وسیله یکی از پدرانشان برپا شود که دست آویز کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات خود، او را به جانشینی خود تعیین نموده است) وقتی که حضرت از سوء نیت آنها مطلع شد، به علی و فضل بن عباس دستور داد مرا به مسجد ببرید وقتی که به مسجد رسید با اینکه ابوبکر یک رکعت از نماز صبح را سپری کرده بود اشاره کرد به عقب برگردد با آن حال ناتوانی، خود به اقامه نماز پرداخت. «۲»

پس از اتمام نماز همه آنها را به حضور طلبید و فرمود: آیا من به شما نگفتم که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۱

بالشکر اسامه حرکت کنید؟ گفتند بلی ای رسول خدا! پس چرا تأخیر کرده‌اید؟!

ابوبکر گفت: من رفته بودم برگشتم تا با شما تجدید عهد کنم، عمر گفت: من نرفتم چون نخواستیم حال شمارا از دیگران پرسم، سه مرتبه فرمود: نفذوا جيش أسامة (به تفصیلی که گذشت) «۱».

در روایت دیگر است وقتی که بلال اذان را گفت: عایشه بیرون آمد، به عمر گفت:

ای عمر برو نماز مردم را بخوان، عمر گفت: أبوک أولى بها پدر تو به نماز خواندن اولی است.

عایشه گفت: لکنه رجل لئین و أکره أن یواثبه القوم فصل أنت آخر او

مرد نرم خو است می‌ترسم «آن گروه» به او حمله کرده، از دستش بریابند، تونماز را بجا آور، عمر گفت: بگو او نماز را اقامه کند اگر کسی به او مزاحمت کرد و یا به سوی او حرکت نماید، من جوابش را می‌دهم و از او کفایت می‌کنم، وانگهی محمد بهوش افتاده است، گمان ندارم دیگر به هوش آید و آن مرد (یعنی علی علیه السلام به پرستاری) او مشغول است قدرت جدا شدن از او را ندارد، پیش از آنکه بهوش آید پدرت را وادار کن نماز را بجا بیاورد، اگر به هوش آید می‌ترسم علی را به نماز بفرستد چون دیشب نجوای آن دو را شنیدم، پس ابوبکر به نماز حاضر شد که بعد از بهوش آمدن، حضرت خود به نماز رفت (تا آخر خبر) «۲».

پس در حیات رسول خدا به این هدف نرسیدند و به تثبیت موقعیت خود دست نیافتند اما زمینه را طوری فراهم کردند به محض اینکه حضرت چشم از این جهان کجمدار فرو بست، فرصت را غنیمت شمرده از گرفتاریهای امیرمؤمنان علیه السلام که برای امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول و سرگرم تغسیل و تکفین آنحضرت بود و بنی از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۲

هاشم نیز گرفتار عزای او بودند، استفاده کرده، در سقیفه بنی ساعده گردهم آمدند بالطایف الحیل، انصار را عقب زده و برای تثبیت و محکم کاری، ابوبکر را جلو انداخته و برای او بیعت گرفتند، مردی پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد دید بیلی در دست گرفته، سرگرم ساختن قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جریان بیعت را به حضرت شرح داد، حضرت به بیل تکیه کرده این آیات را تلاوت فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ أَحَسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (الخ) «۱»

به نام خداوند بخشنده مهربان آیا مردم گمان می‌کنند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! تا آخر آیه مبارکه

پیغمبر نمرده است»

«پیغمبر نمرده است» ابن ابی‌الحدید گوید: جمیع مؤرخین سیره رسول خدا می‌نویسند: وقتی که حضرت رحلت نمود، ابوبکر در منزل خود، در محلی بنام سُنَح «۲» (در عوالی مدینه) بود، عمر بن خطاب بلند شد (برای اینکه طبق قرار و پیمانهای قبلی تا آمدن ابوبکر مردم را از دست زدن به کاری معطل نموده و نگهدارد و هم دو تیرگی اساسی میان مسلمانان ایجاد کرده و سرگرم نماید) گفت: (ای مردم) پیغمبر نمرده است و نخواهد مُرد، تادینش را به تمامی ادیان غلبه دهد، بر میگردد دست و پای کسانی را که به مرگ او معتقد شوند، می‌برد لا أسمع رجلاً يقول مات رسول الله إلا ضربته بسيفي «۳» إلاً فلقط هامته بسيفي هذا «۴»

نشوم کسی بگوید رسول خدا مرده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۳

است و گرنه سرش را با این شمشیر می‌شکافم و از تنش بر می‌دارم!

محمد بن جریر طبری می‌نویسد: و کان عمر يقول: بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله لم يمت و کان يتوعد الناس بالقتل في ذالك عمر بعد از وفات آن حضرت می‌گفت: او نمرده است و کسی که این حرف را میزد به مرگ تهدید میکرد «۱».

البته سخن مؤرخین و نوشته‌های نویسندگان در این مورد زیاد است، عمر تا آمدن ابوبکر توانست با هر ترفندی که می‌دانست، مردم را از نشان دادن هرگونه عکس‌العملی مهار کرد، گاه گفت: خداوند رسول خدا را مانند عیسی به آسمان برد «۲» گاه میگفت: مانند موسی که چهل روز از قوم خود غیبت کرد، غائب شده است امید وارم زنده باشد و بر گردد دست و پای منافقین را قطع کند «۳» و امثال این حرفها، تا اینکه ابوبکر از سُنَح برگشت و ماجرای گفتارهای عمر را شنید گفت: مه یاعمر «۴»

ساکت باش ای عمر علی رسلک «۵»

برو پی کارت، خداوند در قرآن می‌فرماید إِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ (الخ «۶») إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ عمر گفت: کائى ماسمعت هذه الآية

حتی قرأها أبوبکر مثل اینکه من این آیه را نشنیده بودم تا اینکه ابوبکر آن را برای من خواند «۷» (بنازم به این خلیفه حلیف القرآن) از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۴

عمر گوید: به خدا قسم وقتی که آیه را از ابوبکر شنیدم نتوانستم خود داری کنم تا اینکه به زمین افتادم، و دانستم که پیامبر مرده است. «۱» این جمله را با عبارات گوناگون روایت کرده اند (سقطتُ الى الأرض)، (فعمرت حتى ماتت رجلاً)، (حتى هويتُ الى الأرض)، (و عثرتُ و أنا قائم) (حتى خررتُ الى الأرض)، و عرفت حين سمعته تلاها أن رسول الله صلى الله عليه و آله قد مات «۲». عمر چگونه نمی دانست، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله همان ساعتهای پایانی، در چند مورد به مرگ خود تصریح کرده بود، مخصوصاً در حجة الوداع فرمود: إنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربِّي فأجيب. «۳» در حالی که این آیه در جنگ أحد نازل شده است و عمر موقعی که در آن جنگ فرار می کرد مانند دیگران می گفت: قُتِلَ مُحَمَّد «۴»

در آنجا به کشته شدن رسول خدا فریاد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۵

می زند و بعد از مرگ می گوید نمرده است ای بسوزد هوا و هوس و حب ریاست وو ..

خود عمر نزول این آیه را در جنگ احد، بعد از آنکه (پس از فرار) به حضور پیامبر برگشت، روایت می کند «۱».

بلی عمر با این طرح و اجراها، مردم را مشغول ساخت تا هم پیمانش از شینج بر گردد بدینجهت است که در برخی از روایات خود به این مطلب تصریح می کند که (بعد از این جریان مردم را بر بیعت ابوبکر دعوت نمود) «۲».

ابن ابی الحدید در مقام دفاع گوید: مقام عمر بالاتر از این است که معتقد به (نمردن) پیامبر باشد ولیکن او در باره امامت از وقوع فتنه انصار و کسان دیگر، هراسان شد، مصلحت را در این دید که برای تسکین مردم این حرف را بزند «۳»

«سقیفه مادر فتنه ها»

«سقیفه مادر فتنه ها» قال رسول الله صلى الله عليه و آله الوليل، الوليل لأمتي من الشورى الكبرى و الشورى الصغرى فسئل عنهما فقال صلى الله عليه و آله أما الشورى الكبرى فتتعدد في بلدتي بعد وفاتي، لغصب خلافة أخی و غصب حقّ إبنتي؛ و أما الصغرى فتتعدد في الغيبة الكبرى في الزوراء لتغيير سنتي، و تبدیل احکامی «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۶

وای، وای بر ائمت من از دو شورا، شورای بزرگ و شورای کوچک! سؤال کردند آنها چیست؟ فرمود: شورای بزرگ بعد از من در شهر من، منعقد می شود برای غصب خلافت برادرم، و غصب حق دخترم؛

و اما کوچک در غیبت کبری، در زوراء «۱» منعقد می شود، برای تغییر سنت و تبدیل احکام من.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر به اهل بیت علیهم السلام گفت: دونکم صاحبکم در بعض نصوص گفت: عندکم صاحبکم یعنی مشغول کارهای صاحب خود شوید.

آنها را به تغسیل و تکفین امر نمود و بر اهلیت و لشکر أسامه و به محلهای حساس جاسوس (خبرچین) گذاشتند. «۲» و خود او با عده ای از مهاجرین و انصار به سوی سقیفه حرکت کرد و گفت: إنطلقوا إلى إخواننا من الأنصار فإنّ لهم في هذا الحق نصيباً. «۳» بلاذری گوید: مهاجرین به ابوبکر گرایش پیدا کردند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خود بود، کسی آمد «۴» و به ابوبکر گفت: أدرک الناس قبل أن يتفاقم الأمر «۵»

. پیش از آنکه کار مشکل شود، خود را به مردم برسان. و باز می گوید: در حالی که مهاجرین در حجره رسول خدا بودند و علی

بن ابی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۷

طالب و عباس مشغول کار (غسل و کفن) او بودند معن بن عدی و عویم بن ساعده آمده و به ابی بکر گفتند: باب فتنه إن لم یغلقه الله بک فلن یغلق أبداً فمضى ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح حتی جاؤا السقیفه «۱»

در فتنه باز شده است اگر خداوند با تو آن را نبندد، دیگر ابداً بسته نخواهد شد، پس ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح، رفتند تا خود را به سقیفه رسانند.

و می گوید: مردم به ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد آوردند که بیعت نمایند عباس و علی هنوز از غسل رسول خدا فارغ نشده بودند!! علی علیه السلام گفت: ما هذا فقال العباس: ما رؤی مثل هذا قط، ما قلت لک؟! ... «۲»

این (سر و صداها) چیست؟! عباس گفت: ابداً مانند این (که مردم با این سرعت از کسی یا خاندانی، رو گردان شوند) دیده نشده است، من به تو نگفتم: خودت را به سقیفه برسان.

واغتنم القوم الفرصة لشغل علی بن ابی طالب علیه السلام برسول الله صلی الله علیه و آله وانقطاع بنی هاشم عنهم بمصابهم برسول الله صلی الله علیه و آله فتبادروا إلى ولاية الأمر، واتفق لأبی بکر ما اتفق الأنصار فيما بينهم و كراهية الطلقاء و المؤلفة قلوبهم من تأخر الأمر حتى یفرغ بنو هاشم فیستقر الأمر مقره «۳»

. سران حزب مخالف، به خاطر اشتغال علی علیه السلام و گرفتاری بنی هاشم در، از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرصت را غنیمت شمرده، برای به دست آوردن ریاست مبادرت کردند، و به خاطر اختلاف داخلی انصار و دوست نداشتن آزاد کرده‌ها و مؤلفه القلوب، تأخیر در کار را که، مبادا حق به صاحب حق برسد، به ریاست ابی بکر اتفاق کرده (به کرسی نشاندند).

شهرستانی در جریان بیعت گوید: و أمير مؤمنان با امر پیامبر مشغول تجهیز و تدفین و جدا نشدن از قبرش بود «۴»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۸

هیشمی نیز گوید: ثم خلوا بينه و بين أهل بيته فغسله علی بن ابی طالب علیه السلام رسول خدا را در میان اهل بیتش رها کردند، علی او را غسل داد. «۱»

أحمد امین گوید: علی در آن اجتماع حضور نداشت (یعنی در سقیفه) چون او و اهل بیتش، به تجهیز رسول خدا مشغول بود و با این نفرات کم او را دفن کردند؛ وقتی که خبر بیعت ابی بکر به او رسید به آن راضی نشد. «۲»

حضرت در پاسخ کسانی (مانند عباس و غیره) که به عدم حضور در سقیفه را ایراد می گرفتند می فرمود: أفكنت أدع رسول الله مسجى و أخرج أنازع سلطانه؟ «۳»

آیا من رسول خدا را بر روی زمین می گذاشتم و برای به دست آوردن سلطنت او بیرون رفته و با دیگران به منازعه می پرداختم؟! واقعاً چه نقشه‌های دقیق و توطئه‌های باریکی که اجرای آن نیز دقیق تر بود.

ابی بکر را به سقیفه بردند با هر مشکلی که پیش آمد مقابل نمودند تا اینکه بیعت را به نفع او تمام کردند و او را به طور دسته جمعی به مسجد رسول خدا آورده و بر منبر او نشاندند، دستور دادند علی را برای بیعت بیاورید

«به نماز و دفن حاضر نبودند»

«به نماز و دفن حاضر نبودند» ابن شیبۀ متوفای ۲۳۵ از عروۀ روایت می کند: إنَّ أبابکر و عمر لم یشهدا دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و کانا فی الأنصار (یعنی السقیفه) فدفن قبل أن یرجعا «۴»

همانا ابابکر و عمر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۵۹

برای خاک سپاری رسول خدا حاضر نشدند و هر دو در سقیفه میان انصار بودند، پیش از برگشتن آن دو، پیامبر دفن شده بود. عبد الله بن حسن گوید: والله ماصلیا (ابوبکر و عمر) علی رسول الله صلی الله علیه و آله ولقد مکث ثلاثاً مادفنه!! إنه شغلهم ماکانا بیرمان. «۱»

به خدا قسم ابوبکر و عمر به رسول خدا نماز (میت) نخواندند سه روز معطل ماند هنوز دفن نشده بود، کاری که در به دست آوردن آن جدیت داشتند، آنها را مشغول ساخته بود.

ابن شهاب زهری گوید: رسول خدا نزدیک ظهر روز دو شنبه رحلت نمود، مردم به خاطر (سر و کله زدن با انصار برای بیعت) تا وقت نماز عتمه (بعد از غروب) از دفن آنحضرت غافل ماندند، کسی غیر از نزدیکانش، به دفن او نرسید، تا اینکه قبیله بنی غنم صدای کلنگ قبر کنان را شنیدند در حالی که توی خانه شان بودند «۲»

وروی الجميع عن عائشة أنها قالت: والله ما علمنا بدفن النبي حتى سمعنا صوت المساحي ليلة الأربعاء «۳»

جمیع از عایشه روایت می کند که او گفت: به خدا سوگند ما خاک سپاری پیامبر را نه دانستیم، تا اینکه شب چهارشنبه صدای بیلها را شنیدیم!، معلوم می شود او هم در خانه نمانده بود، و در خانه مجاور که متعلق به حفصه دختر عمر بود، با هم نگران چیز دیگری بودند.

سر اینکه کعب الأحبار: کیفیت غسل و دفن پیامبر را از عمر بن خطاب پرسید، او را به امیرمؤمنان علیه السلام إرجاع داد چون خودش حضور نداشت تا تجهیز حضرت را بداند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۰

۱. * امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزهای دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه خاصان و نزدیکان بر آنحضرت نماز خواندند، در حالی که اهل سقیفه حاضر نبودند؛ علی علیه السلام بریده را به سوی آنها فرستاد، (نیامدند) تا بیعت آنها بعد از دفن تمام شد. «۲»

أبی ذؤیب هذلی گوید: من هنگامی به مدینه رسیدم که اهل مدینه صدایشان مانند حاجیان محرم، بلند بود گفتم چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا از دنیا رفته است.

به مسجد آمدم دیدم خالی است به خانه پیغمبر آمدم دیدم مصیبت زده و خالی از اهل خانه است پرسیدم مردم کجایند؟ گفتند: همه در سقیفه بنی ساعده هستند! «۳» * شیخ مفید رضی الله عنه گوید: اکثر مردم به خاطر کشمکش های زیاد مهاجر و انصار در امر خلافت، به دفن و نماز حضرت حاضر نشدند «۴».

از کارهای عجیبی که پیش آمد روایت ابن سعد و غیر اوست که در این جریانات روزی علی بن ابیطالب علیه السلام غمگین و محزون آمد ابوبکر به او گفت، می بینمت غمگینی؟! علی علیه السلام در جواب او فرمود: آنچیزی که مرا ناراحت و خسته کرده، ترا خسته نکرده است قال ابوبکر: إسمعوا مايقول، أنشدکم بالله أترون أحداً کان أحزن علی رسول الله منی. «۵»

ابوبکر گفت: بشنوید چه می گوید! شما را بخدا آیا کسی را برای مرگ رسول خدا غمگین تر از من می بینید؟! «۵»

نامی از علی در سقیفه

نامی از علی در سقیفه، یعقوبی در تاریخش می نویسد: براء بن عازب آمد و در بنی هاشم را زد و گفت: ای گروه بنی هاشم، به ابی بکر بیعت کردند! بعضی از آنها گفت: مسلماً در جائی که ما نیستیم کاری را انجام نمی دهند، ما به محمد اولی تریم. عباس گفت: فعلوها ورب الكعبة به خدای کعبه سوگند آن کار را کردند.

و كان المهاجرون و الأنصار لا يشكون في عليّ مهاجر و انصار در به خلافت رسیدن علی شکی نداشتند.

هنگامی که از خانه بیرون رفتند فضل بن عباس که سخنگوی قریش بود بلند شد و گفت: ای گروه قریش خلافت را که با فریب و نیرنگ گرفتید حقی در آن ندارید؛ بلکه ما به خلافت سزاوار تریم و صاحب ما (علی) بر خلافت شایسته تر است.

عتبه پسر ابی لهب بلند شده و این شعر را خواند.

ماكنت أحسب أن الأمر منصرف عن هاشم ثم منا عن أبي الحسن

عن أول الناس إيماناً سابقه و أعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهداً بالنبی، و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس في القوم ما فيه من الحسن «۱»

من گمان نمی کردم خلافت از بنی هاشم بیرون رود و در میان ما هم از ابی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۲

الحسن (علی علیه السلام)؛

از اولین کسی که ایمان آورد و سابق بر همه بود و داناترین شخصیت بر قرآن و سنت‌های رسول؛

و آخرین کسی که از پیامبر جدا شد و کسی که جبرئیل یاور او بود در غسل دادن و کفن کردن؛

کسی که از کمالات هرچه در آنان بود بدون شک در او هم بود، مضافاً بر زیبایی‌ها و کمالهائی در او بود که دیگران نداشت.

جوهری از جریر بن مغیره روایت کرده است: إنَّ سلمان و الزبير و الأنصار كان هواهم أن يبائعوا علياً «۱»

همانا سلمان و زبیر و انصار علاقه داشتند باعلی بیعت نمایند.

ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار نقل می کند: وقتی که به ابوبکر بیعت شد گروه زیادی از انصار از بیعت خود پشیمان شدند و

همدیگر را ملاحت می کردند و به نام علی بن ابی طالب شعار دادند با اینکه او (علی) از خانه اش بیرون نیامده بود، مهاجرین به

جزع آمدند و در این باره صحبت زیادی شد. «۲»

در سقیفه، همه انصار یا بعضی از آنها گفتند: لانبايع إلا علياً «۳»

جز علی به کسی بیعت نمی کنیم، حتی سعد بن عبادۀ گفت: ما دعوت لنفسی إلا بعد ما رأيتكم قد دفعتموها عن أهل بيت نبيكم من

خلافت را آن وقت برای خودم خواستم که دیدم آن را از خاندان نبوت دور ساختید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۳

أنصار هم گفتند: إذا لم تسلّموا لعلی فصاحبنا أحقّ بها اگر خلافت را به علی تسلیم نمی کنید پس رئیس ما (سعد بن عبادۀ) بر آن

سزاوارتر است «۱».

گروهی از مهاجر و انصار، (در بعض روایت چهل نفر) پیش علی علیه السلام آمدند که بر او بیعت نمایند و گفتند: أنت و الله

أمير المؤمنين، و أنت و الله أحق الناس و أولاهم بالنبی هلّم يدك نبايعك فوالله لنموتنّ قدامك، لا والله لانعطى أحداً طاعة بعدك؛

قال و لم؟ قالوا: إنا سمعنا من رسول الله فيك يوم غدیر؛ قال و تفعلون؟ قالوا: نعم. قال إن كنتم صادقين فاغدوا علیّ محلّقين؛ فما أتاه

إلا سلمان و أبوذر و مقداد و فی بعض الروایات: الزبير و فی بعضها: جاء عمار بعد الظهر فضرب يده علی صدره ثم قال له: ما آن لك

أن تستيقظ من نومة الغفلة؟! إرجعوا، فلاحاجة لی فيكم، أنتم لم تطيعوني فی حلق الرأس فكيف تطيعوني فی قتال جبال الحديد؟! «۲»

به خدا قسم توئی امیر مؤمنان، و سوگند به خدا سزاوارترین مردم و اولی ترین آنها به پیامبر توئی، دستت را بیاور به تو بیعت کنیم به

خدا قسم پیشمرگت می شویم، نه قسم به خدا کسی را جز تو فرمان نمی بریم.

فرمود: چرا؟! گفتند: برای اینکه روز غدیر ما آنچه را که در باره تو از رسول خدا شنیدیم (ترا در آن روز خود به خلافت نصب

کرد).

فرمود: آیا این کار را می‌کنید؟! گفتند: بلی. فرمود: اگر راست می‌گویید فردا با سر تراشیده پیش من آیید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۴

(فردا) جز سلمان و اباذر و مقداد کسی نیامد. در بعض روایات زیر هم آمد و عمار نیز بعد از ظهر حاضر گردید و حضرت به سینه او زد و گفت: آیا وقت آن نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوی؟! *برگردید من نیازی به شما ندارم؛ شما در دستور تراشیدن سر اطاعت مرا نمی‌کنید؛ چگونه در برابر کوههای آهن (شمشیر و نیزه بیشمار) فرمان مرا اطاعت خواهید کرد. در سقیفه میان مهاجر و انصار کشمکش شروع شده بود که عبدالرحمن بن عوف گفت: ای گروه انصار اگرچه شما دارای فضیلت هستید اما در میان شما مانند ابوبکر و عمر و علی پیدا نمی‌شود! منذر بن أرقم بلند شد و گفت: ماندفع فضل من ذکرت و إنّ فهم رجلاً لو طلب هذا الأمر لم ینازعه فيه أحد، یعنی علی بن ابیطالب. «۱» علیه السلام ما فضیلت کسانی را که گفتی دور نمی‌سازیم (ولی) در میان آنها مردی است اگر طالب خلافت باشد؛ حتی یک نفر مخالفت او را نخواهد کرد، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از مجموع تاریخ سقیفه چنین استفاده می‌شود که باز ماندگان و سرپیچان از بیعت زیاد بود و بر بیعت علی علیه السلام مایل بودند حتی در عبارت بعض روایتها تخلف جمع کثیر تعبیر شده است. مخصوصاً سعد بن عبادۀ با گروهی از طائفه خزرج و گروهی از قریش و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر سر، باز زدند حتی در بعض از روایتها عبارت آنّه إجتمع عنده سبعمأة من الأكابر مریدین إمامته هفتصد نفر از بزرگان نزد علی علیه السلام گرد آمده و امامت او را میخواستند، اما در موقع عمل حضور نمی‌یافتند!

«پایان عمر»

«پایان عمر» سخن پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله (إِنّی تارک ...) و وصایای او به علی علیه السلام و کیفیت رفتار او با سران قوم، به خوبی ما را به این نکته متوجه می‌سازد که آن حضرت با نگرانی و دلهره و ... نسبت به دینش و اولادش، از دنیا چشم پوشید و پر کشید و به سوی خدا رفت، او به علی علیه السلام سفارش اکید داشت که در برابر پیشامدهای ناگوار و کمر شکن، خود را کنترل نماید و به شدت احتیاط نماید چون کمترین خطا سبب نابودی و اضمحلال خانواده رسالت و بر چیده شدن نتیجه زحمات بیست و سه ساله نبوت منتهی میشد.

تاریخ بعد از رحلت، به خوبی نشان می‌دهد، که جوّ سیاست به گونه ای افکار عمومی را از خاندان رسالت منحرف ساخت، و تا جایی پیش رفت و به جایی رسید که، أ حَدِثْ (إِرتَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِیِّ أَلَّا ثَلَاثَةً) (و إِنّی عَلِی الْحَوْضِ أُنْتَظَرُ من یرد عَلِیَّ مِنْکُمْ) (ماتدری ما أ حَدِثُوا بَعْدَکَ مَا رَأَوْا یَرْجِعُونَ عَلِیَّ أَعْقَابَهُمْ) ... (إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلِیَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْقَرِی) ووو ... به ما بازگو می‌کند که خاندان وحی، چه کورانهائی گذراندند و چه خطراتی را پشت سر گذاشتند، اگر علی علیه السلام شمشیر می‌کشید، جریانهای پیش می‌آمد که آن سرش ناپیدا بود

۲ «ستون پنجم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

۱ «رسول خدا و تدوین احادیث»

۱ «رسول خدا و تدوین احادیث» در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین احادیث مورد توجه و تأکید آنحضرت بود و خیلی سعی داشت تا گفته هایش در صفحات ورقها و پوستها و تخته‌ها و سنگها و جز آنها محفوظ بماند تا آیندگان از آنها استفاده

نمایند.

۱- امام احمد بن حنبل از عمرو بن شعیب او نیز از پدر بزرگش روایت کرده است که قلت: یا رسول الله إنا نسمع منك أحاديث لا نحفظها أفلا- نكتبها؟ قال بلى فكتبوها گفتیم: ای رسول خدا حدیثهایی از شما می‌شنویم نمیتوانیم حفظ کنیم آیا آنها را بنویسیم؟! فرمود: بلی آنها را بنویسید. (۱)

۲- عبدالله بن عمر گوید: كنت أكتب كل شيء أسمعه من رسول الله صلى الله عليه وآله أريد حفظه فنهتني قریش و قالوا أكتب كل شيء تسمعه و رسول الله بشر يتكلم في الغضب و الرضا؟! فأمسكت عن الكتاب، فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله فأومأ بأصبعه إلى فيه فقال:

أكتب فوالله الذي نفسي بيده ما يخرج منه إلّا حق! برای اینکه هرچه از رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۷

می‌شنیدم حفظ کنم، همه آن را می‌نوشتیم؛ قریش گفتند: (۱) آیا هر چیزی را که از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی؟! در حالی که او بشر است در هنگام خوشی و بدی حرف می‌زند! (یعنی ممکن است حرفهای پرت و پلا- و بی محتوی هم بزند) پس از نوشتن مطالب خود داری کردم و جریان را به حضور مبارکش عرض کردم او به دهانش اشاره کرد و فرمود: بنویس به خدائی که جانم در دست قدرت اوست از آن (یعنی از این دهان) غیر از حق، چیزی بیرون نمی‌آید (یعنی در هر حال حرف من حق است و وحی) (۲).

۳- أخرج الإمام أحمد بن حنبل عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال: قلت: يا رسول الله إني أسمع منك أشياء أفأكتبها؟ قال: نعم. قلت في الرضا والغضب قال: نعم. فإني لأقول فيهما إلّا حقاً عبدالله پسر عمرو عاص گوید: به رسول خدا عرض کردم چیزهایی از تو می‌شنوم آیا آنها را یادداشت کنم؟ فرمود: بلی، گفتیم در حال خوشی و بدی (و در هر حال) فرمود: بلی. من در حال رضا و غضب نمی‌گویم مگر حق را. (۳)

حاکم نیشابوری از عمرو بن شعیب از پدر بزرگش گفت: به رسول خدا گفتیم آیا برای من اجازه می‌دهید از شما هرچه می‌شنوم بنویسم؟ فرمود: بلی گفتیم در حال رضا و غضب؟ فرمود: بلی؛ چون برای من در هر حال سزاوار نیست که، غیر از حق چیزی بگویم؛ سپس حاکم گوید: سند این حدیث صحیح است. (۴)

۴- هیشمی از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: من با عده‌ای از اصحاب پیش رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۸

بودیم و کوچکترین آنها، من بودم حضرت فرمود: هر کس عمدتاً به من دروغ ببندد نشیمنگاه او از آتش پر می‌شود. وقتی که بیرون رفتیم گفتیم: چگونه از رسول خدا حدیث نقل می‌کنید و در آن غوطه می‌خورید، در حالی که شنیدید چه گفت؟! به من خندیدند سپس گفتند: یابن أخینا إن کلّ ما سمعنا منه عندنا فی کتاب ای پسر برادر، ما هر چه از او می‌شنویم در پیش ما نوشته شده است (یعنی ما همه آنچه را که می‌شنویم، یاد داشت می‌کنیم) (۱).

۵- ابوبکر گوید رسول خدا فرمود: هر کس برای من علم و یا حدیثی بنویسد، مادامی که به نوشتن آن مشغول است و آن علم باقیست بر او ثواب نوشته می‌شود (تا آخر خبر) (۲)

۶- از پیامبر اکرم) روایت آمده است که، هر کس چهل حدیث برای (هدایت) امت من حفظ نماید، خداوند روز قیامت او را در دسته فقها و علماء مبعوث می‌کند، در روایتی فرمود: بعثه الله عالماً فقیهاً خداوند او را عالم و فقیه برانگیخته می‌کند و در روایت ابی الدرداء آمده است کنت له يوم القيامة شاهداً و شفيعاً در روز قیامت برای او شاهد و شفیع می‌شوم. و در روایت ابن مسعود است قيل له أدخل من أيّ ابواب الجنة شئت به او گفته می‌شود، از هر دری که می‌خواهی به بهشت داخل

شو!

و در روایت ابن عمر کُتِبَ فی زمره العلماء و حُثِرَ فی زمره الشهداء در دسته علماء نوشته می‌شود و در دسته شهداء محشور می‌گردد.

أمثال این روایتها را از امیر مؤمنان علیه السلام و ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۶۹

ابی الدرداء و انس بن مالک و معاذ بن جبل و ابی هریره باطرق زیادی آورده‌اند.

آیا این همه تأکید بر حفظ و نشر و تدوین احادیث برای چه بود؟ برای این نبود که امت را از گمراهی و ضلالت نجات داده و از خطا مصون نگهدارند؟

آیا غیر از این بود که می‌خواستند خلیفه برحق الهی بعد از رسول خدا بر مردم مشخص شود و ارزشهای دینی محفوظ بماند؟

۲ «تحریم تدوین احادیث!»

۲ «تحریم تدوین احادیث!» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب به اطراف و اکناف کشور اسلامی، مسافرتها کردند بعضی‌ها در شهرهای مختلف سکنی گزیدند و روایاتی که از پیامبر اکرم شنیده بودند برای مسلمانها بازگو کرده و تعلیم می‌دادند،

سردسته گروه فشار! احساس شر و خطر نمود، که اگر فضائل امیرمؤمنان علیه السلام بوسیله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که زانو به زانو و به طور شفاهی و کتبی مستقیماً از آنحضرت دریافت کرده و أخذ نموده‌اند، به شهرهای دور و نزدیک راه یابد و به گوش فرهیختگان و صاحبان نفوذ برسد، خورد و کلان در مساجد و معابر و اماکن عمومی به همدیگر انتقال داده، و سینه به سینه بگردد، و در چرمها و تخته‌ها و استخوانها و سنگها ثبت گردد تا ابد به یادگار بماند، چه خطرهای سهمگین و خرد کننده، آنان را تهدید نموده و اساس خلافت و ریاست آنان را از بیخ و بن، بر خواهد کند و خطرات مهم دیگر که زندگی را بر آنان تلخ، خوشی و خرمی را از چهره شان خواهد زدود؛

دستور داد اصحاب رسول خدا از شهرها به مدینه بازگشتند وقتی که حضور یافتند عمر به آنها گفت: این احادیث چیست که از رسول خدا در آفاق پخش کرده‌اید؟!

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۰

گفتند: آیا ما را از ذکر احادیث نهی می‌کنی؟! گفت: نه، اما تا من زنده‌ام باید پیش من باشید (در واقع این دستور به خاطر این بود که همه اصحاب در دسترس او بوده و در اختیار او قرار گیرند، تا دست از پا خطا نکنند! چون او به خوبی می‌دانست که اگر دهان اصحاب باز شود و در سخن گفتن آزاد باشند، مطالبی که از رسول خدا در باره علی و اهلبیتش علیهم السلام شنیده‌اند را، به مردم برسانند، و به اصطلاح، اطلاع رسانی و افشاگری نمایند، مسلمانها بیدار می‌شوند، در نهایت کارشان زار خواهد شد.

پس نباید اینها پراکنده باشند، تا به همه جای دنیا علی و اهل بیت او معرفی گردند، روی این اصل برنامه‌های گوناگونی را پیش پای اینها گذاشت، و به طور کلی مهارشان کرد، که هیچیک از آنها نمیتوانست لب بگشاید، و سخنی که از رسول خدا شنیده بود، در اختیار مردم قرار دهد.

از آنجا که کار گردان این صحنه، شگردهای پخته شده‌ای، برای ساکت کردن مردم و خفه کردن آنها در مغز خود پرورانده بود، از زمان حیات رسول خدا تا الان هم با این مکرها و نیرنگها از خطرات عبور کرده و به مرز موفقیت رسید. در این مورد هم بیکار ننشست.

عن عبد الرحمن بن عوف قال: واللّٰهُ ما مات عمر حتّى بعث الى اصحاب رسول اللّٰه فجمعهم من الافاق (عبدالله بن حذیفه و ابی الدرداء و ابی ذر و عقبه بن عامر) فقال: ما هذه الأحادیث الّتی أفشیتم عن رسول اللّٰه فی الافاق؟! قالوا أتنهانا؟! قال لا، أقیموا عندی لا واللّٰه لا تفارقونی ماعشت (الحديث) عبد الرحمن بن عوف گوید: به خدا قسم عمر نمرد تا اصحاب رسول خدا را از اطراف و اکناف (کسانی مانند عبدالله بن حذیفه و ابی درداء و اباذر و عقبه بن عامر را) جمع کرد و گفت: این چه حدیثهایی است که در عالم (و در جاهای مختلف دنیا) از رسول خدا پخش کرده‌اید گفتند: آیا ما را مانع می‌شوی؟! گفت: نه اما به خدا قسم (حق ندارید) تا من زنده‌ام، از من جدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۱

شوید! (تا آخر خبر). «۱»

از حدیث فوق چه مطلبی به دست می‌آید و چه سیاستی دنبال می‌شود و بالأخره چه عنوانی فهمیده می‌شود؟! آیا غیر از این است که رهبر گروه در بیخ گوشش زنگ خطر را احساس می‌کرد، که اگر احادیث رسول خدا عالمگیر شود، حقانیت حضرت علی علیه السلام بر ملا شده، بر همگان ثابت خواهد شد؛ و قیامهای خونین شروع شده و در نهایت به متزلزل شدن پایه های حکومت ناحق خود و یا به سقوط قطعی آن خواهد انجامید؟!.

بدینجهت برای کنترل کارها و در اختیار گرفتن اصحاب و در دست داشتن مهار گفتارها، و کنترل اوضاع که رو به وخامت گذاشته بود، همه سخن گویان اصحاب را در مدینه گرد آورد و مهر سکوت بر لب آنها زد و در زیر سیطره خود در آورد؛ لطفاً به احادیث ذیل دقت نمایید.

۱- ابوبکر در دوران خلافت خود به تدوین احادیث تصمیم گرفت در مدت کم پانصد حدیث گرد آمد فبات لیلته یتقلب کثیراً، تاصبح در رختخواب خود این طرف و آن طرف چرخید (ونخواستید) عائشه گفت: این ناراحتی پدرم مرا پریشان کرد، وقتی صبح فرارسید به من گفت: دخترم هرچه از احادیث نزد تو است بیاور، آوردم آنها را از من گرفت و به آتش کشید! (چرا؟ چون دید در لابلای آن احادیث، چه فضیلتهایی از علی و اهل بیت او به میان آمده است) «۲».

۲- ابی وهب گوید: شنیدم مالک می‌گفت: عمر بن خطاب خواست احادیث را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۲

بنویسد یا نوشت سپس گفت: لا کتاب مع کتاب اللّٰه کتابی غیر از کتاب خدا نیست (شگرد همیشگی برای اسکات مردم) «۱».

۳- زهری نقل می‌کند: عمر بن خطاب اراده کرد سنن (رسول خدا) را بنویسد و از اصحاب استفتاء نمود همگی اشاره کردند که بنویسد، یک ماه مردد ماند یک روز صبح گفت: من می‌خواستم سنتها را تدوین نمایم به یادم آمد که اقوامی از پیشینیان این کار را کردند، و کتاب خدا را ترک نمودند و به نوشته‌ها رو آوردند، به خدا سوگند من کتاب خدا را با هیچ چیزی مخلوط نمی‌کنم (ترفند معمولی او) «۲».

۴- قاسم بن محمد بن ابی بکر گوید: در زمان عمر بن خطاب احادیث زیاد شد، مردم را سوگند داد آنها را آوردند، وقتی جمع شد همه را آتش زد و سوزاند (تا آخر خبر) «۳».

احادیث در این باره متواتر است که عمر از تدوین احادیث رسول خدا ممانعت بعمل آورد، برای اینکه مردم را به سکوت وادارد و از عکس العمل باز دارد، گفته خود را با کتاب خدا زینت داده و خود را مدافع کتاب خدا، جلوه داده و دلسوز نشان می‌داد، که مبدا کتاب خدا متروک شود مانند حرفی که در زمان رحلت رسول خدا زد.

آیا این همه ممانعتها برای دلسوزی بر کتاب خدا بود؟! یا تحکیم پایه های حکومت خود و در دست داشتن زمام امور و خلافت؟! وجدان سالم در این باره قاضی خوبی است که قضاوت نماید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۳

مؤرخین نوشته‌اند: اول کسی که تدوین دیوان کرد «۱» و اول کسی که تاریخ نوشت عمر بود. «۲»
او برای خود دیوان ترتیب می‌دهد و تاریخ می‌نویسد! اما نوبت به تدوین حدیث که می‌رسد اِعمال قدرت و نهی از کتابت می‌کند
به طوری که رو در روی بزرگان اصحاب ایستاده و او را بدینگونه تهدید می‌کرد:

لَتَرَكَنَّ الْحَدِيثَ أَوْ لَأُلْحِقَنَّكَ بِأَرْضِ الْغَزَّةِ «۳»

حتماً باید حدیث گوئی را ترک کنی یا به زمین دور دستی، تبعیدت می‌کنم جَرَدُو القرآن، وَأَقْلَوْا الزَّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ «۴»
قرآن را مجرد نگهدارید و روایت از رسول خدا را کم گوئید!

أَقْلَوْا الْحَدِيثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ زَجَرَ غَيْرَ وَاحِدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ عَنْ بَثِّ الْحَدِيثِ نَقْلَ حَدِيثٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ را کم کنید و چند نفر از
اصحاب را از پخش حدیث ترسانید و اذیتشان کرد (عبدالله بن مسعود و ابی الدرداء و ابا مسعود أنصاری را به خاطر نقل حدیث
سه روز زندانی کرد «۵» بعضی آنقدر در زندان ماند تا عمر کشته شد «۶» ابی بن کعب را به خاطر نقل حدیث با تازیانه زد «۷»
أبو هریره گوید: ما از ترس تازیانه عمر، قدرت گفتن قال رسول الله را نداشتیم تا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۴

عمر از دنیا رفت. همو می‌گفت: ما کنت محدثکم بهذه الأحادیث و عمر حی؟! أما والله لأیقنت أن المخففة ستبأشر ظهري و در
روایت دیگری او گوید: اگر در زمان عمر مانند امروز حدیث می‌گفتم تازیانه او به پشتم می‌نشست. «۱»
از این روایات زیاد است طالبین به کتابهای مربوطه مخصوصاً به کتاب «من حیات الخلیفه عمر بن الخطاب» نوشته استاد (عبدالرحمن
احمد بکری)، بخش (منعه من تدوین الأحادیث) ص ۲۷۹ بعد و النص والإجتهاد ص ۷۵ بعد مراجعه نماید.
از این رئیس، کسی سؤال نکرد آیا متشابهات قرآن و مجمل آن جز با سنت، با چه چیزی بیان روشن می‌شود؟! آیاعام آن با سنت
تخصیص نمی‌یابد و مطلقش با چه بیانی مقید می‌شود؟!

مگر با حفظ سنت، قرآن حفظ و با از بین رفتن آن خیلی از احکام قرآن از میان نمی‌رود؟!

اگر دو خلیفه اول با آن قدرتی که داشتند سنن رسول خدا را تدوین می‌کردند چه اندازه به این امت خدمت کرده بودند، آنها را از
شرّ دروغگویان بعدی نگه‌میداشتند و چون بیشتر اصحاب حضور داشتند خیلی از مشکلات بعدی حل می‌شد.

حد اقل اجازه میدادند کسی را که خداوند در آیه ۱۲ سوره مبارکه یس «۲» به (امام مبین) تعبیر کرده، کتاب و سنت را در وجود او
قرار داده بود، این عمل خطیر را انجام میداد (ولی زهی خیال ناشدنی! مگر هدف آنها مرگ سیاسی دادن به همین امام مبین نبود)
چه ستمهایی در این مورد به این امت مرحومه مظلومه وارد شد و چه اندازه دست کذابین بعدی را باز گذاشتند تا در مواقع مقتضی
بتوانند، دروغهایی در مدح آنها و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۵

پیروانان آنها به رسول خدا نسبت دهند، و هر فرمانروائی، در زمان خود عده‌ای را بگمارند تا به نفع آنها اخبار و احادیثی ساخته، به
خورد مردم بدهند، و با دلبخواه خود در جامعه رواج دهند

۳ «تغییر مقام ابراهیم»

۳ «تغییر مقام ابراهیم» مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است که حجاج پس از طواف کعبه، بنا به دستور قرآن کریم «وَاتَّخِذُوا مِنْ
مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى «۱» از مقام ابراهیم برای خود جای نماز بگیری.

در آن نماز می‌خوانند، آن سنگ را در زمان بنای «بیت» حضرت ابراهیم و اسماعیل، زیر پا گذاشته و گل و سنگ به دیوار بلند

می‌کردند، و «بریت» چسبیده بود، عربها آن را پس از ابراهیم به محل فعلی آوردند وقتی که رسول خدا مبعوث شد آن را به جای اولی بر گرداند یعنی به بیت چسبانید، در زمان رسول خدا و ابوبکر به بیت چسبیده بود، وقتی که عمر به سر کار آمد باز آن را به محل فعلی برگردانید «۲».

رهبر گروه چقدر جرئت داشت که تا این حد به اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اعتنا کرده و آن را نادیده بگیرد و کسی هم قدرت اعتراض نداشته باشد

«نهی از دو رکعت نماز تطوع»

«نهی از دو رکعت نماز تطوع» با چندین طریق از عائشه روایت شده است که گفت: دو نماز را رسول خدا در سرّ و علانیّه در خانه من ترک نکرد، دو رکعت پیش از فجر و دو رکعت بعد از عصر «۱»

اما عمر در دوران زمامداری اش از بجا آوردن آن نهی نمود و اگر کسی به جا می‌آورد اذیتش می‌کرد و می‌گفت: می‌ترسم بعد از من گروهی آن را برای خود عادت دهند و تا غروب بخوانند و در ساعتی که رسول خدا از عبادت آن نهی کرده، بجا آورند. «۲» باز بازیرکی کامل مردم را از عکس العمل باز میدارد، حتی در این مورد زید بن خالد و ابن محمد بن منکدر را زده است «۳»

۵ «نهی از متعتان»

۵ «نهی از متعتان» ۱- روزی در منبر رسول خدا با کمال جرئت اعلام داشت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما و أعاقب علیهما متعّة الحجّ و متعّة النساء دو متعه در زمان رسول خدا بود من از آنها نهی کرده و هرکس انجام دهد عذابش می‌کنم. «۴»

در روایت دیگر است که گفت: أیّها الناس ثلاث کُنّ علی عهد رسول الله و أنا أنهی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۷

عنهنّ، و أحرّمهنّ، و أعاقب علیهنّ متعّة الحجّ، و متعّة النساء و حیّ علی خیر العمل ای ای مردم سه چیز در زمان رسول خدا بود، من از آنها نهی میکنم و حرام می‌نمایم، و مباشرین را عذاب می‌کنم، «متعّه حجّ» «متعّه زنها» و «حی علی خیر العمل» را «۱».

رئیس گروه در میان مسلمانها طوری خود را، جازده بود با اینکه خود اعتراف می‌کند که به این سه چیز در زمان رسول خدا عمل می‌کردند من نهی می‌کنم، کسی بلند نشد و یا نتوانست بلند شده و بگوید: آخر تو چه کاره‌ای حلال خدا را حرام کنی، اما چه میشود کرد به جز اهل بیت علیهم السلام گروه زیادی از او پذیرفتند.

۲- ابوموسی اشعری به حلیت دو متعه فتوی میداد به او گفتند: رویدک بعض فتیاک فانک لا تدری ما أحدث امیر المؤمنین فی التّسک بعدک مواظب خودت باش نمی‌دانی امیرمومنان (یعنی عمر) بعد از تو به مناسک حج چکار کرده است.

ابوموسی او را ملاقات نموده از جریان جويا شد عمر گفت: من می‌دانم رسول خدا و اصحابش متعّة الحجّ را انجام می‌دادند، اما من خوشم نمی‌آید مردم در زیر درخت أراک با زنها جماع کنند سپس به حج احرام ببندند در حالی که، از سرهایشان آب غسل فرو ریزد. «۲»

۳- ابن عباس به حلیت متعه فتوی میداد عروه بن زبیر به او گفت: از خدا نمی‌ترسی اجازه متعه می‌دهی در جواب او گفت: سل أمّک کیف سطعت المجامر بینها و بین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۷۸

أبیّک! فسألها فقالت: ما ولدتک إلّا بالمتعّة از مادرت پیرس چگونه در میان او و پدرت جرقه‌ها (ی شهوت) بالا گرفته بود، از مادرش

پرسید جواب داد: من تو را از متعه به دنیا آورده‌ام. «۱»

۴- ابی نصره گوید: به جابر بن عبد الله گفتم: ابن عباس متعه را حلال و ابن زبیر حرام می‌داند گفت: ما در زمان رسول خدا متعه کردیم، زمانی که عمر به خلافت رسید گفت: خداوند به پیغمبرش هر چه را خواست حلال و حرام کرد، و قرآن هم به طور طبیعی نازل شد، آن طور که خدا گفته است حج و عمره را تمام کنید اما از نکاح زنها دوری جوید! اگر کسی در حج زنی را نکاح کند پیش من آورند سنگسارش می‌کنم «۲».

۵- سعید ابن مسیب گوید: در عُسفان، علی با عثمان گرد آمدند، عثمان متعه و عمره را نهی می‌کرد، علی به او گفت: کاری را که رسول خدا به آن امر کرده تو از آن نهی می‌کنی عثمان گفت: دعنا منك، فقال علیّ إنّی لا أستطیع أن أدعک رهیمان کن!، علی گفت: من نمی‌توانم رهایت سازم (تا آخر خبر). «۳»

۶- در زمان رسول خدا در ایام حج، متعه بگونه‌ای رایج بود که حضرت برای عمره به مکه آمد بود زنهاى مکه خود را زینت کامل کرده بودند، اصحاب از طولانی شدن جدائی از زنهایشان شکایت کردند در جواب فرمود: إستمعوا من هذه النساء از این زنها متعه کنید «۴»* در این مورد روایات زیاد هست که این اندازه کفایت می‌کن

۵ «شوری»

۵ «شوری» قال رسول الله صلى الله عليه وآله- الويل الويل لأمتي من شورائين شوري في المدينة و أخرى بالزوراء وای وای بر امت من از دو شورای بزرگ، در مدینه و دومی کوچک در زوراء. (به اول فصل سقیفه ص ۲۵۵ رجوع شود) تا روزی که عمر دستور تشکیل شوری پس از خود را صادر نکرده بود هیچیک از اصحاب به خاطرشان نمی‌رسید و جرئت آن را نداشت که ادعای خلافت نمایند «۱» وقتی که از زنده ماندنش مأیوس شد به او گفتند: کسی را برای بعد از خود جانشین تعیین نما، گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را ولیعهد قرار می‌دادم چون او امین امت بود!! و اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود او را به خلافت بر می‌گزیدم چون او در دوستی خدا شدت داشت، گفتند: پسرت را معین کن، او قبول نکرد، مردم بیرون رفتند دوباره برگشتند گفتند: برای خود ولیعهد تعیین نما در جلسه دوم گفت: من تصمیم گرفتم برای شما کسی را تعیین نمایم که پسندیده‌ترین و شایسته‌ترین شماست: که شمارا وادار کند به حق عمل کنید و أشارإلی علیّ به علی اشاره نمود. گفتند: پس چرا معطلی ترا چه مانع شده است که او را تعیین کنی؟ گفت نمی‌خواهم از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۰

در حیات و پس از مرگ مسئولیت زمامداری را به دوش بکشم!! «۱» اما دور این گروه را بگیرید. (علی، عثمان، عبدالرحمن، سعد، زبیر و طلحه) با هم مشورت کنند تا یکی را انتخاب کنند که شما نیز حتماً به یاری او برخیزید، سپس آنها را احضار کرد و گفت: وقتی که من مردم، سه روز مشورت کنید روز چهارم نیاید مگر اینکه امیری را تعیین کرده باشید.

سپس به ابی طلحه انصاری گفت: پنجاه نفر مسلح باخود داشته باش و اینها را در خانه‌ای گرد می‌آوری و در در خانه کشیک می‌دهی، و صهیب هم در این مدت نماز جماعت را به مردم اقامه کند، اگر پنج نفر یکی باشند و یک نفر مخالفت کند با شمشیر سرش را بردار و اگر چهار نفر یکی شدند دو نفر دیگر مخالفت کند، آن دو را از میان بردار و چنانکه سه نفر سه نفر باشند خلیفه یکی از آن سه است که عبدالرحمن با آنهاست و اگر آن سه دیگر مخالفت کردند هر سه را اعدام کن و کار را یکسره کرده و به خود مسلمانها واگذار که خود کسی را تعیین کنند. «۲»

این خلاصه تشکیل شوری بود، حالا- بادقت به بافت این شوری نظر کنید که چگونه باترفند زیرکانه یکی از باندها و مهره های گروه را به کرسی خلافت می‌نشانند که کسی نتواند دم بیاورد و نفس بکشد؛

کسی که ادعاء می‌کرد (و زر-وبال) خلافت را پس از مرگ، نمی‌تواند بدوش بکشد، حالا بین زیر بنای شوری را چه ماهرانه پی ریزی کرده و نقشه را بگونه‌ای ترسیم از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۱

نمود که، خلافت را از خاندان بنی هاشم دور کند، چون چهار نفر از اعضای شوری از یک تیم و یک باند بودند فقط زیر و علی بود که در طرف مقابل، قرار گرفته بودند، اگر کوچک‌ترین اظهار مخالفت می‌کردند، بی چون و چرا، بلا درنگ کشته می‌شدند؛ نقشه طوری طراحی شده بود یا باید خلافت بعدی را، می‌پذیرفتند و یا اعدام می‌گشتند. ای کاش عمر، باصراحت عثمان را تعیین میکرد و به غائله خاتمه میداد که بعدها آنهمه خونریزی و بد بختیها را برای مسلمانها تحمیل نمی‌کرد، عمر با این وصیت کار را یکسره کرده بود که تا ابد به هدف خود برسد، زمینه را طوری فراهم ساخت، که حتماً عثمان و بعد از او خاندان اموی (مروان و معاویه و...) به کرسی خلافت نشینند.

آل رسول برای همیشه از حق مسلم خود محروم گردید، و فکرهای خفته را با این وصیت بیدار نمود، و گر نه کدام یک از بنی امیه و یاعباسیان به فکر خلافت می‌افتادند، بعد از آن وصیت بود که خیلی‌ها خود را شایسته خلافت دانستند. ای کاش عمر ریشه غائله را می‌سوزاند یکی را از آن شش نفر معین می‌ساخت و این همه گرفتاریها را به خاندان وحی فراهم نمی‌کرد. و اساساً ای کاش عمر جریان تعیین خلیفه را به خود مردم وامی‌گذاشت تا مسلمانها خود راه خود را پیدا کنند!.

یروی انّ سعید بن العاص جاء مَرَّةً فی حجة فقال له عمر: سیلی الأمر بعدی من یصل رحمک و یقضی حاجتک، قال سعید فمکثت خلافة عمر بن الخطاب حتّی استخلف عثمان و أخذها .. فوصلنی و أحسن و قضی حاجتی و أشرکنی فی أمانته روایت شده است که، روزی سعید بن عاص اموی برای کاری پیش عمر آمد، عمر به او گفت: به زودی کسی بعد از من زمام خلافت را به دست می‌گیرد که رَحِم تو را وصل و نیاز هایت را برطرف می‌کند!! (بلی تعجبی ندارد چون کارها از پیش تعیین شده بود).

سعید گوید: پس از عمر، عثمان در کرسی خلافت مستقر شد، به رفع احتیاجاتم اقدام و مرا در امانتهایش شریک و به من خوبی کرد. «۱»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۲

روزی عمر به مغیره بن شعبه گفت: هل أبصرت بهذه العینک العواء منذ اصیبت؟! تو از آن روزی که به چشمم صدمه خورد، با آن چشم معیوب می‌بینی؟! گفت: نه، گفت: أما واللّه یعورّ بنو أمیّة الإسلام کما اعورّت عینک هذه، ثم لیعمیّنه حتّی لا یدری این یذهب ولا این یجیء ... به خدا قسم بنی امیه اسلام را کور می‌کنند همچنانکه چشم تو کور شد و آن را به روزی می‌اندازند دیگر معلوم نمی‌شود به کجا می‌رود و از کجا می‌آید «۱».

در آن شورای کذائی، عبد الرحمن بن عوف با اینکه میدانست که علی علیه السلام به هیچوجه شروط او را نخواهد پذیرفت، به ظاهر سه بار به حضرت پیشنهاد کرد اگر با سیره شیخین رفتار نمائی، من باتو بیعت می‌کنم؟! فرمود: من با کتاب خدا و سنت رسول خدا رفتار می‌نمایم و به او فرمود: إنّ کتاب اللّٰه و سنّة نبیّه لایحتاج إلی أجیری (یعنی الی طریقه) أحد؛ أنت مجتهد أن تزوی هذا الأمر عنی (الحديث) به درستی که کتاب خدا و سنت رسول خدا به طریقه کسی احتیاج ندارد، (تو که این همه اصرار در طریقه شیخین داری و میدانی که من قبول نخواهم کرد) پس کوشش تو در این است که مرا از خلافت منزوی کنی (دیگر نیازی به مقدمه چینی ندارد) (تا آخر خبر) «۲».

با این صحنه سازی، عثمان کرسی خلافت را تصاحب نمود چون او شروط از پیش تعیین شده، (شوهر خواهرش) عبد الرحمن را پذیرفت.

ستمها و کارهای نا شایست (از قبیل سوار کردن بنی امیه برگردن مسلمانها و اجحاف در مصرف بیت المال و بذل و بخشش صدها

هزاری به دامادش مروان و دار و دسته های خود و تبعید اباذر صحابه رسول خدا و کتک زدن به عبدالله بن مسعود و پاره کردن فتق او و غش کردن عمار در اثر کتک کاری او و... شروع کرد و از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۸۳

تادم مرگ هم عقب نشینی نمود.

روزی به عبدالرحمن گفتند: هذا عمل یدیک فقال: ما کنت اظنّ هذا أبداً! لكن لله على على أن لا أكلمه أبداً ثم مات عبد الرحمن و هو مهاجر لعثمان حتى قيل أن عثمان دخل عليه في مرضه يعوده فتحول الى الحائط لا يكلمه اين نتیجه کار و دست آورد توست گفت: به خدا قسم من اين جوری نمی دانستم لكن به خدا سوگند ابداً با او حرف نمیزنم او مُرد و با عثمان حرف نزد، «۱» هنگام مرگش، عثمان به عیادتش رفت، او رو به دیوار کرد و با او سخنی نگفت (آیا این ندامت های ظاهری که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته بود، مگر جواب این همه جنایت هارا میداد هیئات!!) «۲»

عمر، خود همه چیز را پیش بینی کرده بود، ابن عباس گوید: با عمر ملاقات کردم پس از صحبت های زیاد در باره اشخاص، گفتیم: عثمان بن عفان چطور؟ گفت: اگر به خلافت برسد فرزندان ابی معیط و بنی امیه را برگردنهای مردم سوار می کند و مال خدا را به آنها می بخشد به خدا اگر به خلافت برسد این کارها را خواهد کرد و اگر این کارها را انجام دهد عرب به سوی او حرکت کرده و او را خواهند کشت سپس ساکت ماند. «۳»** عمر در لحظات آخر زندگی اش گفت: اگر کسی را جانشین تعیین کنم این کار را بهتر از من کرده (یعنی ابی بکر) وإن أترك فقد ترك من هو خير مني یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر ترك کنم آنکه از من بهتر بود کرده است (یعنی رسول خدا «۴»)

خلاصه این بخش»

خلاصه این بخش» رسول خدا صلی الله علیه و آله با تشریفات ملکوتی، قدم به عالم ناسوت نهاد و در چهل سالگی با حضور امین وحی الهی (جبرئیل) در غار حرا، به نبوت مبعوث گردید.

بعد از بعثت، علاوه بر اینکه بیداد گری مشرکان در وطن، او را به ستوه آورد، در نهایت وادارش کرد، به شهر یثرب (مدینه منوره) هجرت کرده و جلای وطن شود.

اما در این شهر غربت نیز، عواملی اطراف او را گرفتند و در واقع عنکبوت وار، دورش را با تارهای فولادین (مکر و فریب و ظاهر سازی) تنیدند.

بنا به گفته ابن حزم اندلسی در پرتگاه راه «تبوک» و گردنه «أرشی» مابین جحفه و أبواء اقدام به ترور و از میان برداشتن او کردند اما موفق نشدند.

درست است دین رسول خدا صلی الله علیه و آله در این شهر با همت و فداکاری افراد شایسته و با ایمان، فراگیر جزیره العرب شد و در این شهر برنامه های آسمانی خود را پیاده نمود و به تمامی ملوک و رؤسای گیتی گردن فرازی کرد و...،

اما، نیز در این شهر گروه زیر زمینی، دوشا دوش او با ترفند های گوناگون، به تخریب پایه های ساختمان نوبنیاد اسلام، به نام اسلام مشغول بودند و در هر مقطعی که مناسب می دیدند به کارها و روشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض داده و برای آینده خود سنگربندی می کردند و پایه های محکم می چیدند. بعضی از آنها دختر به او دادند و بعضی دیگر از او دختر گرفتند؛ تا بدینوسیله از جریانهای اندرونی و نهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع کافی به دست آورند. از بیرون خود مستقیماً و از درون وسیله دختران خود، به اوضاع سیاسی و اقتصادی و... اشراف کامل داشتند.

برای تحکیم کار و تقسیم مقام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کعبه، یک پیمان نامه شش نفری نوشتند و در همانجا

(اندرون کعبه) دفن کردند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۵

متعاقباً پس از مدتی یعنی دقیقاً بعد از بیعت غدیر خم که موقعیتهای خود را در خطر جدی دیدند و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، چون هیچ گونه انتظار نداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جمع بیشمار حجاج نواحی مختلف کشور اسلامی، با یک اقدام تاریخی و شجاعانه، و با تصمیم قدرتمندانه، تمامی رشته‌های چندین ساله اینها را، پنبه کرده و بیاد فنا دهد؛ و احتمال نمی دادند رسول خدا صلی الله علیه و آله به همچون عمل مجدانه و ناگهانی دست بزند و در مدت چند دقیقه، به تمام آمال و آرزوهای اینها خط بطلان بکشد.

بالاجبار و بر خلاف میل باطنی خود، مات و مبهوتانه، اولین (بَخْ، بَخْ) گویان آن معرکه شدند، پس از پایان آن روز تاریخی و فراموش نشدنی که حجاج متفرق شده هر کسی راهی وطن خود شد، اینان نیز سر راه خود به مدینه در «عقبه اُرشی» دست به ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله زدند اما موفق نشدند با این دلهره، به مدینه وارد شده و در نیمه همان شب ورود، تشکیل جلسه داده و به شور پرداختند.

بعد از گفتگوهای زیاد به این نتیجه رسیدند که پیمان نامه دوم (صحیفه ملعونه ثانی) را با مواد محکمتر از پیمان نامه قبلی و با امضای تعداد زیاد (۴۴) نفری، نوشته و به وسیله ابوعبیده جراح که، آن شب به او (امین امت) لقب دادند، به مکه فرستاده و در کنار صحیفه قبلی دفن کردند، تا محفوظ بماند و عند اللزوم، از مفاد آن استفاده نمایند. از آن روز بعد با کمال هوشیاری مراقب اوضاع بودند و از داخل و خارج اوضاع را زیر نظر داشتند، تا اینکه دو ماه و چند روز بعد از جریان غدیر خم، رسول خدا در اثر مسمویت به بستر بیماری افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با وسیله جبرئیل از کارها و تصمیمات نهانی گروه فشار، اطلاع کافی داشت، بدینجهت خواست در آخرین روزهای عمر خود، افراد گروه را از شهر بیرون فرستد و مسافرت طولانی مؤته (محل شهادت جعفر طیار و یارانش برای انتقام گرفتن بفرستد). دستور داد جوانی بنام أسامه بن زید با درجه فرماندهی سپاه،

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۶

در یک فرسخی مدینه اردوگاه زند تا همه در آنجا جمع شده و حرکت نمایند.

از این طرف هم، کار گردان گروه فشار، هشیار بود و معنا و منظور پیامبر را از این بسیج و تجهیز لشگر، خوب می فهمید. لذا با آن شگردهای عامه پسند، هم لشگر اسامه را از حرکت باز داشت و هم خود در صحنه حاضر بود، در نزدیکی‌های خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسیله عوامل اندرونی از ریز و درشت کارها و از وضع عمومی او کاملاً مطلع بودند، تا اینکه از اندرون گزارش دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوات قلم می طلبد؛ با شنیدن این خبر دود از کله شان بلند شد، بلافاصله خود را به کنار بستر پیامبر رساندند یا اساساً از ابتدا، آنجا بودند و از ترس اینکه حادثه غیر مترقبه پیش نیاید، دور آن حضرت را خالی نمی گذاشتند تا حضرت خواست به آوردن دوات قلم لب بگشاید، کار گردان گروه با یک نسبت کفرآمیز «۱» که دور از شأن حتی یک فرد وحشی عرب بود، جلوی تصمیم پیامبر را گرفت و اجازه نداد این تصمیم را اجرا کند.

به اطراف نگاه کرد دید دور و بریها از این سخن نا راحت شدند بلافاصله گفت:

کفانا کتاب الله با این یک جمله احساسات آنها را مهار کرد.

از سنگینی گفتار وحشیانه او حضرت غش نمود وقتی که به هوش آمد، گفتند: ای رسول خدا کاغذ قلم بیاوریم؟! فرمود: بعد از آن سخن دیگر لازم نیست «۲».

باز آنحضرت خواست، حداقل بطور شفاهی منظورش را به مردم برساند فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ وصایای فراوان دیگری که در کتابهای مربوطه مشروحاً بیان شده است ولی
از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۷

متأسفانه دیگر دیر شده بود چون حضرت در داخل و خارج، حضور جدّی اعضای گروه را می‌دید و به هر کاری که می‌خواست دست بزند، آن را خنثی می‌کردند.

تنها کاری که در آن دم واپسین انجام داد، همه را از خانه بیرون کرد و فقط بچه هایش را به آغوش کشید و با چشم گریان آنها را می‌بوسید و وداع می‌گفت و به روزهای تاریک آنها آشک می‌ریخت.

پدر خانمها و دار و دسته آنها، آن پیامبر با عظمت را، این گونه بدرقه کردند! در آن شهر غریب در میان چهار عضو آل عبا علیهم السلام با ریختن آشک حسرت برای گرفتاریهای آینده آنها، چشم از این جهان بیوفا، فرو بست و برای همیشه خدا حافظی کرد و بچه هایش را در میان آن گرگان وحشی بی سر پرست گذاشت و خود به ملکوت اعلی پیوست. (بدترین بدرقه با برترین امام)
تا خبر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهر و اطراف شهر پیچید، کار گردان گروه، بدون تأخیر، در سقیفه بنی ساعده حضور یافت و زمام امور را در دست گرفت پس از سه روز تلاش و بگیری و ببند و وعده وعید بالآخره شخص مورد نظر و از پیش تعیین شده را، در کرسی خلافت مستقر کرد تازه به یادشان آمد که پیغمبر از دنیا رفته است. در خانه بظاهر سوت کور و در باطن، پر شور و غوغا، حاضر شدند دیدند علی علیه السلام بدن شریف را غسل داده و کفن کرده و نماز خوانده و آماده دفن، نموده است.

أفّ بر این دنیا و دنیا پرستان باد که همه چیزشان را فدای هدف می‌کنند. در متن کتاب خواندید که عایشه می‌گفت: وقتی صدای بیل را شنیدیم فهمیدیم رسول خدا را دفن می‌کنند. نمی دانم حکمت این پیشامدها چیست که؟!

جنازه اشرف کاینات با حضور چند نفر اعضای خانواده‌اش، و دختر دلبد او شبانه و مخفیانه باهفت نفر، و وصی او باز شبانه فقط همراه پسرانش پنهانی به خاک سپرده شوند؛ فرزندش حسن نیز باقلب مسموم و جگر پاره پاره و باتن تیر باران شده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۸

و در نهایت فرزند دیگرش در ملاء عام و در میان بیش از سی هزار مدعیان اسلام اعدام و بچه هایش اسیر و سر گردان کوه و بیابان شوند!!.

بنام بر حکمت ای خدای مهربان در پشت پرده برای صاحبان این عشق سوزان و عاشقان دلسوخته، چه پنهان کرده‌ای که ما بی خبریم و اینها هشیار، و ما در خواب غفلتیم و اینها بیدار.

این شخصیت که در این بخش قطره‌ای از دریای بیکران غم او بیان گردید، نفر اول اعضای پنجگانه اهل کساء و (آل عبا علیهم السلام) است که مسیحیان نجران از میدان نفرین آنها عقب نشینی کرده و آماده پرداخت جزیه شدند.

آری این اولین نفر از آل عبا و حاضرین در میدان مباحله بود که با یک دنیا درد و رنج، نگرانی و شکایت، بدرود حیات گفت، و به ملکوتیان پیوست؛

بلی این سلسله جنبان عالم امکان، در دست یک مشت انسان نماها و مدعیان اسلام، عمر پر برکت خود را به گونه‌ای بی پایان برد که با یک جمله کوتاه، خلاصه و چکیده بیست و سه سال دوران مأموریت الهیه‌اش را بیان فرمود: مأوذی نبیّی مثل مأوذیت هیچ پیغمبری، به اندازه من اذیت نشد.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۸۹

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله».

«مامن نبیِّ الّا و له نظیر فی اُمّته و علیّ نظیری».

«الریاض النضره: ۲/ ۱۶۴»

بخش ۳ مولود کعبه علی علیه السلام

اشاره

بخش ۳ مولود کعبه علی علیه السلام از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۱

بخش ۳ «مولود کعبه» «علی علیه السلام» جرجی زیدان گوید: «دنیا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد» (ظرفیت حمل وجود علی را نداشت بدینجهت آنطور که شایسته آن بود شناخته نشد و از دنیا ناشناخته گذشت)

در تاریخ جهان، از انبیاء گرفته تا فرد عادی، بغیر از علی علیه السلام نمی‌توان کسی را پیدا کرد، که در سید ایام (جمعه) در ماه حرام (رجب) در بیت الحرام، أبوالائمۃ الکرام و أشرف أئمة و مقدس ترین محل روی زمین، یعنی داخل کعبه معظّمه، از مادر متولد شده و قدم به دایره وجود، گذارد.

جائی که از ناسوتیان گرفته تا لاهوتیان و از ملکوتیان تا جبروتیان، کسی جز این مولود مبارک، در آنجا چشم به دنیا نگشوده بود، هیچ مادری را سراغ نداریم این مدال افتخار را بر سینه زند، جز «فاطمه بنت أسد» مادر این نوزاد ملکوتی. مکانی که هیچ ناپاکی از زن و مرد، حق ورود که، نه، بلکه حق زدن به دیوار بیرونی آنجا راهم ندارد. دیوار بیرونی جای خود دارد، بلکه نشستن در اطراف آن حرام و استفاده از فضای پیرامون آن غیر مجاز است؛ چون محل تولد او در قلب مسجد الحرام، که نه تنها ورود به فضای داخل آن بلکه تکیه به سمت خارج آن نیز نامشروع شناخته شده است. پس این مولود کیست و چیست که این همه غیر مجازها بر او جایز و حرامها به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۲

مادرش حلال و در محوریت کل روی زمین (مسجدالحرام) و در اندرون مرکزیت آن «یعنی کعبه» قدم به دایره وجود نهاد؛ ولادت مولود کعبه در کعبه، در شناساندن شخصیت او بر جهانیان، پرده خیلی از اسرار را برداشته و نقاب از روی سرّ مگوهای زیادی را کنار زده و آشکار ساخته است؛ خداوند تنها او را به این مقام اختصاص داد، که در حرم خود و داخل کعبه خود، از میهمان تازه وارد و مادرش، سه روز تمام، با انواع نعمتهای بهشتی اش پذیرائی نماید. «۱» مادری را درد زایمان به ستوه آورده و به کعبه پناه برده و در برابر کعبه ایستاده و نظربه آسمان افکنده و از خدای کعبه در به وجود آوردن بچه‌اش اینگونه استمداد کرده و یاری می‌طلبد!

پروردگارا من ایمان آورده‌ام به تو و بهر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و بهر کتابی که نازل گردانیده‌ای و تصدیق کرده‌ام به گفته‌های جدّم ابراهیم خلیل که خانه «کعبه» بنا کرده اوست؛ از تو سؤال می‌کنم بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و با سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست، ولادت او را بر من آسان بگردان! «۲»

خدای کعبه بی درنگ همان رکن پناه گرفته‌اش را شکافت و مادر رنجور را در جلوی چشمان قریشیان و حاضرین در مسجد الحرام، در اندرون کعبه‌اش، جا داد و از نظرها پنهان نمود؛ خبر این واقعه بی سابقه، در مدت کوتاهی در کوی و برزن مکه و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۳

پیرامون آن، پیچید به طوری که زن و مرد و خورد و کلان، فضای مسجدالحرام را پر کرده و سه شبانه روز انتظار می‌کشند تا برایشان مکشوف شود، که حال و کار این مهمان خدا به کجا منتهی خواهد شد. در کوچه به کوچه و خانه به خانه مکه صحبت از این جریان شگفت‌انگیز است؛ و کلید داران و بزرگان قبایل هرچه تلاش می‌کنند در کعبه را باز کنند تا از اسرار درونی آن سر در آورند ولی به نتیجه نمی‌رسند.

همه مات و همه مبهوت، همه حیران و سرگردان، که میزبان، چگونه از مهمانش پذیرائی می‌کند، کدام قابله به مادر او کمک می‌نماید و کدام پرستار افتخار پرستاری او را دارد با چه آبی او را شستشو می‌دهند و با کدام پارچه او را خشک می‌کنند، اساساً مگر او مانند بچه‌های دیگر به دنیا آمد؟! آیا مادرش او را مانند همه مادران، به دنیا آورد؟! یاپاک و مطهر و از مسیر ران راست مادر. «۱» و خخته شده «۲»

آیا در آن سه روز و سه شب، مادر با چیزی تغذیه و تخلیه نشد و نخوابید، و به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۴

نوزادش شیر نداد و این مهمان تازه وارد در این مدت از معده خود چیزی فرو نفرستاد؟!

آیا میزبان و مهماندار او، می‌خواست با کدام مدالهای ویژه او را مفتخر کند و به عالمیان معرفی نماید تا در آینده از وجود و امتیازات اختصاصی او بهره‌مند شوند؟!

ثم خرجت بعد الرابع و بیدها أمير المؤمنين عليه السلام ثم قالت: إني فضلت على من تقدمني من النساء لأن آسية بنت مزاحم عبدت الله عز وجل سرّاً في موضع لا يحب الله أن يعبد فيه إلا اضطراراً، وإنّ مريم بنت عمران هزّت النخله اليابسه بیدها حتى أكلت منها رطباً جثياً، و إني دخلت بيت الله الحرام فأكلت من ثمار الجنة و أوراقها (و أرزاقها) فلما أردت أن أخرج هتف بي هاتف: يا فاطمة سمّيه عليّاً فهو عليّ، والله العليّ الأعلى يقول إني شققت اسمه من اسمي، و أدبته بأدبي، و وقفته على غامض علمي، و هو الذي يكسر الأصنام في بيتي، و هو الذي يؤذن فوق ظهر بيتي، و يقدّسني و يمجدني، فطوبى لمن أحبه و أطاعه، و ويل لمن أبغضه و عصاه «۱»

سپس روز چهارم (میزبان او را مرخص کرد و از کعبه) بیرون آمد و امیرمؤمنان علیه السلام در دستش بود و گفت: ای مردم خداوند مرا بر زنان پیش از من برگزید، چون آسیه دختر مزاحم، خدا را در پنهانی در جایی می‌پرستید که خدا دوست نداشت در آنجا پرستیده شود، مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید، و مريم دختر عمران با دستهای خود درخت خشک خرما را تکان داد: برایش خرماي تازه ريخته شد و از آن خورد (و قوت گرفت)

و من به بيت الله الحرام داخل شدم، از میوه‌ها و رزقها و ورقهای بهشتی خوردم هنگامی که خواستم از آنجا بیرون آیم هاتفی مرا صدا زد و گفت: ای فاطمه او را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۵

علی نامگذاری کن پس او علی است و خدا، علی اعلی و گفت: نام او را از نام خودم پاره کردم و خودم او را با آداب خودم تأدیب نمودم (ادب یاد دادم) و او را به مشکلات علم خودم واقف کردم (اسراری دانش خود را بر او گشودم)، اوست که بتها را در خانه من، می‌شکند، اوست که در بالای خانه‌ام اذان خواهد گفت، و او مرا تقدیس و تمجید خواهد کرد، پس پاکی باد «۱» بر آن کس که او را دوست دارد، و وای به حال کسی که او را دشمن دارد و به حرفش گوش ندهد.

مادر از مهمانی خدا مرخص شد و بچه نازنینش را بغل کرده بیرون آمد زنان مکه پیرامونش را گرفته و مردانشان از دور نظاره گر این واقعه حیرت انگیزند

از مادر جریان اندرون کعبه را می‌پرسند در آنجا برای چه گذشت بچه ات را چگونه به دنیا آوردی و قابله و مامایت که بود و او را با کدام آب شستی و با چه پارچه‌ای خشکش کردی و دهها سؤال دیگر.

مادر پاسخ می‌دهد: من وقتی که از سمت شکسته دیوار وارد کعبه شدم و دیوار به حال عادی برگشت، مرا کمی هراس برداشت، و در این فکر بودم چگونه بچه به دنیا خواهد آمد و سر گذشتم چه خواهد شد؛

ناگهان دیدم از چهار گوشه کعبه چهار خانم با جلالت، ظاهر و به من نزدیک شدند؛

شما کیستید؟! من مادرت حوایم و او سارا و این مریم و آن یکی آسیه بنت مزاحم زن فرعون (در بعض روایت کلثم خواهر موسی) است؛

برای چه آمده‌اید؟ برای کمک به تو (و کارهای زنانه که احتیاج خواهی داشت) همگی آماده شده‌اند تا از میهمان خدا پذیرائی نمایند؛

ناگهان ولی خدا مانند آفتاب درخشان، پاک و مطهر در زمین کعبه قرار گرفت و سر به سجده نهاد و با انگشت به آسمان اشاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۹۶

مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، بِمُحَمَّدٍ يَخْتُمُ اللَّهُ النَّبُوَّةَ وَ بِي يَتِمُّ الْوَصِيَّةُ، و أنا أمير المؤمنين.

ناگهان از یک ناحیه بیت، حوریانی ظاهر شدند و آب بهشتی آورده و در پشت شست و شو داده و با حوله‌های بهشتی خشکش نمودند و سه روز از میوه‌های بهشتی تغذیه‌ام کردند. «۱»

پدر با کمال افتخار نوزادش را از مادر تحویل گرفت وقتی که با او روبرو شد؛

قال علي عليه السلام السلام عليك يا أبة و رحمه الله و بركاته، ثم تنحج و قال بسم الله الرحمن الرحيم* قد أفلح المؤمنون الايات «۲» رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن وقت سی سال داشت به مادر نوزاد فرمود: اجعلي مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی أكثر تربيته، و کان یطهر علیاً فی وقت غسله و یوجره اللبن عن شربه، و یحرک مهده عند نومه، و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی صدره و یقول: هذا أخی و ولیی و ناصری و صفی و ذخری و کھفی و ظھری و ظھیری و وصیی و زوج کریمی و أُمینی علی وصیتی، و خلیفتی و کان یحمله دائماً و یطوف به جبال مکة و شعابها و أودیتها «۳»

گهواره او را نزدیک رختخواب من قرار ده و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر تربیت او را خود انجام میداد، موقع نظافت، تطهیرش می‌کرد و شیرش را می‌داد و موقع خواب، گهواره‌اش را حرکت می‌داد، در بیداری برایش آرام آرام می‌خواند، بر سینه‌اش حمل می‌کرد و می‌فرمود: این برادر، ولی، یاور، و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۲۹۷

خالص، و ذخیره، و پشت و پشتوانه‌ام، وصی، و شوهر کریمه‌ام، و امین و وصیتم، و خلیفه من است؛ او را همیشه حمل می‌کرد و در کوه‌ها و دره‌ها و نه‌های مکه، می‌چرخانید.

أبوعلی همام گوید: وقتی که علی علیه السلام متولد شد، أبوطالب در حالی که علی علیه السلام در سینه‌اش بود، دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و با خود به أبطح برد و (رو به آسمان نمود) و ندا کرد:

يَا رَبِّ يَا ذَا الْغَسَقِ الدَّجِيُّ* * * * * وَالْقَمَرِ الْمَبْتَلَجِ الْمَضِيُّ

بَيْنَ لَنَا مِنْ حَكْمِكَ الْمَقْضِيُّ* * * * * مَا ذَاتَرِي فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

ناگهان چیزی شبیه ابر آمد و بر سینه ابو طالب چسبید، ابوطالب آن شیء را به سینه چسبانید، فلما أصبح إذا هو بلوح أخضر فيه مكتوب: چون صبح فرا رسید دیدند یک لوح اخضرى است که در آن نوشته شده است؛

خَصَّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُنْتَجِبِ الْمَرْضِيِّ

فإسمه من شامخ علي أشتق من العلي آري او علی است نامی که میهماندارش خود نامگذاری کرد و از نام علی الأعلی خود

منشق نمود.

روزی سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالهیثم و خزیمه و ابوالطفیل عامربن واثله به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با حالت غمبار گفتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم (دار و دسته مخالف) پشت سر برادر و پسر عمویت (علی) حرفهائی می شنویم که ما را نا راحت می کند رسول خدا ضمن روایت مفصلی که برای آنها درباره علی علیه السلام تشریح نمود (تا به اینجا رسید که: مادرش (فاطمه بنت اسد) به من گفت دستت را دراز کن، دست راستم را به سویش بردم، دیدم علی روی دست من است، دست راستش را به گوش راست خود گذاشته اذان و اقامه ابراهیمی، می گوید و به یگانگی خدا و به رسالت من، شهادت می دهد سپس به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۲۹۸

طرف من خم شد و گفت: السّلام علیک یا رسول الله، ثم قال: لی یا رسول الله أقرء؟! قلت إقرأ فواللهی نفس محمد بیده لقد ابتداء بالصّحف التي أنزلها الله عزّ وجلّ علی آدم فقام بها شیث، فتلاها إلى آخر حرف فیها سلام برتوباد ای رسول خدا آیا بخوانم؟! گفتم بخوان، قسم به خدائی که جانم در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه هائی که خداوند به آدم نازل کرده بود و پسرش شیث آن را پایدار ساخته بود، از اول تا آخر به گونه‌ای تلاوت کرد، اگر شیث زنده بود اعتراف می کرد او از من بلدتر است و صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود، سپس توراۃ موسی را، قرائت کرد که اگر زنده بود اقرار می کرد بآنّه أحفظ منها بعد زبور داود و انجیل عیسی را خواند اگر حاضر بودند اعتراف می کردند او (علی) حافظتر از آنان است؛

ثم قرأ القرآن الذي أنزل الله علی من أوله الى آخره فوجدته يحفظ كحفظی السّاعة من غير أن أسمع من آیه ثم خاطبني و خاطبته بما يخاطب الأنبياء، الأوصياء ثم عاد الى طفوليته و هكذا أحد عشر إماماً من نسله، فلم تحزنون سپس قرآنی را که برای من نازل شده است، از اول تا آخر قرائت نمود، دیدم آن طور که الان من حفظم همان طور حفظ بود، بدون این که من آیه‌ای را پیش از او (از کسی) شنیده باشم (یعنی هنوز به من دستور ابلاغ نیامده بود و کسی هم حتّی از یک آیه آن اطلاع نداشت) پس با من طوری سخن گفت و من نیز با او، همان طور که انبیاء با اوصیاء خود حرف می زند با احترام رسالت و نبوت بامن گفتگو کرد سپس به حالت بچه گی اش برگشت و این چنین است یازده امام از نسل او پس (ای سلمان و فلان و فلان) شما چرا از شماتت دشمنان غمگین می شوید (تا آخر روایت) «۱»

«تعیین خلیفه و وصی»

اشاره

«تعیین خلیفه و وصی» رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز اول ولادت علی علیه السلام «۱»

تابعث و از اول بعثت تا آخرین لحظات عمر، در مقاطع مختلف و مناسبتهای مقتضی سعی می کرد جانشین خود را به مسلمانها معرفی و جا افتاده نماید، از اجتماع خانوادگی (یوم الدّار والینذار) گرفته تا اجتماع هفتاد یا صد و بیست هزار نفری غدیر خم و پس از آن تا پایان عمر شریفش بایان علو درجات و عظمت مقام خلیفه مورد نظر خود (امیرمؤمنان علی علیه السلام) می خواست تا خودش در قید حیات است، مسئله خلافت جابیفند، و مسلمانها بسوی علی علیه السلام گرایش پیدا کنند، و اختلافی پیش نیاید، اما نتیجه این همه تلاشها و کوششها به کجا انجامید و بعد از این همه کش و قوسها چه نتیجه‌ای به دست آمد، در خلال این بخش مطالعه خواهید نمود

ولی ابتداءً لازم است به پاره‌ای از مطالب مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی اشاره‌ای داشته، و در نهایت نتیجه‌گیری کلی نمایم

«بأنبياء در باطن و بامن در ظاهر»

«بأنبياء در باطن و بامن در ظاهر» بعث علی مع کل نبی سرّاً و بعث معی جهرّاً علی با تمامی انبیاء در باطن و با من در ظاهر برانگیخته شده است. «۱»

امام صادق علیه السلام: کان علیّ علیه السلام مع رسول الله فی غیبه و لم یعلم به أحد علی با رسول خدا در پنهانی اش بود که کسی از آن اطلاعی نداشت. «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۳

این روایت یکی از مشکلات أخبار و غوامض أسرار امیر مؤمنان علیه السلام است «۱» که برای هر صاحب عقلی دلیل روشن و برهان شفاف بر ولایت الهیّه اوست

«۲ برادر، وصی، و خلیفه من»

«۲ برادر، وصی، و خلیفه من» در سال سوم بعثت، وقتی که آیه شریفه و أنذر عشیرتک الأقربین «۲»

یعنی نزدیکان عشیره خود را انداز کن (وبه سوی خدا و نبوت خود دعوت نما) نازل شد، حدود چهل نفر از عمو و عموزادگان خود، از اولاد عبدالمطلب را، گرد آورده و دورهم جمع کرد (آن را یوم الدار گویند) بشیر و غذای کم «۳» از آنها پذیرائی نموده و آنان را سیرنمود، فرمود: کدامیک از شماها می‌خواهد بعد از من، وارث و برادر و وصی و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۴

وزیر و خلیفه من باشد، سه بار این کلمات را تکرار نمود اما هیچیک از آنان جواب ندادند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که در هر سه مورد پاسخ مثبت داد.

فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، (آگاه و شاهد باشید) هذا أخی و وصیی و خلیفتی فاسمعوا له و أطيعوا این برادر و وصی و خلیفه من بعد از من در میان شما است (اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام، نمود) «۱».

این روایت را دانشمندان زیادی از اهل تسنن: در کتابهای حدیثی و تفسیری خود در تفسیر آیه شریفه و قاطبه علماء شیعه بامختصر تغییری آورده‌اند، که با نص صریح و با ضرس قاطع، خلافت و وصایت امیر مؤمنان علیه السلام را بیان نموده است

«۳ (در مقام هارون به موسی»

«۳ (در مقام هارون به موسی» حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد و اجعل لی وزیراً من أهلی، هارون أخی أشدد به أزاری و أشرکه فی أمری «۲»

(خدایا) از اهل بیت خودم برادرم هارون را برای من وزیر قرار ده تا با او کرم محکم شود، و او را شریک کارم، نما، در جواب آمد قال قد أوتیت سؤالک یا موسی «۳»

خواسته هایت به اجابت رسید ای موسی، و در جای دیگر خداوند می‌فرماید: و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه أخاه هارون وزیراً «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۵

همانا به موسی کتاب داده و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در جای دیگر به برادرش می‌فرماید: أخلفنی فی قومی و أصلح و لاتتبع سبیل المفسدین «۲»

در میان قوم من از سوی من جانشین و اصلاح گر باش و براه مفسدان تبعیت نکن.

در این آیات بر وزارت و خلافت و شرکت حضرت هارون بابرادرش، در امر تبلیغ، تصریح شده است، و روایتی که مورد قبول فریقین و از احادیث متواتر به شمار آمده است، حدیث «منزلۀ» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي «۳»

ای علی آیا راضی نمی‌شوی برای من مانند هارون باشی نسبت به موسی (یعنی تمامی مقامات و درجات هارون را، دارا شوی) فقط بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

«تواز من و من از توأم»

«تواز من و من از توأم» أنا منك و أنت مني ... «۴»

ای علی! من از تو و تو از منی ...

ما من نبیِّ إلّا و له نظیر فی أُمَّتِه و علیّ نظیری هیچ پیامبری نیست جز آنکه در میان امت خویش همانندی دارد، و علی همانند من است. «۵»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۶

علیّ منی بمنزله من رَّبِّی مقام علی علیه السلام نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است. «۱»

در جنگ احد هنگامی که همه از میدان جنگ فرار کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به سوی آنها کرده و فرمود: أنا محمد، أنا رسول الله لم أقتل و لم أمت، (ای مسلمانها کجا فرار می‌کنید) من محمد، من فرستاده خدایم، من کشته نشده‌ام و من نمرده‌ام (من اینجام).

فلانی و فلانی متوجه رسول خدا شده با لحن استهزاء آمیز گفتند: الان باز مارا، مسخره می‌کند، (دیگر کار از کار گذشته) چون همگی فرار کردیم کسی با پیغمبر نماند، جز ابودجانه (سماک بن خرشه) و علی علیه السلام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو دجانه را صدا زد و فرمود: ای ابودجانه! تو چرا نمی‌روی؟ تواز بیعت من آزادی، یعنی برو خودت را نجات ده فَأَمَّا عَلِيٌّ فَهُوَ أَنَا و أَنَا هُوَ، اما علی (اگر خیال می‌کنی او چرا نرفته است بدانکه) او منم و من اویم (با همان وضع ماندند تا) لشکر آسمانی رسید و جبرئیل در کنار رسول خدا ایستاد و به علی علیه السلام اشاره نمود و گفت: یا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمَوَاسَاتِ، ای محمد این است (ایثار و) فداکاری واقعی، حضرت فرمود: إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي و أَنَا مِنْهُ، علی از من و من از اویم (تا آخر خبر) «۲»

«دستور خدا»

«دستور خدا» هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهراء علیها السلام ناتوانی و حالت نزار حضرت را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۷

دید، گریه گلویش را گرفته اشک چشمش جاری شد، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

توکل به خدا کن (تاجائی که فرمود:) ای فاطمه خداوند پدرت را اختیار نمود و او را پیغمبر قرار داد، و به کافه خلق مبعوث کرد، سپس علی را اختیار نمود و مرا مأمور کرد تا ترا به او تزویج نمایم و اَتَّخَذْتَهُ بِأَمْرِ رَبِّي وَزِيْرًا وَوَصِيًّا إِنَّ عَلِيًّا أَكْثَرُ الْمُسْلِمِينَ عَلِي الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي حَقًّا وَاو را با امر خدایم، وزیر و وصی خود تعیین نمودم به درستی که علی در حقیقت بعد از من بزرگترین مسلمانها است بر همه مسلمانها (تا آخر خبر). «۱»

۶ «وصی و وارث منی»

۶ «وصی و وارث منی» عمار گوید: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک شد، به علی علیه السلام راز زیادی گفت، سپس فرمود: یا علی أنت وصی و وارثی، قد أعطاک الله علمی و فهمی ای علی وصی و وارث من تویی، خداوند علم و فهم مرا بتو عطا نموده است (تا آخر خبر) ۲

۷ «پرچم هدایت و نور دین»

۷ «پرچم هدایت و نور دین» هنگام وفاتش به علی علیه السلام فرمود: إعلم یا أخی إنَّ القوم سیشغلهم عنی مایشغلهم، فإنما مثلك فی الأئمة مثل الکعبة، نصبها الله للناس علماً، و إنما تؤتی من کل فج عمیق از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۸

و نأی سحیق و لاتأتی و إنما أنت علم الهدی، و نورالدین و هو نور الله یا أخی، والذي بعثنی بالحق لقد قدمت إلیهم بالوعید بعد أن أخبرتهم رجلاً رجلاً ما افترض الله علیهم من حقک، و ألزمهم من طاعتک، و کلُّ أجاب و سلم إلیک الأمر، و إنی أعلم خلاف قولهم (۱)

. بدان ای برادر بزودی اینها را چیزی که پیش خواهد آمد (سقیفه و نزاع خلافت و در نهایت ریاست) سرگرم می کند، مثل تو مانند کعبه است که خداوند آن را برای مردم راهنما و نشان قرار داده است، همانا به سوی تو می آیند از هر دره و شکاف عمیق و مسافت دور، و امانت به سوی کسی نمی روی؛

و به یقین تو پرچم هدایت و نور بخش دینی و آن نور خداست، ای برادر قسم به خدائی که مرا بحق، برانگیخته هر تک تک آنها را ترسانده و حق واجب ترا بر آنها خبر داده و لزوم طاعت ترا فهماندم، همه آنها جواب مثبت داده و بر تو تسلیم شدند در حالی که من خلاف گفتار آنان را می دانم!

۸ «علی را دشمن ندارید»

۸ «علی را دشمن ندارید» به هنگام رحلت پس از آنکه تمامی ادوات جنگ و مرکبها و سائر اموال خود را به علی علیه السلام تحویل داد، و در حضور همه مهاجرین و انصار، انگشترش را به انگشت امیر مؤمنان علیه السلام کرد، فرمود: (ای علی این را بدان) این کار را در حال حیاتم و در مقابل شهود بدانجهت انجام دادم، تا کسی بعد از من (در امر خلافت) باتو منازعه نکند (و مزاحم تو نشوند). پس فرمود: ای علی مرا بنشان، او را نشانیده بر سینه خود تکیه داد در حالی که از شدت ضعف سرمبارک به بدنش سنگینی می کرد، به طوری که همه حاضرین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۰۹

شنیدند فرمود: إنَّ أخی و وصی و وزیر و خلیفتی فی أهلی، علی بن أبی طالب، یقضی دینی و ینجز موعدی، یا بنی هاشم یا بنی عبدالمطلب! لا تبغضوا علیاً و لا تخالفوا من أمره فضلوا، و لا تحسدوه و ترغبوا منه فتکفروا (الخبر) (۱)

همانا برادرم و وزیر و جانشین من (و برگزیده من در میان یعنی از میان اهل بیت نه اینکه برای) اهلیتم، علی بن ابیطالب است، او قرضهایم را ادا می کند، وعده هائی که (به مردم) داده ام وفا می کند و انجام می دهد.

ای اولاد هاشم و ای اولاد عبدالمطلب به علی کینه نوزید، و با او مخالفت نکنید که گمراه می شوید، و به او رشک نبرید و از او دوری نکنید کافر می شوید

۹ «صفوراء و عائشه»

۹ «صفوراء و عائشه» عبد الله بن مسعود گوید: از رسول خدا سؤال کردم، وقتی که از دنیا رفتی که ترا غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیغمبری را وصی او غسل می‌دهد، پرسیدم ای رسول خدا پس وصی تو کیست؟ گفت: وصی من علی بن ابی طالب است، گفتم: ای رسول خدا بعد از تو چند سال میماند؟ فرمود: سی سال، چون یوشع بن نون وصی موسی بعد از او سی سال عمر کرد و زنش صفراء (صفوراء) بر علیه او خروج نمود و گفت: من بر کار خلافت از تو سزاوارترم و با موسی جنگید و مغلوب و اسیر شد، موسی با او بانیکی رفتار نمود، بعد از من هم دختر ابی بکر با چندین هزار نفر از امت بر علیه «علی» خروج کرده و جنگ می‌کند و مغلوب می‌شود، «علی» او را اسیر از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۱۰

مینماید و به خوبی با او رفتار می‌کند، در باره دختر ابوبکر، خداوند این آیه را نازل فرمود: «و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى»^۱ و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت (در میان مردم) ظاهر نشوید» مراد از اولی، صفراء دختر شعیب است. ۲

۱۰ «پرچم بزرگ دین»

۱۰ «پرچم بزرگ دین» در آخرین خطبه‌ای که گاه سخن می‌گفت و گاه ساکت می‌شد فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار و هرکس که امروز از جن و انس در اینجا حضور دارید، حاضرین به غائبین برساند، آگاه باشید کتاب خدا را در میان شما گذاشتم (و به دست شما سپردم، این را بدانید که) در آن است نورهدایت و بیان، هیچ چیزی را خداوند در آن فرو نگذاشته است، از طرف من حجت خداست بر شما، و حجت ولی من است، و خلقت فیکم العلم الاکبر علم الدین و نور الهدی وصی علی بن ابیطالب، ألا هو حب الله فاعتصموا به جمیعاً و لا تفرقوا عنه و به جا گذاشتم در میان شما پرچم بزرگ دین و نور هدایت، وصی خودم علی بن ابیطالب را، اوست ریسمان (محکم) خدا (بعد از من)، پس همگی به (دامن) او چنگ زنید و از اطراف او پراکنده نشوید به یاد آورید روزی را که دشمنان همدیگر بودید، خداوند، میان دلهای شما را به وسیله من مهربانی داد و با نعمت خدا برادران یکدیگر شدید

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۱۱

أیها الناس هذا علی بن ابی طالب کثر الله الیوم و مابعد الیوم، ای مردم این علی پسر ابیطالب گنج خداست امروز و بعد از امروز، هرکس او را امروز و بعد از آن، دوست بدارد به عهدی که با خدا بسته وفادار مانده و واجب خود را ادا کرده است، و هرکس او را امروز و بعد از آن دشمن بدارد، در روز قیامت کر و کور می‌آید و حجتی در پیش خدا ندارد، فرمایش خود را ادامه داد تا به اینجا رسید که فرمود: «علی أخی و وارثی، و وزیر و أُمینی و القائم بأمری و الموف بعهدی علی سَنَتی (الخبر) علی برادر و وارث و وزیر و امین من است و انجام دهنده کارهای من است و مانند خودم به جا رساننده تعهدهای من است». ۱

۱۱ «پدران مؤمنان»

۱۱ «پدران مؤمنان» این روایت باطریق اهل بیت از امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده است فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد در میان مردم ندا در دهم: آگاه باشید! هرکس در اجرت اجیری ستم کند از رحمت خدا دور باد، آگاه باشید! هرکس غیر از موالی خود دیگری را دوست بدارد لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید هر کس پدران خود را سب نماید لعنت خدا بر او باد

این مأموریت را انجام دادم، عمر بن خطاب به من گفت: آیا آنچه را که ابلاغ نمودی تفسیری دارد؟ جواب دادم: خدا و رسولش می‌داند.

پس عمر با گروهی از اصحاب، پیش رسول خدا رفتند، عمر گفت: ای رسول خدا آیا آنچه که علی بن ابیطالب اعلان می‌کرد تفسیری دارد؟ فرمود: بلی، من امر کردم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۲

آن مطالب را اعلان نماید، آگاه باشید هر کس در مزد اجیری ظلم کند لعنت خدا بر او باد خداوند فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱)

پس هر کس در اجرت ما ستم کند لعنت خدا بر او باد»

من او را امر کردم ندا کند: «من توالی غیر موالیه فعلیه لعنت الله، و الله يقول «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۲) و من کنت مولاه فعلی مولاه، فمن توالی غیر علی و ذرّیته فعلیه لعنت الله» هر کس پدران خود را سب کند بر او باد لعنت خدا، من خدا و شما را شاهد می‌گیرم که، من و علی پدران مؤمنان هستیم، هر کس ما را سب کند از رحمت خدا دور باد»

وقتی که از خدمت پیغمبر بیرون آمدند عمر گفت: «یا أصحاب محمد ما اکد النبی لعلی فی الولاية فی غدیر خم و لا فی غیره اشدّ من تأکید من یومنا هذا ای یاران محمد پیامبر در باره علی راجع به ولایت او نه در غدیر خم و نه در جای دیگر مانند امروز باشد تمام تأکید نکرده بود» خباب بن ارت گوید: این قضیه نوزده روز پیش از رحلت رسول خدا انجام گرفت (۳)

۱۲ «ساکت ای عایشه!»

۱۲ «ساکت ای عایشه!» امیر مؤمنان علیه السلام به منزل رسول خدا آمد، ابوبکر و عمر هم آنجا بودند، میان عایشه و حضرت نشست، عائشه (بعنوان اعتراض) گفت: برای نشیمنگاهت غیر از ران من و رسول خدا جایی پیدا نکردی؟! پیامبر فرمود: مه یا عایشه لا تؤذینی فی علیّ، فإنّه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۳

أخی فی الدنیا و أخی فی الآخرة، و هو أمير المؤمنين، يجلسه الله يوم القيامة على الصراط فيدخل أوليائه الجنة و أعدائه النار ساکت باش ای عائشه (بابی احترامی و بد گوئی) در باره علی، اذیتم نکن، او برادر من در دنیا و برادر من در آخرت و او امیر مؤمنان است، خداوند او را در روز قیامت بر صراط می‌نشانند دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم داخل می‌نماید. (۱)

در روایت دیگر فرمود: «ویک ما تریدین من أمير المؤمنين و سيّد الوصیین، و قائد الغر المحجلین وای بر تو!! از امیر مؤمنان و آقای اوصیاء و رهبر سفید پیشانیان،

چه می‌خواهی؟ (۲). این روایت با عبارتها و طرق گوناگون آمده است

۱۳ «اگر حادثه ای رخ دهد!!»

۱۳ «اگر حادثه ای رخ دهد؟!» شیخ طوسی رضی الله عنه روایت کرده است در جنگ حنین، صفیه زوجه رسول خدا به خدمت آنجناب آمد و گفت: ای رسول خدا! من به خاطر تو پدر و برادر و عموی خود را به کشتن دادم! پس اگر ترا حادثه ای رخ دهد خلافت و امامت با که خواهد بود آن حضرت به سوی امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد و فرمود: امر امامت و اختیار شما و جمیع

امت، با او خواهد بود. ۳»

۱۴ «بشنو و گواه باش»

۱۴ «بشنو و گواه باش» أم سلمة، شنید که یکی از آزاد کرده‌های او به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا می‌گوید؛ او را به نزد خود خواند، پس از به میان آوردن و بیان مطلب مفصلی در فضیلت آن حضرت، گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای أم السَّلمة! بشنو و گواه باش علی برادر و وزیر و علمدار من است در دنیا و آخرت. بشنو و گواه باش «علی بن ابی طالب» وصی و جانشین، و بعد از من، وفاکننده به وعده‌های من است (تا آخر خبر) «۱» در روایت دیگر است أم السَّلمة گفت: من از رسول خدا شنیدم فرمود: علی با قرآن و قرآن با علی است از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند «۲»

۱۵ «شما خود سر رها نشده‌اید»

۱۵ «شما خود سر رها نشده‌اید» امام موسی کاظم از پدر بزرگوار خود، او هم از پدرش امام محمد باقر علیهما السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرین را، گردآورد و به آنها وصیتها و سفارشهایی کرد و فرمود: و إني أعلمكم أني قد أوصيت إلى وصيّي، و لم أهملكم إهمال البهائم، ولم أترك من أموركم شيئاً فقام إليه عمر بن الخطاب فقال: يا رسول الله أوصيت بما أوصى به الأنبياء من قبلك؟ از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۵

قال: نعم، فقال: فبأمر من الله أوصيت أم بأمرك؟ قال له «اجلس يا عمر، أوصيت بأمر الله، وأمرت طاعته، و أوصيت بأمرى و أمرى طاعة الله و من عصاني فقد عصى الله، و من عصى وصيّي فقد عصاني و من أطاع وصيّي فقد أطاعني، و من أطاعني فقد أطاع الله لا ماتريد أنت و صاحبك» ثم إلتفت الى الناس و هو مغضب فقال: «أيها الناس اسمعوا وصيتي، من آمن بي و صدّقني بالنبوة و أني رسول الله، فأوصيه بولاية عليّ بن أبيطالب و طاعته و التصديق له، فإنّ ولايته ولايتي، و ولاية ربّي (الخبر) «۱» من به شما اعلام میدارم که (آنچه که بعد از من لازم است به وصی خودم گفته‌ام، شمارا مانند حیوانات بلامتکلیف رها نکرده‌ام و هیچ کاری از کارهای شمارا (بدون بیان) نگذاشته‌ام.

عمر بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا مانند وصیت پیامبران پیش از خودت وصیت کردی؟! فرمود بلی. گفت: این حرفهارا با دستور خدا میزنی یا خواسته خود تو است؟! فرمود: ای عمر بنشین (یعنی شلوغش نکن) «۲» همه سخنها و گفتارهای من سخن خداست با اینکه من دستور میدهم اما اطاعت از دستور من اطاعت از خداست، و هرکس بامن مخالفت و نافرمانی کند با خدا نافرمانی نموده است، و هرکس بر وصی من (علی) نافرمانی نماید، بر من نافرمانی کرده است و هرکس بر (وصایت) وصی من گردن نهد بر من فرمان برده است و هرکس از من فرمان بَرَد، از خدا فرمان برده است نه از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۶

آنطور که تو و یارت (ابوبکر) میخواهید.

سپس به حالت غضب متوجه مردم شد و فرمود: ای مردم وصیت مرا بشنوید:

هرکس به خدا ایمان آورده و نبوت مرا تصدیق نموده و پذیرفته است که من فرستاده خدایم (بدانکه که من او را) وصیت می‌کنم به پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب و بر اطاعت از او و تصدیق کردن او، پس ولایت او ولایت من و ولایت خدای من است تا آخر

۱۶ «وَصِيَّ مِنْ عَلِيَّست»

۱۶ «وَصِيَّ مِنْ عَلِيَّست» أحمد بن حنبل در کتاب مسندش از سلمان رضی الله عنه نقل می‌کند که از پیغمبر سؤال کرد ای رسول خدا وصی تو (بعد از تو) کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی برادرم موسی که بود؟ گفت: یوشع بن نون گفت: فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَ وَارِثِيَّ وَ مَنْ يَقْضِي دِينِيَّ وَ يَنْجِز مَوْعِدِيَّ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ پس همانا وصی، و وارث من، و کسی که قرض مرا ادا کند و و عده‌هایم را به انجام برساند، علی ابن ابیطالب است. ۱»

۱۷ «علی از من و من از اویم»

۱۷ «علی از من و من از اویم» پیغمبر صلی الله علیه و آله دو گروه از لشکریان خود را تحت فرماندهی امیر مؤمنان علیه السلام و خالد بن ولید به سوی یمن گسیل داشت، فرمود: اگر در آنجا گردهم آمدید علی فرمانده همه شماست، و اگر از هم جدا بودید هر کس به لشکر خود، فرمانده است؛
از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۷

(بعد از آنکه به یمن رسیده) بانی زبیده جنگیدند و پیروز شدند علی علیه السلام از اسیران زنی را برای خود اختیار کرد، بریده گوید: خالد در این باره نامه‌ای برای رسول خدا نوشته با من به مدینه فرستاد، وقتی که نامه را به آن حضرت رساندم آثار غضب در سیمای مبارکش آشکار شد، عرض کردم ای رسول خدا! این جایگاه یک پناهنده است، به من امر فرمودی با کسی بروم و از او اطاعت نمایم من هم اطاعت او کرده نامه‌اش را آوردم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقع فی علی فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّكَ بَعْدِي از علی بد گویی نکن او از من و من از اویم، او بعد از من ولی (وصاحب اختیار شماست «۱»).

۱۸ «منکرتو منکر من است»

۱۸ «منکرتو منکر من است» امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، مراخواست و فرمود: «یا علی أنت وصی و خلیفتی علی أهلی و أمتی فی حیاتی و بعد موتی، ولّیک ولّی، و ولّی الله، و عدوّک عدوّی و عدوّی عدوّ الله»

یا علی المنکر لإمامتک بعدی کالمنکر لرسالتی فی حیاتی لِأَنَّکَ مِنِّي وَأَنَا مِنْکَ، ثُمَّ أَدْنَانِي فَأَسْرَ إِلَى أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ كُلِّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ «۲»

ای علی تو وصی و جانشین براهلیت و اتم هستی در حال زندگی و پس از مرگ من، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۱۸

ای علی منکر امامت تو بعد از من مانند منکر رسالت من در حیات من است، چون تو از من و من از توأم، سپس مرا به خود نزدیک کرد پس در هزار دانش را برایم رازگوئی کرد (وگشود) که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می‌شود

۱۹ «هر که را من مولایم علی مولای اوست»

۱۹ «هر که را من مولایم علی مولای اوست» جریان غدیر خم مورد قبول فریقین می‌باشد و در این مورد نیازی به طول دادن کلام نیست، حدیثی را در بخش ۲ ص ۲۳۷ آوردیم، هر کس طالب تفصیل است به کتاب الغدیر و مصادر فراوان دیگر مراجعه نماید

۲۰ «سزاوار نیست»

۲۰ «سزاوار نیست» لاینبغی أن أذهب إلّا وأنت خلیفتی «۱»

ای علی! علیه السلام سزاوار نیست من از دنیا بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی

دور نمای مظلومیت علی علیه السلام

اشاره

دور نمای مظلومیت علی علیه السلام» (صبرت وفي العین قذی وفي الحلق شجی أری تراثی نهبا)
(تهمت کافر شدن بر او زدند دادگاه حکم او داور نداشت)

شیر میدان هیجا، و سرور لافتی، و شمشیر زن بدر و حنین، و خیر شکن، و مرحب و عمرو بن عبدود به خاک هلاک افکن، وو...
به خاطر عمل به وصیت رسول خدا و برای حفظ اتحاد مسلمانها، در برابر نخستین فرار کننده از میدان جنگ و یاران او، دست بسته مانده است.

در جلوی چشمش، بانوی عصمت و طهارت، و سرور زنان عالم را، به آن حال زار انداختند، نتوانست عکس العمل نشان دهد.
چنانکه در پاسخ به بانوی مظلومه و مقهوره‌اش که گفت: یا علی إشتملت شملهُ الجنین و قعدت حجرة الضّنین ای علی مانند بچه در شکم مادر، زانوهایت را بغل کرده ای، و مانند شخص متهم خود را (در میان این دیوارها) پنهان ساخته‌ای، (آخر فدک مرا غصب کردند و سندش را پاره نمودند و صورتم را با سیلی نیلی ساختند، و صدایم را خفه نمودند) در این حال، از مأذنه صدای مؤذن، بلند شد، تابه‌اشهد أنّ محمداً رسول الله رسید فرمود: زهرا (ی من) یکی از دو راه را انتخاب نما، شمشیر کشم و حق تو را از چنگ این (نامردان) در بیاورم و اینها که (دراثر زور بازوی من و سایر دلاوران و سلحشوران راستین به زنجیر کشیده و به اکراه، به ظاهر اسلام را پذیرفته‌اند از هم بگسلد و) این صدا تا ابد خاموش شود، یا (به خاطر بقای این نوای روحبخش و برای طنین افکندن این صدای دشمن شکن در اقصی نقاط عالم و تا
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۲۰

بقای تاریخ ادامه یافته و) باقی بماند؟!

زهرا (ی خانه وحی با درک عمق فاجعه بعدی) خاموش شد (وتا ظهور «یوسف» گمگشته‌اش، در «قبر گمشده» اش آرام گرفت).

ابن ابی الحدید گوید: بدانکه اخبار متواتر آمده است که علی علیه السلام مانند این اظهارات را زیاد داشت.
مازلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتی یومنا هذا. من از روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه مظلومم.
وقوله: اللَّهُمَّ أَخْزِ قَرِيشاً فَإِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَ غَصَبْتَنِي أَمْرِي. خدایا قریش را خوار نما که آنها از به دست آوردن حقم مانع و خلافتم را غصب نمودند.

وقوله: فَجَزَى قَرِيشاً عَنِّي الْجَوَازِي فَإِنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي وَ اغْتَصَبُونِي سُلْطَانِ ابْنِ أُمِّي. قریش با من بد، مدارا کردند در حق من ظلم نموده و سلطنت پسر مادرم (یعنی رسول خدا) را از من به تاراج (و یغما) بردند.

وقوله: وَ قَدْ سَمِعَ صَارِخاً ينادي: أَنَا مَظْلُومٌ - فقال: هَلَمْ فَلنصرخ معاً فَإِنِّي مَظْلُومٌ. عربی را دید فریاد میزند، من مظلومم! فرمود:
بیا با هم فریاد کنیم چون من هم دائماً مظلومم!.

وقوله: وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مُحَلِي مِنْهَا مُحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى. او (ابوبکر) می داند که موقعیت من برای خلافت مانند موقعیت قطب

(محور) است بر آسیاب.

وقوله: اری تراثی نهباً ارث خود را غارت شده می بینم.

و قوله: أصغیا یانائنا و حملاً الناس علی رقابنا. با ظرف ما سیر شدند و (بجای تشکر و قدر دانی) مردم را به گرده ما سوار کردند.

و قوله: إِنَّ لَنَا حَقًّا إِنْ نُعْطَهُ نَأْخُذَهُ وَ إِنْ نُمْنَعُهُ نَرْكَبُ أَعْجَازَ الْإِبِلِ «۱» و إِنْ طَالَ السَّرَى اِغْرَ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۱

حق ما را دادند، می گیریم و اگر مانع شدند، بر پشت شتر سوار می شویم اگر چه (راه و) بیابان طولانی باشد.

و قوله: ما زلت مستأثراً علیّ، مدفوعاً عما أستحقّه و أستوجبّه. دائماً متحمل ستم و از آنچه که مستحق و سزاوارش هستم، بدورم. «۱»

ما زلت مظلوماً منذ ولدتني أُمّی «۲» أو مذ كنت «۳»

از روزی که مادرم مرا به دنیا آورد و از روزی که بودم، مظلومم.

و قال إني مذللّ مضطهد مظلوم مغضوب مقهور محقور و إنهم ابتزوا حقّي واستؤثروا بميراثي ... «۴»

من، ذلیل، و ستم‌دیده، و مظلوم، و حق غصب شده، و مقهور، و تحقیر، شده، هستم، و آنها حقم را از من ربودند و به میراثم دست درازی کردند.

گفته اند که آنحضرت حتی یکبار نشد که از منبر برخیزد مگر اینکه می گفت: ما زلت مظلوماً منذ قبض الله نبيّه صلی الله علیه و آله. «۵»

از روزی که پیامبر وفات یافته، دائماً مظلومم.

روایت شده است به ابوذر گفتند: ما می دانیم (از این اهل بیت محبوب ترینشان به رسول خدا، بر تو نیز محبوبتر است؟ گفت: بلی.

گفتم: پس کدامیک از اینها را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۲

بیشتر دوست می داری؟ گفت: هذا الشّیخ المظلوم المضطهد حقّه، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «۱». و قال المقداد: ما رأيت

مثل ما أودى به أهل هذا البيت بعد نبيهم صلی الله علیه و آله «۲»

این شیخ مظلوم و حق برده شده یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

از ابی الحسن علیه السلام روایت است در نزد قبر امیرمؤمنان علیه السلام می گفت: السّلام علیک یا ولیّ الله، أشهد أنّک أوّل

مظلوم و أوّل من غصب حقّه، صبرت و احتسبت حتّى أتاك اليقين. «۳»

سلام بر تو ای ولیّ خدا من شهادت میدهم تو اولین مظلومی و اول کسی که حقش به یغما رفته است، صبر کردی و برای خدا تحمل نمودی تا مرگت فرا رسید.

قوی ترین دشمنش عمر به مظلومیتش اعتراف مینماید: ابن عباس گوید با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتم

ناگهان به من گفت: یابن عباس! ما أظنّ صاحبک إلّا مظلوماً ای پسر عباس! من صاحبت (علی علیه السلام) رانمی دانم مگر مظلوم «۴».

وقال علیه السلام مالنا ولقریش یخضمون الدّنيا یاسمنا، و یطؤون رقابنا فی الله من إسم جلیل

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۳

لمسمّی ذلیل. «۱»

ما با قریش چه خورده حسابی داریم، دنیارا (به احترام) نام ما، می خورند و گردن ما را در راه خدا لگد کوب می کنند، از نام

بزرگ (و جلیل) به نفع شخص ذلیل، سود می برند.

باز ابن عباس گوید: عمر به من گفت: آگاه باش به خدا سوگند این صاحب (پسرعمویت) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته ترین فرد برای خلافت بود اما درباره او از دو چیز ترسیدیم گفتیم: ای امیرمؤمنان!! آنها چه بود؟! گفت: ۱- جوانی، ۲- محبت زیادش به اولاد عبدالمطلب!! «۲»

عربی در مسجد پیش علی علیه السلام آمد، گفت من مظلومم! فرمود: نزد من بیا؛ نزدیک آمد حضرت دست بروی زانوان او گذاشت و پرسید مظلومیت در چیست؟ پاسخ گفت: حضرت فرمود: یا اعرابی! أنا أعظم ظلاماً منك، ظلمنی المدر و الوبر و لم یبق بیت فی العرب الا و دخلت مظلمتی علیهم و مازلت مظلوماً حتی قعدت مقعدی هذا. «۳»

ای اعرابی! مظلومیت من بالا-تراز مظلومیت تو است، کلوخ و سنگ بیابان، مرا ستم کرد، در عرب، خانه ای نماند مگر اینکه دادخواهی من به آنها رسید، در اینجا که نشسته ام دائم مظلوم و ستم دیده‌ام

(جفای روزگار)

(جفای روزگار) امیر آزادگان فرمود: أنزلنی الذّهر حتّی قیل معاویة و علی «۱» (علی و معاویه) «۲»

روزگار مرا پائین آورد (و کوچک کرد) تا اینکه گفته شد معاویه و علی (بامعاویه همدریف کرد).

و قال كنت فی آیام رسول الله صلی الله علیه و آله كجزء من رسول الله، ينظر إلى النّاس كما ينظر إلى الكواكب فی أفق السّماء، ثم غصّ الذّهر منّی ففرن بی فلاّن و فلاّن، ثمّ قرنت بخمسة أمثلهم عثمان، فقلت واذفر رسول الله ثمّ لم یرض الذّهر لی حتّی أردلنی فجعلنی نظیراً لابن هند و ابن النّابغة، لقد استنتّ الفصل حتّی القرعی. «۳»

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند ستارگان آسمان، با دیده احترام به من می نگریستند؛ سپس روزگار از من، به طوری چشم پوشی کرد که فلاّن و فلاّن را همدریف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری، همطراز نمود که بهتری نشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم:

وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادیها و بیوفائیها) راضی نشد مرا به گونه ای، کویید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمرو عاص) در آورد؛ به آسانی از شیر باز گرفته شد (صاحب حق، به خاطر شمشیر نکشیدنش و حفظ از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۵)

اتحاد مسلمانها، پس زده شد و در جمع آنها قرار گرفت با اینکه از نظر مقام) مهتر (و از نظر قدرت بدنی) حریف آنها بود.

چه خوب گفت امام أحمد بن حنبل: إنّ الخلافه لم تزین علیاً و لكن علیاً زینها خلافت علی را تزین نکرد (و آرایش نمود، بلکه) علی خلافت را زینت داد.

امام شافعی در پاسخ آنهایی که به حضرت ایراد گرفتند که به کسی اعتنائی نداشت! گفت: علی دارای چهار صفت بود که حق داشت بی اعتنا شود ۱- زاهد کامل بود، زاهد هیچوقت به دنیا و اهل دنیا اعتنا نمی کند، ۲- عالم واقعی بود، عالم اعتنائی به دنیا و مافیها ندارد ۳- شجاع به تمام معنی بود، شجاع به کسی اعتنا نمی کند، ۴- شریف بود و شریف همیشه بی اعتناست. «۱»

«ششقیة نماد مظلومیت»

«ششقیة نماد مظلومیت» خطبه ششقیة پر از این درد دلها و اظهار مظلومیتهاست، و خود امام خلاصه ای از دورنمای مظلومیتش را، در این خطبه به تصویر کشیده و برای آیندگان بعد از خود، تابلو نموده و میزان ستمدیدیگی اش را با عبارات فشرده و آسمانی اش، در معرض تماشای جهانیان، قرار داد

قال فی الخطبة الشقشقیة: أما والله لقد تقمصها ابن أبی قحافه وإنه لیعلم أن محلی منها محلّ القطب من الرّحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی إلّی الطّیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحاً وطفقت أرتئی بین أن أصول یدد جدّاء أو أصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتّی یلقى ربّه فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراثی نهبا.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۶

آگاه باش! سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابوبکر) ردای خلافت را (مانند پیراهن) برتن کرد، در حالی که به خوبی میدانست که من (از جهت کمالات علمی و عملی) برای خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم (و من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیابم که بدون آن آسیاب نمی چرخد).

(او می دانست) سیلها و چشمه های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت (هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد!).

پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن پیچیدم (و عطایش را به لقایش بخشیدم و کنار کشیدم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (بابی یآوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند شکبیا باشم؟! محیطی که: پیران را فرسوده و جوانان را پیر (و پژمرده) و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و ا می دارد سرانجام دیدم بردباری و صبر، بر عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبائی را پیشه خود ساختم ولی (با این اوضاع و احوال) به کسی میماندم که خاشاک (و گرد و غبار) چشمش را پر کرده و استخوان گلایش را گرفته باشد. با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت (وتاراج) می برند.

حتّی مضی الأوّل لسیله فأدلی بها إلی بن الخطّاب بعده

فیا عجباً! بیناهو یستقلیها فی حیاته، إذ عقدها لأخر بعد وفاته، لشدّ ماتشطّرا ضرعیها ... «۱»

تا اینکه اوّلی به راه خود رفت (و پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز، مرگ دامنش را گرفت) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد ... شگفتا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۷

! او در حیات خود، از مردم می خواست عذرش را بپذیرند (با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند، (و می گفت: اقیلونی فلست بخیر کم و علیّ فیکم مرا از خلافت بر گردانید که من بهتر از شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. با این وصف) خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری عقد بست اوه چه عجیب هردو از خلافت به نوبت بهره گیری کرده و مانند دو پستان شتر در میان خود قسمت نمودند باهم به قوت و شدّت پستان خلافت را دوشیدند).

در فراز دیگر این خطبه در باره شوری، رنج خود را آشکارتر کرده و بدینگونه می نالد: فیاللّه و للّشوری، متی اعترض الزّیّب فیّ مع الأوّل منهم؟! حتّی صرّتُ أُقرنُ إلی هذه النّظائر، لکنّی أسففتُ اذا أسفّوا، و طرّت اذا طاروا، فصغی رجل منهم لضغنه، و مال الآخر لصهره، مع هنّ و هنّ. «۱»

پس بار خدایا از تو یاری می طلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته در باره من شکّ و تردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شوری) همدریف شده ام و لیکن (باز صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مصلحت اسلام) هر جا نشستند نشستم و در هر جا پرواز کردند پرواز نمودم «۲» پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت، دست از حق شسته به راه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن وقاص است که پس از قتل عثمان نیز به آنحضرت بیعت نکرد) و مرد دیگری (عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهر مادری عثمان) به خاطر دامادی و

خویشاوندی با عثمان، از من اعراض نمود، و همچنین

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۲۸

دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از رذالت و پستی) زشت است نام ایشان برده شود.

من هرچه جدیت کنم و کوشش فراوان به کار گیرم که، دورنمای مظلومیت امام مظلومان را برشته تحریر در آورده و از نظرها بگذرانم، به یقین نمی توانم مانند خود امام ترسیم و بیان نمایم، ولی تأکید من بر این است که لاأقل این مدعیان اسلام وسنت اگر یکبار هم که شده، خطبه شقشقیه را که نمود و نمونه ای از دریای بیکران درد دل علی علیه السلام است، بادقت تمام بخوانند و به خود آیند و بیش از این از درِ عترت و اهلبیت علیهم السلام که یکی از ثقل و وزنه سنگین و آخرین سفارش و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام مرگ است، خود را بدور ندارند.

لعن الله من ساواک لمن ناواک تا آخر زیارت غدیریه مراجعه شود

«اعترافات عمر»

«اعترافات عمر» روایت ابن عباس در اعتراف عمر به مظلومیت علی علیه السلام در ص ۳۲۲ گذشت.

ابن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام، با او همراه بودم، روزی باشترش تنها می رفت من هم پشت سرش رفتم به من گفت: ای فرزند عباس! شکایت پسر عمویت را به تو می کنم، من از او خواستم با من همسفر شود، ولی او نپذیرفت، هنوز هم می بینم چه خیالی در سر می پروراند گفتم: ای امیر مؤمنان!، تو می دانی نظر او را گفت: بلی او هنوز هم از دست دادن خلافت ناراحت است! گفتم بلی او گمان می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خلافت برگزیده است!، گفت: ای پسر عباس! و أراد رسول الله الأمر له فکان ماذا؟!، اذا لم یردالله تعالی ذالک!، إن رسول الله أراد ذالک و أراد، و الله أراد غیره، فنفذ مراد الله، ولم ینفذ مراد رسوله!، درست است رسول خدا خواست او را به خلافت رساند اما دیدی چه شد و چه پیش آمد، چون خدا نمی خواست او به خلافت رسد خواسته او به جایی نرسید ولی آنکه را که خدا میخواست به (کرسی) خلافت نشست. «۱»

در روایت دیگر با این عبارت گفت: إن رسول الله أراد أن یدکره للأمر فی مرضه فصدته عنه رسول خدا در هنگام مریضی هم خواست در باره او چیزی بگوید، اما من جلوی او را گرفتم (ونگذاشتم سخنی به زبان آورد و حرفی بزند). «۲»

خطیب بغدادی و دیگران روایت نموده اند که عمر به ابن عباس گفت: ای عبد الله به گردنت قربانی یک شتر باد اگر حقیقت را از من پنهان داری، آیا باز در فکر او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۰

(امیر مؤمنان علیه السلام) چیزی از جریان خلافت باقی مانده است؟! گفتم: بلی؛ گفت:

أیزعم أن رسول الله نصّ علیه؟! آیا باز گمان می کند رسول خدا او را به خلافت تعیین کرده است؟! گفتم: بلی و زیاده تر بگویم من از پدرم صحت ادعای او را سؤال کردم گفت: راست می گوید.

عمر گفت: از رسول خدا در باره او چیزی و گفته ای بود اما نه حجتی را ثابت می کرد و نه عذری را از میان بر می داشت، در بعضی وقتها از او و در باره او می خواست چیزی اظهار دارد أراد فی مرضه أن یصرّح بإسمه فمنع من ذالک إشفاقاً و حیطة علی الإسلام!! حتی در هنگام مرگش خواست نام او را آشکارا گوید (و به زبان آورد اما) من به خاطر دلسوزی و عظمت اسلام، مانع شدم. «۱» نه به خدای این بنا (آسمان) سوگند، قریش به دور او گرد نمی آمدند اگر او را به خلافت می رسانید اعراب از هر طرف شکسته میشدند، رسول خدا هم دانست که من منظور او را درک می کنم، خود داری کرد و أبی الله إلّا إمضاء ما حتم «۲»

و خداوند از امضای جز آنچه که مقدر داشته است، ابا دارد.

این حدیث را احمد بن ابی طاهر در تاریخ بغداد مسنداً نقل کرده است.

طبرانی باسنادش از عمر بن خطاب نقل می کند گفت: لما مرض النبی صلی الله علیه و آله قال:

أدعوا لی بصحیفه و دواءً أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده أبداً. فکرهنا ذالک أشدّ الکراهه. ثم قال: أدعوا لی بصحیفه أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده أبداً زمانی که پیامبر بیمار شد دو بار تکرار کرد و گفت: بگوئید برای من دوات و کاغذی بیاورند چیزهایی بنویسم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۱

که بعد از من ابداً به گمراهی نیفتید؛ ما این حرف را خوش نداشته و باشدت تمام رد کردیم تا اینکه از پس پرده زنها نیز گفتند: ألا تسمعون ما یقول رسول الله صلی الله علیه و آله؟ «۱»

آیا نمی شنوید رسول خدا چه می گوید؟! من گفتم: شما مانند زنان آزار دهنده یوسف علیه السلام هستید هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض میشود چشمانتان را میفشارید چون بهبودی یافت برگردنش سوار می شوید.

فقال رسول الله دعوهنّ فإنّهنّ خیر منکم از آنان دست بردارید آنها از شماها بهترند. «۲»* با مراجعه به تاریخهای معتبر، روشن می شود که اینها بعد از تکیه زدن بر اریکه خلافت، در باره آن باهمدیگر، چه تعارضاتی داشتند، ابوبکر عمر را بی پروا به خلافت نصب می کند اما کسی نبود که بگوید: إنّ أبابکر قد هجر و لا قالوا إنّ المرض قد إشتدّ به و لا قالوا حسبنا کتاب الله أبابکر هذیان می گوید و نه گفتند از شدت مرض (حرف بیهوده میزند) و کسی نگفت: کتاب خدا برای ما بس است. «۳»

وعند ما کتب أبوبکر توجیهاته التّهایه کان عمر یقول: أیتها الناس: إسمعوا، و أطیعوا قول خلیفه رسول الله وقتی که ابوبکر حرف آخر را زد عمر می گفت: ای مردم گفتار جانشین رسول خدا را بشنوید و اطاعت نمایید! «۴»

«توطئه ای از قبل طراحی شده»

«توطئه ای از قبل طراحی شده» سخنان حضرت به وضوح می رساند که آنها چگونه توافقهایی قبلی داشتند تا گوی خلافت را از چنگ اهل بیت در آورده به همدیگر پاس دهند که کردند.

استاد اسماعیل میر علی گوید: تسلّم ابوبکر الخلافه .. الخلافه الإسلامیه .. بعد إتفاق بینه و بین عمر و أبی عیبه الجراح ابوبکر خلافت اسلامی را به خاطر توافق قبلی که میان او و عمر و ابو عبیده جراح بود به عمر تسلیم نمود! «۱»

این ادعاهای گفته‌های استاد احمد شرباصی تأیید میکند که می گوید: عمر دم در مسجد ایستاد و گفت: این نامه (سر بسته) از ابوبکر است، یک نفر از حاضرین پرسید آیا می دانی در آن چه نوشته؟ گفت: نه گفت: ترا به خلافت نصب کرده همان گونه که تو در سال اول او را منصوب نمودی! همه حضار مشابه این سخن را گفتند:

وانجلی الأمر عن أنّ عمر تلی کتاب استخلافه من أبی بکر جریان آفتابی شد که عمر نامه را از قبل خوانده و میدانست که چه نوشته شده است. «۲»

علامة شیخ محمود ابو ریه از مستشرق لامنس، نقل می کند: که او براین عقیده بود که، میان ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده بن جراح، توطئه‌ای بود که، خلافت را از دست اهل بیت برابند او چنین میگوید: إنّ الحزب القرشی الذی یرأسه أبوبکر، و عمر، و أبی عبیده، لم یکن وضع حاضر، و لا ولید مفاجاه، أو ارتجال، و إنّما کان ولید مؤامراه سرّیه مبرمه حیکت أصولها و ربت أطرافها، بکلّ عنایه، و إحکام، و إنّ أبطال هذه المؤامره: أبوبکر، عمر بن الخطاب، أبو عبیده بن الجراح.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۳

ومن أنصار هذا الحزب: عائشه و حفصه همانا حزب قرشی که گردانندگان آن (سه نفر) ابوبکر و عمر و ابو عبیده بودند مسئله‌ای نبود که به طور ناخواسته پیش آید و یا ناگهانی زائیده شود و یا چیز پیش پا افتاده‌ای باشد بلکه زاده توطئه‌های پنهانی محکمی بود که

ریشه آن به طور، قوی تأیید شده بود و اطراف آن با محکم کاری و عنایت تمام، سنجیده شده بود** قهرمانان این توطئه‌ها (سه نفر) ابوبکر، و عمر، و ابوعبیده جراح بودند، و یاوران (چاک گریبان) این حزب، عائشه و حفصه بودند. «۱**» در طول دوران نبوت که سردمداران گروه فشار، جلسات سری زیاد و در سالهای اخیر عهدنامه هائی برای بعد از پیغمبر، داشتند.

مخصوصاً برای گمراه ساختن اذهان و کوبیدن طرفداران اهل بیت علیهم السلام و برای مشروعیت بخشیدن به کارهای سقیفه و شوراهای بعد از آن خود، حدیثی جعل و در آستین خود نگهداشته بودند که با شهادت یاران گروهی و هم حزبان خود، به اثبات می رساندند. مثلاً برای مصادره اموال! حدیث نحن معاشر الأنبياء لا نورث «۲»

ما گروه انبیاء (مانند دیگران ارث برده نمی شویم) هرچه (از اموال منقول و غیر منقول بجا گذاشته ایم) صدقه است یعنی در میان مسلمانان تقسیم خواهد شد!

یا برای مهر تأیید بر خلافت خود: أصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم إهتديتم اصحاب من مانند ستارگان است به هر کدام آنان تبعیت کنید راه هدایت را می یابید.

یا برای کوبیدن مدعی خلافت (علی علیه السلام): لا تجتمع النبوة والخلافة فی بنی هاشم نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی شود.

یا أن النبی قال الإمامة بالإختیار. «۳»

رسول اکرم فرمود: امامت با اختیار (خود امت)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۴

است.

در حالی که در گذشته در فصل تعیین خلیفه نصوص صریح نبوی را در باره خلافت بلافضل امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندید و حال به اقدامات بعدی توجه کنید.

تحریم اقتصادی

اشاره

تحریم اقتصادی» برای اینکه امیر مؤمنان علیه السلام را از هر جهت زیر فشار قرار داده و خلع سلاح نمایند، با عناوین گوناگون اموال او را، مصادره کردند، و با جعل حدیث از پیش طراحی شده (نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقه ما دسته پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم) (کسی از ما ارث نمی برد) هرچه داشته باشیم صدقه است! با طرح این حدیث، ۱- فدک را غصب کردند ۲- خمس ذی القربی را که به جای صدقات و زکوات فقراى دیگران به آنها اختصاص یافته است، قطع نمودند!

با قطع این منبع درآمد، دست مولا را از تأمین نیازهای روز مره خود هم کوتاه کردند در اثر پیامدهای این مصادره، اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مضیق شدید افتادند.

این سیاست را همه خلفای بنی امیه و بنی العباس اجراء کردند به طوری با زندگی سخت دست و پنجه نرم می کردند که حتی برای خواندن نماز برای یک خانواده، یک پوشش داشتند که با آن متناوباً (به نوبت) نماز می خواندند.

این فشار اقتصادی در زمانهای مختلف دچار فراز و نشیب بود، مخصوصاً در زمان هارون عباسی به شدت نهائی خود رسید به طوری تاریخ باز گو می کند که هیچیک از هیجده «۱» یا نوزده «۲» یابست و یک نفر (در بعض روایات سی و هفت نفر «۳»)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۵

دختران امام موسی کاظم علیه السلام ازدواج نکردند «۱».

اگرچه بعضی از مورّخین، نظر داده است که رضائیه (امام رضائی‌ها) دختران خود را بشوهر نمی دادند زیرا کسی که همسر و هم کفو ایشان بود نمی یافتند.

این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده بود، بطوری که امام جواد محمد بن علی الرضا علیهما السلام در مدینه ده روستا وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از در آمد آن روستاها، نصیب و سهمی به رضائیه هائی که در قم ساکن بوده اند از مدینه بجهت ایشان می‌آوردند. «۲»

این مطلب صحیح به نظر نمی آید که خانواده امامت و رسالت، رهبانیت را، پیشه ساخته و در دین جد خود بنیان گذاری کنند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان عبادت شبانه روزی عثمان بن مظعون را و همچنین امیر مؤمنان علیه السلام پس از فتح بصره، عاصم بن زیاد بصری را اکیداً از آن قدغن نموده اند.

یا اینکه بر خلاف تأکیدات شریعت اسلام در باره ازدواج، اینها با بهانه عدم هم کفو، مادام العمر، خود را در خانه ها حبس نموده و غرائز جنسی خود را سرکوب نمایند و بر خلاف اجداد و نیاکان خود قدم بردارند و حتماً اینها از پسر عموها یا غیر آنها از مؤمنین بودند که با آنها ازدواج کنند مگر اینکه مانند بعضی از اخباریها، ازدواج سیده را با غیر سیده حرام بدانند، باز از خویشاوندان و اقربای خودشان به تعداد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۶

آنها همتائی وجود داشت، اما آنچه که منطقی و عاقلانه به نظر می آید که در زمان هارون و بعضی از خلفای بعد از او، مانند معتصم و متوکل سختگیری به اوج خود رسیده و جوّ سیاسی به صورتی در آمده بود که یا کسی جرئت ازدواج با آنها را نداشت و از ترس حکومت نمی خواستند تن به ازدواج با علویان بدهند، یا از نظر مالی شوهر دادن آنها ممکن نبوده است.

«اعدام دوستان»

«اعدام دوستان» برای تحکیم موقعیت خود، دوستان و هواخواهان امیرمؤمنان علیه السلام را زیر فشارهای گوناگون قرار داده و زیر پای آنان را خالی میکردند، با ایجاد رعب و وحشت آنها را منزوی و تبعید و قطع حقوق و حتی تا مرز اعدام پیش می بردند. ابوذر صحابی محترم و سنگین وزن را از مرکز حکومت دور کردند اول به شام بعد از مدتی به ربه بی آب و علف تبعید نمودند و در آن سرزمین مخوف، با تنها دخترش وداع کرده، و او را در آن بیابان بی پایان، تنها گذاشت، و به سوی حق پر کشید. عمار صحابه دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: عمار مع الحق ... و ارادتمند با اخلاص علی را با بهانه های بی اساس و واهی، تا مرز مرگ کتک زده و از مزایای اجتماعی، محروم ساختند. بریده اسلمی را تهدید و جلای وطن نمودند و همچنین سایر دوستان مولا را با هر بهانه ای بود مورد آزار و اذیت قرار داده و اطرافش را خالی ساختند.

مالک بن نویره علی دوست و علی شناس را که، رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن او داده بود، از هستی ساقط کرده، او و تمامی اهل قبیله اش را قتل عام نموده وزن و بچه های آنان را به اسارت بردند، خالد بن ولید همان شب با زن او ام از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۳۷

متّم، (أم تمیم «۱») زنا کرد.

با اینکه عمر پس از تثبیت موقعیت خود به ابو بکر فشار می آورد، خالد را سنگسار نماید چون از خالد وحشت زیاد داشت، با این بهانه میخواست او را از سر راه بردارد، ولی ابوبکر تسلیم او نمی شد می گفت: لاأشیم ای لا- أغمد سیفاً سلّه الله علیهم أبداً من

شمشیری را که خدابه سوی آنها کشیده است غلاف نمی‌کنم!». (۲)

در این باره تاریخ سخنان زیاد و شنیدنی دارد که، بامراجعه به منابع موثق مطلب کاملاً روشن می‌شود.

در زمان خلافت خود عمر جریان مشابهی پیش آمد که چهار نفر به زنای مغیره بن شعبه شهادت دادند، چون عمر با او دوستی دیرینه داشت، طفره رفته و با بهانه‌ای شهود را تازیانه زد. (۳)

۳

والیان هزار فامیل

اشاره

والیان هزار فامیل اینها مهمترین کاری که انجام دادند، به قدرت رساندن تمام هم پیمانان و دار و دسته های خود بود؛ ولایات اسلامی را، در اختیار خواهان های خود قرار دادند و امرای ارتش را از کسانی انتخاب نمودند که مربوط به اعضای ستون پنجم بود. البته این یک مسئله طبیعی است که انسان برای حفظ موقعیت خود، از دور و بر

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۳۸

خویش استفاده نماید. اما در اسلام و دولت اسلامی فرق می‌کند، زیرا اساس و بنای اداره حکومت و شایستگی اشغال پستهای مهم را در اسلام، صرفاً میزان کار دانی و عدالت و دینداری اشخاص قرار داده است؛ که نمونه ای از آن استانداران امام مظلومان علی علیه السلام بود.

با مطالعه یکایک حالات باند انحراف، به این نتیجه می‌رسیم که، همیشه رضای دوستان خود را بر رضای خداوند متعال مقدم می‌داشتند.

چون سعی بر این داشتند که دل دوستان خود را نرنجانند برای اینکه با همکاری آنها سلطنت خویش را تحکیم بخشیدند و اهلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از گردونه خارج کردند* با زیر پا گذاشتن همه ارزشها، مواظبت شدید داشتند که حتی یک نفر از دار و دسته خود، آزرده خاطر نباشد و لو اینکه حق دیگران پایمال شود؛ مانند قتلهای زنجیره ای عمدی خالد بن ولید که تا مرز یک هزار و دویست نفر بالغ شد. (۱)* یا کارهای خلاف امثال مغیره ها و خالد هاوو ... که هر کس کوچکترین آشنائی با تاریخ اسلامی دارد، از اوضاع خلفای صدر اول تا آخرین باقیمانده آنها باخبر است و میداند که زیر پوششهای اسلامی چه جنایتها که نکردند و چه پرده‌ها که دریده نشد و چه ناموسها که مورد تجاوز قرار نگرفت.

اما علی علیه السلام شنید در یمن خلخال را از پای زنی به زور در آورده اند، ناله سر میدهد که اگر کسی از شنیدن این خبر سکتہ کند و بمیرد مورد ملامت نیست و حق دارد (صلوات و سلام خدا بر تو باد ای روح ایمان و شهادت و شجاعت و غیرت).

مالک بن نویره را با مردان قبیله اش شبانه قتل عام می‌کنند و به زنش تجاوز مینمایند و زنان و بچگان را به اسیری می‌برند وو ... اما کسی به حال آنها تأسف نمی‌کند و اظهار همدردی نمی‌نماید

بیعت شکنان

«بیعت شکنان» بیعت به معنای قبول حقانیت و پذیرفتن فرمانروایی کسی را، گویند.

در میان جامعه بشری مرسوم است کسی که به دیگری بیعت کرد، تاسرحد جان از او دفاع نموده و به فرامین او گردن می‌نهند و حکم او را بی چون و چرا پذیرفته و به اجراء در می‌آورد؛ چون قبل از بیعت وظیفه دارد، در باره کسی که می‌خواهد به او بیعت

کند، تحقیق و بررسی کامل به عمل آورد؛ وقتی که شایستگی و لیاقت دینی و اخلاقی بخصوص مدیریت او به اثبات رسید، آنوقت است که باید در یاری او تاپای جان بایستد، و در این صورت است که، به هیچوجه نمی تواند بیعت خود را بشکند و بر علیه او قیام نماید.

مگر اینکه آن بیعت شونده بر خلاف قوانین مدوّنه عمل نماید و یا اینکه جامعه را به تباهی و استبداد و زورگویی بکشاند و حقوق دینی و دنیوی انسانهارا پایمال کند.

این گونه بیعت آن وقت ارزش واقعی خود را به دست می آورد و به استحکام حقیقی خود می رسد که، از سوی خداوند برای شخص معینی، دستور داده شود.

در بیعت این چینی علاوه بر اینکه با هیچ عنوان و بهانه، مخالفت و سرپیچی از فرمان آن بیعت شونده جایز نیست؛ بلکه نافرمانی او حرام و اطاعت از او واجب الهی می باشد؛ و اگر کسی با او ستیز و بی حرمتی نماید مضافاً بر اینکه باغی و یاغی و متمرّد محسوب می شود، باید طبق دستور دینی و شریعت اسلامی، هرچه زود تر او را از میان برداشته و جامعه را از لوّث وجود او پاک و آن غده چیرکین را جرّاحی نمایند.

فراموش نشود منظور من از فرمانروای مفترض الطّاعه، کسی است که از سوی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۰

خداوند برای هدایت و رهبری جامعه بشری معین شده باشد.

مهاجرین و انصار و حجاج سایر مناطق و شهرها، فراموش نکرده بودند که بیش از دو ماه و اندی از بیعت الهی و نبوی خود، در محلی موسوم به غدیر خم، نگذشته است که با آن همه تشریفات بی سابقه و زیر آفتاب سوزان و در وسط آن بیابان بی پایان، با سه روز معطلی که، عقب مانده ها برسند و جلو رفته ها برگردند و یک اجتماع عظیم سرنوشت ساز را تشکیل داده و با حضور آن جمعیت انبوه و نخبه گان بلاد و در میان نژادهای مختلف، برای کسی که، خود خداوند پسندیده و برای رهبری بندگان خود انتخاب نموده است؛ بیعت گرفته شود، تا بعدها کسی نتواند ادعاء نماید که من ندیدم و نشیدم و نفهمیدم و نتوانستم. «۱»

این بیعت با عباراتی مانند أَلست بکم أولى بکم من أنفسکم قالوا بلی آیا (اطاعت از ولایت مطلقه) من، برتر و بالاتر از تصمیم خودتان نیست؟! گفتند: بلی.

فرمود: ألا من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللَّهُمّ وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله (الخبر) آگاه باش هر که را من مولا-یم، علی مولا-ی اوست (یعنی برابر دستور الهی من ولایت مطلقه الهیّه خود را به او واگذار نمودم سپس رو به آسمان گرفته این گونه دعا کرد) بارخدا یا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد، و یاری نما بر کسی که علی را یاری کند و خوار (و ذلیل کن) کسی را که او را خوار نماید. (البته می دانید که در این باره کتابهای فراوان نوشته شده است مخصوصاً کتاب شریف الغدير و امثال آن، در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۱

اختیار همگان قرار گرفته است، و من بنده ناچیز در صدد آوردن اسناد و مدارک این جریان نیستم چون از متواترات احادیث و اخبار است).

با کمترین دقت در ساختار این بیعت بر هیچکس ابهامی باقی نمی ماند که این بیعت بیعت برای امامت و رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نه وصی و قیم خانگی، چون تعیین وصی و قیم عرفی، این همه تشریفات و تأکیدات و اعتراف گرفتن بر ولایت، لازم نبود که، پیامبر خدا سه روز آن همه جمعیت را زیر آتش شرربار آفتاب عربستان و میان آن هوای گرم طاقت فرسا، نگهدارد که من برای بعد از خودم وصی و قیم عرفی و خانگی معرفی می کنم؛ زهی بی انصافی یا خود باختگی است که کسی

واقعۀ با آن بزرگی را اینگونه کوچک نموده و با بی‌اعتنائی از کنارش رد شود، و پیامد آن را تا ظهور حجت الهی بر این امت مظلوم تحمیل نماید.

پس این بیعت رهبری و ولایت مطلقه، یا به عبارت دیگر، بیعت امامت و خلافت، در گردن آنهمه جمعیت مخصوصاً در ذمه نخستین تبریک گویان: «بِخِ بَخْلَکَ یا عَلِیُّ أَصْبَحْتَ مَوْلای و مَوْلَا کُلِّ مُؤْمِنٍ و مُؤْمِنَةٍ، ثابت و لازم مانده بود که آن همه مصائب را متوجه مقام عظمای ولایت و رهبری کردند.

شما ای صاحبان وجدانهای سالم، از برادران اهل سنت! چگونه برداشت می‌کنید، آیا گویندگان این عبارات تبریک، به وصایت خانگی، این گونه تبریک می‌گفتند؟! یا مسئله چیز دیگر بود. دوباره به تعبیر آنها دقت نمایید (مولای من و مولای تمامی مؤمنین و مؤمنات قرار گرفتی) برای چندمین بار با دقت بخوانید و قضاوت کنید، تا فردای قیامت از جواب مأمورین خداوند عاجز ننمایید چون ندامت آن روز، فائده نبخشیده و به جائی نخواهد رسید.

اما متأسفانه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی از امضا کنندگان صحیفه ملعونه، راه افتاده با مقدمات چیده شده چندین سال قبل، طوری افکار عمومی را مشوّش ساخته و متوجه خود ساختند که، آن همه وقایع عظیمه را نادیده گرفته، و تمام از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۲

ارزشها را زیر پا گذاشتند و بطور غاصبانه، بر اریکه قدرت تکیه زدند.

که نتایج منفی آن تا ظهور دادگستر جهان، مهدی زهراء علیها السلام روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، گریبانگیر ملت اسلام خواهد بود.

أمیرمؤمنان علیه السلام در خطبه‌ها و سخنان خود؛ بیشتر به این می‌نالد که، هنوز بیعت من در گردن آنها بود که در مقابل چشمان پر از اشک سروران جوانان بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و ناله سوزان (دخت پیامبر) به زور از من بیعت گرفتند*** فصل بعد را که چکیده‌ای از اسناد و مدارک معتبر و موثق برادران اهل سنت است، با دقت مرور کنید تا قطره‌ای از دریای بیکران مظلومیت خاندان و حی، به دست آید.

مطلبی را فراموش نفرمایید که از این بیعت این بخش با بخش بعدی «دختر وحی» ارتباط مستقیم دارد و هردور در کنار هم قرار دهید، تا اهمیت خیلی از جریان، روشن شود

«علی در مسیر بحرانشا» «بیعت از امام»

«علی در مسیر بحرانشا» «بیعت از امام» جریان گرفتن بیعت از مظلوم تاریخ را به صورتهای گوناگون آورده اند که هر کدام از آنها، از قدرت اهریمنی استبداد و زیر پا گذاشتن همه ارزشهای انسانی را بازگو میکند*** در باره چگونگی گرفتن بیعت از امام علیه السلام دو دسته روایت و تاریخ به دست ما رسیده است؛

۱- تا «فاطمه علیها السلام» زنده بود، شدت فشار کم بود چون با بودن «دختر وحی»، نخواستند یا نتوانستند خشونت زیاد نشان دهند، شاید عکس العمل منفی را از سوی مسلمانها، بعید نمی‌دانستند؛

۲- فشار و خشونت و وحشی‌گری، همان روزهای اول بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شد و چندین بار، به خانه وحی هجوم آورده و با خشونت تمام امام را برای اخذ بیعت بیرون کشیده و به مسجد بردند، به گونه‌ای که اثر کشیده شدن امام در زمین دیده می‌شد، این گونه رفتار به نظر صحیح و منطقی تر می‌آید، چون آنها کسانی نبودند که منتظر بمانند تا «زهراء علیها السلام» بمیرد پس از آن بیعت بگیرند، لحظه شماری می‌کردند، تا تحکیم حکومت خود را هرچه زودتر به پایان برسانند و با خیال راحت به کارهای بعدی مشغول شوند.

۱- ابن قتیبہ دینوری که از بزرگان اهل سنت است در کتاب «الإمامة و السیاسة» ماجرا را چنین شرح می‌دهد: ابوبکر از کسانی که در نزد علی کرم الله وجهه بودند، جويا شد، عمر را به سوی آنها فرستاد، او آمد و آنها را صدا زد (و از آنها خواست بیرون آیند) آنها از بیرون آمدن امتناع کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۴

فدعا بالحطب وقال و اللّٰدی نفس عمر بیده: لتخرجنّ أو لأحرقتها علی من فیها فقیل له یا أبا حفص: إنّ فیها لفاطمه قال و إن. پس هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید (برای بیعت) بیرون آید و یا خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم!! گفتند: ای ابا حفص، فاطمه در آن خانه است، گفت: اگرچه (یعنی او هم باشد مهم نیست!)

جز علی علیه السلام، همه بیرون آمده و بیعت کردند. چون حضرت فرمود: من قسم خورده‌ام تا قرآن را جمع نکنم لباس نپوشم. پس فاطمه دم در ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از حضور شما را سراغ ندارم جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید و بدون مشورت ما کارهایتان را به پایان رساندید و حق ما را به ما برگردانید.

عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة؟! آیا این سرپیچی کننده از بیعت را نمی‌گیری (خشونت نشان نمی‌دهی)؟!.

ابوبکر به غلامش قنفذ گفت: برو علی را برای من بیاور؛ وقتی که به علی رسید، پرسید چکار داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا می‌خواهد.

فرمود: چه زود به رسول خدا دروغ بستید (بدروغ خود را به جانشینی او منتسب کردید)، او برگشت و جریان را باز گو کرد، ابوبکر گریه زیادی کرد!! باز عمر گفت لاتمهّل هذا المتخلف عنک بالبیعة تخلف کننده از بیعت را مهلت نده!؛

دوباره قنفذ را مأمور کرد و گفت: به او بگو امیر مؤمنان! ترا می‌خواهد (حضرت) صدایش را بلند کرد و گفت: سبحان الله لقد ادعی مالیس له پاک و منزّه است خدا! چیزی را ادعا نموده که حقش نبود؟! دوباره برگشت و جواب (حضرت) را رساند؛ باز ابوبکر زیاد گریست.

سپس عمر با عده‌ای از یارانش بلند شد به جلوی در فاطمه رسیدند و در زدند فاطمه صدای آنها را که شنید (رو به قبر پدر گرفت و) نادت بأعلی صوتها، یا أبت یا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۵

رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه با صدای بلند ندا کرد پدرم! ای رسول خدا بعد از تو از دست پسران خطاب و ابی قحافه چها کشیدیم.

مردم این ناله را که شنیدند نزدیک بود دلهایشان پاره شده از سینه‌ها بیرون ریزد، گروهی با گریه سوزان، برگشتند ولی عمر با گروه دیگر ایستاد و علی را بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند.

فقالوا: له بایع، قال إن لم أفعل فمه؟ قالوا إذا و الله نضرب عنقک به او گفتند: بیعت کن، گفت: اگر نکنم چه؟! گفتند: در این صورت به خدا قسم گردنت را می‌زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید؟!.

عمر گفت: بنده خدا را، بلی، اما برادر رسول خدا را، نه،

ابوبکر ساکت ایستاده و چیزی نمی‌گفت: عمر رو به او کرد و گفت: ألا- تأمر فیہ بأمرک در باره او دستوری نمی‌دهی؟! گفت: لاأکرهه علی شیئی ما کانت فاطمه إلی جنبه مادامی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبورش، نمی‌کنم. «۱»

علی به سوی قبر رسول خدا برگشت (ورو به قبر گذاشت و) با صدای بلند، ناله سر داد و گفت: یابن أم انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر مادرم این گروه مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند (سخنی که هارون به موسی گفت)، «۲»

شب و روز برای گرفتن بیعت از امیرمؤمنان علیه السلام نقشه‌ها کشیدند و طرح‌ها ریختند اما آن نیروی قوی و حامی نیرومندی که در کنار امیرمؤمنان علیه السلام وجود داشت (یعنی فاطمه علیها السلام) آنها را خلع سلاح می‌کرد، و قدرت عملی ساختن نقشه‌های شوم خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۶

را از آنان سلب می‌نمود.

ولم یبایع علیّ علیه السلام ابابکر بالخلافه إلا بعد أن توفّیت «۱»

علی علیه السلام تا وفات فاطمه علیها السلام به ابوبکر بیعت نکرد.

ولم یبایع علیّ علیه السلام إلا بعد ثلاثة أشهر «۲»

علی علیه السلام بیعت نکرد مگر پس از گذشت سه ماه.

بخاری و مسلم و طبری و غیر اینها روایت کرده اند: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنُو هَاشِمٍ جَمِيعًا لَمْ يَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فِي حَيَاةِ فَاطِمَةَ أَيْ سَتَّةَ أَشْهُرٍ عَلَيَّ رَوَايَاتُهُمْ هَمَانَا عَلَيَّ وَ هَمَّةُ بَنِي هَاشِمٍ مَا دَامَ أَنَّ فَاطِمَةَ زَنَدَةُ بُوَدَ بِهٖ أَبُو بَكْرٍ بَيْعَتُ نَكْرَدَنَدُ

* ولی این حریم را بزودی شکستند، هوای ریاست، انسان را کر و کور میکند، بالأخره دستور صادر شد.

۲- وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام از دفن رسول خدا فارغ شد و سقیفه ای ها در سقیفه کارشان را به پایان رسانیده و ابوبکر را به جای پیامبر نشانیدند، شنیدند که بنی هاشم باعده‌ای از مهاجرین و انصار «۳» مانند عباس «۴» و زبیر «۵» و مقداد «۶» و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۷

طلحه «۱» و سعد بن ابی وقاص، «۲» اطراف علی علیه السلام را گرفته اند می خواهند به ابوبکر اظهار مخالفت نموده به علی علیه السلام بیعت نمایند. «۳»

معاویه در نامه‌ای که به حضرت فرستاد به این جریان اشاره نمود «وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابابکر و التویت علیه و رمت افساد أمره، و قعدت فی بیتک عنه و استغویت عصابه من الناس حتی تأخروا عن بیعتہ تنها یک روز نسیت که مسلمانها از دست تو می‌کشند، به ابوبکر حسد ورزیده و به کار او پیچیدگی کرده و تصمیم به افساد و تباهی کار او گرفتی، در خانه ات نشسته، و دسته‌ای از مردم را فریب داده و به دور خودت گرد آوردی، تا از بیعت او عقب بمانند. «۴»

حریم وحی در معرض یورشها»

«یورش اول»

«یورش اول» عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: از این متخلف نمی خواهی بیعت بگیری؟! «۱»

تا او بیعت نکند ما هنوز کاری نکرده ایم «۲» و دست تو به چیزی بند نیست، کسی را بفرست بیاید بیعت کند اینها که بیعت کرده اند چوپانی بیش نیستند (اصل و ریشه آنها ایند که مانده اند).

قنفذ را فرستاده و به علی علیه السلام پیغام دادند که تو، یکی از مسلمانها هستی اینک مهاجرین و انصار بیعت کرده اند تو هم بیا بیعت نما!.

چیزی نگذشت قنفذ برگشت و به ابی بکر گفت: علی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله جز من کسی را، جانشین خود نکرده است «۳» چه زود به پیامبر دروغ بستید. «۴»

عمر با گروه زیاد که اسید بن حضیر و سلمه بن سلمه هم جزء آنها بود به در

خانه علی علیه السلام آمد، دید جمعی آنجا حضور دارند فریاد زد: به ابی بکر بیعت کنید همان طور که مردم بیعت کردند! دید کسی بیرون نیامد فدعا عمر بالحطب فقال وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخْرِجَنَّ أَوْ لِأَحْرِقَنَّهَا عَلَيَّ مِنْ فِيهَا فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا لِفَاطِمَةَ! فَقَالَ وَ إِنَّ!! «۵»

پس عمر هیزم خواست و گفت به خدا قسم یا باید بیرون آید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۴۹

یا خانه را با هر که در آن هست آتش زده و می سوزانم گفتند: ای ابا حفص (کنیه عمر است) فاطمه در آنجاست! گفت: اگر چه! (او هم باشد برایم فرق نمی کند، خانه را به آتش می کشم).

زبیر شمشیر خود را به دست گرفت که بیرون آید عمر فریاد زد: بگیرید آن سگ را و شرش را کم کنید که سلمه بن سلامه، شمشیر را از دست او گرفت و بنی هاشم را محاصره کردند و به جز حضرت، همگی بیعت نمودند. «۱»

این گونه رفت و برگشت چند بار تکرار گردید و جوابهای مشابه داده شد؛ در یکی از این آمد و شدها، حضرت فرمود: رسول خدا به من وصیت کرده است، وقتی که او را به خاک سپردم از خانه بیرون نروم (و عبا به دوش نیندازم) تا قرآن را از چوبها (و تخته های) درخت خرما و استخوان دوش شتر (که پراکنده است) جمع آوری نمایم. «۲» و من هم قسم یاد کرده و خود را متعهد کرده ام که به جز برای نماز از خانه بیرون نروم و لباس نپوشم تا قرآن را (یک جا) گرد آورم.

با این پاسخ چند (سه) روز ساکت ماندند (دیگر حضرت را تعقیب نکردند) تا علی علیه السلام قرآن را جمع نموده و در میان لباسی (بقچه ای) گذاشته و بر آن مهر زد و با خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۰

بیرون آورد، در حالی که مردم اطراف ابوبکر را گرفته بودند با صدای بلند فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَشْغُولًا بِغَسْلِهِ ثُمَّ بِالْقُرْآنِ حَتَّى جُمِعَتْهُ كُلُّهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَلَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولُهُ آيَةً مِنْهُ إِلَّا وَ قَدْ جُمِعَتْهَا وَ لَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ أَقْرَأْتُهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا، ثُمَّ قَالَ عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَنُلَّا تَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى نَصْرَتِي وَ لَمْ أَذْكُرْكُمْ حَقِّي وَ لَمْ أَدْعُكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مَا أَغْنَانَا بِمَا مَعَنَا مِنَ الْقُرْآنِ عَمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْتَهُ «۱»

ای ای مردم! من پس از رحلت رسول خدا مشغول غسل (و کفن و دفن) او بودم و پس از آن به جمع آوری قرآن شروع کردم، تا اینکه همه را در این پارچه جمع آوری نمودم، (این را بدانید) آیه ای نازل نشده است مگر آن را گرد آورده ام و آیه ای نیست، مگر رسول خدا آن آیه و تأویلش را برایم تعلیم نموده است.

سپس علی علیه السلام فرمود: (این قرآن را آورده ام) تا فردا نگوئید ما غافل بودیم و روز قیامت نگوئید که من شما را به یاریم دعوت نکردم و حق خودم را به شما یاد آوری ننمودم و نگوئید که من شما را به کتاب خدا از ابتداء تا انتهایش، فراخواندم.

عمر گفت: ما خود آنچه که داریم برایمان بس است نیازی به قرآن تو نداریم. سپس علی علیه السلام به خانه خود برگشت. (قرآنی که گرد آورده بود در دست خود آنحضرت ماند و پس از شهادتش در میان ائمه اهل بیت علیهم السلام دست بدست گشت، تا به دست حضرت حجه بن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، رسید.

سلمان گوید: وقتی که شب فرا رسید علی علیه السلام فاطمه را بر حماری سوار کرد و دست فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را گرفت، از اصحاب رسول خدا کسی را نگذاشت، مگر اینکه به خانه او رفت و آنها را به، برحق بودنش قسم داد و (یکا یک) آنها را به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۱

یاری خویش دعوت نمود، کسی دعوت او را اجابت نکرد مگر ما چهار نفر، سرهایمان را تراشیدیم و فداکاری خود را اعلام نمودیم، چون حضرت علی علیه السلام بی وفائی مردم و بی اعتنائی آنان و ازدحام آنها را در اطراف ابوبکر، دید لازم بپوشیدن خانه نشین شد. «۱»

در روایت ابن قتیبه آمده است: علی، فاطمه را شبانه بر مرکبی سوار می کرد و در مجالس انصار می گشت و از آنها کمک می خواست در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا بیعت برای این مرد (ابوبکر) تمام شده است اگر شوهر و پسر عمومیت پیش از ابوبکر می آمد ما کسی را با او همتا ندانسته و از او رو گردان نمی شدیم (در جواب اینها امیر آزادگان علی علیه السلام می فرمود: لیبعتی کان فی عنقهم قبل بیعة ابوبکر، شهدها رسول الله و امرالله بها و لیس بایعنی؟! فما بالهما یدعیان ما لیس لهما و لیس بأهله «۲»)

بیعت من که (در غدیر خم) پیش از بیعت ابی بکر، در گردن آنها بود رسول خدا شاهد آن و خداوند بر آن امر فرموده بود، آیا (ابوبکر) خود به من بیعت نکرد؟! ... پس به چه علت آن دو نفر، چیزی را که نه برای آنها بود و نه شایسته آن بودند، ادعاء کردند. و باز فرمود: برای خودشان عقدی را بستند که صدایشان بلند و آرایشان بر آن قرار گرفت بدون اینکه حتی با یک نفر از فرزندان عبدالمطلب مناظره، ای کرده باشند یا آنها را در رأیی شرکت داده باشند و استقاله لما کان فی أعناقهم من بیعتی یا بیعتی که من در گردن آنها داشتم پس بگیرند «۳» همه کارها را خود سرانه انجام دادند.

جریان استنصار و کمک خواستن شبانه که یاعذر می آوردند و یا قول یاری می

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۵۲

دادند و فردا نمی آمدند را، منابع زیادی آورده اند ولی ما به خاطر رعایت اختصار، چند مورد از مصادر آن را در پاورقی یاد آور می شویم. «۱»

بشیر بن سعد (اوسی) انصاری (برای اینکه سعد بن عبادۀ رئیس (قبیله خزرج) به خلافت نرسد و (قبیله اوس) سرشکسته نشوند کینه دیرینه را زنده کرد و با عمر هم آواز شده، راه پر از سنگ و سنگلاخ خلافت را) به ابوبکر هموار کرده بود، گفت: ای اباالحسن! اگر انصار، این سخن را (یاد آوری بیعت غدیر ترا) پیش از گرایش به ابی بکر می شنیدند، حتی دو نفر در باره تو اختلاف نمی کردند همگی بیعت می نمودند.

علی علیه السلام می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را بدون دفن در خانه اش رها می کردم و در جانشینی اش، با مردم کشمکش می کردم؟! فاطمه فرمود: علی آنچه که سزاوار بود انجام داد و آنها نیز کاری را پیش آوردند که خدا به حسابشان رسیده و از آنها بازخواست خواهد نمود. «۲»

«یورش دوم»

«یورش دوم» به ابو بکر خبر دادند که گروهی از بیعت تخلف کرده و در خانه علی علیه السلام گرد آمده اند پس عمر بن خطاب را با گروه زیادی «۱» فرستاد و آنها را صدا زد و گفت: به خدائی که جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیائید، خانه و هر که در آن است به آتش می کشم! گفتند فاطمه در آنجاست، گفت: باشد!! «۲» عمر خواست وارد شود، اجازه ندادند، با سروصدا حمله برد «۳» ولی با جریان دیگری، مواجه شد؛

ناگهان زبیر با شمشیر کشیده بیرون جهید و گفت: این شمشیر را غلاف نمی کنم تا بیعت علی تمام شود؛ «۴» سپس به سوی عمر خیز برداشت که، با شمشیر کار او را یکسره کند، عمر بنا به عادت همیشگی اش، پا به فرار گذاشت و زبیر نیز او را تعقیب نمود ولی

پایش به سنگی خورد و برو افتاد، «۵» ابوبکر فریاد بر آورد و داد زد علیکم بالکلب بگیریید این سگ را «۶» در روایت دیگر: عمر فریاد زد: دونکم الکلب فاکفونا شرّه دستگیر کنید این سگ را «۷» و ما را از شر او کفایت و (خلاص) کنید. «۸» از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۴

به سوی زیر حمله کرده «۱» و چهل نفری او را در میان گرفتند. «۲»

زیاد بن لبید انصاری دستانش را با یک نفر دیگر «۳» به گردن زیر پیچانید و شمشیر را از دست او بیرون کشیدند «۴» و عمر گفت: آن را به سنگ بکوبید «۵» در روایت دیگر ابوبکر از بالای منبر فریاد برداشت، اضرَبوا به الحجر «۶» سلمه أسلم «۷» یا محمد بن سلمه «۸» یا خود عمر «۹» یا سلمه بن سلامه، سر رسید و شمشیر را از دست زیر گرفت به سنگ زد و شکست. یا طبق روایات دیگر خالد بن ولید سنگی از پشت به او زد و شمشیر از دستش افتاد «۱۰» و یا پایش لیز خورد شمشیر از دستش پرید و فوراً آن را گرفت و به زمین و یا به سنگ و یا به دیوار، کوبیدند و شکستند، و او را دستگیر نمودند، بغیر از علی علیه السلام هر که در خانه بود بیرون آمده بیعت کردند «۱۱».

فاطمه جلوی در ایستاد و فرمود: لاعهد لی بقوم حضروا، أسوء محضراً منکم، ترکتم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۵

رسول الله جنازه بین آیدینا و قطعتم امرکم بینکم، لم تستأمرونا و لم تردّوا لنا حقاً «۱»

من گروهی را سراغ ندارم که حضورشان بدتر از شما باشد جنازه پیامبر را روی دست ما گذاشتید نه با ما مشورت کردید و نه حقی برای ما باز گردانید، کار خودتان را انجام دادید (و به هدف دیرینه خود رسیدید حالا از جان ما چه می خواهید). «۲»

توطئه چینی»

توطئه چینی» عمر به ابابکر گفت: تو را چه مانع شده است که به سوی او بفرستی بیاید بیعت نماید؟! «۳» اگر تو این کار را نکنی من خودم می کنم.

سپس با غضب و عصبانیت بیرون رفت و قبایل و عشایر را به یاری خواست و گفت: خلیفه رسول خدا را جواب دهید! مردم از هر طرف نزد مسجد گرد آمدند عمر پیش ابوبکر رفت و گفت: قد جمعت لک الخیل و الرجال «۴» من سواره و پیاده را برایت گرد آوردم گفت: که را می فرستی؟! گفت: قنفذ را چون او مرد غلیظ و بی رحم و خشک است و خودش هم از طلقاء و یکی از بنی عدی بن کعب است.

قنفذ را با یاورانی فرستاد و گفت: آنها را از خانه بیرون آور و اگر امتناع کردند، دم درشان هیزم جمع کن که بدانند و برایشان بفهمان که اگر بیرون نیایند خانه را خواهی سوزاند «۵» قنفذ رفت و اجازه ورود خواست، حضرت اجازه نداد. یاران قنفذ به مسجد برگشته و جریان را به ابوبکر و عمر، گزارش دادند. عمر گفت:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۶

بر گردید اگر اجازه نداد بدون اجازه وارد خانه شوید دوباره به سوی خانه برگشتند و اجازه ورود خواستند فاطمه علیها السلام فرمود: من ورود به خانه را برای شما حرام می کنم همه برگشتند و لی قنفذ ماند و باز گفتند: فاطمه ورود به خانه را تحریم نمود

«یورش سّوم»

«یورش سّوم» عمر عصبانی شد و گفت: ما لنا و للنساء ما را بازنها چه کار.

سپس دستور داد عده ای برای جمع آوری هیزم پرداختند. «۱» در روایت دیگر است که، فوئب عمر غضبان فنادی خالد بن الولید و

قنفذاً فأمرهما أن يحملا- خطباً و ناراً عمر با عصبانیت از جا پرید و خالد بن ولید را با قنفذ خواست و دستور داد هیزم و آتش رایاورند «۲».

أبو بكر به عمر گفت: إئتني به بأعنف العنف «۳»

او را بادرشتی و خشونت تمام، بیرون کشیده و بیاور! و اگر سرپیچی نمایند با آنها بجنگ «۴» پس با جماعت زیاد «۶» از صحابه از مهاجرین و انصار و طلقاء و منافقین و پست ترین اعراب و باقیمانده احزاب «۷» که تعدادشان به سیصد نفر «۸» و بیشتر می رسید (به خانه یورش بردند).

«۹» عمر به آنها گفت: هلموا فی جمع الحطب «۱۰»

(بامن) برای جمع آوری هیزم بیائید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۷

. فأتوا بالحطب «۱» و النار «۲»

پس هیزم و آتش آوردند.

در روایت دیگر اقبل بقبس من نار «۳» و هو يقول: إن أبوا أن يخرجوا فيبايعوا، أحرقت عليهم البيت فقيل له: إن فيه فاطمة، أفتحرقها؟! قال سلتقي أنا و فاطمة!! «۴»

عمر با جرقه ای از آتش آمد و می گفت: اگر از بیرون آمدن برای بیعت، سرپیچی نمودند خانه را بر آنها می سوزانم!

به او گفتند: فاطمه در آنجا است باز هم آتش می زنی؟! گفت: بزودی من و فاطمه به همدیگر می رسیم.

فساروا إلى بيت عليّ و قد عزموا على إحراق البيت بمن فيه «۵»

با این تصمیم که خانه را با هرچه در آن است، بسوزانند به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کردند!

قال أبي بن كعب: فسمعنا صهيل الخيل و وقعقة اللجم واصطفاق الأسنه، فخرجنا من

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۸

منازلنا مشتملين بأرديتنا مع القوم حتى وافوا منزل عليّ «۱»

أبی بن کعب گوید: (ما در خانه نشسته بودیم که) صدای شیهه اسب و بهم خوردن لجام و نیزه ها را شنیدیم رداها را به خود پیچیده و از خانه ها بیرون آمدیم، به همراه آنان به خانه علی رسیدیم.

و كانت فاطمة عليها السلام قاعدة خلف الباب قد عصبت رأسها و نحل جسمها في وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله «۲»

فاطمه با بدن ناتوان که به سبب وفات رسول خدا جسمش به تحلیل رفته و سرش را بسته، پشت در نشسته بود. فلما رأتهم أغلقت الباب في وجوهم و هي لانشك أن لا يدخل عليها إلّا باذنها «۳»

هنگامی که آنها را دید، در را بست و شکی نداشت که بدون اجازه وارد خانه نخواهند شد.

فقرعوا الباب قرعاً شديداً «۴»

در را با شدت زدند و رفعا أصواتهم و خاطبوا من في البيت بخطابات شتى «۵»

و صدایشان را بلند کرده با سخنان گوناگون آنها را مخاطب قرار داده و دعوهم الی بیعه اُبی بکر «۶»

و آنها را برای بیعت با ابوبکر دعوت نمودند و صاح عمر: يابن أبي طالب افتح الباب «۷». عمر فریاد برداشت ای پسر ابی طالب در را باز کن!.

و الله لئن لم تفتحوا لبحرقنه بالنار «۸». به خدا قسم اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می کشیم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۵۹

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لِأُحْرَقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ. «۱»

سوگند به (خدائی) که جانم در دست قدرت اوست یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را بر شما می سوزانیم.

أُخْرِجْ يَا عَلِيٌّ إِلَى مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ «۲»

ای علی بیرون آی به سوی آنچه که مسلمانها بر آن گرد آمده اند و گرنه ترا می کشیم.

إِنْ لَمْ تُخْرَجْ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَتَدْخُلَ مَعَ النَّاسِ لِأُحْرَقَنَّ الْبَيْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ. «۳»

ای پسر ابیطالب اگر بیرون آمده با مردم همراه نشوی، خانه را با هرچه در آن است آتش می زنیم.

يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ افْتَحِ الْبَابَ وَالْأُحْرَقَتْ عَلَيْكَ دَارُكَ «۴»

ای پسر ابی طالب اگر در را باز نکنی، خانه ات را می سوزانم.

وَاللَّهِ لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ وَلِتَبَايَعَنَّ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَّا أَضْرَمْتُ عَلَيْكَ النَّارَ «۵»

بخدا قسم البتّه باید برای بیعت خلیفه رسول خدا بیرون آئی و گرنه ترا به آتش می کشم.

يَا عَلِيُّ أَخْرِجْ وَالْأُحْرَقْنَا الْبَيْتَ بِالنَّارِ. «۶»

ای علی بیرون آی و گرنه خانه را با آتش می سوزانیم.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَوَقَفَتْ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ فَقَالَتْ: أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ مَاذَا تَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ تَرِيدُونَ؟! فَقَالَ عُمَرُ: يَا

فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: مَا تَشَاءُ يَا عُمَرُ؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۰

قال: مَا بَالُ ابْنِ عَمِّكَ قَدْ أوردَكَ لِلْجَوَابِ وَجَلَسَ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ؟ فَقَالَتْ: طَغْيَانُكَ يَا شَقِيَّ أَخْرَجَنِي وَأُلْزَمَكَ الْحِجْبَ وَكُلَّ ضَالٍّ

غَوِيٍّ.

فَقَالَ: دَعَى عَنْكَ الْأَبَاطِيلُ وَأَسَاطِيرُ النِّسَاءِ وَقَوْلِي لِعَلِّيْ يَخْرُجُ.

فَقَالَتْ: لَا حَبَّ وَلَا كَرَامَةً أَبْهَزِبُ الشَّيْطَانَ تَخَوَّفَنِي يَا عُمَرُ؟ وَكَانَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ضَعِيفًا.

فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَخْرُجْ جِئْتُ بِالْحَطْبِ الْجَزْلِ وَأَضْرَمْتُهَا نَارًا عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَأُحْرَقَ مِنْ فِيهِ أَوْ يَقَادُ عَلَيٌّ إِلَى الْبَيْعَةِ. «۱»

فاطمه عليها السلام از پشت در گفت: ای تکذیب (حق) کنندگان گمراه، چه می گوئید (و از ما) چه می خواهید؟!

عمر گفت: پسر عمویت چه شده است که پشت پرده نشسته و تو را برای جواب گویی فرستاده است.

گفت: ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده است (که شاید مرا ببیند و از پدر من شرم کنی و با این آمدن من) بر تو و تمام گمراهان

از خدا بی خبرت، حجت تمام شود.

گفت: این حرفهای باطل و سخنان بیهوده زنانه را رها ساز و به علی بگو بیرون آید.

گفت: (در این گفتارت بوی) دوستی و کرامت نیست؛ آیا با گروه شیطان مرا می ترسانی ای عمر؟! در حالی که حزب شیطان

ضعیف است.

گفت: اگر بیرون نیاید با هیزم فراوان آمده و آن را آتش زده، اهل خانه را با هرچه در آن است می سوزانم؛ یا او با زور برای بیعت

کشیده می شود.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا عُمَرُ مَا لَنَا وَلَكَ لَا تَدْعُنَا وَمَنْحَنَ فِيهِ؟ فَاطِمَةُ كُتِبَتْ: إِيَّاهُ عُمَرُ تَوَبَّاهُ مَا چَهِ خورده حسابی داری که ما را به

حالی که در آنیم، رهایمان نمی سازی (نمی گذاری درد این گرفتاریهایی را که برای ما تحمیل کرده ای، بکشیم؟! ما که با تو

کاری نداریم).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۱

فقال: افتحی الباب و إلّا أحرقنا علیکم بیّتکم. «۱»

گفت: در را باز کن و گرنه خانه تان را می سوزانیم.

و فی روایه قال: یافاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله أخرجی من اعتصم بیّتک لیباع و یدخل فیما دخل فیہ المسلمون و إلّا و الله أضرمت علیهم نارا. «۲»

در روایت دیگر گفت:

ای فاطمه دختر رسول خدا کسانی را که به خانه تو پناهنده شده اند، بیرونشان کن بیایند و با بیعت کردن خود داخل جمع مسلمانها شوند، و گرنه به خدا قسم به همه آنها آتش را شعله ور می سازم.

و فی روایه: أدخلوا فیما دخلت فیہ الأمة «۳»

در روایت دیگر گفت: داخل شوید بر آنچه که امت داخل شده است.

و فی روایه ثلثه: یا فاطمه! ما هذا المجموع الذی یجتمع بین یدیک؟ لئن انتهیت عن هذا و إلّا لأحرقنّ البیت ومن فیہ «۴» در روایت سومی گفت: این دسته بازیها چیست که در پیش تو گرد آمده اند؟! اگر از این کارت دست برداری خانه را آتش زده و نابودش می کنم.

و فی روایه رابعه: قال عمر لفاطمه علیها السلام أخرجی من فی البیت و إلّا أحرقتہ و من فیہ فقالت فاطمه علیها السلام: أفتحرق علی و ولدی (علیاً و ولدی) فقال ای و الله أو لیخرجنّ و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۲

لیبایعن «۱» و فی روایه: یابن الخطاب! أتراک محرّقاً علیّ بابی؟ قال نعم.

در روایت چهارمی آمده است، عمر به فاطمه علیها السلام گفت: هر که در خانه است بیرون کن و گرنه خانه را با هرچه در آن است می سوزانم!

فاطمه علیها السلام گفت: آیا خانه ای را که علی با فرزندانم (که فرزندان رسول خدا و ثمره دل اویند) در آن است می سوزانی؟! گفت: آری به خدا قسم، مگر بیرون آمده بیعت کند.

در روایت دیگر است فرمود: ای پسر خطاب واقعاً در خانه مرا می سوزانی؟! (فاطمه که با تعجب این پرسشها را تکرار می کند احتمال نمی داد درّی را که رسول خدا در حال حیات خود مکرر فرموده بود: بابها بابی درّ فاطمه درّ من است) تا آخر خبر که در حالات فاطمه خواهد آمد) عمر در جلوی دیدگان آن همه مسلمانها بتواند آتش زند بدینجهت سؤال پیچش می کرد) عمر گفت: بلی (می سوزانم هیچ ابائی هم ندارم).

قالت: ویحک یا عمر ماهذه الجرئۃ علی الله و علی رسولہ صلی الله علیه و آله؟! ترید أن تقطع نسله من الدّنیاء و تطفیء نورالله و الله متمّ نوره؟ فقال: کفی یا فاطمه، فلیس محمد حاضرّاً و لا الملائکۃ آتیۃ بالأمر و النّهی و الزّجر من عند الله، و ما علیّ إلّا كأحد من المسلمین، فاختاری إن شئت خروجه لیبیعه أبی بکر أو إحراقکم جمیعاً.

فقالت و هی باکیۃ: أللهّمّ إلیک نشکوا فقد نبّیک و رسولک و صفّیک، و ارتداد أمتہ علینا و منعهم إیانا حقّنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبّیک المرسل.

گفت: وای بر تو ای عمر این چه جرئتی است که به خدا و رسولش داری؟! می خواهی نسل او را براندازی و نور خدا را خاموش نمایی؟! در حالی که خدا نور خود را به پایان میرساند، گفت: ای فاطمه! بس کن نه محمد حاضر است و نه ملائکه از طرف خدا برای امر و نهی و ترساندن، خواهد آمد؛ علی هم مانند یکی از مسلمانها است اگر می خواهی برای بیعت ابوبکر بیاید یا همه تان برای سوخته شدن آماده

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۳

شوید؟ «۱» نه محمد حاضر است (از شما دفاع کند نه جبرئیلی خواهد آمد همان حرفی را زد که یزید از اینها ارث برده و در مجلس شوم خود سرِ امام حسین مظلوم، فرزند این مظلومه را مخاطب قرار داد و گفت:

لعبت هاشم فی الملک فلا** خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم به خاطر ریاست این بازیها را در آوردند نه خبری (از آسمان) رسیده و نه وحی فرود آمده است. یعنی هردو در موقعیت مناسب، عقیده و عقده درونی خود را ابراز داشتند (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

فقال لها عمر: دعی عنک یا فاطمه حمقات النساء، فلم یکن الله لیجمع لکم النبوة و الخلافة. «۲»

عمر به او گفت: ای فاطمه این حرفهای احمقانه زنانه را رها کن!! خداوند، نبوت و سلطنت را برای شما جمع نخواهد نکرد (بیخود آهن سرد نکوبید از اینها گذشته است، شوهرت بیرون آید و بیعت کند!!).

فقلت یا عمر أما تتقی الله عز وجل تدخل فی بیتی و تهجم علی داری؟! فأبی أن ینصرف «۳»

. فاطمه گفت: ای عمر از خدای عز وجل نمی ترسی به خانه من (بی

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۴

اجازه) وارد شده و یورش می بری (یادت رفته این خانه کیست؟! عمر از بیرون رفتن از خانه، سرپیچی کرد (و کمترین اعتنائی بر سوز دل زهراء نداشت)

شمشیر خدا در مسجد»

«شمشیر خدا در مسجد» فاستخرج أمير المؤمنين (علی) علیه السلام من منزله «۱» مکرهاً مسحوباً «۲» وانطلقوا به «۳»

یسوقه عمر «۴» سوقاً عنيفاً «۵» و یقوده آخرون قال علیه السلام: کما یقاد الجمل المخشوش «۶»

الی بیعتهم، مصله سیوفها، مقدعة أسنتها و هو ساخط القلب، هائج الغضب، شدید الصبر، کاظم الغیظ «۷» فجیء به تعباً «۸» یمضی رکضاً «۹»

علی را با اکراه و اجبار از خانه بیرون آورده و بر زمین می کشیدند و او را (باوضعی) می بردند که عمر او را با خشونت و شدت تمام، میراند، (هُل می داد) و دیگران او را مانند شتر دماغ پاره شده (بی دفاع)، به سوی بیعت، می کشیدند. شمشیرها کشیده، و نیزه ها (به سوی او) نشانه رفته، با دل نالان، و با غضب فوران، و صبر پر توان، و غیظ فرو برده، و خسته و کوفته، به صورت دو (دویدن) می بردند، (کسی که از ادبیات عرب اطلاع دارد خوب می فهمد جملات (مسحوباً، یسوق، یقود و یمضی رکضاً) در

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۶۵

کجاها گفته می شود و چه حالتی را باز گو می کند، (فداک نفسی و أبی وأُمّی وأهلّی و عیالی و أَسرتی أیها المظلوم المقهور). جانم و پدر و مادرم و اهل و عیالم و تمامی بستگانم، فدایت، ای مظلوم سرکوب شده. «۱»

واجتمع الناس ینظرون و امتلأت شوارع المدینة من الرجال «۲»

. مردم گرد آمده و به تماشا ایستاده بودند و خیابانهای مدینه از مردم پر شده بود (هیچکس نمی گفت:

ای عمر؟! در جنگهای متعدد اولین فرار کننده تو بودی، و تا پای جان ایستادگی کننده این بود پس این شیر بیشه شجاعت و (سیف الله المسلول) شمشیر کشیده خدا را این گونه مبر (نامردی نکن) تو خودت خوب می دانی پرهای این شاهباز دور پرواز را، وصیت چه کسی از باز شدن و اوج گرفتن، مهار کرده است، این کشتی نجات سر فراز قاره پیمای، بادستور که، به گل نشسته است؛

تو به خوبی فهمیده بودی که، کدام سفارش، بازوان پر توان او را بست و این شیر هیجا را چه چیزی به زنجیر کشید، تا کار به جایی

رسید بر سر تو فریاد کشید: یابن صهّاک اگر نبود وصیتی که به من شده است، به تو می‌فهماندم که با چه جرئتی به درِ خانه من آمده ای (و این همه عربده می‌کشی و حرم مرا به این روز انداخته ای) اما چکنم!! «۳»

و فرمود: أما والله لولا قضاء من الله سبق و عهد عهده إلى خلیلی لست أجوزه، لعلمت أننا أضعف ناصراً و أقلّ عدداً. «۴» آگاه باش به خدا قسم! اگر نبود قضای گذشته الهی و تعهدی که خلیلم از من گرفته که به هیچوجه از آن تجاوز نمی‌کنم، آن وقت می‌دانستی، کدام یک از ما، از جهت یاور، ضعیف، و از نظر تعداد، کم است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۶

لو كان سيفي في يدي لأوردتهم خليج المتيّة اگر شمشیرم در دستم بود و (به کشیدن شمشیر مجاز بودم)، آنها را در خلیج آرزوهایشان فرو برده (و در گرداب آملشان، غرق می‌کردم).

فما مّر بمجلس من المجالس إلایقال له: انطلق فبايع. «۱»

به مجلسی از مجلسها نگذشت (و از هر کوی و برزنی عبورش ندادند) مگر اینکه به او میگفتند: (علی) برو بیعت کن (و خودت را خلاص کن!؛ الله اکبر چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد هر بی سر و پا و هر رهگذری به علی علیه السلام مظلوم تعیین تکلیف می‌کند).

و أتبعه سلمان و أبودر، والمقداد و عمار و بریده و هم يقولون ما أسرع ماختم رسول الله صلى الله عليه و آله و أخرجتم الضغائن التي في صدوركم.

و قال بریده بن الخصيب الأسلمي: يا عمر أتيت على أخی رسول الله صلى الله عليه و آله و وصيّه و على إبنته فتضربها و أنت الذي تعرفك قریش بما تعرف به!! «۲»

سلمان و ابودر و مقداد و عمار و بریده پشت سرش می‌رفتند و به آن (نامردان) می‌گفتند چه زود به (گفته‌ها و وصیتهای) رسول خدا خیانت کردید و کینه‌های نهفته سینه‌هایتان را، بیرون ریختید.

بریده بن خصیب اسلمی گفت: ای عمر به سوی برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله (علی علیه السلام) آمده و بر سر (یگانه) دختر او (فاطمه علیها السلام فریاد می‌کشی) و او را میزنی؟! (افتخار کن! چون زدن زن ناتوان و پدر از داده و بی پناه و بی برادر و بی دفاع و زجر کشیده و عزت از دست رفته و... افتخار دارد!!

برخود ببال که جای بالیدن است) در حالی که قریش ماهیت ترا آنگونه که باید شناخته شوی به خوبی می‌شناسد که، کسیتی و چسبیتی و چکاره ای.

گروهی با عمر (باجسارت تمام) حضرت را از خانه بیرون کشیده و پیش ابابکر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۷

آوردند، ثم إن علياً كرم الله وجهه أتى به إلى أبي بكر و هو يقول: أنا عبد الله، و أخو رسوله. فقیل له: بايع أبابكر، فقال أنا أحق بهذا الأمر منكم لا-أبايعكم، وأنتم أولى بالبيعة لي، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم عليهم بالقراءة من النبي وتأخذونه منا غصباً؟! سپس علی کرم الله وجهه را آوردند که به ابوبکر بیعت نماید، می‌فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. گفتند به ابوبکر بیعت نما! فرمود: من به خلافت سزاوارتر از شمایم، و این شماست که باید بامن بیعت نمایید، با گفتن این که ما از نزدیکان پیغمبریم مقام خلافت را، از انصار گرفتید حالا (همان دلیل را من به خود شما برمیگردانم) آن را از ما اهل بیت از روی غصب میگیرید، ما حیاً و میتاً، به رسول خدا نزدیکتریم. پس انصاف دهید (و حق ما را به تاراج نبرید) و اگر نپذیرفتید و کمی هشیار و متوجه باشید، گرفتار (صفت) ستمگری خواهید بود «۱».

فقال علی كرم الله وجهه الله يا معشر المهاجرين لا- تخرجوا سلطان محمد في العرب عن داره و قعره الى قعر دوركم و قعر

بیوتکم پس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا شما را به خدا ای گروه مهاجرین سلطنت و (ولایت) محمد را در عرب، از داخل خانه او بیرون نیاورید تا در داخل خانه‌های خود قرار دهید، مقام و حق مسلم اهل بیت او را در میان مردم، از آنها دور نکنید پس به خدا قسم ای گروه مهاجرین لنحن أحق الناس به لأننا أهل البيت، ونحن أحق بهذا الأمر منكم البته ما از همه مردم به امر خلافت سزاوارتریم چون مائیم اهل بیت و به یقین، مادامی که قاری قرآن و فقیه در دین خدا و دانای برستهای رسول خدا و رسیدگس کننده به امور رعیت و مدافع کارهای بد و ناخوشایند را از آنها و تقسیم کننده مساوی حقوق آنها از ما در میان شما وجود داشته باشد، ما برای این کار از شما لایق‌تریم،

به خدا قسم همچون کسی (که دارای این صفتها باشد برای همیشه) در خانواده ما

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۸

وجود دارد پس پیرو هوا و هوس نباشید که از راه خدا گم شده و روز به روز از حق دور شوید بشیر بن سعد انصاری گفت: اگر انصار پیش از بیعت با ابابکر این حرفها را از تو می‌شنیدند حتی دو نفر هم از بیعت با تو تخلف نمی‌کردند. «۱» فقال عمر: انك لست متروكاً حتى تباع! فقال علي: احلب حلباً لك شطره، واشدد له اليوم أمره، يردده عليك غداً ثم قال والله يا عمر ما أقبل قولك ولا أبایعه عمر گفت:

از تو دست بردار نیستیم تا بیعت کنی! علی علیه السلام فرمود: بدوش شیری را که مقداری از آن برای توست و امروز کار را بر او (ابوبکر) محکم کن، (وراه خلافت را بر او هموار نما تا) فردا برایت پس دهد سپس فرمود: به خدا قسم ای عمر من گفته ترا نمی‌پذیرم و به او بیعت نمی‌کنم «۲».

فقالوا له: بايع، قال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا إذا والله المذی لا اله الا هو نضرب عنقك، فقال: اذا تقتلون عبدالله و أخا رسوله، قال عمر: أمّا عبدالله فنعم و أما أخو رسوله فلا و أبوبکر ساكت لا- يتكلم، به امام گفتند: بیعت کن! گفت: اگر نکنم گفتند: در اینصورت به خدای یکتا سوگند گردنت را می‌زنیم! فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول او را میکشید! عمر گفت: بنده خدا بلی! اما برادر رسول خدا! نه. «۳»

و كان أمير المؤمنين عليه السلام يتألم و يتظلم و يستنجد و يستصرخ. «۴»

امیر مؤمنان علیه السلام درد می کشید و دادخواهی می کرد و کمک میخواست و فریاد میزد (ولی کیست به فریاد و دادخواهی مظلوم تاریخ، جواب دهد، دیگر ورق برگشته، جو سیاسی را به گونه‌ای وارونه کرده‌اند، هاشمیان و دوستان هم، نزدیک نمی آیند از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۶۹

حتی عمویش عباس «۱» که به خاطر کندن عمر، ناودان خانه‌اش را، کم مانده بود سخته کند و خانه عمر را بر سرش خراب نماید، با استمداد از علی علیه السلام ناودان را به جای اصلی اش برگرداند، او نیز از دور به تماشا ایستاده و به فریاد و ناله‌های، یک زوج جوان عرشی و ملکوتی گرفتار در دست ناسوتیان بی مروت و نامرد، گوش می‌دهد، اما کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد.

بلی در روایتی این گونه آمده است: وقتی که شنید صلی الله علیه و سلم علی علیه السلام رحمهما الله را در مسجد به فشار گذاشته‌اند که از او به زور بیعت بگیرند، قبل مسرعاً و هو يهرول و يقول إرفقوا بابن أخي و لكم علي أن يبایعكم شتابان و هروله کنان، خود را به آنجا رسانید و گفت: با پسر برادرم مدا را کنید و بر شما تعهد می‌کنم که او نیز به شما بیعت نماید، (و از او برای شما بیعت بگیرم) پس دست «علی» را گرفت و به دست ابوبکر مالید و سپس با حال عصبانیت، رهایش کردند. «۲»

و هو يقول: أما والله لو وقع سيفي في يدي، لعلمتم أنكم لم تصلوا إلى هذا أبداً، أما والله ما ألوم نفسي في جهادكم و لو كنت استمسك من أربعين رجلاً؛ لفرقت جماعتكم و لكن لعن الله أقواماً بايعوني ثم خذلوني «۳»

او می گفت: به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم می رسید آنوقت می فهمیدید ابداً توان رسیدن به این کارها را نداشتید (به هیچوجه جرئت این را نداشتید که دست علی را ببندید و بر زمین بکشید) و خودم از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۰

را نیز از جنگیدن با شما ملامت نمی کردم (از پیکار باشما تردیدی به خود راه نمی دادم، چون مرتد شده اید و سزای مرتد اعدام است).

و اگر چهل نفر یاور داشتم این جمعیت شما را بهم می زدم و لکن خدا لعنت کند کسانی را که (در غدیر خم و در شبهای مدینه) بامن بیعت کردند و می کنند و روز که فرا می رسد، بیوفائی نموده از خانه هایشان بیرون نمی آیند و مرا خوار می کنند

«خلاصه مطالب بالا»

«خلاصه مطالب بالا» امیر مؤمنان علیه السلام را مجبوراً و مکرهاً، از خانه اش بیرون آوردند دیگران می کشیدند، عمر با درشتی، میراند «۱»، می کشیدند، مانند کشیدن شتر مخشوش، و به سوی بیعتگاه می بردند، مانند بردن متهمی به قتلگاه،! در حالی که شمشیر هایشان کشیده و بانیزه‌ها، آن مظلوم تاریخ را، هدف گیری کرده بودند.

حضرت را با دل خشمناک، و غضب در سینه حبس شده، و غیظ فرو برده و با صبر نامتناهی، خسته و دوان به سوی مسجد بردند. مردم گرد آمده تماشا می کردند، چرا تماشا نکنند شیر میدانهای جنگ و شاهباز اوج گیرنده رزمگاههای پرخطر و (أسدالله الغالب)، در دست چه ناکسانی وامانده است، که نمی تواند از خود و حرمش، با قدرت بازو، دفاع کند، و آن نامردها را به آنچه که مستحق آنند، برساند، «علی» حق دارد بنالد و بگرید و بگوید:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۱

روزگار مرا چنان کوبید و به جانی رسانید که گفتند: معاویه و علی «۱»؛ یا بفرماید:

سپس روزگار به طوری از من، چشم پوشی کرد که فلاّن و فلاّن را همدریف من قرار داد. (به این هم قناعت نکرد تا) مرا با پنج نفری همدریف نمود که بهترینشان (و آبرومندترشان) عثمان بود پس (با کمال بهت و سرگردانی) گفتم: وای بر نشانه (و یادگار) رسول خدا.

باز روزگار به این همه (ظلم و نامرادیها و بی وفائیها) راضی نشد مرا به گونه ای، کوبید که تا اینکه همانند پسر هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمرو عاص) در آورد؛ و کسی را که از آنها بالاتر بود، به آسانی از شیر بازگرفت (و از خلافت کنار زد). «۲»

خیابانهای مدینه پر از جمعیت است از هر جا که عبور می دادند، می گفتند: برو بیعت کن (از آنها تماشاگر و مردم فقط پنج نفر) سلمان و أباذر و مقداد و عمار و بریده بود که همراه علی (مظلوم) گام بگام میرفتند و میگفتند: (ای بیوفایان و عهد شکنان) چه زود خیانت خود و کینه دلهایتان را بیرون ریختید، بریده اسلمی رو به کرده عمر و می گفت: ای عمر برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او را آوردی و دخترش را زدی! قریش ترا به خوبی می شناسد که کیستی.

امیر مؤمنان علیه السلام اظهار درد و مظلومیت می کرد و فریاد رس و دست گیرنده میخواست (ولی کو گوش شنوا!!)

می فرمود: آگاه باشید! به خدا قسم اگر شمشیرم به دستم میرسید آنوقت می فهمیدید که این جرئت را نداشتید (بامن این رفتار هارا بکنید) و در جهاد با شماها

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۲

هم تردیدی به خود راه نمی دادم.

اگر آن چهل نفر به عهد خود وفا می کردند به یقین انجمن شمارا پراکنده میساختم (ولی چکنم) لعنت خدا بر آنان باد که با من،

بیعت کرده و مرا خوار کردند (و تنهایم گذاشتند)

«ادامه جریان»

«ادامه جریان» و می فرمود: واجعفره امروز جعفر برای من نیست، واحمزه امروز دیگر حمزه برای من وجود ندارد. «۱» پس امام را از کنار قبر رسول خدا گذراندند، در نزد قبر ایستاد و گفت: (یا بن أمّ إنَّ القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی «۲») دستی را که میشناختند دست رسول خدا است از قبر بیرون آمد و صدائی که می دانستند صدای رسول خدا است به ابوبکر فرمود: یا هَذَا!! (أَکَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا «۳») ای شخص آیا کافر شدی، به خدائی که ترا از خاک و سپس از نطفه آفرید و تورابه صورت مرد در آورد،** عدی بن حاتم گفت: (در دوران زندگیم) دلم به کسی، مانند علی که کشان کشان برای اخذ بیعت آوردند، نسوخت. «۴» سلمان وقتی که آن منظره را دید گفت: آیا با همچون شخصی این رفتار را می کنند؟! به خدا قسم اگر از خدا بخواهد، آن را به این (یعنی آسمان را به زمین) می دوزد. «۵» ابوذر گفت: ای کاش شمشیر هایمان دوباره به دستان می آمد. «۶» از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۷۳

«فاطمه علیها السلام» در حالی که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روی سرش گذاشته و دست بچه هایش را گرفته بود، بیرون آمد و با آن تن ناتوان و با دل سوزان می گریست و مردم را سرزنش کرده به کنار می زد و برای دفاع از حریم ولایت، پیش می رفت.

بانوان هاشمی همگی همراه او، بیرون آمدند فریاد می کرد و با آه و ناله سوزان می فرمود: یا ابابکر ما أسرع ما أغرمت علی أهل بیت رسول الله، و الله لا أکلم عمر حتّی ألقى الله «۱» خلّوا بن عمّی، مالی و لک یا ابابکر أترید أن تؤتم إبنی و ترملنی من زوجی؟! و الله لئن لم تکف عنه لأنشرن شعری و لأشقن جیبی و لآتین قبر أبی و لأصیحن إلی ربی فما صالح بأکرم علی الله من ابن عمّی و لا ناقة صالح بأکرم علی الله متّی و لا الفصیل بأکرم علی الله من ولدی ای ابابکر چه زود به اهل بیت رسول خدا حمله بردید به خدا سوگند تا دم مرگ با عمر حرف نمی زنم؛ از پسر عمویم دست بردارید! ای ابابکر بامن چه خورده حساب داری؟، آیا می خواهی بچه هایم را یتیم و مرا از شوهرم دور کرده و (مرا بیوه گذاری)؟! به خدا قسم اگر از او دست برننداری موی سرم را پیشان کرده و گریبانم را چاک میزنم (یقه ام را پاره می کنم) و به (کنار) قبر پدرم رفته و به خدایم می نالم (و از خدایم استمداد می کنم). نه صالح در پیش خدا از پسر عمویم گرامی تر و نه ناچه صالح از من و نه بچه شتر صالح از بچه های من گرامی اند.

در این حال علی علیه السلام به سلمان گفت: أدرک ابنه محمد صلی الله علیه و آله فإنی أری جنبی المدینه تکفئان، و الله إن نشرت شعرها و شقت جیبها و أتت قبر أبیها و صاحت إلی ربّها، لا ینظر المدینه أن یخسف بها و بمن فیها، فأدرکها سلمان رضی الله عنه فقال یا بنت محمد! إن الله

از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۷۴

بعث أباک رحمه فارجعی.

فقال یا سلمان یریدون قتل علی، ما علی صبر فقال سلمان: إنی أخاف أن یخسف بالمدینه، و علی بعثنی إلیک یا مرک أن ترجعی إلی بیتک. فقالت و أصبر و أسمع له و أطیع «۱» قال أبوجعفر علیه السلام و الله لو نشرت شعرها لماتوا طراً «۲»

دختر محمد را درک کن (خودت را به فاطمه برسان)، من می بینم اطراف مدینه بهم می خورد (دیوارها از زمین برکنده شده) به خدا سوگند اگر (فاطمه) موهایش را پیشان نماید و یقه اش را پاره کند، و به کنار قبر پدرش رفته خدا را بخواند (و شکایت خود را براو برآورد و نفرین کند) به مدینه و هر که در آن است مهلت داده نمی شوند، همگی به زمین فرو می روند.

سلمان خود را به فاطمه رسانید و گفت: ای دختر محمد! خداوند پدرت را رحمت (بر عالمیان) فرستاده است بر گُرد. فرمود: ای سلمان اینها می خواهند علی را بکشند من نمی توانم صبر نمایم سلمان گفت: خود علی مرا به سوی تو فرستاد و ترا آمر می کند به خانه ات بر گردی.

فرمود: صبر می کنم و به حرف او گوش داده اطاعتش می کنم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر (زهراء) موهایش را پریشان می کرد یقیناً همه آنها می مردند.

پس از آن به طرف قبر پدرش پیچید و با غم و اندوه به قبر اشاره کرد و گفت:

نفسی علی زفراتها محبوسه یالیتها خرجت مع الزّفرات

لا خیر بعدک فی الحیاة و إنّما أبکی مخافة أن تطول حیاتی سپس گفت: و اأسفاه علیک یا أبتاه پدرم وای بر دوریم از تو (از فراق تو

متأسفم پدر) وای بر مصیبت أبوالحسن امانت دار و پدر نوه هایت حسن و حسین، و کسی که در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۵

بچگی بزرگش کردی و در کهتری برادر خودت قرار دادی.

با جلالت ترین دوستان و محبوبترین اصحاب بود، اولین مؤمن و هجرت کننده به سوی تو؛** ای بهترین جهانیان، این است که او

را اسیر کرده و میرانند مانند راندن شتر؛** سپس فاطمه نالیدن نالیدنی و با سوز دل گفت: و امحمداه، و احببیه و اباه و ابالقاسماه، و ا

أحمداه و قلّه ناصراه و غوثاه و طول کربتاه و حزناه و مصیبتاه و سوء صباحاه و افتاد و غشّ کرد.

مردم دسته جمعی ناله شان بلند و فریاد شان به اوج خود رسید و مسجد یکپارچه عزاخانه شد. «۱»

صبح که فرا رسید، فاطمه علیها السلام ندا در داد: و اسوء صباحاه، ابوبکر این را شنید و گفت: إنّ صباحک لصباح سوء واقعاً صبح

تو بد صبحی است. «۲»

جای تعجب است که قلم به دستان بی انصاف و بی مروّت آن روزهانیز، از تعصب دست برداشته آن همه جنایت ها و روایت ها را

چنین معنا می کنند:

فی واقع الأمر، کان تهدید عمر علیّاً بالإحراق وسیلهً لإجباره علی المبايعه. فقد قال عمر لعليّ «و الذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعه

أو لأحرقنّ البیت علیکم در واقع تهدید عمر برای سوزاندن خانه، صرفاً برای بیعت گرفتن اجباری از علی (علیه السلام) بود که

گفت: «قسم به خدائی که جان من در دست اوست یا برای بیعت بیرون می شوی!»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۶

یا خانه را بر شما آتش می زنم» «۱» چه تأویل غلطی که پیروانان سامری و گوساله اش، بهم بافتند. در حالات دختر وحی مشروح

جریان را می خوانید

«منظره بیعت»

«منظره بیعت» علی علیه السلام را آورده (در مسجد) پیش روی ابوبکر نشانیدند! «۲» عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده و خالد بن

ولید و أبوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و أسید حضیر و بشیر بن سعد و سائر مردم مسلح اطراف

ابوبکر را گرفته بودند حضرت فرمود: ای ابی بکر با چه سرعتی بر اهل بیت پیامبر خیز برداشتید و با چه حق و میراثی و با کدام

سابقه ای، مردم را بر بیعت خود تشویق و وادار می کنی؟! آیا با دستور رسول خدا (روز غدیر خم) به من بیعت نکردی؟! «۳».

(هنوز بیعت من در گردن تو است از من بیعت می طلبی!؟!!).

عمر که بالای سر حضرت ایستاده بود به دو زانو، نشست و آستین های خود را بالا زد «۴» و علی را (با خشونت) راند و گفت: بایع

ودع عنک هذه الأباطیل بیعت کن،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۷

رها کن این افسانه هارا!! فرمود: فإن لم أفعل فما أنتم صانعون؟! قالو نقتلک ذلاً وصغاراً اگر بیعت نکنی باذلت و خواری، ترا می کشیم!

در بعض روایت چنین آمده است، ابوبکر یا عمر گفت: إذا و الله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقک در این صورت به خدای یکتا قسم گردنت را می زنیم.

فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول خدا را به قتل می رسانید. ابوبکر (یا در بعض روایات) عمر گفت: بنده خدا بلی، برادر رسول خدا نه.

امام سپس رو به طرف مردم گرفت و فرمود: ای گروه مسلمان و مهاجر و انصار! شمارا به خدا آیا شنیدید رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و غزوه تبوک در باره من چنین و چنان فرمود؟!.

حضرت آنچه را که رسول خدا در فضائل امام در طول نبوتش، آشکار کرده و برای عموم اعلان نموده بود، به آنها یاد آوری کرد و استشهاد نمود، همگی گفتند: اللهم نعم بار خدایا، بلی.

در این حال ابوبکر ترسید که سخنان علی علیه السلام در روحیه آنها تأثیر منفی گذارد و به یاری او برخیزند، خود به جلو آمد و گفت: همه آنچه که گفתי حق است همه را از رسول خدا با گوشهایمان شنیدیم و بادلهایمان ضبط کردیم و لکن شنیدم رسول خدا بعد از آن این را هم گفت: خداوند ما اهل بیت را پسندید و به جای دنیا، آخرت را برای ما اختیار نمود و

ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل البيت، النبوة والخلافة و خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را، جمع ننموده است. علی علیه السلام پرسید آیا از اصحاب رسول خدا کسی این حدیث را با تو شنیده است؟! عمر گفت: صدق خلیفه رسول الله قد سمعنا هذامنه کما قال، جانشین رسول خدا راست می گوید ما هم آنگونه که گفت، شنیده ایم. ابوعبیده و سالم و معاذبن جبل هم گفتند: ما نیز این را از رسول خدا شنیدیم!.

فقال علی علیه السلام لقد وفیتم بصحیفکم الملعونة الّتی تعاقدم علیها فی الکعبة، ان قتل الله محمداً أو مات لتزوّن هذا الأمر عنا أهل البيت علی علیه السلام گفت: به عهد و پیمانی که در صحیفه ملعونه در کعبه نوشدید، که اگر محمد کشته شود یا بمیرد خلافت را از ما اهل بیت دور کنید، وفا کردید.

ابوبکر گفت: تو خبر آن صحیفه را چگونه دانستی؟ ما که به تو نگفته ایم (و از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۷۸

جریان آن پیمان، کسی را مطلع نساخته ایم).

علی علیه السلام گفت: از تو ای زبیر و ای سلمان و اباذر و ای مقداد بحق خدا و اسلام سؤال میکنم، آیا شنیدید رسول خدا این را شرح می داد و شما هم گوش می دادید که همانا فلان و فلان این پنج نفر را شمرد که نوشته ای در میان خودشان نوشتند و عهد و پیمان بستند که این کارها را نکنند؟ همگی گفتند: اللهم نعم ما شنیدیم که رسول خدا می گفت: آنها عهد و پیمان بستند که اگر من کشته شوم یا بمیرم، ای علی این (خلافت) را از تو دور سازند، پس من گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا وقتی که این جریان پیش آمد برای مقابله با آن چه دستوری می دهید؟! گفت: اگر یار (وانصاری) پیدا کردی، با آنها بجنگ و پیکار کن و اگر یاور ی پیدا نکردی با آنها بیعت کن و خون خود را نگهدار.

پس علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر آن چهل نفری که با من بیعت نموده بودند، به بیعت خود وفا می کردند من در راه خدا با شما می جنگیدم و لکن این را بدانید از اعقاب (و اولاد هیچکدامتان تا روز قیامت به آن (خلافت) دست نخواهد یافت.

و اما آن چیزی که دروغ شما را به رسول خدا روشن می سازد قول خداست آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) «۱» فالكتاب النبوة، والحكمة السنة، والملک الخلافة، ونحن آل ابراهيم يا اینکه نسبت به مردم (یعنی پیامبر و خاندانش) بر آنچه که خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟! ما به آل ابراهيم کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

پس کتاب نبوت است و حکمت سنت، و ملک خلافت و ما هم آل ابراهيمیم.
بریده اُسلمی، پیاخواست و گفت: ای عمر آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما دو نفر را امر از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۷۹

نکرد که به علی به مقام امیر مؤمنانی، سلام کنید و شما گفتید: آیا با امر خدا و رسولش؟! گفت: بلی.
ابوبکر گفت: ای بریده این کار بود و لکن تو غایب بودی و ما حاضر، کارها دگرگون می شود (این هم از آن کارهاست).
در روایت دیگر است، ابوبکر گفت: قد کان ذالک و لکن رسول الله قال بعد ذالک: لا- یجتمع لأهل بيتی الخلافة والنبوة این کار (سلام به امر مؤمنانی علی) بود، و لکن رسول خدا بعداً گفت: خلافت و نبوت در اهل بیت من جمع نمی شود بریده گفت:
به خدا قسم این حرف را رسول خدا نه گفته است. عمر گفت: ای بریده این کارها بتو نیامده است (تو چکاره‌ای؟! در این (پا فشاریها) چه به گیر تو می آید؟!.
بریده گفت: به خدا سوگند در شهری که شما فرمانروا باشید ساکن نمی شوم. عمر دستور داد آن را زده و بیرون کردند «۱».

اختناق و استبداد کامل»

اختناق و استبداد کامل» دستور و فرمان، با شدت هرچه تمامتر پشت سرهم صادر می شود.
اگر اجازه نداد با زور وارد خانه شوید اگرچه میان در و دیوار دنده هایش خرد شود و بچه اش ساقط و بیهوش بیفتد (مانند سالار بانوان، فاطمه علیها السلام)؛
حرفهای احمقانه را رها کن: دیگر نه محمد می آید و نه جبرئیل، مانند (دختر وحی)؛
این اباطیل و حرفهای بیهوده رانزن، تو مانند مسلمانها هستی بیعت کن مانند (علی)؛
اگر بیرون نیامد بی چون و چرا، خانه اش را آتش بزنی مانند (امیرمظلومان علی)؛
اگر بیعت نکرد، با ذلت و خواری گردنش را بزنی مانند (علی)؛
به زنها نیامده در این کارها دخالت کنند حقوقش را بربایند و .. مانند (أم سلمه)؛
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۸۰

شهادت آنها پذیرفته نیست مانند (امیر مؤمنان علی و أم ایمن که پیامبر به اهل بهشت بودنش شهادت داده و رباح غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله)؛

هرکس سخنی گفت: بزنی (مانند بریده اُسلمی)؛
و دنده هایش را بشکنید مانند (عبدالله بن مسعود)؛
و تا سرحد مرگ کتکش بزنی سه روز گیج و منگ بماند و نمازش قضا شود، مانند (عمار)، آن سگ را دستگیر کنید، مانند (زبیر)؛

زبانش را بربایند و تبعید کنید و هیچ کس حق بدرقه و مشایعت او را هم ندارد، اگر کسی او را بدرقه کند، مجازات سختی در انتظارش است مانند (ابوذر)؛

تو حق سخن گفتن نداری اساساً تو چکاره‌ای در این کارها دخالت کنی مانند (سلمان خود و اهل قبیله‌اش را قتل عام کنید! مانند (مالک بن نویره)؛ بزرگ قبیله بنی حنیف در میان نخلستان راه شام، تیره باران کرده و به گردن اُجنّه بیاندازید، مانند (سعد بن عباد)، بزرگ و فرمان روای شاخه خزرج، از قبیله أنصار،

مثل اینکه حرف زیادی می‌زند و سرش به تنش سنگینی می‌کند، به شام تبعیدش کنید، مانند (بلال) مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

هر کس یک کلمه از رسول خدا حدیث نقل کند، سر و کارش با تازیانه من است و کسی دم نزد، مانند ابو هریره دوسی شیخ المضیره،

تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اطراف و اکناف و شهرها به مدینه احضار کنید باید در مدینه اقامت کنند و حق خروج از آن را ندارند ابلاغنامه کل اصحاب؛

هیچکس حق ندارد حدیثی را تدوین نماید و یاد داشت کند و گرنه تنبیه خواهد شد، مانند (ابن مسعود)؛

احادیث را هر چه گیر آوردید بسوزانید و حتی بنا به روایت عایشه «پدرم در یک روز پانصد حدیث را آتش زد و سوزانید» مانند (خلیفه اول)؛

هر کس معتان محللتان را حرام نداند، حسابش با من و مستقیماً با من طرف است،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۱

مانند (خلیفه دوم!) * و صدها مطالب دیگر؛

بزنید و بکشید تبعید نمایید و گوشت رانش از شام تا مدینه در بالای شتر پیوسد و بریزد، اما کسی حق ندارد حرفی بزند (چون آنها اجتهاد کرده اند خود داند به ما چه ربطی دارد، دلیل و راه فرار متعصبان قومی)، اُف بر این خواب گران خانمانسوز و ریشه برکن و بنیاد بر انداز، باد.

هر کس اظهار عقیده کند باید زبانش بریده شود تازیانه بخورد هریک از بانوان رسول خدا صلی الله علیه و آله حرفی بزند از مسجد بیرونشان کنید اُم سلمه باشد یا اُم ایمن نوبیه، و ... «۱» این است عدالت قریب به عصمت برادران اهل سنت، در باره اصحاب، به ادامه جریان بیعت توجه نمایید

«بقیة ماجرای بیعت»

«بقیة ماجرای بیعت» سپس سلمان بپا خواست و گفت: ای ابابکر! از خدا بترس از این جایگاه بلند شو و آن را به اهلش واگذار، آنها تا روز قیامت با فراخی دنیا را تصاحب (واداره نمایند بطوری که) در این امت دو شمشیر پیدا نمی‌شود، با آنها مخالفت نماید.

ابوبکر جوابش نداد، سلمان تکرار کرد، عمر او را با خشونت و شدت، راند و گفت:

مالک و لهذا الأمر و ما یدخلک فیما هاهنا؟! این کار به تو چه مربوط است، اصلاً چه چیزی ترا به اینجا آورده است تو چکاره‌ای؟! گفت: ای عمر آرام باش؛

دوباره رو کرد به ابوبکر همان سخنان را تکرار کرد و گفت: به خدا این کار را بکنی (و خلافت را به نفع مسلمانها رها سازی مردم) تاروز قیامت در رفاه و رخاء زندگی می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۲

کنند و اگر این کار را نکنی به جای شیر خون می‌دوشی و در امر خلافت هر که از راه رسد، از طلقاء و طرداء و منافقین (آزاد شدگان مکه و تبعیدیهای پیامبر و دو روها) در رسیدن به آن طمع خواهند کرد (هر ناحقی در کرسی خلافت مستقر خواهد شد

واقعاً پیش بینی سلمان درست از آب درآمد که تاریخ گویای آن است)

به خدا قسم (ای ابابکر) اگر بدانم که در راه خدا می توانم ستمی را بر طرف کنم و یا دینی را عزّت بخشم به یقین شمشیرم را به کولم می گذارم سپس با آن قدم به قدم (ناکسان را) میزنم (اما چکنم!) آیا به وصی رسول خدا زور می گوئید، آماده بلا و نومییدی از رخاء (و دوری از خوشی و زندگی آرام) شوید.

پس از او اباذر بلند شد و گفت: ای امت سر گردان بعد از پیامبرش و ذلیلان در نتیجه نافرمانیش!، خداوند (در قرآن کریم) می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) «۱» آل محمد باقیمانده گان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و ذریّه خاص و پاکی از اسماعیل است و عترت محمد، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد، ملائکه هاست. آنان مانند آسمان بلند و کوههای استوار و کعبه مستوره و چشمه زلال و ستارگان هدایت کننده و شجره مبارکه اند که، نورش همه جارا روشن و نور دهنده اش محمد خاتم پیامبران و سید بنی آدم است. علی وصی الأوصیاء و پشیوای پرهیز کاران و رهبر پاکان است اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد صلی الله علیه و آله و وارث علم او، و اوست اُولی بر مؤمنین از خود مؤمنین چنانچه خدای تعالی گفته است (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) «۲»

پس مقدّم دارید آنان را که خدا مقدم داشته، و به عقب بزنید کسانی را که خدا به عقب زده است، ولایت را به کسانی تحویل دهید از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۳

که خدا به آنها داده است. سپس اباذر و مقداد و عمار پیا خواستند و به علی علیه السلام گفتند: چه دستور می دهی؟! به خدا سوگند اگر بگوئی با شمشیر می جنگیم تا کشته شویم.

فقال علیّ علیه السلام کفّوا رحمکم الله واذکروا عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ما أوصاکم به. فکفّوا. پس علی علیه السلام گفت: خود داری کنید خدایتان رحمت کند، و بیاد آورید سخنان رسول خدا و آنچه را که به شما وصیت کرده است. پس خود داری کرده (و تسلیم فرمان امامت شدند).

أم ایمن نوییه: خدمتکار رسول خدا و أم سلمه، هر دو آمدند و گفتند: ای عتیق (لقب ابوبکر است) چه زود حسد تان را نسبت به آل محمد آشکار کردید. عمر دستور داد، هر دو را از مسجد بیرون کردند و گفت: ما با زنان چکار داریم (زنها چرا در این امور دخالت می کنند) «۱».

در خطبه ششقیه سفره درد دلش را باز کرده همانگونه که گذشت، بیان نمود.

با مطالعه دقیق خطبه ششقیه، سرّ خانه نشینی امام، کشف می شود و عذر او روشن می گردد و پاسخ خیلی از سؤالات داده می شود

«سکوت بالای منبر چرا؟!»

«سکوت بالای منبر چرا؟!» سپس عمر بلند شد و رو به ابابکر کرد و گفت: برای چه در بالای منبر ساکت نشسته ای؟! که این محارب! (علی علیه السلام) نشسته بلند نمی شود با تو بیعت کند! «۲» او تأمر به فتنه عتقه دستور می دهی گردنش را بزنند، این سخن را وقتی گفت که

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۴

حسن و حسین ایستاده و ناظر جریان بودند.

هنگامی که گفتار عمر را شنیدند، گریستند، حضرت آن دورابه سینه خود چسبانید و گفت: لا- تبکیا فوالله ما یقدران علی قتل اَیکما گریه نکنید به خدا قسم قدرت کشتن پدرتان را ندارند ثمّ قال عمر: قم یابن أبی طالب فبایع. فقال و إن لم أفعل؟ قال إذا و

اللّٰهُ نَضْرِبْ عُنُقَكَ «۱» فاحتجّ علیهم ثلاث مرّات «۲»

عمر گفت: ای پسر ابیطالب بلند شو و بیعت کن! گفت: اگر نکنم؟! گفت: به خدا قسم گردنت را می‌زنیم، سه مرتبه با آنها احتجاج نمود، سپس رو به سوی قبر (رسول خدا) کرد و گفت: (یا بنی اُمّ اِنّ القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی)، «۳» پس از آن سرش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: اَللّٰهُمَّ اشهد خدایا شاهد باش. «۴»

پس دست علی را به زور به سوی ابوبکر کشیدند و انگشتانش را بست هرچه سعی کردند آنها را بگشایند، نتوانستند. ابوبکر به مشت بسته حضرت دست کشید «۵» و گفت: فی هذا کفایه. * در روایتی، حضرت پس از بیان ماجرای مسجد بردن خود گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گفت: لیجیئن قوم من اصحابی من اهل العلیّه و المکانه منی، لیمروا علی الصّیراط، فاذا رئیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی اختلجوا دونی فأقول: أی ربّ اصحابی اصحابی، فیقال: ما تدری ما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدّوا علی أدمبارهم حیث فارقتهم، فأقول بعداً و سحفاً «۶»

گروهی از اصحاب من از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۵

صاحبان مقام بلند و جایگاه بالا می‌آیند که از صراط بگذرند وقتی که آنها مرا دیدند و من آنها را دیدم من آنها را شناختم و آنها مرا شناخت، در دور و برم پرسه می‌زنند، من می‌گویم: ای خدا، اصحابم اصحابم، گفته می‌شود نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارهای (زشتی را) ببار آوردند، آنها بعد از اینکه از تو جدا شدند، به عقب برگشتند (مرتد شدند) پس من می‌گویم از من دور باشید دور باشید.

بقیه و کامل ماجرا را در بخش ۴ در حالات دختر وحی فاطمه زهرا علیها السلام بخوانید

«علی چرا قیام نکرد؟!»

«علی چرا قیام نکرد؟!» پرسشی است که به ذهن خیلی‌ها خطور می‌کند و فکرش را مشغول می‌سازد.

پس از بررسی زیاد آنچه که استفاده می‌شود چند علت داشته است «۱».

۱- گروههای انصار به طور شفاهی به حضرت قول مساعدت می‌دادند ولی در عمل حاضر نمی‌شدند و حتی حاضر نبودند سرشان را بتراشند تا شناخته نشوند چنانچه روایات گذشته، به آن تصریح دارد، قسم می‌خوردند جز تو کسی رانمی‌خواهیم، چنین است و چنان اما در مقام اقدام، پیدایشان نبود.

حمران بن أعین شیبانی برادر زراره به امام صادق علیه السلام عرض کرد: تعداد ما شیعیان چه قدر کم است لو اجتماعنا علی شأء ما أفیناها اگر برای خوردن گوسفندی گرد هم آییم، نمی‌توانیم، آن را تمام کنیم. فرمود: می‌خواهید من عجیب تر از این را به شما خبر دهم؟ گفتم: بلی فرمود:

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۶

مهاجر و انصار همگی کنار رفتند مگر سه نفر و اشاره به دست خود نمود و گفت:

سلمان و اباذر و مقداد گفتم: پس عمار چه؟! فرمود: کان حاص حیصه ثم رجع، ثم قال علیه السلام ان أردت الذی لم یشکّ و لم یدخله شیء فالمقداد. «۱»

او هم لرزید ولی زود برگشت و اگر می‌خواهی بدانی کسی که هیچ شک و چیزی به وجود او راه نیافت، مقداد بود. در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود: إرتدّ النّاس الّا ثلثه: سلمان و اباذر و مقداد «۲» (بعد از پیامبر) همه مردم مرتد شدند مگر سه نفر: سلمان، اباذر و مقداد.

۲- گذشت که حضرت قسم می خورد اگر شمشیرش به دستش برسد و چهل نفر یا کمتر به او کمک نمایند، نمی گذارد حقش ازین برود و در پیکار با آنها هیچگونه تردیدی، به خود راه نخواهد داد و حاضر است برای گرفتن حقش به طور جدی قیام نماید «۳» * همچنین گذشت که، شب‌ها، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود به درانصار و بدرین می برد و از آنها استمداد می کرد، شب وعده یاری می دادند ولی روز کسی نمی آمد مگر سه یا چهار نفر، سلمان و ابوذر و مقداد و احیاناً عمار.

أما والله لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر - وهم أعدائكم - لضربتكم بالسيف حتى يؤلوا إلى الحق و تنيوا للصدق، فكان أرتق للفتق و أخذ بالرفق.

اللهم فاحكم بيننا بالحق و أنت خير الحاكمين * قال ثم خرج من المسجد فمر بصيرة «۴»

فيها ثلاثون شاهة فقال: والله لو أن لي رجالاً ينصحون لله عز وجل و لرسول الله بعدد هذه الشياه، لأزلت ابن آكله الذباب عن ملكه قال فلما أمسى بايعه ثلاثمائة وستون رجلاً على الموت، فقال أمير المؤمنين عليه السلام أغدوا بنا إلى أحجار الزيت محلّقين و حلق
از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۷

أمير المؤمنين عليه السلام فمأوافي من القوم محلّقا إلّا أبوذر و المقداد و حذيفة بن اليمان و عمار بن ياسر، و جاء سلمان في آخر القوم. آگاه باش به خدا قسم اگر یآوری به تعداد اصحاب طالوت، یا نفرات (جنگ) بدر داشتم شما را با شمشیر می زدم (با شما می جنگیدم) تا به سوی حق برگردید و به سمت راستی رو آورید، پس این کار بهترین راه به هم پیوستن شکاف (میان مسلمانها) و برگرداندن آرامش است.

خدایا در میان ما با حق داوری کن؛ بهترین داورها تویی.

راوی گوید: سپس از مسجد بیرون آمد و از کنار آغول گوسفندی گذشت که سی رأس گوسفند را در آن نگهداری می کردند؛ فرمود: به خدا قسم اگر مردانی به تعداد این گوسفندان، برای خدا آماده پیکار بودند من فرزند مگس خوار را از سریر ریاست پایین می کشیدم. راوی گوید: شبانگاه سیصد و شصت نفر با حضرت بیعت مرگ کردند فرمود: وعده ما احجار زیت «۱» فردا با سر تراشده حاضر شوید؛ خود حضرت با سر تراشیده حضور یافت و از بیعت کنندگان پیش مرگ فقط سلمان و اباذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر حاضر شدند که آخرین نفر سلمان بود، (در این حال) دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این مردم مرا نا توان کردند مانند به ضعف کشاندن بنی اسرائیل هارون را، پروردگارا تو در زمین و آسمان بر پنهان و آشکار دانائی چیزی بر تو پنهان نیست، مرگ مرا برسان و به صالحان ملحق فرما * و فرمود: آگاه باش به کعبه و صاحب کعبه سوگند! اگر نبود عهده که با پیامبر بسته ام به یقین مخالفان را در خلیج آرزوهایشان، غرق می کردم و به طور حتم صاعقه های مرگ را به سوی آنان می فرستادم و به زودی خواهند دانست «۲».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۸۸

۳- در بعضی از روایتها آمده است که هفتصد نفر اطراف امام را گرفته بودند بر فرض تعداد ۷۰۰ نفر هم درست باشد اما این تعداد در برابر بیش از سی هزار نفر، مسلح و جنگجو چه کاری می توانستند انجام دهند.

۴- به احتمال قوی از جمله اصراری که در طول زمان و مخصوصاً در لحظات پایانی عمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در میان گذاشت همین مطلب باشد که علی علیه السلام فریب آنها را نخورد، چون پایان کار به شکست و ندامت می انجامد و نتیجه این اختلاف، یورش دشمنان دین از داخل و خارج به کشور اسلام و کندن ریشه آن خواهد بود، شاهدش گفتار علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام است وقتی خانه نشینی را به او اعتراض کرد، در این حال صدای اذان بلند شد علی علیه السلام فرمود: (زهراء) باقیماندن این صدا برای من مهم است یا به دست آوردن فدک؟! عرض کرد: باقیماندن صدا.

یعنی کشیدن شمشیر (که معلوم نبود، نهایتاً به کجا منتهی می‌شود) مساوی بود با درهم شکستن شوکت اسلام و خوابیدن پرچمش. بلی اگر آن بی انصافان، بیعت غدیر خم علی را نمی شکستند و حق را به صاحب حق می رساندند و مانند زمان رسول خدا دست بهم میدادند و اتحاد خود را حفظ می کردند هیچکس جرئت عرض اندام نداشت و اینکه اگر علی در کرسی خلافت نشیند اعراب بپا میخیزند، بهانه ای بیش نبود* به امید روزی که یوسف گمگشته اش از راه برسد و اسلام را به سرتاسر گیتی بگستراند و در روی زمین فقط صدای اُشهد اَنْ مُحَمَّدًا رسول الله طنین افکند انشاءالله و تعالی آمین

«شب و علی»

«شب و علی» علی آن شیر خدا شاه عرب اُلفتی داشت با این دل شب
شب ز اسرار علی آگاه است دل شب محرم سَرالله است از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۸۹
شب علی دید به نزدیکی دید گرچه او نیز به تاریکی دید
شب شفته است مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی
شاه را دید به نوشینی خواب روی بر سینه دیوار خراب
قلعه بانی که به قصر اُفلاک سر دهد ناله زندانی خاک
اشکباری که چو شمع بیزار میفشاند زر و می گرید زار
دردمندی که چو لب بگشاید در و دیوار به زینهار آید کلماتی چو دُر آویزه گوش مسجد کوفه هنوزش مدهوش
فجر تا سینه آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت
روزه داری که به مهر اسحار بشکند نان جوین افطار
ناشناسی که به تاریکی شب می برد شام یتیمان عرب
پادشاهی که به شب برقع پوش می کشد بار گدایان بردوش
تا نشد پردگی آن سَر جلی نشد افشا که علی بود علی
شاهبازی که ببال و پر راز می کند در ابدیت پرواز
شهبازی که ببرق شمشیر در دل شب بشکافت دل شیر
عشقبازی که هم آغوش خطر خفت در خوابگاه پیغمبر
آن دم صبح قیامت تأثیر حلقه دَرشد از او دامنگیر
دست در دامن مولا زد دُر که علی بگذر و از ما مگذر
شال شه و شد و دامن بگرو زینبش دست به دامن که مرو
شال می بست و ندائی مبهم کمر بند شهادت ببندد محکم
پیشوائی که زشوق دیدار می کند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت منشق
می زند پس لب او کاسه شیر می کند چشم اشارت به اسیر
چه اسیری که همان قاتل اوست توخدائی مگر ای دشمن دوست
در جهانی همه شور و همه شرها علی بشر کیف بشر از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۰
کفن از گریه غسال گریست پیرهن از رخ وصال گریست

شبروان مست ولای تو علی جان عالم به فدای تو علی «۱»

«مناجات»

«مناجات» علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا که به ما سوی فکندی همه سایه همارا
دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
بخدا که در دو عالم اثر از فنا مانند چو علی گرفته باشد سر چشمه بقارا
مگر ای صاحب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را
برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گذارا
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من من چو اسیر تو ست اکنون به اسیر کن مدارا
به جز از علی که آرد پسر ابوالعجائب که علم کند به عالم شهادی کربلا را
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می تواند که به سر برد وفارا از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۱
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خونفشانم هله ای نسیم رحمت که زکوی او غباری بمن آر توتیارا
به امید آنکه شاید برسد بخاکپایت چه پیامها سپردم همه سوز دل صبارا
چوتوئی قضایگردان بدعای مستمندان که زجان دوست بگردان ره آفت قضارا
چه زخم چونای هر دم زنوای شوق اودم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نواری
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنائی بنوازد آشنا را
زنوای مرغ یاقق بشنو که در دل شب غم دل بدوست گفتن چه خوشست شهریارا «۱»

«چاه محرم اسرار»

«چاه محرم اسرار» کسی را پیدا نمی کرد درد دل گوید، شبها دور از چشم خودی و بیگانه، سر به بیابان می گذاشت به رو (دمر)
دراز می کشید، و سر به چاه پائین می برد و به سنگ و شن و ماسه رازها می گفت، و سفره دل پر دردش را، به چاه تاریک و خالی،
باز می کرد هی می گفت، و میگریست و عقده دل خالی می کرد و کمی آرام می گرفت.
حبه غُرنی گوید: شب، تاریک و ظلمانی بود، پشت سر امام بیرون شدم که مبادا
از مباحله تا عاشورا، ص: ۳۹۲

خطری از سوی نهروانی‌ها، امام را تهدید کند، در طول راه، امام متوجه شد کسی او را تعقیب می کند فرمود: مَنْ الرَّجُلِ حَبَّةُ؟ که
هستی حبه توئی؟! بلی سیدی و مولای؟ چرا آمدی؟، بر جان شما از شر دشمن ترسیدم! آقا جان شب به این تاریکی کجا می روی؟!
حبه چکنم دیگر نوای دل مرا کسی نمی شنود و به حرفهایم گوش نمی دهد؟!، بدینجهت شبها به صحرا می زنم تا درد دلم را با
صخره‌ها و کوه و بیابان و چاه تاریک در میان گذارم و مقداری خود را سبک نمایم؛
حبه غُرنی گوید: امام نزدیکیهای صبح به خانه بر می گشت، تا آماده راز و نیاز با معبود و محبوب خود شود، و در محراب مسجد
کوفه رو به سوی معشوق نموده و از جلوه یار بهره مند شود. «۱»

«ابن ملجم از کجا آمد»

«ابن ملجم از کجا آمد» بعد از کشته شدن عثمان، مردم به امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند، حضرت نامه‌ای به حاکم یمن بنام «حبيب بن منتجب» که از طرف عثمان در آنجا مشغول بود، نوشت و سمت او را تثبیت نمود و از او خواست بعد از قرائت نامه، به مردم یمن، ده نفر از نخبگان آن نواحی را به حضور امام بفرستد.

مردم یمن از خوشحالی بخلافت رسیدن حضرت، اشک شوق ریختند و ده نفرشان را اعزام نمودند و به خدمت امام شرفیاب شدند همگی اظهار وفاداری و اخلاص نمودند؛ در میان آنها جوانی با کلمات پر شور و جالب از امام تعریف و تمجید کرد و اشعاری در مدح حضرت خواند و گفت: سلام بر تو باد ای امام عادل و بدر تمام و لیث همام و بطل ضرغام و فارس قمقام وو .. آن قدر از این کلمات گفت: حضرت

از ميا هله تا عاشورا، ص: ۳۹۳

از گفتار و کیفیت بیان او خوشش آمد و سر مبارکش را بلند کرد و پرسید نامت چیست ای جوان؟ جواب داد: اسم من عبدالرحمن است فرمود: پدرت گفت: ابن ملجم مرادی فرمود: اُمِردائی اُنْت؟! قال: نعم یا اُمیر المؤمنین آیا مرادی هستی؟ بلی ای امیرمؤمنان فرمود: اَنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

حضرت مکرر دستان مبارکش را بهم میسائید و آنکلمات را تکرار می نمود، امام از او پرسید آیا یادت هست که در بچه گی دایه یهودیه داشتی هر وقت گریه می کردی به پهلوی و صورت تو میزد و می گفت: ساکت شو، تواز عاقر ناقه صالح شقی تری! بزودی جنایت بزرگی را ببار می آوری و بغضب خدا گرفتار شده و به سوی آتش جهنم خواهی رفت! گفت: بلی ای امیر مؤمنین اما من تو را و دوستدارانت را دوست دارم فرمود: به خدا قسم حرف حق زدم و حق شنیده ام؛ یمنی ها برگشتند و او مریض شد و در محله بنی تمیم محله «قطاع» که محله یمنی هابود، بستری شد و در کوفه ماند، اصحاب چندین بار خواستند او را بکشند! حتی خود او هم از امام خواست به جای دورتری بفرستد فرمود: هنوز کاری نکرده است به حضرت خیلی اظهار وفاداری و ارادت می کرد امام نیز به او محبت فوق العاده، نشان میداد ابن ملجم با حضرت در جنگ نهروان شرکت کرد و شجاعانه جنگید و پس از پیروزی، با کسب اجازه از امام، در کوچه های کوفه خبر فتح را اعلام میکرد که به محله «قطاع» بنت شحنه بن عدی، رسید و او خودرازینت کرد و چند روز با عشوهای زنانه، میزبانی نمود و از او قول شهادت امیر آزادگان را گرفت و ابن ملجم به خاطر فوت پدر و عمویش به یمن برمی گشت در یکی از بیابانها شب فرارسید و خوابید، نیمه شب دید دود غلیظی توأم با آتش از آن سر وادی به سوی او می آید و صدای مهیب بلند است، ای شقی بن شقی آنچه که در اندرون قتل زاهد و عابد و عادل و راکع و ساجد و امام هدی و و .. را پنهان کرده ای ما از جنیان مسلمان شده در دست اوئیم نمی گذاریم در این بیابان که ملک ماست بخوابی او از ترس غش کرد و قتی که بهوش

از ماهله تا عاشورا، ص: ۳۹۴

آمد، شبانه و در تاریکی آنجا را ترک کرد و با اسب تندرو خود را به یمن رسانید و دو ماه ماند و اموال ارثی پدر و عمورا گرفت و بر می گشت که در بیابانی گرسنه و تشنه به چادرهای نهروانی های فراری رسید و آنها خواستند او را بکشند اما وقتی که فهمیدند با قطام قرار دارد، احترام زیاد کردند و باد و نفر از آنها در زیر استار کعبه پیمان کشتن حضرت، و معاویه و عمرو بن عاص را بستند تا بایان ماجرا. ۱»

«فرق شکافته»

«فرق شکافته» علی علیه السلام شب ۱۹ ماه رمضان تا صبح نخواید کشنده عمرو بن عبدودها و مرحب خیری‌ها کَنده درِ خیر و قهرمان بدر و حنین، صاحب مدال افتخار آسمانی، لا فتمی، اِلَّا علمٌ، و لا سیف الاذو الفقار نگران و مضطرب است،

مکرر از اطاق به حیاط خانه، سر می‌زند و به آسمانها می‌نگرد و می‌گوید: واللّٰه هی، هی به خدا قسم همان است و همان، نه به من دروغ گفته‌اند و نه من دروغ شنیده‌ام.

آذان صبح نزدیک می‌شود، امام علیه السلام کمر بند را محکم می‌بندد، و شتابان رو به سوی معبود می‌رود، بر مناره (ومأذنه) مسجد بالا می‌رود آذان صبح با صدای علی علیه السلام بلند و مردم با صدای او بیدار و خرامان به سوی مسجد، شتابانند، چون نماز صبح اولین شب قدر را با علی می‌خوانند، ثواب نماز گذاردن با معصوم را به دست می‌آورند.

تکبیرة الاحرام گفته شد همه ساکت و آرام غیر از حسیس نفس‌ها چیزی شنیده نمی‌شود برای رکوع رکعت اول خم می‌شود و ذکر رکوع را گفته و می‌ایستد و برای سجده اول پیشانی به خاک می‌ساید و سر از سجده بر میدارد و شمشیر ابن ملجم بانیروی بازوی خصمانه، پائین می‌آید و بطور مخالف بهمدیگر اصابت می‌کند از محل جای زخم شمشیر عمرو بن عبدود تا موضع سجده پیشانی، شکافته می‌شود ناگهان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۵

صدای امام علیه السلام بلند می‌شود بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله، فزت و ربّ الکعبه و خاک محراب را بر زخم فرق مبارکش می‌ریزد و می‌گوید: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً أخرى خون سر مبارکش بر محاسنش جاری و می‌گوید: هذا ما وعدنا الله و رسوله، زمین لرزید و دریاها موج برداشت و آسمانها، متزلزل گشت و درهای مسجد بهم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و بادسیاهی سخت وزیدن گرفت به طوری که جهان را تاریک ساخت و صدای جبرئیل میان آسمان و زمین در نوردید، بگونه‌ای که همه مردم آن صدا را شنیدند «تهدّمت و اللّٰه أركان الهدی، وانطمست أعلام التّقی، وانفصمت العروة الوثقی، قُتِلَ ابن عمّ المصطی قتل الوصی المجتبی قتل علی المرتضی قتل اشقی الأشیاء، به خدا سوگند که ارکان هدایت درهم شکست، و ستاره‌های علم نبوت، تاریک شد، و نشانه‌های پرهیز کاری، بر طرف شد، و عروة الوثقای الهی از هم گسیخت، پسر عموی مصطفی، کشته شد، وصی منتخب، شهید گشت، و علی مرتضی به شهادت رسید، شقی ترین اشقیا او را (به خاک و خون کشید) و کشت «۱».

«دفتر عمر علی بسته شد»

«دفتر عمر علی بسته شد» مشخصات و امتیازات، علنی و سری و فوق سری بشمار، این شخصیت برجسته عالم امکان که، اولین روز ولادت خود را، از بیت الله الحرام شروع نمود و چشم به دنیا باز کرد، تا آخرین روز شهادت که باز در بیت خدا (مسجد کوفه) چشم از دنیا فرو بست، مشحون از عجائب و بیرون از سنجش، درک و فهم ماست؛ شخصیتی که در علم و عمل، عبادت، و تقوی، زهد، عبادت، فصاحت و بلاغت، شجاعت، رشادت، عدالت، و بالأخره اخلاص، حرف اول را می‌زد؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۶

انسان کاملی که در برابر صفات کمال او، جرجی زیدان‌ها و جرج جرداقها و لوئیس معلوفها و هزاران شخصیت‌های علمی و مذهبی، مسلمان و غیر مسلمان، در برابر عظمت وجودی اش، با فروتنی کامل، زانو زده و لب به تعریف و تمجیدی باز نمایند که هیچوقت برای دیگران، در هر مقامی هم باشد، روا نمی‌دارند، و حق هم همین است برای نمونه، در کجای دنیا، دیده شده است که مردی در میدان جنگ، جنگی که قرآن در باره آن، این گونه سخن می‌گوید: إذ جاءوكم من فوقكم و من أسفل منكم و إذ زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا «۱»

(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که

چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌پردید.

جنگ نا برابر و کمر شکن که، دشمن عربده می‌کشد و اسب جولان می‌دهد و مبارز می‌طلبد، افراد خودی از شدت ترس و وحشت، پیامبر را به جلو انداخته و عقب کشیده‌اند، ناگهان این مرد بیست و پنج ساله آسمانی، قدم به میدان همچون جنگی گذاشت که به خاطر اَهِمِّیَّت و بزرگی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر این جوان، نگاه کرد و باچشمان پر از اشک فرمود: برز الإسلام کَلَّه على الشَّرک کَلَّه کلّ اسلام به سوی کلّ شرک، هویداگشت و به مبارزت رفت.

دشمن غدار مانند، عمرو بن عبدود غرق در آهن و فولاد زره جنگی، بالای اسب کوه پیکر نشسته و با خواندن رجز؛

و لقد بحت من النداء بجمعکم هل من مبارز

و وقف اذ جین الشّجاع بموقف البطل المناجز

همتا می‌طلبد جوان، بدون فوت وقت خود را به میدان رسانده پاسخ رجز را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۷

می‌دهد

لا تعجلنّ فقد أتاك مجیب صوتک غیر عاجز

ذو نِیَّة و بصیرة و الصّبر منجی کلّ فائز

پس از گفتگوها و مبارزات جانانه، دشمن را به خاک هلاک انداخت و خواست سر از تنش جدا نماید، دیدند جوان مبارز ناگهان، خود را کنار کشید و دقائقی صبر کرد و سپس کار او را تمام نمود؛

ولمّا أدرك «عمرو بن عبّید وُدّ» لم یضربه فوقوا فی علیّ فردّعه حذیفه فقال النّبی صلی الله علیه و آله مه یا حذیفه فإنّ علیّاً سیدکر سبب وقفته، ثمّ إنّه ضربه، فلمّا سئله النّبی عن ذالک فقال: قد کان شتم أمّی و تَفَلّ فی وجهی فخشیت أن أضربه لِحَظّ نفسی فترکته حتّی سکن ما بی ثمّ قتلتّه فی الله «۱»

وقتی که عمرو بن عبدود را درک کرد (و به او رسید) او را نکشت، (لشکریان حضرت) پشت سر علی علیه السلام به بد گویی پرداختند، حذیفه نیز این کارش را نمی‌پسندید، پیامبر فرمود: ساکت باش ای حذیفه، علی بزودی سبب تأخیرش را بیان خواهد کرد. سپس علی علیه السلام او را زد و هلاک ساخت.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علت تأخیرش را جویا شد گفت: او (عمرو بن عبدود)، به مادرم فحش داد و به صورتم تُف انداخت! ترسیدم اگر او را در آن حال بکشم، به خاطر خواسته دل خودم کشتم، در آنصورت اجر و پاداشی از جانب خدا به من تعلق نمی‌گرفت، پس او را ترک کردم تا آتش غضب اندرونم خاموش شد و دلم آرام

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۸

گرفت، سپس او را برای رضای خدا کشتم، تا از خدا اجر و مزدی داشته باشم.

اخلاص ناب یعنی این، بجز از علی که می‌توانست، در آن بحران و طوفان، این همه دقت و مواظبت داشته باشد؛ و در بحرانه‌ها و کورانه‌های خطرناک، در پی به دست آوردن، رضای دوست، آنگونه استقامت نشان دهد و نفس خود را مهار کند و رضای دوست را بر همه چیز مقدم بدارد؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک مدال جاویدان، او را مفتخر ساخته و پاداش و بهای بزرگی را به او اعطا نمود، و به ارزش خدمت آن روز، ابدیت بخشید.

«ضربه علیّ یوم الخندق أفضل من عبادة الثّقلین»

یک ضربت علی روز خندق افضل است از عبادت جنّ و انس، زیرا بقای اسلام با آن یک ضربت بود و موقع روبرو شدن با دشمن

هم فرمود: تمامی اسلام باتمامی کفر روبروگشت.

جرجی زیدان حق دارد در برابر این عظمت و بزرگی، محو شده، سر تعظیم فرود آورده و از صمیم قلب بگوید: «دنيا مانند لیوانی که توپ بزرگی در آن جانگیرد، نتوانست بزرگی و عظمت علی را در خود جادهد»* حالا این مرد ملکوتی با این عظمت و بزرگواری، این عمر فانی چند روزه را، از ابتدا تا انتها، در میان ناسوتیان چگونه سپری کرد و با چه وضعی گذرانید که، با جمله کوچک فزت برَبَّ الکعبه «۱»

پرده از اسرار زندگی خود برداشته و در یک دنیا معنا را بروی ما باز کرد.

خَرَم آن روز کرین منزل ویران بروم*** راحت جان طلبم و از پی جانان بروم

یا با گفتن این کلمات غمبار و الله لابن ابي طالب آنس للموت من الطفل علی ثدی اُمّه «۲»

به خدا قسم یقیناً پسر ابی طالب به مرگ مأنوس تر از بچه شیر خوار است به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۳۹۹

پستان مادر؛

می خواست چه چیزی را برای ما ناسوتیان بفهماند؟ می خواست بگوید: شما و دل شما شایستگی آن را نداشت که علی را آنگونه که بود بپذیرد،

علی که در خانه خدا و با میهمانداری خدا قدم به دایره وجود گذاشت و در خانه خدا با میزبانیش و با معبودش، با محبوبش، نمی دانم خلاصه با همه چیزش، و با خدای خودش گرم نجوی بود، ناگهان بایک ضربت فقط با یک ضربت شمشیر دست اهریمنی، به خاک و خون نشست و در خون خود غلتید، و با گفتن «فزت برَبَّ الکعبه به خدای کعبه قسم، رستگار شدم» خوشحالی خود را از رهایی این زندگی اندوه بار و پر از رنج و اندوه یا بهتر بگوییم: شادمانی خود را از خلاص شدن، از این زندگی نکبت بار، به جهانیان اعلام کرد، او که بقول مرحوم «شهریار» تا که فجر سینه آفاق شکافت* چشم بیدار علی خفته نیافت

طالب وصل، اصل خویش بود در شب ۲۱ رمضان در ماه میهمانی خدا و در خانه خدا به سوی اصل خویش، پر کشید و رفت

«قبر ناپیدا»

«قبر ناپیدا» بنا به وصیت امام علیه السلام برای مصون ماندن و جلوگیری از جسارت نهروانی‌ها، فرزندان شب هنگام وقتی که چشمها در خواب بود بردند و در مزاری که خود حضرت نوح هفتصد سال پیش از طوفان آن را کنده و آماده کرده و لوحی را این گونه نوشته و در آن گذاشته بود «هذا ما حفره نوح النبی لعلی الوصی قبل الطوفان بسبعمئة عام» امام به فرزندان محل آن را در غری (نجف اشرف) نشان داده بود به خاک سپردند و اثر قبر را محو کردند.

مدتها قبر شریف از نظرها پنهان بود، فقط ائمه علیهم السلام و محرمان راز از أصحاب از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۰

محل آن اطلاع داشتند، تا زمان هارون الرشید!؛ روزی او به شکار رفت و آهوئی را تعقیب کرد و آهو خسته و وامانده به تلی از خاک، پناه برد و به آرامی خوابید به طوری که، هارون هرچه سعی کرد حیوانهای شکاری اش و اسبش را به سوی آهو حرکت دهد، نرفتند خود پیاده شد باز قدرت حرکت از او سلب گردید، تعجب کرد تا اینکه بنا به دستور او، از معمرین کوفه کسانی را حاضر کردند و از سرّ آن محل جويا شد، آنها امان خواستند و جریان دفن امام را در آن محل از نیاکان خود نقل کردند هارون پس از شنیدن قضیه دستور داد در آن مکان مقدس بنائی ساختند که از آن تاریخ بعد قبر شریف شناخته شد

«بنای مسجد» ابن ابی الحدید گوید: بنی عبید الله بن زیاد بالبصره اربعه مساجد تقوم علی بغض علی بن ابیطالب عبیدالله بن زیاد چهار مسجد در بصره بنا کرد که در آنها بغض علی را تبلیغ می کردند «۱»

«قربانی شتر»

«قربانی شتر» مردی، به نام عبدالله بن إدريس بن هانی، از افراد قبیله بنی اود که دائم به بچه ها و خدمتکارهایش، سب علی علیه السلام را یاد می داد، روزی میزان کینه قبیله اش را، (نسبت به حضرت) به حجاج بن یوسف گزارش می داد و می گفت: تا به حال غیر از یک نفر از ما، به کمک علی نرفته و در موقع ازدواج هم می پرسیم اگر علی را دوست داشته باشد، با او ازدواج نمی کنیم، و هیچوقت، نام بچه هایمان را، فاطمه و علی و حسن و حسین نمی نامیم، وقتی حسین به عراق آمد یکی از زنان ما نذر کرد، اگر حسین کشته شود، ده نفر شتر قربانی کند! پس از کشته شدن حسین او به نذرش عمل کرد، حجاج به او گفت: از علی تبری کن، گفت: من حسن و حسین را نیز اضافه می کنم. «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۱

«امام حسن عسکری علیه السلام»

«نحن حجة الله على الخلق و فاطمة حجة علينا»

«أطيب البیان: ۱۳ / ۲۳۵»

بخش ۴ دختر وحی

«زیارتنامه زهراء عليها السلام»

«زیارتنامه زهراء عليها السلام» شیخ مفید قدس سره برای دختر وحی این زیارتنامه را ذکر کرده است.

۱- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَتُّ رَسُولِ اللَّهِ، يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ الْعَالَمِينَ، أَيُّهَا الْبَتُولُ الشَّهِيدَةُ الطَّاهِرَةُ» ... «۱»

۲- در متن دیگری: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَتُولَةُ الشَّهِيدَةُ ابْنَةُ النَّبِيِّ الرَّحْمَةِ». «۲»

۳- در متن دیگری «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ». «۳»

۴- باز متن دیگر «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ الْمَمْنُوعَةُ ارْتُهَا، الْمَكْسُورِ ضِلْعُهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا، الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا». «۴»

۵- شیخ صدوق رضی الله عنه در دنباله زیارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ ... «۵»، گفته است «در اخبار و روایات زیارتنامه محدود و معینی ندیدم دستور داده باشد آن را برای زیارت صدیقه عليها السلام بخانند لذا کسی که در این کتابم بنگرد همین زیارتنامه ای را که برای خودم پسندیده ام، برای او نیز می پسندم».

۶- شیخ طوسی رضی الله عنه گوید: آنچه از دانشمندان و عالمان شیعه دیده ام که در زیارت زهراء عليها السلام این را می خواندند «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ ... «۶»

در متن دیگر آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ الْكَرِيمَةِ الْمَحْمُودَةِ الشَّهِيدَةِ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۳

الْعَالِيَةِ». «۱»

بخش ۴ «دختر وحی» دختر وحی سومین نفر از آل کساء و یکی از مجموعه به ظاهر کوچک اما بزرگتر از عالم امکان، بود که در

برابر نخبگان نصاری نجران ایستاده و آماده آمین گوئی به دعا و نفرین پدر بود.

در باره زندگی پرماجرایی دختر وحی، و در فضایل و مناقب آن سالار بانوان هر دو جهان، کتابها نوشته شده و تحقیقها به عمل آمده و شعرها سروده شده است، که، نمی توان یک میلیونم آن را در این مختصر گنجانید، اما برای اینکه قطره‌ای از دریا برداشته شود و این کتاب، از فیض ذکر فضیلت ها و سرگذشت‌های تلخ و شیرین او بی بهره نباشد به چند مطلب ذیل توجه فرمائید

سخنگوی بطن مادر»

سخنگوی بطن مادر» در تشریفات به دنیا آمدن آن بانوی هر دو جهان، روایتها آمده است که برای رعایت اختصار، ۱ روایت از شیعه و روایت‌هایی از اهل سنت می آوریم.

روزی حضرت رسول با امیر المومنین علیه السلام و عمار بن یاسر و منذر بن ضحاح و عباس و ابوبکر و عمر، در ابطح نشسته بود، ناگاه جبرئیل، با صورت اصلی خود از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۴

نازل شد و بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و آن حضرت را ندا کرد، که ای محمد، خداوند علیّ اعلی ترا سلام می‌رساند، و امر می‌نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری نمایی، (و طبق دستور العمل‌هایی که داده می‌شود انجام وظیفه نمایی!) پس آن حضرت، چهل روز به خانه خدیجه نرفت، روزها روزه می‌داشت و شبها تا صبح عبادت می‌کرد؛

عمار را به سوی خدیجه فرستاد و فرمود: به خدیجه بگو: نیامدن من، از قهر و کراهت و یا عداوت نیست! و لیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری نماید و در حق خود جز نیکی، گمان مبر، بدرستی که حق تعالی هر روز چند مرتبه با ملائکه خود، به تو مباحثات می‌کند، و باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رخت خواب خود بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی به سر آید، خدیجه هر روز چند نوبت از مفارقت آن حضرت می‌گریست؛

چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد خداوند علیّ اعلی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که برای تحفه و کرامت من، آماده شو، ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن کشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت: پروردگار تو می‌فرماید: امشب با این طعام افطار کنی و (آماده دستور بعدی باشی)

حضرت امیرمومنان گفت: که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌کرد که در را می‌گشودم و هر کس می‌خواست برای افطار با آن حضرت سر سفره حاضر می‌شد اما در این شب مرا فرمود: که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل شود چون این طعام بر غیر من حرام است؛

پس حضرت اراده افطار نمود طبق را گشود، و در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود، از آن میوه‌ها آن قدر از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۵

تناول نمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب گشت و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش می‌ریخت میکائیل دستش را می‌شست و اسرافیل دستش را با دستمال بهشتی پاک می‌کرد؛

طعام باقیمانده با ظرفها به آسمان بالا رفت چون حضرت برخاست مشغول نماز شود جبرئیل گفت: که در این وقت نماز ترا جایز نیست «۱» باید همین حالا به منزل خدیجه رفته و با او همبستر شوی خدا می‌خواهد که در این شب از نسل تو ذریه طیبه خلق نماید؛ پس آن حضرت متوجه خانه خدیجه شد.

خدیجه می‌گفت: من به تنهایی عادت کرده بودم، چون شب فرامی‌رسید، درها را می‌بستم و پرده‌ها را می‌آویختم و نماز خود را

می‌خواندم و چراغ را خاموش می‌کردم و در رختخواب خود می‌خوابیدم؛

در آن شب خواب بودم که صدای کوبیدن درِ خانه را شنیدم پرسیدم: کیست؟ به غیر از محمد دیگری را روا نیست که آن را بکوبد، صدای حضرت را شنیدم که فرمود: ای خدیجه باز کن در را، منم محمد! چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا پریده و در را گشودم؛ عادت همیشگی آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می‌کرد آب می‌طلبید و تجدید وضو می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند و داخل رختخواب می‌شد در این شب مبارک سحر، هیچ یک از اینها را نکرد و تا داخل شد دست مرا گرفت و به رختخواب برد، چون از مضاجعت برخاست من نور فاطمه را در شکم خود احساس کردم. «۲»

شیخ صدوق رحمه الله علیه به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است او

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۶

گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم چگونه بود ولادت حضرت فاطمه علیها سلام؟ حضرت فرمود: که چون خدیجه با پیغمبر ازدواج کرد زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند از او کنار کشیدند و بر او سلام نمی‌کردند، نمی‌گذاشتند که زنی به خدمت او برود؛ بدین سبب خدیجه را وحشت عظیم عارض شد ولی بیشترین غم و نا راحتی خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت مکیان، آسیبی به آن حضرت برسد و چون به حضرت فاطمه حامله شد فاطمه، در شکم مادر با مادر، حرف می‌زد و مونس او بود، او را امر به صبر می‌کرد، خدیجه این جریان را از حضرت صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت.

روزی حضرت داخل خانه شد، شنید که خدیجه با کسی سخن می‌گوید اما کسی را نزد او ندید فرمود: ای خدیجه با که حرف می‌زدی گفت: بابچه‌ای که در شکم من است او با من سخن می‌گوید و مونس من است؛ حضرت فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند، دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت و حق تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد! و از نسل او امامان و پیشوایان دین به وجود خواهند آمد و حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشان را در زمین، خلیفه‌های خود قرار خواهد داد. خدیجه در این حالت به سر می‌برد، تا آنکه ولادت جناب فاطمه نزدیک شد، چون درد زایمان در خود احساس کرد، کسی را بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند همگی در جواب او گفتند: چون به حرف ما گوش نکردی و سخن ما را نپذیرفتی و با یتیم فقیر ابوطالب ازدواج کردی که، نه مالی دارد و نه ثروتی،!

ما به این خاطر از تو بریده و به خانه تو نمی‌آئیم و به امور تو رسیدگی نمی‌کنیم!

خدیجه چون پیغام آنها را شنید، بسیار غمگین شد، در این حال بود که ناگاه دید که از چهار گوشه خانه، چهار زن گندم گون بلند بالا که به زنان بنی هاشم شبیه بودند،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۷

بیرون آمده و نزد او حاضر شدند.

خدیجه از دیدن آن بانوان ترسید و به وحشت افتاد، پس یکی از آنها گفت: ای خدیجه نترس ما فرستادگان پروردگاریم به سوی تو تا از تو پشتیبانی کنیم، منم ساره زوجه ابراهیم، اوست، آسیه دختر مزاحم که رفیق تو در بهشت خواهد بود و آن یکی مریم دختر عمران، چهارمی هم کلثوم خواهر موسی بن عمران است خداوند ما را فرستاده است که در وقت زایمان، نزد تو باشیم و تو را در این حال یاری دهیم

پس یکی از ایشان در سمت راست و دیگری در سمت چپ سومی در پیش رو و چهارمی نیز در پشت سر خدیجه نشستند در این حال، حضرت فاطمه علیها سلام، پاک و پاکیزه متولد شد «۱» چون به زمین رسید نوری از او ساطع گردید به گونه‌ای که خانه‌های مکه را روشن ساخت؛

در مشرق و مغرب زمین محلی نماند که از آن نور روشن نشود و ده نفر از حور العین‌ها به آن خانه در آمدند، هریک آفتابه و

طشت بهشتی در دست داشتند، آفتابه‌های آنها پر از آب کوثر بود پس آن زنی که پیش روی خدیجه بود فاطمه را برداشت با آب کوثر غسل و شستشو داد دو جامه سفید بیرون آورد از شیر سفیدتر از مشک و عنبر خوشبوتر! فاطمه علیها سلام را در یکی از آن جامه ها، پیچید و جامه دیگر را مقنعه او ساخت. پس او را به سخن گفتن فرا خواند، فاطمه گفت:

أشهد ان لا اله الا الله و أنّ أبی رسول الله سیّد الانبیاء و أنّ بعلی سیّد الأوصیاء و وُلدی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۸

ساده الأسباط (ثمّ سلّمت) «۱»

پس بر هریک از آن بانوان سلام کرد و هریک را به نام خواند آن خانمها، شادی کردند و حوریان بهشت خندیدند و یکدیگر را به ولادت آن سیده زنان عالمیان بشارت دادند و در آسمان نور روشنی هویدا گشت که پیش از آن، چنان نوری دیده نشده بود. پس آن زنان مقدسه، به خدیجه خطاب کرده و گفتند: بگیر این دختر را که طاهره و مطهره و پاکیزه و بابرکت است، خداوند نسل او را برکت داده است. خدیجه آن حضرت را گرفت شاد و خندان پستان خود را در دهان او گذاشت. فاطمه در هر روز به اندازه هر ماه،! و در هر ماه به اندازه یک سال بچه‌های دیگر بزرگ می شد!، «۲»

محبّ الدّین طبری در کتاب ذخائرالعقبی از سیره ملا نقل می کند: که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اُتانی جبریل بتفّاحه من الجنّة فأکلتها و وقعت خدیجه فحملت بفاطمه، فقالت:

إنی حملت حملًا خفیفًا فاذا خرجت، حدّثنی فی بطنی جبرئیل برای من از بهشت سیبی آورد، پس آن را خوردم و با خدیجه هم بستر شدم، به فاطمه بار دار شد او می گفت:

بار سبکی برداشتم وقتی که تو بیرون می روی، این بچه در شکم بامن سخن می گوید:

وقتی که خواست بار نهد به قابله های قریش فرستاد برای مراسم زایمان حضور بهم رسانند، در پاسخ گفتند: چون بر خلاف میل ما، با محمد ازدواج کردی، از ما هم کمک نخواه! خدیجه از پاسخ منفی آنها متحیر مانده بود ناگهان چهار بانوی زیبا و نورانی که قابل توصیف نیست حاضر شدند یکی گفت: من مادرت حوا هستم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۰۹

دومی گفت: من آسیه دختر مزاحم هستم سومی اظهار داشت، من هم کلثوم خواهر موسایم چهارمی خود را مریم، مادر عیسی معرفی کرد که آمده ایم آنچه را که زنها موقع زایمان به همدیگر یاری می رسانند، بتو کمک کنیم

پس فاطمه به زمین گذاشته شد، در حالی که انگشتش را بالا گرفته و به سجده افتاده بود. «۱» و کانت فاطمه تحدّث فی بطن أمّها فاطمه در شکم مادر سخن می گفت «۲».

«شافعی» امام اهل سنت، از خدیجه روایت کرده است فرمود: وقتی که من به فاطمه باردار شدم برای من بار سبکی بود و بامن حرف می زد «۳»

دهلوی دانشمند سنی گوید: وقتی که خدیجه به فاطمه باردار شد، آن کودک ارجمند، در شکم او با وی سخن می گفت، و او این رخداد شگرف را از پیامبر پنهان می داشت؛ روزی پیامبر وارد خانه شد و او را در حالی دید بی آنکه کسی در خانه باشد، سخن می گوید. از او پرسید: با که حرف می زدی؟! گفت: کودکی در شکم دارم با من سخن می گفت.

فرمود: خدیجه! مژده ات باد! خدا این دختری را که در بطن تو است، مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده که بعد از من و پدرشان علی علیه السلام، یکی پس از دیگری خواهند آمد. «۴»

شعیب مصری: می نویسد: هنگامی که حق نا پذیران از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که به فاطمه باردار بود، گفت: نومید و سر افکنده باد آنکه محمد صلی الله علیه و آله را- که برترین پیامبر پروردگار من است- تکذیب نماید.

درست در این حال بود که فاطمه از درون جان مادر ندا داد که: ای مادر! نگران

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۰

مباش که خدا با پدر من است. «۱»

«دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان»

«دست سالار بانوان در دست امیر آزادگان» رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو مرحله دست فاطمه علیها السلام را به عنوان امانت در دست علی گذاشت و سفارشها نمود. ۱- وقتی که در لباس عروسی به خانه بخت می‌رفت؛ ۲- وقتی که چشم از دنیا فرو می‌بست.

۱- در روایت مفصلی فرمود: فَلَمَّا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَشَفَ الرَّدَاءَ عَنْ وَجْهَيْهَا حَتَّى رَأَاهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدَيْهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ (يَا عَلِيُّ هَذِهِ وَدِيعَتِي عِنْدَكَ!) «۲» يَاعَلِيُّ نِعِمَّ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَيَا فَاطِمَةُ نِعِمَّ الْبَعْلُ عَلِيٌّ انْطَلِقَا إِلَى مَنْزِلِكُمَا هُنَا كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ أَيْسَدَ رُوبَنْدٍ رَأَى رُوبِيَّ أَوْ كُنَّارٍ زِدَّ تَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ رَا (خوب) بَيْنِي وَسَيْسِ دَسْتِ فَاطِمَةَ رَا كُفْتُ وَ دَر دَسْتِ عَلِيٍّ كُذَّاشْتُ وَ فَرَمُود: (ای علی) خدایند دختر پیامبر را بر تو مبارک کند ای علی! چه خوب همسری است فاطمه و ای فاطمه چه خوب شوهری است علی بروید به سوی خانه تان. تا آخر حدیث. «۳»

(باز در ضمن روایتی) شبانگاه به سلمان فرمود: استر «شهبای» مرا بیاور؛ فاطمه را بر او سوار نمود پیامبر از پیش و سلمان از پس، استر را می‌راند، در این حال از پشت سرش، حسیسی را حس نمود و متوجه شده، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۱

زیادی از فرشته‌ها را دید، پرسید برای چه فرود آمده‌اید؟! گفت: برای بدرقه فاطمه به حجله گاه عروسی؛ (جبرئیل لجام و اسرافیل رکاب و میکائیل مرکب را گرفتند با هفتاد هزار از ملائکان) فاطمه را به حجله رساندند. «۱» پس جبرئیل و همراهانش همگی تکبیر گفتند، و پیامبر و سلمان هم تکبیر گفتند بدینجهت تکبیر گفتن پشت سر عروس از همان شب رسم شد؛

فاطمه را به خانه علی داخل نمود و در کنار خود، روی حصیر قطری نشانید و فرمود: یا عَلِيُّ هَذِهِ بَنَتِي فَمَنْ أَكْرَمَهَا فَقَدْ أَكْرَمَنِي، وَ أَهَانَهَا فَقَدْ أَهَانَنِي. سپس فرمود:

اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَهَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا، وَاجْعَلْ لَهَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. «۲» در کتاب مولد فاطمه از ابن بابویه جریان عروسی فاطمه را، نقل کرده و در آخر حدیث می‌نویسد: ثُمَّ أَنْفَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ وَ دَعَاهُ إِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَخَذَ يَدَيْهَا وَ وَضَعَهَا فِي يَدِهِ وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ «۳» صاحب كشف الغمّة گوید: صاحب کتاب الفردوس در احادیث آورده است، پیغمبر فرمود: لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كَفْوٌ اِغْرَ عَلِيٌّ نَبُوْدَ بَرَاى فَاطِمَةَ هَمْتَاى نَبُوْد. «۴»

یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كَفْوٌ عَلَيَّ الْأَرْضِ اِغْرَ خدایند امیرمؤمنان علیه السلام را برای فاطمه نمی‌آفرید، در روی زمین بر او همتائی نبود. «۵»

و فرمود: يَاعَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا الْأَرْضَ، فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مَبْغُضًا لَكَ مَشَى حَرًا مَاءً اِغْرَ عَلِيٍّ خدایند فاطمه را به تو تزویج کرد و مهریه‌اش را «زمین» قرار داد پس هرکس در روی زمین، با دشمنی تو راه رود، کار حرامی کرده است. «۶»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۲

وروی آنه قال: مرحباً ببحرين يلتقيان و نجمين يقتربان مبارک است به دو دریایی که به همدیگر می‌رسند و دو ستاره‌ای که بهم

نزدیک می شوند. «۱»

روایت در این باره با تفصیل فراوان آمده است به کتابهای مربوطه رجوع شود. «۲»

۲- در روایت آمده است که حضرت در واپسین لحظات عمر مبارکش، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و دیگران را بیرون کرد و به ام سلمه فرمود: دَم در بنشیند و اجازه ورود به کسی ندهد؛ آنگاه فرمود: علی نزدیک بیا و دست فاطمه را گرفت و روی سینه خود گذاشت و بادرش دیگرش دست علی را گرفت خواست سخن گوید، اشک امانش نداد و همگی به گریه افتادند فاطمه گفت: ای رسول خدا با گریستنت، قلب مرا شکافتی و جگر مرا آتش زدی ای سالار اولین و آخرین پیامبران، ای امین و فرستاده و محبوب خدا آخر فرزندان من بعد از تو چه کسی را خواهند داشت؟! و چه کسی در برابر ستمگران از من و برادرت علی، یاور دین، دفاع خواهد کرد، و چه کسی از وحی پشتیبانی خواهد نمود، آنقدر گریست و صورت خود را به صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و اشکباران کرد و از پی او علی و حسن و حسین علیهم السلام خود را روی پیامبر افکندند، بوسه بارانش کردند؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۳

فرع رأسه صلی الله علیه و آله إلیهم و یدها فی ید فوضعها فی ید علی و قال له یا أبا الحسن هذه و دیعہ الله و و دیعہ رسولہ محمد، عندک «۱» فاحفظ الله واحفظنی فیها، و إنک لفاعله یا علی! هذه واللہ سیدة نساء أهل الجنة من الأولین والآخرین، هذه واللہ مریم الکبری أما واللہ ما بلغت نفسی هذا الموضع حتّی سألت الله لها و لکم، فأعطانی ما سألتہ، یا علی! أنفذ ما أمَرْتُک به فاطمة فقد أمرتها بأشیاء أمر بها جبرئیل علیه السلام واعلم یا أخی إنّی راض عمن رَضِیت عنه ابنتی فاطمة و کذالک ربّی و ملائکتہ، یا علی و یل لمن ظلمها و یل لمن ابتزّها حقّها، و یل لمن هتک حرمتها، و یل لمن أحرق بابها، و یل لمن أذى خلیلها و یل لمن شاقّها و بارزها، اللَّهُمَّ إنّی منهم بریء و هم منّی برآء، ثمّ سمّاهنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و ضمّ فاطمة إلیه، و علیّاً و الحسن و الحسین و قال اللَّهُمَّ إنّی لهم و لمن شایعهم سلم، و زعیم «۲» بأنّهم الجنة، و عدوّ و حرب لمن عاداهم و ظلمهم و تقدّمهم أو تأخّر عنهم و عن شیعتهم، زعیم بأنّهم یدخلون النار، ثمّ واللّٰه یا فاطمة لا أرضی حتّی ترضی ثمّ لا واللّٰه لا أرضی حتّی ترضی ثمّ لا واللّٰه لا أرضی حتّی ترضی الی آخر الخبر «۳»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را بلند کرد در حالی که دست فاطمه در دستش بود و آن را در دست علی گذاشت و به او گفت: ای ابالحسن این امانت خدا و سپرده رسولش محمد است پیش تو، پس امانت خدا و رسول او را خوب نگهداری کن و می دانم که خواهی کرد؛ ای علی به خدا قسم! این سالار زنان بهشت از اولین و آخرین، به خدا سوگند این مریم بزرگ است به خدا قسم! جان من که تا به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۴

اینجا نرسیده است مگر اینکه از خدا بر او و بر شما در خواستهائی داشته‌ام و هرچه خواسته‌ام، داده است؛ ای علی! هرچه فاطمه به تو دستور دهد آن را اجرا کن، من چیز هائی را به او امر کرده‌ام که جبرئیل به آنها امر کرده است.

بدان ای برادر من راضی از آنم که دختر فاطمه از او راضی است و همچنین خدا و فرشته هایش، ای علی وای بر آنکس که به او ستم کرده و حقش را با زور از او بگیرد، و وای بر کسی که حرمت او را بشکند و وای بر کسی که در او را بسوزاند، و وای بر آنکس که خلیل او (علی) را اذیت کند و وای بر آنکه با فاطمه دشمنی کرده و مبارزه نماید، من از آنها بدورم و بیزار و آنها هم از من بدورند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای آنها را بیان کرد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را به خود چسبانید و گفت: خدایا! من به اینها و پیروانانشان تسلیم و بهشت را بر اینها ضامنم و دشمن و در حال جنگم با کسانی که با اینها دشمنی ورزند و ستم کنند و از اینها پیشی گرفته و یا عقب بمانند و از پیروانانشان و می دانم که وارد دوزخ خواهند شد، سپس سه

مرتبه فرمود ای فاطمه به خدا سوگند! من راضی نمی‌شوم تا تو راضی نشوی! تا آخر خبر. گفتنی‌ها زیاد و نوشتنی‌ها بیشمار مگر به این آسانی به پایانش می‌توان رسید.

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت*** آنکه خوابش نبرد چشم من و پروین است

«به خاطر او»

به خاطر او «یا أحمد لولاك لما خلقت الأفلاك، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمة لما خلقتکما»

هان ای أحمد! اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را پدید

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۵

نمی‌آوردیم. «۱»

«ای سلمان!»

«ای سلمان!» حبّ فاطمة ینفع فی مأه من المواطن، أیسر تلک المواطن: الموت و القبر

و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان دوستداری فاطمه در صد موطن پر

مخاطره سود می‌بخشد، که آسان‌ترین آنها، آستانه مرگ، قبر، میزان و محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب «۲»

«حجّة الله»

«حجّة الله» امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

نحن حجّة الله علی الخلق و فاطمة حجّة علینا ما حجت‌های خدائیم بر خلق و فاطمه حجت خداست بر ما. «۳»

در توقیع حضرت بقیة الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء آمده است؛ و فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله

لی أسوة حسنة در دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من سرمشق (و الگوی درخشان و) نیکوئی است. «۴»

«انسان حوری خصلت»

«انسان حوری خصلت» خطیب بغدادی، با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند: قال: رسول الله صلی الله علیه و آله ابنتی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۶

فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث و إنما سمّاها فاطمة لأنّ الله فطمها و محببها من النّار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

دخترم فاطمه آدمی صفت است، (مانند زنان دیگر) عادت ماهانه ندارد، همانا او را که فاطمه نامید چون خداوند او و تمامی

دوستدارانش را از سوختن با آتش بریده است. «۱»

هنگامی که فرزند بزرگ خود امام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، اسماء بنت عمیس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

عرضکرد: یا رسول الله ایّی لم أر لها دماً فی حیض و لا نفاس، فقال صلی الله علیه و آله أما علمت أن ابنتی طاهرة مطهّرة لا یری لها

دم فی طمّث و لا ولادة! ای رسول خدا من برای او نه حیض دیدم و نه نفاسی، فرمود: آیا نمی‌دانی دخترم، پاک و پاکیزه است، بر

او خونی در زایمان و حیض دیده نمی‌شود «۲»

«چرا فاطمه و بتول!»

«چرا فاطمه و بتول!» چرا او را به این دو نام نامیدند به روایت ذیل که از کتابهای اهل سنت نقل می‌شود توجه فرمائید. علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: یا فاطمه تدرین لم سَمِّیتِ فاطمه؟ قال علی علیه السلام یارسول الله لم سَمِّیتُ فاطمه؟ قال إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَطَمَهَا وَ ذَرَّيْتُهَا مِنَ النَّارِ ای فاطمه می‌دانی چرا فاطمه به فاطمه نامیده شده‌ای؟ علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا چرا؟! فرمود: خداوند او و ذیه او را از آتش بریده است از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۷

۱. «إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مَحَبَّتِهَا عَنِ النَّارِ خَدَّوْنَهَا وَ دُوسْتَانِهَا رَأَى مِنْ آتَشٍ دُورٍ سَاخَتْهُ اسْتِ» (۲). ابن اثیر در کتاب النهایه در ماده (بتل) گوید: سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ لِإِنْقِطَاعِهَا عَنْ نِسَاءِ زَمَانِهَا فَضْلاً وَ دِيناً وَ حَسَباً (و قیل) لِإِنْقِطَاعِهَا عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ (و قال عبيد الله الهروي في (الغريبين) سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ بَتُولاً لِأَنَّهَا بَتَلَتْ عَنْ التَّظْهِيرِ فَاطِمَةَ رَأَى مِنْ آتَشٍ دُورٍ سَاخَتْهُ اسْتِ) چون او، از زنان زمان خود متمایز است از حیث فضل و دین و حسب (و گفته شده) برای این است که، او از دنیا، به سوی خدا منقطع شد و عبیده هروی هم در کتاب «غریبین» گوید: فاطمه را بتول نامیدند چون بی مانند بود. (۳) محمد بن مسلم ثقفی گوید: از ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: برای فاطمه در دَرِ جَهَنَّمَ ایستادنی است، زمانی که روز قیامت فرا رسید، میان دو چشمان همه مؤمنها و کافرها (نتیجه عملش نوشته شود) دستور داده می‌شود، دوستداری را که گناهان زیاد دارد، به سوی آتش ببرند، فاطمه میان چشمان او را که محب است می‌خواند و می‌گوید: إلهی و سیدی سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتُ بِي مِنْ تَوَلَّانِي وَ تَوَلَّانِي مِنَ النَّارِ وَ وَعْدَكَ الْحَقَّ وَ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ ای خدا و آقای من، مرا فاطمه نامیدی و بوسیله من، هر کس مرا و ذریه مرا دوست دارد از آتش رهایی می‌دهی، و وعده تو حق و تو خلاف وعده نمی‌کنی؟! (پس چرا این دوستدار مرا به آتش

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۸

می‌فرستی؟!).

خدای عزوجل فرماید: درست گفתי ای فاطمه من تو را به این نام، نامیدم هر کس تو و ذریه ات را دوست دارد، از آتش بریده‌ام و وعده من حق و خلف وعده نمی‌کنم، اما این بنده را که دستور داده‌ام به آتش ببرند برای این است که تو شفاعت کنی و من شفاعت تو را بپذیرم تا تمامی ملائکان و انبیاء و فرستادگانم مقام تو را در پیش من بدانند (و پی به عظمت تو، ببرند) پس هر کس که در میان دو چشمانش (مؤمن) نوشته شده را خواندی، دستش را بگیر و داخل بهشت بنما. ۱

«مادر پدر!»

«مادر پدر!» ابن اثیر در ذکر حالات فاطمه علیها السلام می‌گوید: و کانت فاطمه تکتی أم أیها فاطمه را مادر پدرش می‌گفتند. (۲) عن جعفر بن محمد علیهما السلام أنه قال: کانت کنیه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله أم أیها روایت از امام صادق علیه السلام است که فرمود: کنیه فاطمه دختر رسول خدا، مادر پدرش بود. (۳) این کلمه خیلی معنا دار و پر مغز است، چرا این کنیه را به او داده شد یک دختر چگونه می‌تواند برای پدر مادر باشد و .. اظهار نظرهای زیاد و بررسی‌های بیشتر وجود دارد که برای آوردن آنها، مقام را مجال نمی‌باشد

«شبهه پدر»

«شبه پدر» از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۱۹

احمد بن حنبل از مالک بن انس روایت کرده است که: لم یکن أحد أشبه برسول الله صلى الله عليه وآله من الحسن بن علي عليه السلام وفاطمة عليها السلام کسی مانند حسن بن علی و فاطمه به رسول خدا شبیه نبود «۱».

ترمذی با سند خود از عائشه روایت کرده است که: ما رأيت أحداً أشبه سمّاً و دلاً و هدياً برسول الله صلى الله عليه وآله في قيامها و قعودها من فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله قالت و كانت إذا دخلت على النبي قام إليها فقبلها و أجلسها في مجلسه و كان النبي إذا دخل عليها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته في مجلسها (الحديث) کسی را ندیدم در صورت، سیرت، راه رفتن، و در خلق و خوی، در نشست و برخاست به رسول خدا صلى الله عليه وآله شبیه تر از فاطمه باشد هر وقت پیش پیامبر اکرم می‌آمد به احترام او می‌ایستاد و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند و همچنین اگر رسول خدا به محلی که فاطمه بود، داخل می‌شد؛ فاطمه بلند می‌شد و آنحضرت را در جای خود می‌نشاند. «۲»

باز روایت از عائشه است که ما رأيت أحداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمة برسول الله (الحديث) کسی را ندیدم از جهت سخن گفتن و حرف زدن، به رسول خدا از فاطمه شبیه‌تر باشد (تا آخر خبر). «۳»

مسلم در صحیحش، در کتاب فضائل الصحابه، در باب فضایل فاطمه، باسند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۰

خودش از عائشه روایت می‌کند: اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وآله فلم يغدر منهن امرأة فجاءت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشية رسول الله فقال مرحباً بابنتي فأجلسها عن يمينه أو عن شماله (الحديث) زنهای پیامبر اکرم گرد هم آمدند هیچیک از آنها، از جایش تکان نخورده بود که فاطمه آمد راه رفتنش مانند راه رفتن رسول خدا بود حضرت (او را که دید فرمود): دخترم خوش آمد پس او را در کنارش راست یا چپ نشاند (تا آخر خبر). «۱»

«عزیزترین اهلیت؟!»

«عزیزترین اهلیت؟!» اسامه بن زید گوید: از مسجد می‌گذشتم، دیدم علی و عباس در آنجا نشسته‌اند به من گفتند: از برای ما اجازه ملاقات با رسول خدا را بخواه

به رسول خدا عرض کردم علی و عباس اجازه شرفیابی می‌خواهند فقال هل تدری ماجاء بهما؟ قلت: و الله ما أدري، قال: لكنني أدري ماجاء بهما فأذن لهما فدخلا فسلما ثم قعدا فقالا: يا رسول الله أيُّ أهلك أحبُّ إليك؟ قال: فاطمة. فرمود: میدانی برای چه آمده‌اند گفتیم: نه به خدا قسم!، فرمود: ولكن من می‌دانم بگو داخل شوند، (هردوی آنها) داخل شده و سلام کردند و نشستند و گفتند: ای رسول خدا کدام یک از اهلیت برای عزیز (و گرامی‌تر) است؟ فرمود: فاطمة. «۲»

عایشه گوید به خدا قسم: أحبُّ الناس الى رسول الله صلى الله عليه وآله من النساء فاطمة عليها السلام و من الرجال علي عليه السلام درپیشگاه پیامبر، از زنان، کسی را محبوب‌تر از فاطمه و از مردان علی را ندیدم. «۳»

«آدای احترام»

«آدای احترام» عائشه گوید: كانت اذا دخلت عليه رَحَب بها و قام إليها فأخذ بيدها فقبلها و أجلسها في مجلسه (الحديث) هنگامی که فاطمه به پیش رسول خدا می‌آمد به پاس احترام او، می‌ایستاد و خوش آمد می‌گفت، و دست او را می‌گرفت و می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند. «۱»

عن عائشه: وكانت اذا دخلت عليه قام إليها فقبلها و اجلسها في مجلسه (الحديث) روایت از عائشه است که هر وقت فاطمه پیش رسول

خدا می آمد بلند میشد و او را می بوسید و در جای خود می نشاند. «۲»

«آخرین، و اولین نفر»

«آخرین، و اولین نفر» عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال: كان رسول الله إذا سافر كان آخر عهده بانسان من اهله، فاطمة؛ وأول من يدخل عليه إذا قدم فاطمة عليها السلام (الحديث) ثوبان غلام رسول خدا گوید: هروقت حضرت به سفر می رفت آخرین کس که از او جدا میشد فاطمه بود و در باز گشت اولین کسی را که ملاقات می کرد او بود (تا آخر خبر). «۳»

حاکم با سند خود از عبد الله بن عمر روایت کرده است: إن رسول الله إذا خرج في غزاة كان أول عهده بفاطمة رسول خدا هر وقت به جنگی می رفت (در باز گشت)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۲

نخستین کسی که او را ملاقات می کرد، فاطمه بود. «۱»

در روایت دیگر از ابن عمر مانند جملات بالا آمده است و اضافه کرده موقع رسیدن به فاطمه می گفت: فداک اُبی و اُمی پدر و مادرم فدای تو (دخترم) باد «۲»

«رضای فاطمه، رضای من»

«رضای فاطمه رضای من» در جریان عیادت ابوبکر و عمر از فاطمه زهراء عليها السلام از جمله اعترافاتی که از آنها گرفت همین جملات بود پیامبر فرمود: رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی، فمن أحب فاطمة ابنتی فقد أحبّنی، و من أرضی فاطمة فقد أرضانی، و من أسخط فاطمة فقد أسخطنی ... «۳»

رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است. هر کس فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر کس او را راضی کند مرا راضی کرده است، و هر که او را خشمناک نماید مرا خشمگین ساخته است

«غضب فاطمه، غضب خدا»

غضب فاطمة، غضب خدا» روایتی با کمی تفاوت در عبارت، در کتابهای سنّی و شیعه به وفور آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمة إنّ الله يغضب لغضبک و یرضی لرضاک ای فاطمه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۳

خداوند با غضب تو غضب می کند و بارضای تو راضی می شود. «۱»

در تعبیر دیگر فرمود: إنّ الله يغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها خداوند با غضب فاطمه غضب می کند و با رضای او، راضی می شود. «۲»

باز در بیان دیگر فرمود: إنّ الله يغضب لغضبک و یرضی لرضاک همانا خداوند متعال با غضب تو غضب و با رضای تو راضی می شود. «۳»

و قيل انّ عمر جاء بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدّار، فلقيتهم فاطمة، فقالت:

يابن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا؟! قال: نعم! أوتدخلوا فيما دخلت فيه الأمّة گفته شده که: عمر شعله ای از آتش باخود آورد تا خانه را بسوزاند! فاطمه، جلوی او را گرفت و گفت: ای فرزند خطاب آیا برای آتش زدن خانه ما آمده ای؟! گفت: بلی،! مگر اینکه مانند دیگران بیعت کنید. «۴»

«شاخه پیچیده من»

«شاخه پیچیده من» قال صلی الله علیه و آله إِنَّمَا فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ «۵» مَنَّى يَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا وَيَقْبُضُنِي مَا يَقْبُضُهَا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۴

قطعاً فاطمه شاخه ای از من و تکیه گاه من است، او مانند رگهای بدن من، به تمامی وجودم، پیچیده است «۱»

«پاره تن پدر»

«پاره تن پدر» فاطمه بضعة منی فمن أغضبها أغضبني فاطمة، پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است

«۲» این روایت را با کمی تغییر در لفظ، کتابهای فریقین (سنی و شیعه) فراوان آورده اند، و چون صحت آن قابل تردید نیست، به خاطر اختصار، از ذکر مدارک آن خود داری می شود

«سرور بانوان»

«سرور بانوان» از عائشه روایت شده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرضی که از دنیا رفت به فاطمه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۵

عليها السلام فرمود: يا فاطمة ألا ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين، و سيّدة نساء هذه الأمّة و سيّدة نساء المؤمنين ای فاطمه! آیا راضی نمی شوی بانوی بانوان عالم و بانوی بانوان این امت و بانوی بانوان مؤمنان باشی؟. «۱»

این روایت نیز از روایتهای مورد قبول فریقین است و در صحاح اهل سنت به طور وفور، مذکور است به آدرس بعضی از آنها در پا ورقی توجه فرمائید. «۲»

«دست زهرا را می بوسید»

دست زهرا را می بوسید» عائشه می گوید: مارأيت أحداً كان أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمة، برسول الله، وكانت إذا دخلت عليه رَحَبَ بها و قام إليها فأخذ بيدها فقبلها و أجلسها في مجلسه ندیدم کسی را که در سخن گفتن و روایت حدیث مانند فاطمه، به رسول خدا شباهت داشته باشد و هر وقت به پیش پیامبر، می آمد، پیامبر، به احترام او می

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۶

ایستاد و دست او را گرفته و می بوسید و او را در جای خود می نشانید. «۱»

«بوسه بر کاکل زهراء»

«بوسه بر کاکل زهراء» عن عائشة أنّ رسول الله كان كثيراً ما يقتيل عرف فاطمة عائشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن و کاکل (زلف) فاطمه را، زیاد می بوسید. «۲»

«بوسه بر دهان فاطمه»

«بوسه بر دهان فاطمه» و كان كثيراً ما يقبلها في فمها ودهان فاطمة را می بوسید. «۳»

«زبان‌ش را می‌مکید»

«زبان‌ش را می‌مکید» از ابو داود نقل کرده است ویمصّ لسانها و زبان او را می‌مکید. «۴»

«سینه و صورت فاطمه را می‌بوسید»

«سینه و صورت فاطمه را می‌بوسید» از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۷

عن الباقر و الصادق علیهما السلام أنّه کان لا ینام حتّی یقبّل عرض وجه فاطمه، یضع وجهه بین ثدیی فاطمه و یدعوا لها؛ و فی روایه، حتّی یقبّل عرض وجه فاطمه أو بین ثدییها از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تا عرض صورت فاطمه را نمی‌بوسید و تا سرمبارکش را میان سینه او، نمی‌گذاشت، نمی‌خوابید، و در روایت دیگر است تا رخسار و برآمدگی گونه و میان سینه فاطمه را نمی‌بوسید، به خواب نمی‌رفت. «۱»

«گردن فاطمه را می‌بوئید»

«گردن فاطمه را می‌بوئید» سعد بن مالک از رسول خدا روایت می‌کند که آنحضرت فرمود: أتانی جبریل علیه الصّلاه و السلام بسفرجله من الجنّة فأکلتها لیلۀ أُسری بی فعلقت خدیجۀ بفاطمه، فکنت إذا اشتقت الی رائحة الجنّة شممت رقبة فاطمه شبی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل برای من از بهشت یک هلو آورد و آن را خوردم (پس از برگشت به زمین) خدیجۀ به فاطمه حمله شد من هر وقت مشاق بهشت می‌شوم گردن فاطمه را می‌بویم. «۲»

«گلوی فاطمه را می‌بوسید!»

«گلوی فاطمه را می‌بوسید!» از عایشۀ روایت شده است که، إنّ النّبی صلی الله علیه و آله قبل یوماً نحر فاطمه «۳» فقلت له: یا رسول الله فعلت شیئاً لم تفعله! فقال یاعائشه انّی إذا اشتقت الجنّة قبلت نحر فاطمه «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۸
پیامبر اکرم روزی گلوی فاطمه را بوسید گفتم: ای رسول خدا کاری کردی که قبلاً نمی‌کردی؟! فرمود: ای عائشه من هر وقت اشتیاق بهشت و بوی آن را داشتم، گلوی فاطمه را می‌بوسم

چرا این همه او را می‌بوسی؟!

چرا این همه او را می‌بوسی؟! خطیب در تاریخ بغداد می‌نویسد: عن عائشه قالت: قلت: یا رسول الله مالک إذا جائت فاطمه قبلتها حتی تجعل لسانک فی فیها کلّه کأنّک تريد أن تلحقها عسلًا؟ قال نعم یا عائشه انّی لما أُسری بی إلى السّماء أدخلنی جبرئیل إلى الجنّة فناولنی منها تفّاحه فأکلتها فصارت نطفه فی صلبی، فلما نزلت وقعت خدیجۀ، ففاطمه من تلك النّطفه و هی حوراء إنسیه، کلّما اشتقت الی الجنّة قبلتها عائشه گوید: گفتم ای رسول خدا هر وقت فاطمه می‌آید او را می‌بوسی به طوری که زبانت را در دهان او فرو می‌بری مثل اینکه به او عسل می‌خورانی؟! فرمود: بلی ای عائشه شبی که مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به بهشت برد، سببی به من داد که آن را خوردم، در پشت من نطفۀ گردید به زمین که برگشتم با خدیجۀ همبستر شدم فاطمه از آن نطفۀ است او انسان است حوری خصلت، من هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بوسم. «۲»

مشابه این روایت با کمی تغییر در کتابهای زیاد اهل سنت آمده است مانند سیوطی در تفسیر «الدّرالمثور» ذیل آیه شریفه (سبحان الذی أُسری) تا آخر و «مستدرک صحیحین»: ج ۳ ص ۱۵۶ در روایت این کتاب این طور فرمود: فکنت إذا اشتقت الی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۲۹

رائحه الجنة شملت رقبه فاطمه هر وقت مشتاق بهشت شوم گردن فاطمه را می‌بویم

«فاطمه راستگوترین انسان!»

«فاطمه راستگوترین انسان!» عبدالله بن زبیر از پدرش اوهم از عائشه روایت می‌کند: که او هر وقت فاطمه دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطرش می‌آمد می‌گفت: ما رأیت أحداً كان أصدق منها إلا أن يكون النّدي ولّمداها من کسی را راستگوتر از او (فاطمه) ندیدم مگر کسی که او را به دنیا آورده است (یعنی پدرش). «۱»

رسول خدا برایش آسیاب می‌کند

رسول خدا برایش آسیاب می‌کند به خانه فاطمه وارد شد دید علی و او آرد آسیاب می‌کنند فرمود: کدام یک از شما خسته است؟ علی علیه السلام گفت: فاطمه، پس او بلند شد و پیغمبر سر جایش نشست و با علی مشغول آسیاب کردن شدند. «۲»

«اذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله

«اذیت رسول خدا» صلی الله علیه و آله در بخش - ۲ - ص ۱۴۷ بعد آیات مربوط به نهی از اذیت رسول خدا را صلی الله علیه و آله خواندید؛

برای حضور ذهن در مورد قضاوت در باره رهبران و اعضای گروه فشار، به چند حدیث ذیل نیز توجه نمایید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۰

قال صلی الله علیه و آله اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی «۱»

غضب خداوند شدت یافته بر کسی که مرا با آزار رساندن به اهل‌بیت اذیت کند.

و قال صلی الله علیه و آله من آذانی فی اهلی فقد آذی الله «۲»

هر کس مرا با آزار اهل بیت اذیت نماید، خدا را اذیت کرده است.

سعد بن ابی وقاص قال سمعت رسول الله يقول ف اطمه بضعة منی من سرّها فقد سرنی و من ساءها فقد سائنی فاطمه أعزّ الناس علی «۳»

فاطمه پاره تن من است هر که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و هر کس او را غمگین کند مرا غمگین کرده است فاطمه عزیزترین مردم است برای من.

ألا إنک بضعة منی من آذاک فقد آذانی «۴»

(دخترم) آگاه باش تو پاره تن منی هر که ترا آزار دهد مرا آزار داده است.

جابر بن عبد الله انصاری پس از بیان جریان عیادت شیخین از فاطمه را، می‌گوید:

فرغت یدیها إلى السماء وقالت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهما قد آذیانِی، و غصبا حقّی. ثمّ أعرضت عنهما فلم تکلمهما بعد ذالک «۵»

(فاطمه) دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خدایا من ترا شاهد می‌گیرم آن دو (ابوبکر و عمر) مرا اذیت کردند و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۱

حق مرا غصب نمودند سپس از آنها اعراض نمود (صورتش را برگرداند) بعد از آن (تادم مرگ) با آنها حرف نزد.

به دو نفر اولی فرمود: قالت: أَشْهَدُ الله و ملائکته أَنَّکما أسخطمانی و ما أرضیتمانی و لئن لقیته النبی لأشکونکما إ

لیه ... واللّٰه لأدعونّ الله علیک فی کلّ صلوة أصليها (الخبر) «۱»

گفت: من خدا و ملائکانش را شاهد می گیرم که شما (ای عمر و ابوبکر) مرا غضبناک کردید و مرا راضی ننمودید و اگر پیامبر را ملاقات کردم از شما شکایت خواهم کرد به خدا قسم (ای ابوبکر) پشت سر هر نمازی که می خوانم بر تو نفرین خواهم کرد (تا آخر خبر).

ای برادران با انصاف و با وجدان اهل سنت، شما را به خدا! در برابر این همه نصها و روایتها، به خدا و رسول خدا چه جوابی دارید و چه پاسخی آماده کرده اید.

آخر چرا به خود نمی آید و با دیده حقیقت بین این اسناد بلاشبیه و معتبر را نمی پذیرید و تعصب را به کنار نمی زنید در باره روایاتی که نسبت به اصحاب ساخته شده است، سخنها داریم که در همین بخش بخوانید و قضاوت کنید

«فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک»

«فاطمه در مسیر طوفانها» «فدک» سرزمینهای که در اسلام با قدرت نظامی و به وسیله جنگ گرفته شود؛ متعلق به عموم مسلمانان است، و اداره آن به دست فرمان روای اسلام می باشد؛ ولی سرزمینی که با مصالحه و مکاتبه، بدون اعزام نیرو و هجوم نظامی، به دست مسلمانان در آید، مخصوص شخص پیغمبر و امام پس از او می باشد، و سرنوشت این نوع سرزمینها در اختیار اوست، هر تصمیمی در باره آن بگیرد، مخیر است، کسی اجازه ندارد در تصمیمات او دخالت کرده و یا اعتراض نماید چون اوست که می تواند آن را ببخشد یا اجاره دهد و یا نیازمندیهای مشروع خویشاوندان خود را، به وسیله این اموال و املاک برطرف سازد.

بر این اساس بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «فدک» «۱»

را به دختر گرامی اش بخشید تا خود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۳

و بچه هایش، در آینده محتاج دیگران نباشد و دست نیاز به سوی این و آن دراز نکند، خود او و ذریّه اش به صورت محترمانه از در آمدهای آن، ارتزاق نمایند، او نیز در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تصرف و تملک کرد و عمال و کارگران خود را در آنجا مستقر نمود؛ ولی متأسفانه پس از رحلت جانسوز رسول خدا، نظام حاکم، با یک حدیث جعلی که در طول بیست و سه سال دوران نبوت فقط او آن را شنیده بود، حکم مصادره فدک را صادر و عمال و کارکنان «زهران» را اخراج نمود.

با اینکه خداوند متعال عمل رسول خدا را، طبق آیات مکرر قرآن کریم، «۱» به طور دربست، امضاء کرده است و در صحت مالکیت «زهران» هیچ گونه شک و شبهه وجود نداشت، مع الوصف فدک در تصرف او قرار گرفته بود و «ذوالید» حقیقی او بود، باز شهودی مانند علی و امّ ایمن «که پیغمبر به اهل بهشت بودن او شهادت داده بود» و بنا به نقل بلاذری «۲» غلام آزاد شده رسول خدا (رباح) را برای شهادت پیش خلیفه اول برد و از او نوشته ای گرفت ولی دوّمی آن را گرفت و پاره کرد با این کار به عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله دهن کجی کرده و عملاً کار و اقدام او را رد نمود و ذریّه رسول خدا را قرنهای بامصائب گوناگون زندگی مواجه ساخت (در این باره به کتابهای نوشته شده بی شماری مراجعه کنید تا حقیقت روشن شود).

حال به روایات خود اهل سنت که ذیلاً می آورم، توجه نمایید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۴

عن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت هذه الآية (و آت ذالقربی حقّه «۱» دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام فأعطاهما فدکاً ابی سعید خدری (یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله) می گوید: وقتی که آیه شریفه و آت ذالقربی حقّه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به او عطا کرد. «۲»

ابن مردویه از ابن عباس روایت می‌کند لَمَّا نَزَلَتْ (وَأَتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكَّا هُنْكَامِي) که آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را برای فاطمه اختصاص داد «۳».

باز از ابی سعید روایت شده است: آیه شریفه ذی القربى که نازل شد پیامبر اکرم، فاطمه را صدا زد و فدک را به او عطا نمود. «۴»
عن ابی سعید الخدری: قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ (وَأَتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا فَاطِمَةُ لَكَ فَدَكٌ آنوقت که آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه فدک مال تو. «۵»

بررسی پرونده فدک به روشنی ثابت می‌کند که بازدارى دخت پیامبر از حق مشروع خود: یک جریان سیاسى بود، برای حاکم وقت مسئله روشن‌تر از آن بود که برایش پنهان بماند، بدینجهت است که زهراء مقهوره در خطابه تاریخی و پر از فصاحت از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۵

وبلاغت خود که برای احیای حق از دست رفته خود، ایراد نمود، می‌فرماید: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا وَعَدْلًا وَنَاطِقًا وَفَضْلًا يَقُولُ «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» «۱» «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» «۲» «وَبَيْنَ عَزِّ وَجَلٍّ فِي مَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ الْفَرَائِضِ» «۳» این کتاب خدا (قرآن) که حاکم و دادگری گویا و فیصله بخش است؛ می‌گوید: حضرت زکریا از خدا درخواست کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند، که از او و خاندان یعقوب ارث ببرد، و نیز می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد خداوند سهام را در کتاب خود بیان کرده و فریضه‌ها را روشن ساخته است.

امیر مومنان علیه السلام در یکی از نامه‌های خود که به استاندار بصره «عثمان بن حنیف» نوشت؛ به عنوان درد دل و افشاء اعمال ننگ آور دست اندرکاران دستگاه خلافت، صریحاً مالکیت فدک را یاد آور شده و می‌فرماید: «بَلَى قَدْ كَانَ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتِ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَ نَعَمْ الْحَكَمُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ أُنْجَحَهِ كَيْدِ أَنْ سَايَهُ أَفْكَدَهُ، فَقَطَّرَ فِي دَسْتِ مَا مِنْ أَمْوَالٍ قَابِلٍ مَلَا حِظَّهُ، دَهَكَدَهُ فَدَكٌ بُوْدَ. گروهي بخل ورزیدند، و نفوس بزرگی روی مصالحی از آن چشم پوشیدند و (در این باره) خدا بهترین داور است «۴».

البته آن طور که می‌دانید، حاکم وقت، علت مصادره فدک را حدیث جعلی خود او قرار داده بود، گیرم که از پیامبر اکرم همچون کلمه‌ای شنیده باشد، اساساً طبق مدارک و دلایل شرعی، فدک جزء ماترک رسول خدا نبود تا جمله (لأنورث ما تركناه صدقه) شامل آن هم بوده باشد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در حال حیات از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۶

خود به زهرايش بخشیده بود و تاریخ در این باره رجوع آن حضرت را از بخشش خود ثبت نکرده است، وانگهی رجوع بر هبه یا بذل بر اقارب و خویشاوندان باوجود عین موهوب و مبذول هم تجویز نشده است و نیز در تاریخ، مبهم مانده است که، چرا این مسئله را عنوان نکرده‌اند؟ و چه عذری و یا اشکالی پیش آمده که مطرح نگردیده است؟، یا مطرح شده ولی دستان خیانتکار، با گذشت اُیام آنها را از مصادر، حذف کرده و به دست فراموشی سپرده است، خدای دانند.

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید چرا امیر مؤمنان علیه السلام در دوران خلافت خود فدک را پس نگرفت و به چه علت آن را ترک نمود؟! فرمود: لِأَنَّ الظَّالِمَ وَالْمُظْلَمَةَ كَانَا قَدَمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَثَابَ اللَّهُ الْمُظْلَمَةَ وَ عَاقِبَ الظَّالِمَ، فَكَرِهَ أَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْئًا قَدْ عَاقِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَاصِبَهُ وَأَثَابَ عَلَيْهِ الْمَغْصُوبَةَ «۱»

چون ستمگر و ستمزده هر دو به پیشگاه خدا رفتند و خداوند به ستمزده ثواب عطا و ستمگر را گرفتار عذاب نمود، آنحضرت خوش نداشت که چیزی از عقاب غاصب و ثواب مغضوبه را باز گرداند.

در روایت دیگر فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت نمود وقتی که مکه را فتح نمود دید عقیل خانه آنحضرت را فروخته است گفتند: یا رسول الله خانه ات را پس نمی‌گیری؟ فرمود: عقیل برای ما خانه ای نگذاشته است ما اهل بیت در صدد گرفتن چیزی

را که از ما به تاراج رفته است، نیستیم به این جهت است وقتی که علی علیه السلام به خلافت رسید، فدک را باز پس نگرفت «۲» در روایت دیگر در جواب پرسش بالا- فرمود: ما اولیاء مؤمنان هستیم، در باره آنها حکم می کنیم و حقوق آنها را ازستمگرانشان پس میگیریم و لی برای خودمان این

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۷

کار را نمی کنیم «۱»

«کی به هوای فدک خیبری»

فخر زمان فاطمه اطهری پیک خدا را چه نکو دختری

أم اییها لقب زین سبب کز حسبت دخت پدر پروری

گوهر یک دانه دریای وحی رحمت حق شافعه محشری

یازده اختر که درخشش گرفت در فلک دین همه را مادری

آنچه که در متن کتاب وجود نکته به نکته همه را ازبری زهد و صلاح و شرف و فضل را هم قدر و هم قدم حیدری

نسل فزاینده پاینده را کوثر گویند تو همان کوثری

هرچه ترا بیش ستایند باز بهتر و بالاتر و والاتری

ملک تو مرز ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبری

هر سخنی گفت: به وصف صغیر آن سخنان دیگر و تو دیگری «۲»

«روی نیلی!!»

«روی نیلی!!» از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم به مانگاهی کرد و گریست گفتم: ای رسول خدا چرا گریه میکنی؟! فرمود: بر آنچه که بعد از من به سر شما خواهد آمد.

گفتم چه خواهد شد؟! فرمود: گریه من برای ضربتی است که به سرتو و سیلی که به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۸

صورت فاطمه و به طعنه (یعنی ضربتی که بانیزه) به ران حسن می زنند و زهری که به او می خوراندند و برکشته شدن حسین، می باشد.

پس اهل بیت همگی گریستند عرض کردم ای رسول خدا، خدا ما را نیافریده مگر برای بلا! فرمود: مژده باد بر تو ای علی خداوند بر من عهد کرده (قول داده) إنه لا یجکک الّا مؤمن و لا یغضک الّا منافق «۱»

ترا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

مرور ایام و گذشت زمان پیشگوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مرحله ظهور رسانید. فدخل عمر و صفق علی خدّھا صفقۃ من ظاهر الخمار، فانقطع قرطھا و تناثرت إلی الأرض «۲»

پس عمر وارد شد و از روی روبند، طوری سیلی به صورت زهراء زد که گوشواره هایش پاره شد و بر زمین ریخت

«پهلوی شکسته»

«پهلوی شکسته» پس از بیاناتی فرمود: جبرئیل گفت: ألا أخبرک بما یجری علیهم بعدک؟! فقلت: بلی یا أخی یا جبرئیل فقال: أمّا

إبتک فهی أول أهلک لحاقاً بک، بعد أن تظلم و يؤخذ حقّها و تمنع إرثها و یظلم بعلمها و یکسر ضلعها (الخبر) «۳»
آیا به جریانات بعد از ترا بازگو کنیم؟! گفتم: بلی ای برادر جبرئیل.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۳۹

گفت: اما دختری نخستین کس از اهلیت تو است که به تو ملحق می شود بعد از آنکه در باره او ظلم شود و حقش را بگیرند و از ارثش مانع شوند و شوهرش مظلوم شود و پهلویش شکسته شود (تا آخر خبر)
و فی روایه أخرى: ألجأها قنفذ إلى عضاده بیتها و دفعها فکسر ضلعاً من جنبها فألقت جنباً من بطنها، فلم تزل صاحبه فراش حتی مات من ذالک شهیده «۱»

در روایت دیگر است: قنفذ (دختر وحی) را چنان به چهارچوب در، فشرد یک دنده از پهلویش، شکست و آن را که در شکمش بود انداخت از آن روز به رختخواب افتاد دیگر بهبودی نیافت و شهیده از دنیا رفت

«فرودگاه وحی در مسیر تند باد»

اشاره

«فرودگاه وحی در مسیر تند باد» روایت شده است: پیامبر وقتی که آیه فی بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصال «۱»

را تلاوت کرد مردی برخاست و گفت این خانه‌ها کدامند فرمود خانه‌های پیامبران؛ ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه امیر و فاطمه علیهما السلام پرسید؟ آیا این خانه هم از آنهاست؟! فرمود: نعم من أفضلها «۲»

ابن عباس در این مورد آورده است که در مسجد پیامبر بودیم، یکی از حاضران آیه فی بیوت را تلاوت نمود، من از پیامبر سؤال نمودم آنه چه خانه هائی هستند؟! فرمود: بیوت الأنبياء و أوماً بیده الی منزل فاطمه خانه پیامبران و به خانه فاطمه اشاره نمود یعنی این خانه. «۳»

جابر أنصاری گوید: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه رفتیم سه مرتبه سلام کرد و اجازه و دو خواست! در هر سه بار فاطمه جواب سلام و اجازه را داد و آن وقت به خانه فاطمه داخل شد. «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت وصیتی که می کرد، رو به انصار نمود، و فرمود: ألا فاسمعوا و من حضر، ألا إن فاطمه بابها بابی بیتها بیتی، فمن هتک فقد هتک حجاب الله آگاه باشید بشنوید و هر کس که حضور دارد، بداند، در (خانه) فاطمه در من است و خانه او خانه من است پس هر کس آن خانه را هتک حرمت نماید (پرده

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۱

احترام آن خانه را بدرد) پرده حرمت خدا را دریده است (عیسی راوی حدیث گوید) فبکی أبو الحسن طویلاً، و قطع عنه بقیه کلامه و أكثر البكاء، و قال: «هُتک و الله حجاب الله هُتک و الله حجاب الله، یا أمه یا أمه صلوات الله علیها پس امام موسی کاظم علیه السلام بقیه حرفش را برید سه بار فرمود: به خدا قسم پرده خدا دریده شد و دو مرتبه فرمود: ای مادر ای مادر! درود خدا بر او باد. «۱»

قال النّظام «۲» إنَّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه، حتّی ألقت الجنین من بطنها «۳» و ألقت المحسن من بطنها و کان یصیح، أحرقوا دارها بمن فیها، و ما کان فی الدّار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین «۴»

نظام گوید: عمر در روز بیعت (چنان) بر شکم فاطمه زد که سقط جنین کرد (محسنش راسقط نمود)، و فریاد می‌زد خانه را با هر که در آن است بسوزانید! در حالی در خانه، جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری نبود!، «۵»

بلاذری از سلیمان تیمی، و از ابن عون آورده است: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يَرِيدُ الْبَيْعَةَ فَلَمْ يَبِيعَ، فَجَاءَ عُمَرُ، وَ مَعَهُ فَتِيلَةٌ فَتَلَقَّتْهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا بَنَ الْخَطَابِ أَتُرَاكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ يَا بَنِي!؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ ذَالِكَ أَقْوَى فِيمَا بِهِ أَبُو بَكْرٍ! بَدْرَسْتِي كَمَا أَبَا بَكْرٍ كَسَى رَا بِهِ سَوَى عَلِيٍّ، فَرَسْتَادَ تَا از او بیعت گیرد، او هم بیعت نکرد، عمر با فتیله ای (مشعلی از آتش) آمد، فاطمه دم در، جلوی او را گرفت و فرمود: ای پسر خطاب! آیا تصمیم گرفته‌ای خانه مرا بسوزانی؟! گفت: بلی، این کار من، آنچه را که از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۲

پدرت آورده است، تقویت می‌کند! (برای بقای دین پدرت باید در ترا بسوزانم، در واقع در خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای تقویت دینش آتش می‌زنم) بنام به این اجتهاد!!، «۱»

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ و فيه طلحة، و الزبير و فيه رجال من المهاجرين، فقال: و الله لأحرقنّ عليكم أولتخرجنّ إلى البيعة عمر به منزل عليّ آمد، و در آن منزل، طلحة و زبير و مردانی از انصار بودند گفت: به خدا قسم خانه را آتش می‌زنم! یا اینکه برای بیعت بیرون آید! «۲».

در مدارك معتبر زیادی از اهل سنت آورده‌اند: أَنَّ عُمَرَ أَتَى بِالْحَطْبِ لِيَحْرِقَ بَابَ فَاطِمَةَ بَضْعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَلَيَّ مِنْ فِيهِ، وَ قِيلَ لِعُمَرَ إِنَّ فِيهِ فَاطِمَةَ، قَالَ: وَ إِنَّ. بَدْرَسْتِي كَمَا عُمَرُ هِزَمَ أَوْرَدَ تَا دَرِ فَاطِمَةَ پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را با هر که در آن است، بسوزاند! به او گفتند: فاطمه در آن است، گفت: اگر چه (فاطمه هم در آنجا باشد). «۳» و قيل أيضاً، إِنَّ عُمَرَ جَاءَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَيَّ أَنْ يَضْرُمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُمْ فَاطِمَةُ، فَقَالَتْ: يَا بَنَ الْخَطَابِ! أَجِئْتَ لِتَحْرِقَ دَارَنَا؟! قَالَ: نَعَمْ! أَوْ تَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَةُ كُفْتَهُ شَدَهُ اسْتِ، عُمَرُ بِاشْعَلَهُ اَيَّ از آتش آمد که خانه را بر آنها بسوزاند، فاطمه او را از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۳

ملاقات کرد و گفت: آیا آمده‌ای خانه مرا آتش بزنی؟! گفت بلی! مگر اینکه داخل شوید به آنچه که امت داخل شده است (یعنی باید به ابوبکر بیعت کنید). «۱»

«إِنْ طَلَّقَ عُمَرُ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ» «۲» «حَتَّى هَجَمُوا عَلَى الدَّارِ.» «۳» عمر و خالد بن ولید به سوی خانه فاطمه رفته و به خانه هجوم بردند.

و فی روایه أخرى أَنَّ فَاطِمَةَ تَلَقَّفَ عُمَرَ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا بَنَ الْخَطَابِ! أَتُرَاكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ يَا بَنِي!؟ قَالَ: نَعَمْ! در روایت دیگر است که فاطمه عمر را در دم در دید و گفت: ای پسر خطاب آیا می‌خواهی در (خانه) مرا آتش بزنی! گفت: بلی! «۴»

و یذکر عروۃ ابن الزّبير أن «أُرْهِبَ بَنُو هَاشِمٍ وَ جُمِعَ لَهُمُ الْحَطْبُ لِتَحْرِيقِهِمْ» عروۃ پسر زبیر گوید: بنی هاشم را، ترسانیده بودند و برای سوزاندن آنها هیزم (زیادی) گرد آورده بودند. «۵»

در دو کتاب «الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام» و صلی الله علیه و سلم مأساء الزّهراء علیها السلام» در این باره مطالب زیادی آمده است که قسمتی از آن را ذیلًا می‌آورم.

و أمر بجعل الحطب حوالی البيت و انطلق هو بنار. «۶»

و د

ستور داد هیزم در اطراف خانه قرار دهند و او هم با آتش رفت.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۴

و فریاد می‌کرد: أحرقوا دارها بمن فيها. «۱» خانه فاطمه را با هر که در آن است بسوزانید.

فاطمه با صدای بلند ناله سر داد، پدرم ای رسول خدا! بعد از تو چه چیزها از پسر ابی قحافه و پسر خطاب دیدیم.

فلما سمع القوم صوته و بكائها، انصرفوا باکین و بقی عمر و معه قوم. «۲»

زمانی که مردم صدای ناله فاطمه را شنیدند برگشتند مگر عمر و عده ای از یارانش.

و دعا بالنار و أضرمها فی الباب «۳»

و آتش خواست و آن را دم در روشن ساخت.

فأخذت النار فی خشب الباب «۴»

پس آتش در چوبهای در سرایت کرد.

و دخل الدخان البيت «۵»

و دود بر (داخل) خانه پیچید.

فدخل قنفذ یده یروم فتح الباب «۶»

پس قنفذ (یار و خدمتکار عمر) دستش را برد و سعی در باز کردن در، داشت.

فأخذت الفاطمه بعضادتی الباب تمنعهم من فتحه و قالت ناشدتکم الله و بأبی رسول الله صلی الله علیه و آله أن تکفوا عنا و انصرفوا،

فأخذ عمر السوط من قنفذ و ضرب بها عضدها فالتوی السوط علی یدیها حتی صار کالدملج «۷» الأسود «۸»

فاطمه دوطرف در را گرفت که از گشوده شدن در مانع شود و گفت: شما را به خدا و به پدرم رسول خدا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۵

سوگندتان می دهم، از ما دست بردارید و برگردید.

عمر تازیانه را از قنفذ گرفت و به بازوی فاطمه زد پس تا زیانه به دستهایش پیچید تا به صورت بازوبند سیاه در آمد!!!.

فضرب عمر الباب برجله فکسره «۱»

عمر با پایش به در زد و آن را شکست.

و فاطمه علیها السلام قد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه، فرکل الباب برجله «۲»

و فاطمه قسمت جلوی بدن خود را، به در چسباند (و خود را سپر در قرار داد) که از باز شدن جلوگیری نماید پس عمر با پایش در

را شکست

«۱- ای پسر صهاک»

«۱- ای پسر صهاک» ثم وثب علی علیه السلام فأخذ بتلابیب عمر ثم هزه فصرعه و وجأ أنفه و رقبتیه و هم بقتله فذکر قول رسول الله

صلی الله علیه و آله و ما أوصاه به من الصبر والطاعة فقال: والذی أکرم محمداً بالنبوة یابن صهاک! لولا کتاب من الله سبق و عهد

عهده إلی رسول الله صلی الله علیه و آله لعلمت أنك لاتدخل بیتی. فأرسل عمر یرستغیث فأقبل الناس حتی دخلوا الدار و ثار علی ۷

إلی سیفه، فرجع قنفذ إلی أبی بکر و هو یتخوف أن یرج علی ۷ بسیفه، لما قد عرف من بأسه و شدته، فقال أبوبکر لقنفذ: إرجع،

فإن خرج و إلا فاقحم علیه بینه، فإن إمتنع فأضرم علیهم بیتهم النار، فانطلق قنفذ فاقحم هو و أصحابه بغیر إذن، ثار علی ۷ إلی سیفه

فسبقوه إلیه و کاثروه و هم کثیرون، فتناول بعض سیوفهم فکاثروه «۳»

سپس علی علیه السلام جهید و گریبان عمر را گرفت او را به شدت تکان داد و دماغ و گردنش را پیچید و به درد آورد، خواست او

را بکشد، وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صبر و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۶

استقامت امر کرده بود، به یادش آمد، و گفت: به خدائی که محمد را با نبوت گرامی داشت، سوگند! ای پسر صَحَّاک «۱» اگر نبود آنچه که از سوی خدا نوشته شده و عهدی که رسول خدا مرا متعهد نموده است (که برای حکمت‌های گوناگون این مصائب را تحمّل کنم) آن وقت می دانستی که نمی توانی به خانه من داخل شوی (و آن قدرت را نداشتی که پا به داخل خانه من بگذاری، و گر نه قلم پایت را می شکستم، اما چکنم وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست و بال مرا بسته و به تو جرئت داده است). عمر فرستاد و از مردم کمک خواست، مردم شورش کرده و به خانه هجوم آوردند و در این حال، حضرت با سرعت شمشیرش را برداشت و در این حال قنغذ برگشت خود را به ابوبکر رسانید و شمشیر به دست گرفتن علی علیه السلام را اطلاع داد. چون از سوابق شجاعت و قدرت نظامی علی علیه السلام با خبر بودند (بیمناک شده کسب تکلیف کرد و لی ابوبکر به دو علت دستور خشونت داد. ۱- از وصیت رسول خدا اطلاع داشت و می دانست علی علیه السلام مخالفت او نخواهد کرد و جنگ نخواهد نمود).

۲- اراذل و اوباش زیاد اطرافش را گرفته بودند، و بر دل هراسان و بیمناک او، نیرو می بخشیدند. ابوبکر به قنغذ دستور داد، برگرد و به خانه یورش ببر، اگر ممانعت کردند، خانه را آتش زده و ویران کن! (خانه ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله کراراً برای حفظ حرمت آن سفارشهای اُکید کرده بود). قنغذ با دار و دسته اش به خانه هجوم بردند حضرت خواست (دوباره) به سوی شمشیر رود آنها هم با آن تعداد زیاد شمشیر کشیده و از رسیدن دست حضرت به شمشیر، مانع شدند (و امام را دستگیر کردند). از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۷

عمر به علی علیه السلام گفت: بلند شو و به ابی بکر بیعت نما، آنحضرت ایستادگی کرد، عمر دستش را گرفت و گفت: بلند شو، حضرت از ایستادن ممانعت نمود «۱»

«۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!»

«۲- ریسمان در گردن شیر خدا!!» فَأَلْقُوا فِي عُنْقِهِ حَبْلًا «۲» پس به گردنش ریسمان انداختند و فی روایة: جَعَلُوا حَمَائِلَ سَيْفِهِ فِي عُنْقِهِ «۳» و در روایتی است که حمایل شمشیرش را به گردنش انداختند و در نصوص دیگری آورده اند: أَخْرَجُوهُ مَلْبِيًّا «۴» بَثْيَابِهِ يَجْرُونَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ نَاشَدَتْهُمْ اللَّهُ «۵»

او را بیرون آورده و با لباسش به زمین می کشیدند تا به مسجد برسانند. فاطمه صیحه کشید و آنها را به خدا قسم می داد. و حالت بینهم و بین بعلها و قالت: و اللَّهُ لَا أَدْعُكُمْ تَجْرُونَ ابْنَ عَمِي ظَلَمًا، وِيلَكُمْ مَا أَسْرَعَ مَا خْتَمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ. وَ بَزَعَمَهَا أَنَّهُ تَخَلَّصَهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ «۶»

و (با آن حال نزار و ناتوانی وو ..) خود را میان امام و مردم انداخت و گفت: به خدا قسم نمی گذارم پسر عمویم را این گونه با ظلم و ستم، بکشید، وای بر شما چه زود بر توصیه های خدا و رسولش در باره ما اهل بیت، خیانت کردید، و گمان می کرد که از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۸

امام را از دست (آن جنایت پیشه گان) نجات خواهد داد.

فترکه أَكْثَرُ الْقَوْمِ لِأَجْلِهَا. «۱»

جماعت بیشتری به خاطر زهراء (از علی علیه السلام دست برداشته و) ترکش کردند

«۳- تازیانه و زهراء!!»

«۳- تازیانه و زهراء!!» فامر عمر قنفذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسّوط على ظهرها وجنيها إلى أن أنهكها و أثر في جسمها الشّريف «۲»

بیشتر مردم به خاطر زهراء از امام دست برداشتند، ولی عمر به قنفذ دستور داد، با تازیانه فاطمه را بزند (آنقدر) با تازیانه به پشت و پهلوی او زد تا از پا در آورد و (شدت ضربات) در وجود شریفش اثر گذاشت.

و فی روایه: ضربها قنفذ علی وجهها و أصاب عینها «۳»

در روایتی آمده است: قنفذ به صورت زهراء زد که چشمش آسیب دید.

و فی روایات أخرى: ضربها علی رأسها أو ذراعها أو كتفها، أو عضدها و بقی أثر السوط فی عضدها مثل الدملج، «۴» أو لكرها بنعل السیف، وإنّ الضرب الصادر منه كان السبب فی إسقاط جنيها «۵» أو كان أقوى سبب فی ذالك «۶»

در روایات دیگر آمده است که به سر و دست و شانه و بازویش، چنان زدند که اثر تازیانه در بازویش

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۴۹

به صورت بازوبند ماند و با غلاف شمشیر چنان کوبید که قوی ترین علت سقط جنین شد.

در روایت دیگر آمده است که او را خالد بن ولید با غلاف شمشیر زد و در روایت دیگر است که خالد او را در پشت در (به دیوار) فشار داد که فریاد کشید، به این جهت سقط جنین را به خالد نسبت داده اند «۱».

در روایت دیگر می گوید: آن مظلومه را مغیره بن شعبه به طوری زد که وجود شریفش، خونین گشت، یا در را به شکمش فشار داده به اسقاط جنین منجر شد. «۲»

و فی روایه: إلتفت عمر إلى من حوله و قال: اضربوا فاطمة، فأنهالت السّياط علی حبيبة رسول الله صلى الله عليه و آله و بضعتة حتی أدموا جسمها و بقيت آثار العصرة القاسية و الصدمة المريرة، تنخر فی جسم فاطمة، فأصبحت مريضة علیة حزينة «۳»

در روایتی است که: عمر رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: فاطمه را بزنید!!! تازیانه‌ها به حبیبه و پاره تن رسول خدا، فرود آمد تا خون آلودش کردند و (چنان فشردند که) آثار آن فشار بیابانه و آسیبه‌های تلخ در جسمش ماند و او را پوسانید و مریضه و علیده و حزینه بستری شد (و در نهایت با آن صدمه‌ها به شهادت رسید).

وفی عدّة من الروایات: ضرب عمر بالغلاف علی جنبها و بالسّوط علی ذراعها «۴»

واسودّ متنها من أثر الضرب «۵» و بقی إلى أن قبضت «۶»

در چندین روایت این گونه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۵۰

آمده است که: عمر با غلاف شمشیر به پهلوی‌ش و با تازیانه به بازویش چنان کوبید که بدنش سیاه شد و اثر این ضربات تا دم مرگ مانده بود.

سلمان گوید: من دیدم ابوبکر و اطرافیان‌ش همگی به گریه افتادند جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و عمر می گفت: إنا لسنا من النساء و من رأیهنّ فی شیء «۱»

ما با زنها و رأی آنها، کاری نداریم.

عبد القاهر بن طاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ گوید: ثم إنَّ النّظام «۲» ... كان طعن فی الفاروق عمر، و زعم ... و أنّه ضرب فاطمة علیها السلام و منع میراث العترة «۳»

سپس نظام در کارهای فاروق عمر، به او طعنه میزد و (چندتای آنها را می شمرد از جمله) گمان میکرد فاطمه را زد و عترت را از

ارث پدری مانع شد (و محروم کرد

«۴- میان در و دیوار»

تحمل مولا در این حال

تحمل مولا در این حال ناگهان از جا پریدم جانب در چون رسیدم نوگل پژمان خود را روی خاک افتاده دیدم چشم من افتاد براو چشم او افتاد بر من اونفس میزد به سختی من خجالت میکشیدم فضه میدانند به پشت درچه ظلمش وارد آمد من فقط فریاد زهرا را به گوش خود شنیدم محمد فاضل مرندی واعظ در قم می گفت: من به نجف اشرف مشرف شدم و در بالای سر امام، اشعار بالا را می خواندم و اشک می ریختم دیدم یک روحانی پیر از اهالی یزد گریه کنان آمد پیش من و گفت: شیخ غیر از روضه حضرت زهراء علیها السلام غیر از این، چیزی بلد نیستی که در محضر مولا بخوانی آیا او در حال حیات خود به زهرایش کم گریسته است که درد او را تازه می کنی! دیدم حرف حق است دیگر اشعارم را پیگیر نشدم.

وعصرها بین الباب والحائط عصره شديده قاسيه حتى كادت روحها أن تخرج من شدة العصر، و نبت المسمار في صدرها «۱» و فاطمه را میان در و دیوار بشدت فشار داد که کم مانده بود از شدت فشار، روح از بدنش بیرون رود به گونه ای که میخ در، به سینه زهراء فرو رفت

«۵- سینه خونین»

«۵- سینه خونین» و نبع الدّم من صدرها و ثديها «۱» و خون از سینه و پستانهایش سرازیر بود

«۶- مسمار در سینه»

«۶- مسمار در سینه» و نبت المسمار في صدرها «۲» فسقطت لوجهها والنار تسع «۳» به رو در افتاد در حالی که آتش زبانه می کشید

«۷- ناله بنیانکن»

«۷- ناله بنیانکن» فصرخت صرخة جعلت أعلى المدينة أسفلها، و صاحت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا يصنع بحبيبتك و ابنتك، «۴» طوری فریاد کشید که مدینه را زیر و رو کرد و صدا زد ای پدر ای رسول خدا با دختر محبوبه ات اینگونه رفتار می کنند؟!

«۸- جنین مظلوم»

«۸- جنین مظلوم» و كانت حامله بالمحسن لستة أشهر فأسقطته «۵»

چون به بچه ششماهه بنام محسن،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۵۳

حامله بود، آن را نیز سقط نمود. «۱»

جنگ اینترنت ها!

جنگ اینترنت ها! مگر هنوز در عصر فضا و قرن بیستم با این همه پیشرفتهای علمی گوناگون از شیعه و پیروانان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برداشته اند.

بتازگی جنگ کلاسیک و روش جدید اینترنت را، به تسلیحات قدیمی، نیزه و شمشیر، تبلیغ و قلم، اضافه کرده و با کلماتی که شایسته و سزاوار خودشان است، مصرانه ادامه می دهند؛ برای نمونه به یک مرحله از این جنگ کلاسیکی، توجه نمائید و در اطراف این گونه جنگیدن، منصفانه فکر کنید.

در تاریخ ۲۴ - ۱۰ - ۱۹۹۸ میلادی شخصی از شیعیان، بنام (عمار) این سؤال منطقی را، به آنتن اینترنت فرستاد، که، شما (سنی ها) یکبار می گوئید: رافضی یعنی شیعه ها بسبب عبدالله بن سبای یهودی به وجود آمدند، و حالا هم میگوئید: اَنَّهُ كَانَ لَهْم (ای للشیعة) دور فی ایام خلافة عمر شیعیان در زمان خلافت عمر نیروئی داشتند! آیا این حرف شما مستند به مدرکی است و یا صرف بافتن کلمات و خلاصی و جاخالی دادن و طفره رفتن از پاسخ سؤالهای منطقی شیعیان است، بدان
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۵

که خدا از تمامی اعمال و نیات شما آگاه است، و بر دروغهای شما شاهد است پس چه خوب داوری است خدا و چه نیک وعده گاه است، قیامت!.

فرد بی منطق و هوچیگری بنام (مفتار) پیدا شد در همان روز (این جواب مفتضحانه و احمقانه را به آنتن فرستاد) الشیعة من اليهود شئت أم أیبت ... والكلام الفاضی هایخلیک أتقولها فی الشارع ... یاعیل أتقول قلّة حیلّة ... و أنت یاعمار ماتفهم ... مو بقادر أترد السؤال ولا کیف یا رافضی؟! و أقول لك نعم ... کراهیة الشیعة ورثاها أب عن جدّ من ایام التّابعین الکرام ... و إلی یومک ... وأنتم السّبب فی مشاكل المسلمین ... لكم الله أنا (کذا) تؤفکون ... ولو تعلمون فیسرة (کذا) أبو جهل و أبو لهب أشرف من سيرة الروافض ... أللهمّ دمّهم بدداً ولا تبق منهم أحداً ... إنک إن تذرهم لایلدوا إلّا فاجراً کفّاراً ... وبعد کل شیعی متعنتر ... سوف نبید اليهود «۱»
شیعه از یهودیان است بخواهی یا نخواهی ... و خیال می کنی این حرفهای بیهوده را در خیابان می زنی ... ای نادان آیا می گوئی این از نبود چاره است ... و تو ای عمار نمی فهمی ... و ای رافضی تو قدرت رد و چگونگی آن را نداری!! بلی من بتو میگویم: ما دوست نداشتن (ونفرت) از شیعیان را اَباً عن جد از زمان تابعین گرامی تا به امروز ارث برده ایم! ... و شماها باعث مشکلات مسلمانها هستید! ... خدا (جواب) شمارا بدهد تاکی میخواهید (مقاومت کرده) و تهمت می زنید! ...

اگر بدانید، یقیناً سیره أبوجهل و أبولهب، از رفتار رافضی (شیعه) ها شرافتمند (وبهتر) بود؛
خدایا تو خودت آنها (شیعیان) را از ریشه برکن و نابود کن و کسی از آنها را زنده نگه ندار ... اگر آنها را باقی گذاری، بجز کافر و فاجر به دنیا نمی آورند ... (این نفرین حضرت نوح بعد از نهصد و پنجاه سال از نبوتش در باره کفار قومش بود) و پس از
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۶

(براندازی) همه شیعیان مشکل ساز و گیج کننده، نوبت (ریشه کنی) یهودیان است! (اول براندازی شیعه بعد یهودیان).
عمار در همان روز به وسیله اینترنت جواب داد، به خدا راست گفتی: دشمنی (شیعیان را) از پدرانان به ارث، و کارهای نیاکانتان بهترین دلیل است که، خداوند شما را با او و با کسی که دستان خود را با خون سرور جوانان بهشت که سلام خدا بر او باد، آغشته نمود، محشور کند.

مفتار باز در همان روز جواب داد ولماذا لا أحشر مع یزید چرا با یزید محشور نشوم در حالی که رسول گرامی فرموده است: هر کس با روم بجنگد خدا او را بخشیده است.

مگر در شبکه پیشرفته جهانی (اینترنت) همین أبو حسن وهابی در تاریخ ۲۷-۶-۱۹۹۸ میلادی، جملات ذیل را به آنتن شبکه (أنا العربی الشیعیه) با عنوان (مساکن الشیعیه لایوجد من یقبلهم علی الإنترنت!) بیچاره شیعیان کسی نیست که آنها را برای اشتراک به اینترنت بپذیرد!، نفرستاد.

نعم لقد بات الروافض مطرودین من أكثر ساحات النقاش العربیه، و علی سبیل المثال ۱- ساحه (العربیه) ممنوع دخول الشیعیه.

۲- شبکه (سحاب) ممنوع دخول الشیعیه.

۳- (واحه العرب) ممنوع دخول الشیعیه.

۴- (والف) ممنوع دخول الشیعیه. «۱»

بلی رافضیه‌ها از بسیاری از شبکه‌ها، ممنوع الاشتراک و مطرود شده‌اند و از شرکت در شبکه‌های مانند (عرب) و (سحاب) و (واحه العرب) و (الف) جلوگیری به عمل آمده است!.

برای اولین بار یکی از جوانان کویت شبکه‌ای با نام (أناالعربی) تأسیس کرد و از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۷

ترس تندروهای سنی‌ها بانام مستعار (رابین هود) دست به کار شد تا به سؤالها و اشکالات گوناگون، از هر ملتی مخصوصاً از سنی‌ها را پاسخ گو باشد، خوشبختانه در زمان کوتاهی موفق به کوییدن اتباع افکار ابن تیمیه و براهین آنها، گردید.

اما پیروان سر سخت گروه فشار، آن شبکه را زیر ضربات شدید خود قرار داده و با تحریک تعصبات قومی، بمباران نموده متأسفانه در مدت کمی، آن شبکه را تضعیف نمودند که در این حال جوانی به نام موسی العلی از نویسندگان شیعه سعودی با تأسیس شبکه شیعی دیگر با نام (هجر) به کمک او بر خاست که دوباره اتباع گروه فشار از موقعیت‌های خود در ابن سعود استفاده کرده آن شبکه جدید التأسیس را به تعطیلی کشانده و جشن گرفتند.

در نهایت شبکه أناالعربی نیز ازدست رفت حال به یک نمونه از صدها بی ادبی و بی وجدانی شبکه‌های ضد شیعه اشاره می‌کنم که خود به حق قضاوت نمائید.

مسئول یکی از شبکه‌های اهل سنت به نام مشارک در تاریخ ۲۴/۷/۱۹۹۹ در شبکه جهانی (اینترنت) چنین می‌نویسد: از (مشارک) به برادران خود از سنی‌ها، که حتماً از صفحه روبن اليهود (أنا المجوسی!) قطع رابطه نمائید «۱» أَدْعُوكُمْ إِخْوَانِي جَمِيعاً لَتَرْكُ صَفْحَةِ الْمَجُوسِ هَذِهِ، وَ سَأَسْعِي لِمَنْعِهِافِي السَّعُودِيَّة لِأَنَّهَا (وَالَّذِي خَبْتُ لَايُخْرَجُ أَلَّا نَكْدًا) فَهَلْ أَنْتُمْ مَعِي فِي ذَلِكَ؟ همه شما برادرانم را به ترك این صفحه مجوسی را، دعوت می‌نمایم من هم در کشور سعودی، نهایت سعی خود را به کار می‌بندم تا آن را به تعطیلی، بکشانم چون آن شبکه چیز خبیثی است که غیر از نکبت و میوه تلخ محصولی ندارد آیا شما هم بامن همکاری می‌کنید؟!

در پاسخ یکی از شیعیان که به او جواب داده بود، به آنتن شبکه جهانی چنین می‌فرستد، و نامش را به جای مشارک (مدیر) یعنی کوبنده می‌آورد أنتم روافض و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۸

شَرٌّ مِنْ وَطْأِ الْحَصَى، وَجَوْهَكُم مَسْخُوطَةٌ، عَلَامَةٌ وَ آيَةٌ مِنَ اللَّهِ فَيَكُم يَا رَوَافِضُ، كَثِيرٌ مِنْكُمْ زَنَادِقَةٌ وَ مَجُوسٌ، وَ قَدْ تَحَاوَرُ كَثِيرٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَعَ الزَّنَادِقَةِ وَ الْمَجُوسِ، وَ لَكُنْكُمْ لَاعْقِلُ وَ لَا نَقْلُ شِمَا رَافِضِي هَسْتِيدُ وَ بَدْتَرِينَ جَنْبِنْدَه رُوی زَمین، صُورَتِهای شِمَا از سَوی خُداوند غَضَب شده (و مسخ شده) نشاندار هستید، ای رافضی‌ها بسیاری از شماها زندیق (بی دین) و مجوسی هستید و بسیاری از دانشمندان با بی دین‌ها و مجوس‌ها بحث کرده‌اند اما شما نه عقل دارید و نه نقل یعنی بی خرد و دست خالی از روایت و حدیث هستید. «۱»

برای مزید اطلاع به مطالب فرستاده شده بر علیه شیعیان را در شبکه‌های جهانی به (کتاب الانتصار که شش جلد آن، تا به حال به

چاپ رسیده و دو جلد دیگر آن نیز آماده چاپ است) و (همچنین در کتاب (آیا و چرا؟!)) «۲» و دهها کتاب در این مورد، مراجعه و بررسی کرده و قضاوت نمایند که پیروانان گروه فشار هنوز هم هنوز است که، پس از گذشت چهارده قرن از زمان آنها باز در عصر فضا و دوران بحث و فکر آزاد، با پیروانان و دوستداران اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه برخورد میکنند، تابرسد به صدر اسلام و دوران فرمانروائی مطلق العنان آنها. (از اینجا پی توان بردن چه آشوبیست در دریا)

آیا با این توجیه باز کسی پیدا می شود این پرسش را مطرح کند که چرا تاریخ خیلی از مطالب مظلومیت و مقهوریت و سوخته شدن خانه علی و فاطمه علیهما السلام وو ... را به ثبت نرسانده است؟!.

مگر در این اعصار علم و دانش، کسی پیدا می شود، تاریخ را بدون عصیت قومی،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۶۹

با دید و نگرش شفاف، مورد مطالعه قرار داده و با کمال بیطرفی، به صفحات کتابها دقت کند، و حقیقت مدفون شده در آنها را، از لابلای آنها بیرون کشیده و در معرض دید همگانی قرار دهد، و سپس با ناله‌های سوزان خود، فریاد رسای وا محمده و وا علیاه و وافاطمته و هزاران واواهارا، به گوش جهانیان برساند؛

آیا آنان که با خبرهای ساختگی دوران خلافت بنی امیه و بنی العباس خو گرفته و برای حفظ موقعیت و ریاست و در آمد سرشار خود، مانند سیل به صفحات تاریخ ریخته، و در اختیار مؤرخین وو ... قرار داده اند، می توانند شجاعانه و بیطرفانه زنجیر عصیت قومی را پاره کرده و شعار انا وجدنا علیه آبائنا را زیر پا گذاشته به حق و حقیقت پیوند و در حزب اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرند؟!.

تنها حزبی که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق روایت مقبول طرفین از رستگاری آنها و هلاکت بقیه پرده بر داشته است. «۱»

«عیادت شیخین»

«عیادت شیخین» پس از تحکیم حکومت و استقرار در اریکه قدرت و به دست آوردن آرزوهای دیرین و سوار بر مرکب مرام، تازه به یاد فاطمیه آسیب دیده و رنجور و در بستر مرگ خوابیده، افتادند؛ آنهم با چه هدفی خدا می داند چون رفتار و اعمال بعدی آنها کاشف سوء نیت آنها بود و گرنه؟!.

عمر به ابوبکر گفت: بلند شو پیش فاطمه برویم او را ناراحت کرده‌ایم!، باهم آمدند اجازه خواستند ولی دختر وحی به آنها اجازه ورود نداد، تا اینکه امیرمؤمنان علیه السلام را واسطه قرار دادند، وارد شدند، دختر وحی از آنها رو گردانید، سلام کردند جوابشان را نداد (دختر وحی مسئله شرعی اش را خوب می فهمید اگر آنها را ...

می دانست باید پاسخ سلام آنها را میداد)

ابوبکر گفت: ای حبیب رسول خدا، به خدا قسم قرابت رسول خدا برای من دوست داشتنی تر از نزدیکان خودم است!، و تو برایم از عائشه محبوبتری، و دوست داشتم روزی که پدر تو مُرد، من می مردم و بعد از او نمی ماندم، آیا تو خیال میکنی من با اینکه شرف و فضل تو را به خوبی میدانم از گرفتن حقت مانع میشوم؟! چکنم از پدرت شنیدم؟

فقط او شنیده بود!!»

اشاره

فقط او شنیده بود!!» که فرمود: لا- نورث ماترکناه صدقه از ما ارث برده نمی شود ماترک ما، صدقه است (واقعاً برای دلجوئی از

فاطمه آمده بودند؟ یا می‌خواستند با با کما بی‌مهری، به تحریم اقتصادی خود و غصب فدک، صورت شرعی بدهند و در برابر دختر وحی، با سنگدلی تمام، مانند خانه‌اش، دلش را هم به آتش بکشند، اگر راست می‌گفتند: و از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۱

برای دلجوئی و استرحام آمده بودند پس چرا در همان جلسه، با دادن مقداری از حق خود، یا به قول خودشان، از صدقه پدرش که به او حلال بود چیزی به او ارزانی دارند و کمی از درد دلش را التیام می‌بخشیدند زهی بی‌انصافی و...! به بقیه روایت ابن قتیبه توجه فرمائید و قضاوت کنید

فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمَا إِنْ حَدَّثْتُكُمَا حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعْرِفَانِهِ وَتَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا نَعَمْ، فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رَضَا فَاطِمَةُ مِنْ رِضَايَ، وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؟ قَالَا نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي، وَ لئن لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوَنَّكُمَا إِلَيْهِ پس فرمود:

اگر من حدیثی را از رسول خدا برای شما نقل کنم که خودتان هم آن را می‌شناسید آیا به آن عمل می‌کنید؟ (یا نه) گفتند: بلی، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود: رضایت فاطمه از رضای من است و غضب فاطمه، از غضب من است؟ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی نموده است، و هر کس فاطمه را عصبانی (و ناراضی کند) مرا عصبانی کرده است هر دو گفتند: بلی آن را از رسول خدا شنیدیم!، فرمود: خدا و فرشته‌های او را شاهد می‌گیرم که شما، مرا نا راضی و عصبانی کردید، اگر پیامبر اکرم را ملاقات کردم از هردوی شما شکایت خواهم کرد. پس از این گفتگو و اظهار درد درونی فاطمه علیها السلام، ابوبکر گفت: انا عائد بالله تعالی من سخطه و سخطک یا فاطمه من پناه می‌برم به خدا از غضب او و غضب تو، ای فاطمه!

أَبُو بَكْرٍ بَاشَدَتْ شُرُوعَ بَهِ گَرِیَسْتَن کرد در حالی که فاطمه می‌گفت: وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أَصَلَّيْهَا بِه خدا قسم پشت سر هر نمازی که می‌خوانم، بر تو نفرین خواهم کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۲

قال: فلم يبائع علياً كرم الله وجهه، حتى مات رضي الله عنهما ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة (الخبر) پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و بعد از پدر بیش از هفتاد و پنج روز زنده نماند (تا آخر خبر) «۱» البته طبق بیشتر روایات اهل سنت، مدت عمر فاطمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششماه بوده و لکن در این روایت مانند اهل تشیع ۷۵ روز آمده است ترمذی در صحیحش در باب (ما جاء فی ترکة رسول الله) نقل می‌کند: إِنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ وَ اللَّهُ لَا أَكَلَمُكُمَا أَبَدًا فَمَاتَ وَ لَا تَكَلَّمُهَا هَمَانَا فَاطِمَةُ بِه ابی بکر و عمر گفت: به خدا قسم با شما حرف نمی‌زنم، از دنیا رفت و با آنها حرف نزد «۲»

بخاری در صحیحش در باب خمس می‌نویسد: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضِبَتْ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجَرْتَهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ وَبَازَ فِي بَابِ غَزْوَةِ خَيْبَرِ می‌گوید: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيَّهَا السَّلَامُ وَجَدَتْ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ وَ فِي كِتَابِ الْفَرَائِضِ رَوَيْتُ مِی كُنْدَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيَّهَا السَّلَامُ هَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَ تَمَامُ این روایت ها با صراحت کامل اشعار دارد بر اینکه دختر وحی تادم مرگ با ابابکر و عمر سخن نگفت و با حالت غضب از دنیا رفت «۳»

شمارا به خدا! این آقایان که، در روزهای واپسین عمر پاره تن رسول خدا، که به صحت حدیث فاطمه (دختر وحی)، گواهی و شهادت صریح دادند، و قدم رنجه فرموده!! به عیادت و دلجویی از دخت پیغمبر آمده بودند، چه میشد مقداری از از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۳

ماترک پدر به او می‌دادند از او دلجوئی نموده و او را از خود راضی می‌کردند، پس از قرن‌ها، تاریخ به ما می‌آموزد که این کارهای بظاهر عیادت از دختر وحی، بازی سیاسی بیش نبوده است اما غافل از اینکه گیرم که خلق را به فریبت فریفتی بادرست انتقام طبیعت چه می‌کنی

«۹- ناله فاطمه»

«۹- ناله فاطمه» و اخیراً دخلوا الدار، فخرجت فاطمه، فقالت: واللّٰه لتخرجنّ أو لأکشفنّ شعری و لأعجنّ إلی اللّٰه! فخرجوا و خرج من فی الدار در نهایت داخل خانه شدند فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم یا از خانه بیرون می‌روید و یا موی سرم را باز میکنم و به خدا شکایت می‌برم! پس همگی و هر که در خانه بود بیرون رفتند «۱»

بعد از آنکه عمر، امیر مؤمنان علیه السلام را بازور برای بیعت، به مسجد بردند فلما رأّت فاطمه ماصنع عمر، صرخت و ولولت، واجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهنّ، فخرجت إلی باب حجرتها، و نادت، یاأبا بکر! ماأسرع ماأغرتم علی اهل بیت رسول اللّٰه! واللّٰه لا أکلم عمر حتّٰی ألقى اللّٰه فاطمه علیها السلام این صحنه دلخراش را دید؛ ناله کرد و فریاد زد، زنان زیادی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم جمع شده (و دور او را گرفتند) پس به در حجره خود بیرون آمد (و ایستاد) و ندا در داد ای ابابکر! چه زود به اهل بیت رسول خدا غارت آوردید (و هجوم نمودید) به خدا سوگند تا (دم مرگ و روزی که) خدارا ملاقات نمایم، با عمر، حرف نخواهم زد! «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۴

منظره جانگداز بردن ولی خدا، به طوری دختر وحی را منقلب کرد دردهای (شکستن پهلوی، و زخم فرو رفتن مسمارهای در، بر سینه، ناراحتی‌های زنانه سقط جنین، و سوزش جای تازیانه قنفذ (غلام و یاور عمر) که در حدیث به کالدملج یعنی اثر تازیانه در بازوی زهراء مانند دست بند و انگو جا گذاشت و .. همه اینها را از یاد برد و فریاد زد) یا قوم خلّوا بنی عمّی أو لأکشف للدّعاء رأسی وأشکوا إلی اللّٰه شجونى ای مردم از پسر عمویم دست بردارید و گر نه سرم را برهنه کرده، داغ دلم را برای شکایت، به پیشگاه خداوند می‌بر

«۱۰- شکوه های دختر وحی»

«۱۰- شکوه های دختر وحی» دختر وحی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از دو ماه و نیم یا سه ماه و یا ۱۵ روز «۱» و یا بقول اهل تسنن ششماه، زنده نماند اما در این مدت کم به او چه گذشت که فرمود:

در پاسخ سؤال زنان عیادتگر که پرسیدند کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟ قالت:

أصبحت عائفه لدنیاکنّ و قالیه لرجالکنّ ای دختر رسول خدا! شب را چگونه به صبح میرسانی (حالت چطور است) فرمود: ستایش بر خداست عمرم را به گونه ای می گذرانم که از دنیای شما چشم پوشیده ام و از مردانتان گله مند (و گریزانم).

حق بردن و سیلی زدن و سینه شکستن مزد زحمات شب و روز پدرم بود

از فضا غم مادر و فرزند پیرسید کو شاهد حال من و قتل پسر من بود حاج آقا رضا صدر در کتاب پیشوای شهیدان گوید: سیزده هزار نفر در جنگ جمل برای حفظ عایشه از جان گذشته و کشته شدند، اما حتّٰی یک نفر پیدا نشد از فاطمه زهراء دفاع نماید (که به آن روز انداختند)

ثمّ قالت أوصیک أن لا یشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذّین ظلّمونی، و أخذوا حقّی، فإنّهم عدوّی عدوّ رسول اللّٰه، و لا تترک أن یصلّی علیّ أحد منهم ولا- من أتباعهم، وادفنّ فی اللّیل اذا هدأت العیون و نامت الأبصار؛ کار به جائی رسید که سالار بانوان دو

جهان به امیر آزادگان تأکید می‌کند مرا شبانگاه وقتی که چشمها به خواب رفت و آرام گرفت، به خاک بسپار مبادا اجازه دهی یکی از آنها یا پیروانشان که بر من ستم کرده و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند چون آنان دشمن من و رسول خدایتند (تا آخر خبر) «۱»

«۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت!»

اشاره

«۱۱- رکن استوار علی فرو ریخت!» رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بعد از من به زودی، دو رکن تو خواهد شکست!، وقتی که رسول خدا رحلت نمود، فرمود: رکن اولم شکست و فاطمه که چشم از این دنیای درد و رنج پوشید باز فرمود: دومین رکن من از دست رفت «۲» در مدت عمر سالار بانوان بعد از پدر اختلاف زیادی هست، اکثر مؤرخین اهل سنت معتقدند که فاطمه زهراء علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ششمین زنده ماند «۳» و همچنین.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۶

عن أبي جعفر عليه السلام قال: إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، سِتَّةَ أَشْهُرٍ رَوَايَتُ از امام محمد باقر علیه السلام است که، فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زندگی کرد. «۱»
عن أبي جعفر عليه السلام قال إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ سِتِّينَ يَوْمًا فَاطِمَةُ دَخَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شِصْتَ رَوْزٍ بَعْدَ از پدر در دنیا ماند. «۲»
باز از امام باقر علیه السلام است إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ فِي مَرْضَاهَا، خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَ تَوَفَّيْتُ پانزده روز (یا هیجده روز «۳») بعد از پدر در دنیا ماند. «۴»

جز موارد بالا چهل روز «۵» و هفتاد و پنج روز «۶» و نود و پنج روز و هشت ماه «۷» پس از به خاک سپردن تن آزرده زهراء و تحویل امانت، اندوه و غم وجود امیر مؤمنان علیه السلام به گونه‌ای فرا گرفت که رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته و با دل پر از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۷۷

آه و اندوه گفت: سَتَبَيْتُكَ ابْتَيْتُكَ بِتَظَاوُفِ أَمْتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَاحْفَظْهَا السَّوَالِ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالِ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مَعْتَلِجٍ بِصُدْرِهَا، لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثَّةٍ سَيْلًا، وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٍ، لَا قَالَ وَ لَا سَمِ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أَقَمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بَمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. «۱»

ای رسول خدا! بزودی دخترت جریان دست بهم دادن امت برای کوبیدن و شکستن حرمتش را، برای باز گو میکند، پس، از او سؤال کن و از حالات پس از رحلت خودت و سر گذشت او بپرس، چقدر حرارت امواج درونی در سینه او بود (و در آن می‌پیچید و موج میزد) که نتوانست برای پخش (و ابراز) آن راهی پیدا کند و بزودی برایت می‌گوید (و شرح میدهد، سلام بر هردو شما باد، سلام وداع کننده‌ای که نه بد دل است و نه خسته، اگر (از سر قبر فاطمه) برگردم نه از دلگیری است و اگر بمانم نه از بد بینی به پادشاهای خداوندی به شکیبایان است!؟

در دل شب پس از دفن فاطمه کنار ایستاد و اینگونه درد دل کرد:

لَکَلْ اجْتِمَاعُ مِنْ خَلِیلِینَ فَرْقَهُ وَ کُلَّ الَّذِیْ دُونَ الْمَمَاتِ قَلِیلٌ

وَأَنَّ افْتِقَادَی فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِیلٌ عَلَی أَنْ لَا یَدُومُ خَلِیلٌ

ستعرض عن ذکرِی و تنسی مودّتی و یحدث بعدی للخلیل خلیل «۲»

بلی رکن محکم علی، فرو ریخت، یاور نیرومند علی، هم آغوش خاک گردید، عاشق دلباخته مرتضی، از دست رفت، پشتوانه قوی مولا، با هجران خود، پشت مولا- را، شکست زهرای دلسوخته او در عنفوان جوانی با یک دنیا گلایه و غم، غروب کرد و زیر خروارها خاک، آرمید، دیگر کسی به او سیلی نمی‌زند، صورتش را نیلی نمی‌کند، در خانه‌اش را آتش نمی‌زند، قلب دردمندش را میان در و دیوار

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۸

نمی‌فشارد، در اثر فرورفتن مسمار از سینه‌اش خون سرازیر نمی‌شود، دیگر سرشکسته‌اش را برای شکایت به دادگاه داور یکتا نمی‌برد در یک جمله دیگر صدای ناله سوزان زهراء نمی‌آید یا فضا خذینی.

اما علی ماند و چهار نفر یتیم، وجو متشنج سیاسی بر علیه او.

بلی کمر مولا- خمید و دل دریاوار او، با آتش فراق زهراء سوخت با زبان و کلمات بهم بافته، درد درونی خویش را چنین بیان می‌کند

نفسی علی زفراتها محبوسه یالیتها خرجت مع الزّفرات

لاخیر بعدک فی الحیاء و إنّما أبکی مخافهً أن تطول حیاتی جان من در آتش غم (ودرقفس فراق) او زندانی شده است، ای کاش جان من هم با رفتن او با آه و ناله در فراق او، از تنم بیرون میرفت.

بعد از تو، در زنده ماندن، خیری نیست، همانا گریه من از ترس طولانی شدن زندگی بعد از توست!

«زهراى من»

«زهراى من» ای روی دلفروز تو شمع شبانه ام شد بی فروغ روی تو تاریک خانه ام

ای آرزوی گمشده زهرا کجاستی تا بنگری فغان و نوای شبانه ام

ای دخت سید قرشی در فراق تو از دل هزار تیر بلارا نشانه ام

بعد از تو خیر نیست به قاموس زندگی ترسم که طول عمر شود در زمانه ام از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۷۹

در تنگنای تن شده محبوس روح من ای کاش مرغ جان بپرد ز آشیانه ام زهرا تو رفتی از غم و محنت رها شدی من بی تو چون پرنده گم کرده لانه ام

بعد از تودرد دل به که گویم که همچو تو باشد شریک درد دل محرمانه ام

پروانه واربال و پرم سوخت العجب کس باخبر نشد ز شرار زبانه ام

زهرا چرا جواب علی را نمی دهی ای با خبر زسوز دل عاشقانه ام

اندر حیات عاریه شرمنده ام ز تو تا دیده ام فتد به در و آشیانه ام

برحق خود دهم قسمت بگذر از علی بس جور روزگار کشیدی به خانه ام

از تازیانه ساعد سیمین تو شکست دل خسته من هنوز از آن تازیانه ام

از بهر گریه در غم هجران تو بس است رنگ پریده حسنینت بهانه ام

که بر سر مزار تو آیم به خانه که بهر تسلی دل زینب روانه ام از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۰

جز دانه های اشک تر و لخته های دل بر مرغکان تو نبود آب و دانه ام «۱»

«۱۲- قبر گمشده»

«۱۲- قبر گمشده» از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ «۲» بیشتر از علمای اهل تسنن هم می گویند فاطمه شش ماه بعد از رسول خدا، زنده ماند، و تا او زنده بود علی علیه السلام به ابوبکر بیعت نمود از این گفتار ها خیلی از اسرار و رازهای دوران اولیه اسلام پس از رحلت رسول خدا کشف می شود که، دختر وحی چقدر در برابر آنها ایستادگی کرده و پروانه وار دور شمع ولایت می چرخیده است.

یعقوبی در تاریخش می نویسد: وما یابغ علی علیه السلام إلّا بعد وفاة فاطمة علیها السلام أی بعد سِتَّةَ أَشْهُرٍ «۳»

علی علیه السلام، بیعت نکرد، مگر بعد از ششماه پس از در گذشت فاطمه علیها السلام. «۴»

وصیت الهی سیاسی زهراء ۳ در باره دفن و به خاک سپردنش، که هیچکس محل قبر او را نداند و بجز چند نفر به جنازه اش نماز نخواند و تشییع ننماید، تا ابد قوم ستمگر را رسوا ساخت و برای جوامع بشری مظلومیت و بی یابوری اهل بیت را روشن ساخت، و به جهانیان فهماند که در برابر دشمنانشان نیروی فیزیکی نداشتند اما با این وصیت، مظلومیت خود را، تا ابد به اثبات رسانید و بیمه کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۱

امیرمؤمنان علیه السلام طبق وصیت زهراء عمل کرد، در محلی به خاک سپرد که جز اولاد طاهرین خود، با گذشت ۱۴ قرن، هنوز کسی از مدفن دختر وحی سراغ ندارد.

نابود باد ریاست، محو شود فرمانروائی ستمگرانه که کار را به جائی می رساند، تنها دخت رسول خاتم صلی الله علیه و آله در مدفنی، نقاب خاک به روی خود بکشد که بیش از چهارده قرن است انسانهای بیشمار در طول سالیان دراز، از مدینه منوره دیدن کرده اند هنوز به زیارت قبر او موفق نشده اند،

بسی بدبختی و زهی بی سعادت، نفرین و هزار نفرین بر مسببین این محرومیت باد آمین خدایا آمین.

به دفن شبانه و اعتراض گردنکشان و تصمیم به نبش قبرها و بستن مولا شمشیر و گذاشتن عمامه زرد بر سر

«خدایا»

«خدایا» اَللّٰهُمَّ اَرْحَمْ مَنْ رَحِمَهُمْ وَلَا تَغْفِرْ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ «۱»

خدایا رحم کن به کسی که او را رحم کند و نه بخش کسانی را که به آنها ظلم نماید.

رسول خدا پس از بیان سلسله مطالبی در باره فاطمه علیها السلام فرمود: من وقتی که او را دیدم جریانهای که بعد از من بر او پیش خواهد آمد یادم آمد مثل اینکه او را می بینم ذلت بر خانه اش داخل شده و حرمتش شکسته و حقش غصب شده و از ارشش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده است که هرچه فریاد می کشد یا محمداه کسی جوابش نمی دهد، و استمداد می کند کسی به دادش نمی رسد و در آخر فرمود:

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَضِبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِيْ نَارِكْ مَنْ ضَرَبَ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۲

جنیها حتی أَلَقْتُ وَلَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَالِكِ آمِينَ «۱»

خدا لعنت کن هرکس به فاطمه ظلم کند، و به سزایش برسان کسی را که حق او را غصب کرد و خوار کن هر که او را خوار نماید

و دایم در آتش بسوزان آن را که به پهلوی او به گونه‌ای صدمه رساند که بچاهش را می‌اندازد در این حال فرشته‌ها می‌گویند آمین.

وای بر!

وای بر! یا علی ویل لمن ظلمها و ویل لمن ابتزها حقها و ویل لمن هتك حرمتها و ویل لمن أحرق بابها و ویل لمن آذى خليلها و ویل لمن شاقها و بارزها اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مَنِي بَرَاءٌ (الخبر) «۲»

ای علی وای بر کسی که به او ستم نماید و وابر آنکه حق او را بگیرد، وای بازار دهنده دوستش، وای بر کسی که با او دشمنی کند و مبارزه نماید بار خدایا من از آنها بدورم و آنها هم از من بدور (تا آخر خبر)

یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم ذریتها و شیعتها «۳»

ای سلمان وای بر کسی که به او و ذریه‌اش و به شیعیان او ظلم کند

«به خدا قسم»

«به خدا قسم» قال صلی الله علیه و آله یا فاطمه! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِأَقُومَنَّ بِخَصْمَةِ أَعْدَائِكَ، وَ لِيَنْدَمَنَّ قَوْمٌ أَخَذُوا حَقَّكَ وَ قَطَعُوا مَوَدَّتَكَ وَ كَذَبُوا عَلَيَّ، وَ لِيَخْتَلَجَنَّ دُونِي فَأَقُولُ: أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ بَدَّلُوا وَ صَارُوا إِلَى السَّعِيرِ «۱»

فرمود: ای فاطمه قسم به خدائی که مرا به حق مبعوث کرده، حتماً برای احیای حقت از دشمنانت، قیام خواهم کرد، و به یقین آنان که حق تو را گرفتند، دوستی را از تو بریدند، بر من دروغ بستند، پشیمان خواهد شد، در پیش من به اضطراب می‌افتند پس می‌گویم اُمتَم. اُمتَم، گفته می‌شود اینها بعد از تو تبدیل کردند و به جهنم رفتند

«لعنت خدا بر!»

«لعنت خدا بر!» ثم أقبل علی ابنته فقال: إِنَّكَ أُولَ مِنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ أَنْتَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ سَتَرِينَ مِنْ بَعْدِي ظِلْمًا وَ غِيظًا حَتَّى تُضْرِبَنِي وَ يُكْسِرَ ضَلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِكَ، لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلَكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ الْأَمْرَ وَ الرَّاظِي وَ الْمَعِينُ وَ الْمَظَاهِرَ عَلَيْكَ وَ ظَالِمَ بَعْلِكَ وَ ابْنَيْكَ «۲»

سپس به سوی دخترش رو کرد و گفت: تو نخستین کس از بیتم به من ملحق می‌شوی، تو بانوی زنان بهشتیانی، و به زودی بعد از من ستم و کینه، می‌بینی تازده می‌شوی و یکی از دنده‌هایت می‌شکند لعنت خدا بر قاتل تو و به آنان که امر کند و راضی شود و کمک نماید و کسانی که به تو زور گویند و لعنت خدا بر ستمگر شوهرت و بچه‌ها

أجر رسالت

أجر رسالت با مطالعه و در نظر گرفتن آیاتی چند در قرآن کریم که، مزد زحمات نبوتی و رسالتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را، دوست داشتن و مودت اهل بیت و خاندان او قرار داده است مانند آیه مبارکه؛

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «۱»

بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)؛

و همچنین اخبار بیشماری که ما را موظف به (تولی) دوستی آنها و (تبری) دوری کردن از دشمنان آنها می‌کند و با ملاحظه آخرین

وصیت او هم در باره قرآن و اهل بیت؛ «۲»

این پرسش پیش می‌آید آیا چه کسانی اولین بار، حرمت این خاندان را شکستند و حقوق مسلم آنها را غصب کرده و به تاراج برده و تا ظهور یوسف گمگشته شان، خاکستر نشینشان کردند؟! و آیا برابر آیات و اخباری که (قسمتی از آنها در این کتاب از نظر خوانندگان گرامی گذشت و خواهد آمد) در باره آنان چگونه قضاوت کنیم؛ با جمع بندی صدر و ذیل اخبار و آیات مربوط به این خاندان چه بگوئیم، جز اینکه بر درگاه قادر توانا سر برداشته و مناجات کنیم که؛ **اَللّٰهُمَّ العنْ اَوَّلَ ظالمٍ ظلمَ حقَّ مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ و آخر تابعٍ لهم على ذالك اَللّٰهُمَّ العصابة الّتی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت و تابعت على ذالك اَللّٰهُمَّ العنهم جميعاً و عذبهم عذاباً شدیداً آمین**

خلاصه این بخش

خلاصه این بخش نطفه وجودی دختر وحی، با آن مقدمات و تشریفات خاص که، منعقد شد، خود نشان دهنده عظمت و گویای مقام بی انتهای ملکوتی او بود؛

هیچ چیز عجیب از او تعجبی نداشت، زیرا کسی که به وجود آمدنش زیر نظر مستقیم پروردگارش بوده و در هر مرحله زندگی اش، خدا با او و او با خدا و برای خدا بود،

از سخن گفتن در شکم مادر گرفته تا به حرکت در آوردن شهر مدینه و تکان دادن مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از او تعجب آور نبود.

فاطمه علیها السلام مورد توجه مخصوص پدرش بود، در هر حال و در هر زمان و مکان، عشق پدر بود، همه وجود فاطمه را، مساوی با وجود مقدس خود می‌دانست.

دستش را می‌بوسید و احترام خاص بر او قائل بود، رضای او را رضای خود و غضب او را غضب خود، معرفی می‌کرد.

نه تنها مادر پدر بود، بلکه همه چیز او بود، تحمل غمگینی و ناراحتی‌های او، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، سنگین و مشکل بود، در هر مقطعی ارزش وجودی زهرایش را به اُمت خود، بیان می‌کرد و سفارش می‌نمود.

میکائیل تسبیح گو و اسرافیل آسیابان و جبرئیل پرستار بچه‌اش بود، خدایش از هر رجس و آلودگی مبرا کرده و پاک و منزّه نموده بود؛ بطور خلاصه او را بر حجج خود حجت معین کرده بود؛

زندگی پر ماجرا و پر از ابعاد گوناگون او، شخصیت او را، به جهانیان شناسانید و الگوی زندگی، قرار داد، با اینکه در نگاه اول یک بانوی کم سن و سال به نظر می‌آمد اما به بزرگی و عظمت عالم امکان بود؛ در زمان پدر مورد احترام فوق العاده و بعد از

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۶

رحلت او در دست یک مشت ناکسان و وحشیانی گرفتار آمد که، در هر لحظه لحظه زندگی کوتاهش، دست به گریبان مرگ بود؛ چرا نباشد، آخر یک زن چه قدر طاقت آن همه مصیبت‌ها را داشت تحریم اقتصادی، و غضب حقوق و از دست دادن، امکانات زندگی و در نهایت آسیبهای گوناگون جسمی و بدنی اش و بالأخره دست و پا زدن، جنین سقط شده و جان دادنش در جلوی چشمش و از همه مهمتر و کمر شکن تر، کشیده شدن ولایت کبرای الهی برای اخذ بیعت وو .. همه و همه دست بهم داده آن وجود محور جهان را، از پا در آورد و با یک دنیا درد و اندوه و گلایه، چشم از این دنیای فانی، فرو بست و به لقاء الله پیوست.

این نفر سوم آل عبا علیهم السلام در روز مباهله مدینه پشت سر پدر ایستاده و دست به سوی آسمان گرفته، آماده آمین گویی، به نفرین پدر بود؛

اما نجای نصارا با دیدن آن منظره فراموش ناشدنی و درک حق و حقیقت، غرور خود را شکسته و به همه مقامهای اعتباری خود،

پشت پا زده و تسلیم حق گشتند اما؛ انسان نمایان به ظاهر مسلمان، به آن خانه وحی یورش برده و با هجمه های وحشیانه خود، دختر وحی را به روزی انداختند که به شوهر مظلومش تأکید کرد حتماً، مرا شبانه به خاک بسپار و در تاریکی شب، قبر مرا بی نشان و بی علامت قرار ده، تا دنیائیان بدانند که، یک زن بی دفاع و بی یار و یاور، و تنها نشانه رسول گرامی خدا، از ستمگران امت، چقدر متنفّر و گله‌مند و ناراضی به سوی پرورد گارش، پر کشید و رفت

«تسبیح فاطمه علیها السلام»

«تسبیح فاطمه علیها السلام» روز چهارم بعد از عروسی فاطمه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن او رفت پس از صحبتها و بشارتها و ذکر فضایل و مناقب آنها بلند شد برود فاطمه عرض کرد یا ابا لا طاقه لی بخدمه البیت فأخدمنی خادمًا تخدمنی و تعیننی علی أمر البیت باباذبدن
از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۷

من توان انجام کارهای خانه را ندارد، برای من خدمتکاری بده تا در کارهای خانه:
مرا یاری دهد، فرمود: فاطمه بهتر از خادم را نمی خواهی؟! علی گفت بگو چرا می خواهم فرمود: هر روز ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه الله اکبر می گوئی این در زبان ۱۰۰ تا است ولی در میزان هزار حسنه است، ای فاطمه اگر تو آن را هر صبح بگوئی خداوند برای کارهای دنیا و آخرت کفایت می کند. «۱»

«زیارت فاطمه علیها السلام»

«زیارت فاطمه علیها السلام» جابر بن عبدالله أنصاری از پیامبر روایت کرده است. من زار فاطمه فکأنما زارنی هرکس فاطمه را زیارت کند مانند آنست که مرا زیارت کرده است. «۲»

نوفلی از جد خود نقل می کند روزی به خدمت دخت پیامبر رفتم، او پیش از من سلام کرد و علت رفتنم را سؤال نمود؟ گفتم برای نیل و به دست آوردن پاداش معنوی، فرمود پدرم می فرمود: منسلّم علیه وعلی ثلاثه آیام، أوجب الله له الجنة هرکس به او و من سه روز سلام گوید، خداوند بهشت را بر او واجب نماید؛ پرسیدم در حیات ظاهری یا همیشه؟ فرمود: هم در حیات و هم بعد از ممات. «۳»

أمیر مؤمنان علیه السلام از فاطمه علیها السلام نقل می کند «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله یا فاطمه من صلی علیک غفر الله له، و ألحقه بی حیث کنت من الجنة» پیامبر به من فرمود، ای فاطمه هرکس به تو درود بفرستد خداوند او را می بخشد و در بهشت به من ملحق خواهد

از مباحله تا عاشورا، ص: ۴۸۸

شد. «۱»

سید بن طاووس گوید: هرکس فاطمه را با این جملات، زیارت کرده و از خدا طلب بخشش نماید، خداوند او را بخشیده و داخل بهشت نماید.

«السلام علیک یا سیدة نساء العالمین، السلام علیک یاوالدة الحجاج علی الناس أجمعین السلام علیک أیتها المظلومة الممنوعة حقها، اللهم صل علی أمتک وابنه نبیک وزوجه وصی نبیک، صلاة تزلفها فوق زلفی عبادک المکرمین من أهل السماوات والأرضین. «۲»

«توسل به فاطمه علیها السلام»

«توسّل به فاطمه علیها السلام» توسل و دعا و نماز و اذکار منسوب به این بانوی هر دو جهان زیاد است فقط برای تبرک و یمین این چند مورد را در اینجا آوردم.

از پیامبر روایت شده است. نحن سفینه النّجاة، و من حادّعنا هلك، فمن كانت له إلى الله حاجة فليسال بنا أهل البيت ... ما کشتی نجاتیم، هر کس از ما دوری جوید، نابود می گردد؛ پس هر کس خواسته‌ای از درگاه خدا دارد، پس حتماً به ما اهل بیت، توسل جوید و مارا وسیله قرار دهد. «۳»

امام باقر علیه السلام هر وقت بیمار میشد و یا تب داشت مادرش زهرا را صدا می زد یا فاطمه بنت محمّد بگونه‌ای که صدایش به بیرون خانه هم می رسید «۴».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۸۹

از توسل‌های تجربه شده این است که ۵۳۰ مرتبه با اخلاص به فاطمه علیها السلام توسل شود «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطمة و أبيها و بعْلِها و بنِها عَدَدَ ما أحاطَ بِهِ عِلْمُكَ

«موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام»

«موقوفات و صدقات فاطمه علیها السلام» اُبی بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: وصیت فاطمه را به تو بخوانم؟! عرض کردم: بلی؛ پس ظرف چوبینی، بیرون آورد و نوشته‌ای از آن درآورد که بدین گونه قرائت کرد. «بسم الله الرحمن الرحيم» هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله أوصت بحوائطها السبعة، العواف، و الدلال، و البرقة، و المبيت، و الحسنی و الصّافیة و ما لأم ابراهيم إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فإن مضى على فإلى الحسن، فإن مضى الحسن فإلى الحسين، فإن مضى الحسين فإلى الأكبر من ولدي، شهد الله على ذالك و المقداد بن الأسود و الزبير بن العوام، و كتب علي بن أبي طالب عليه السلام

در روایت دیگر ظرف را نیاورده است اما این جمله اضافه شده است «إلى الأكبر من ولدي دون ولدك» یعنی به بزرگترین اولاد خودم نه اولاد تو (از زنان دیگر)

باز اُبی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: برای تو وصیت فاطمه را بخوانم؟! گفتم بلی، پس صحیفه‌ای را برای من بیرون آورد هذا ما عهدت فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله في أموالها إلى علي بن أبي طالب فإن مات فإلى الحسن فإن مات فإلى الحسين، فإن مات فإلى الأكبر من ولدي دون ولدك: الدلال والواف والمبيت والبرقة والحسنی و الصّافیة و ما لأم ابراهيم. شهد الله عز وجل على ذالك و المقداد بن الأسود و الزبير بن العوام خلاصه دو وصیتنامه این است بنام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که فاطمه، دخت محمد صلى الله عليه وآله در مورد بوستانها (باغهای) هفتگانه از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۰

خویش می نماید: این بوستانها عبارتند، از «عواف» «ذلال» «برقه» «مبيت» «حسنی» «صافیة» «ام ابراهيم» و تدبیر امور آنها را به علی بن ابی طالب و پس از او به ترتیب به فرزندان حسن و حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می سپارم، به این وصیت، خدا و مقداد و زبیر شاهدند و نویسنده اش هم علی بن ابیطالب است علیه السلام. «۱»

امام صادق علیه السلام فرمود: المبيت آن (بوستانی) است که سلمان مکاتبه کرده بود پس خداوند آن را برای پیغمبرش «فیء» قرار داد پس آن بوستان، از صدقات فاطمه است. آنها را به بنی هاشم و بنی المطلب صدقه کرد. «۲»

أحمد بن محمد گوید: از امام کاظم علیه السلام از جریان بوستانهای هفتگانه که میراث رسول خدا صلى الله عليه وآله به فاطمه علیها السلام بود، پرسیدم؟! فرمود: آنها وقف رسول خدا صلى الله عليه وآله بود که هر وقت میهمانی بر او وارد میشد، مورد احتیاج

خود را از آنها بر میداشت و پس از رحلت رسول خدا عباس (عموی پیامبر آمد و با فاطمه در باره آنها در گیر شد اما علی و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه علیها السلام بود. «۳»

این بوستانها از کجا آمده بود؟! تاریخ مدینه چنین می نویسد: یکی از دانشمندان یهود «بنی نضیر» پس از شناخت اسلام، به راه و رسم پیامبر گرایید؛ و آن بوستانها را که ملک او بود، طبق وصیت و سند روشن، به رسول خدا واگذار کرد، و پیامبر نیز در سال هفتم هجرت، آنها را به فاطمه بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می رسید یا نیازی در این مورد داشت، از محصول آن استفاده می کرد.

فاطمه افزون بر وقف این بوستانها، از دارائی شخصی خود به هر کدام از همسران پیامبر نیز دوازده «أوقیه» وجه نقد طبق وصیت خویش واگذار کرد، و هر کدام از زنان بنی هاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر قرار داد. «۴»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۱

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله»

«الحسن و الحسين امامان قاما أوقعدا».

بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۹۱

بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام

اشاره

بخش ۵ فرزند یاسین حسن علیه السلام از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۳

بخش ۵ فرزند یس حسن علیه السلام بنا بر مشهور طلوع آنحضرت در نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم یا سوم هجرت در مدینه و غروب در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجرت بوده و در بقیع دفن گردیده است و مدت سن آنحضرت چهل و هفت یا چهل و هشت سال بود.

نفر چهارم که در روز مباهله همراه جد بزرگوارش در محل تعیین شده حضور پیدا کرد، فرزند ارشد فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام بود در باره فضائل و مناقب این حضرت از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان زیادی وارد شده است که با ذکر بعضی از آنها این فصل را افتتاح می نمائیم.

از أم فضل زن عباس عموی پیغمبر روایت شده است او گفت به رسول خدا علیه السلام عرض کردم: ای رسول خدا؛ درود خدا بر تو باد، در خواب دیدم بعض از اعضایت در دامن من افتاده است! فرمود: فاطمه بچه‌ای به دنیا می آورد تو نگهداری او را بعهده می گیری!

پس فاطمه (امام) حسن علیه السلام را وضع حمل نمود پیغمبر او را به أم فضل تحویل داد، بشیر قثم بن عباس شیر می داد. «۱»

وقتی که فاطمه علیها السلام حسن را به دنیا آورد به علی علیه السلام گفت: نام او را بگذار، گفت: من

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۴

در نامیدن او به پیامبر پیشی نمی گیرم، پس او را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد که به پارچه زرد رنگی پیچیده بود، حضرت فرمود: مگر من شمارا از پیچیدن بچه به پارچه زرد رنگ نهی نکرده‌ام سپس آن پارچه را انداخت و به پارچه سفید پیچید. از علی علیه السلام پرسید اسمی بر او تعیین کرده‌ای؟ گفت: من در نامیدن او، بر تو پیشی نمی گیرم حضرت فرمود: من هم به خدایم پیشی نمی کنم.

خدای تبارک و تعالی به جبرئیل وحی نمود: برای محمد پسری متولد شده است، نازل شو از طرف من به او سلام برسان و تبریک گو و به او بگو: علی برای تو مانند هارون است بر موسی آن بچه را به نام فرزند هارون نامگذاری کن. جبرائیل نازل شد پس از ابلاغ سلام و مبارکباد گویی گفت: خدای تبارک و تعالی ترا امر میکند آن را به نام فرزند هارون بنامی؛ پرسید نام او چه بود؟ گفت: شَبْر فرمود:

زبان من عربیست! گفت او را حسن بنام پس به حسن نامیده شد. «۱»

پیغمبر در روز هفتم دو رأس گوسفند عقیقه (قربانی) کرد یک پای آن را بایک دینار طلا به قابله داد. سرش را تراشید و به وزن موی سرش تصدق نمود و به سرش، خلوق که (نوعی داروی گیاهی است) مالید «۲».

با سندهای سه گانه از امام رضا از پدران بزرگوارش از اسماء بنت عمیس روایت کرده اند او به علی بن حسین علیهم السلام گفت: در هنگام ولادت حسنین علیهما السلام به جدّهات قابله گی کردم؛ وقتی که حسن علیه السلام به دنیا آمد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای اسماء پسر مرا بیاور، من او را در پارچه زرد پیچیده به رسول خدا دادم، آن پارچه را انداخت و فرمود: ای اسماء مگر به شما سفارش نکرده‌ام که نوزاد را در پارچه زرد رنگ نه پیچید، پس او را در پارچه سفید پیچیدم و به حضرت دادم در گوش راست

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۵

أذان و در گوش چپ اقامه خواند و سپس به علی علیه السلام فرمود: به پسر من چه اسمی انتخاب کرده ای؟ گفت: ای رسول خدا، دوست دارم او را حرب بنامم، فرمود: من به خدایم پیشی نمی گیرم در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای علی اعلی بر تو سلام می رساند و می فرماید: علی برای تو مانند هارون است به موسی علیه السلام اما بعد از تو پیغمبری نخواهد بود پس این پسرت را با نام پسر هارون نامگذاری کن، پیغمبر پرسید: نام او چه بود؟ گفت: شَبْر، فرمود: زبان من عربی است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار.

اسماء گوید: وقتی که روز هفتم شد پیغمبر دو رأس گوسفند سیاه و سفید، قربانی (عقیقه) کرد و به قابله یک ران و یک دینار داد و سر او را تراشید و به وزن آن طلا داد و به سرش خلوق مالید سپس فرمود: ای اسماء خون در آوردن (عقیقه) رسمی است که در جاهلیت نیز بود. «۱»

بُرّه دختر امّیه خزاعی گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام به (امام) حسن علیه السلام حامله شد، پیامبر به او فرمود: تا من حضور نیابم او را شیر نده! سپس حضرت برای کاری (از مدینه) بیرون رفت و سه روز طول کشید، بچه گرسنه بود و به فاطمه گفتم: بچه را بده من شیرش دهم، قبول نکرد ولی رقت و دل نازکی مادرانه وادارش کرد بچه را شیر دهد. وقتی که حضرت برگشت فرمود: چه کردی؟ عرض کردم: رقت مادری مرا وادار کرد و او را شیر دادم فرمود: اَبی الله عزّ و جلّ ما أراد خداوند غیر از اراده و خواسته خود، چیزی را به اجرا در نمی آورد (یعنی من می خواستم امامت در ذریّه او باشد اما خدا چیز دیگری اراده نمود) «۲».

فاطمه دختر امام حسین از اسماء دختر ابی بکر از صفیه دختر عبد المطلب روایت

از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۶

می کند گاهی که حسین به دنیا آمد، من به فاطمه رسیدگی می کردم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عمّه، پسر مرا به من ده، عرض کردم هنوز او را (نشسته و) تمیز نکرده‌ایم. فرمود:

یا عمّه أنت تنظّفيه؟! إِنَّ اللَّهَ قد نظّفه و طهّره ای عمّه تو او را تمیز می کنی؟! خدا او را پاک نموده است «۱».

در این باره روایت زیاد هست که به همین مقدار کفایت می کنیم

۱- آنها هردو امامند

۱- آنها هردو امامند امیر مؤمنان علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: أنتم إمامان بعقبی و سیدا شباب أهل الجنة و المعصومان حفظكما الله، و لعنة الله على من عاداكما. هردوی شما بعد از من امام و سروران جوانان بهشت و هردو معصوم، هستید خداوند هردو را حفظ کند و لعنت او باد بر هر کس که شما را دشمن بدارد. «۲»
واجتمع أهل القبلة على أن النبی صلی الله علیه و آله قال: الحسن و الحسين إمامان قاما أو قعدا تمام مسلمانها، اجماع دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین هردو امامند بایستند یا بنشینند. «۳»

۲- سروران جوانان بهشت

۲- سروران جوانان بهشت از امام صادق او هم از پدر بزرگوارش علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما حسن و حسین سروران جوانان بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است. «۱»
واجتمع أهل القبلة إن النبی صلی الله علیه و آله قال: الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة تمام مسلمانها بر این روایت اجماع دارند که پیامبر در باره حسنین فرمود: حسن و حسین سروران جوانان بهشتند. «۲»
در روایتی عمر گوید: پیامبر فرمود: إن ابنای هذان سیداشباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما. «۳» این روایت در کتاب‌های شیعه و سنی با تعبیرهای متفاوت فراوان آمده است و چون از جمله روایاتی است که مورد اتفاق مسلمانها است، نیازی به طول دادن اسناد آن، نداریم

۳- آن دو بهترین روی زمینند

۳- آن دو بهترین روی زمینند از امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین بعد از من و پدر و مادرشان بهترین اهل زمین و مادرشان بهترین زنان روی زمین
از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۸
هستند. «۱»

۴- آن دو ریحانهای منند

۴- آن دو ریحانهای منند ابی نعیم گوید پیش (عبدالله) بن عمر بودم مردی از او از خون مگس پرسید! گفت: اهل کجائی؟ گفت: عراقی‌ام گفت: به این نگاه کنید! از من حکم خون مگس را می‌پرسد در حالی که فرزند رسول خدا را کشتند! و من (بادو گوشم) شنیدم پیامبر فرمود: حسن و حسین در دنیا دو گل ریحان منند. «۲»
امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت میکند که جابر بن عبدالله انصاری گوید:
شنیدم رسول خدا سه روز پیش از رحلتش به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سلام الله علیک یا أباالریحانین أوصیک بریحانتي من الدنیا سلام خدا بر تو باد ای پدر دو ریحانه، به تو درباره دو ریحانه‌ام از همه دنیا، وصیت می‌کنم.
(ای علی) در کوه زمانی دو رکن تو فرو میریزد، و خداوند جانشین من بر شما است، گاهی که رسول خدا قبض روح شد علی علیه السلام گفت: این یکی از دو رکن من است که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده بود، و هنگامی که فاطمه علیها السلام از دنیا

رفت علی علیه السلام گفت: این دومین رکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده بود. «۳»
از امام رضا علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله الولد ریحانه و ریحانتای: الحسن والحسین «۴» از مباهله تا عاشورا، ص: ۴۹۹

رسول خدا فرمود: فرزند ریحانه است، حسن و حسین دو ریحانه منند.
از امام صادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله قرء عینی النساء و ریحانتای الحسن والحسین «۱»
رسول خدا فرمود: زنها نور دو چشمان من هستند و حسن و حسین دو ریحان منند.
عن زازان قال: سمعت علی بن ابی طالب یقول: إنّ الحسن و الحسین ریحانتا رسول الله «۲»
زازان گوید از علی بن ابی طالب شنیدم فرمود: حسن و حسین دو ریحان رسول خدایند.
در این مضمون و با این عبارتها روایات زیادی در منابع فریقین هست

۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند

۵- آن دو، گوشواره‌های عرش خدایند عبدالله بن عمر گوید: پیامبر فرمود: زمانی که قیامت آمد، عرش خدا با زینت کامل آرایش می‌شود، سپس دومنبر از نور می‌آورند طول هردوی آنها یک میل خواهد بود یکی را بر راست و دیگری را بر چپ عرش می‌گذارند، سپس حسن و حسین را می‌آورند هریک در یکی از آن منبرها می‌ایستند، با آمدن و بودن آنها یزین الرب تبارک و تعالی بهما عرشه کما یزین المرثه قرطاهما. خداوند عرش خود را با آنها زینت می‌دهد مانند زینت کردن زن، با دو گوشواره. «۳»
رسول خدا فرمود: حسن و حسین دو گوشواره عرشند. بهشت گفت: خدایا ضعفاء
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۰

ومساکین را در من جای دادی، فرمود: ألا- ترضین زینت ارکانک بالحسن و الحسین، قال: فماست کما تمیس العروس فرحاً آیا راضی نمی‌شوی من ارکان ترا باحسن و حسین زینت داده‌ام؟! پس عرش از خوشحالی چنان خرامید که عروس می‌خرامد. «۱» باز در این مورد روایت فراوان است

۶- هرکس آن دو را دوست دارد

۶- هرکس آن دو را دوست دارد ابی هریره گوید: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبّنی، ومن أبغضهما فقد أبغضنی هرکس حسن و حسین را دوست دارد، مرا دوست داشته و هرکس آنها را دشمن دارد مرا دشمن داشته است. «۲»

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گفت: ای علی این دو بچه- یعنی حسن و حسین- مرا، از دوست داشتن کسی مشغول ساخته است (همه توجهم به آنهاست) پروردگارم مرا امر نموده است هم آنها را دوست دارم و هم دوست داران آنها را «۳».

عمران بن حصین گوید: پیامبر به من فرمود: ای عمران برای هرچیز در دل جایگاهی هست (اما) به اندازه این دو پسر هیچ چیز در دلم جانگرفته است، عرض کردم همه آن را (یعنی همه جای دلت را اشغال کرده‌اند؟) فرمود: ای عمران آنچه را که از تو مخفی است بیشتر است (یعنی چیزهایی که از تو مخفی کرده‌ایم، بیش از آن است که آشکار ساخته‌ایم). «۴»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۱

أباذر غفاری گوید: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین بن علی را می‌بوسید و می‌فرمود:

من أحبَّ الحسن و الحسين و ذریتهما مخلصاً لم تُلَفَّح النَّار وجهه و لو كانت ذنوبه بعدد رمل عالِج إلا أن يكون ذنباً يخرج منه من الإيمان «۱»

هرکس حسن و حسین و ذریه آن دو را مخلصاً دوست دارد، آتش روی او را نمی‌سوزاند اگر چه گناهانش، به تعداد ریگ (بیابان) عالِج باشد مگر گناهی که او را از ایمان بیرون کند.

علی بن جعفر رضی الله عنه از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است.

أخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيد الحسن و الحسين فقال: من أحبَّ هذين الغلامين و أباهما و أمهما فهو معي في درجتي يوم القيامة رسول خدا دست حسنین را گرفت و فرمود:

هرکس این دو پسر و پدر و مادر آنها را دوست دارد در روز قیامت در درجه من خواهد بود. «۲»

سلمان رضی الله عنه روایت می‌کند شنیدم رسول خدا درباره حسن و حسین می‌گفت:

خدایا من این دو را دوست دارم و دوستانان آنها را نیز دوست دارم، هرکس آنها را دوست دارد منهم آنها را دوست دارم و هرکس را من دوست دارم خدا نیز او را دوست دارد و هر که را خدا دوست دارد او را داخل بهشت می‌کند و هرکس آنها را دشمن بدارد من او را دشمن می‌دارم و هرکس را من دشمن دارم خدا نیز او را دشمن دارد و هر که را خدا دشمن دارد به جهنم داخل می‌کند. «۳»

عبدالله بن مسعود گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز میخواند حسن و حسین آمدند به پشتش سوار شدند، از سجده که بر میخواست به آرامی آنها را بر میداشت و باز به سجده میرفت آنها هم سوار می‌شدند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۲

از نماز که فارغ شد یکی را روی ران راست و دیگری را به ران چپ نشانید سپس فرمود: هرکس مرا دوست می‌دارد این دو را دوست دارد، و كانا حِجَّةَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله فِي الْمَبَاهِلَةِ و حِجَّةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدَ أُبَيِّهِمَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ الْأَمَّةِ فِي الدِّينِ و الْمَنَّةِ لِلَّهِ و أَنَّهُمَا هَر دُو، حجت خدا بودند بر پیامبر در (جریان) مباحله و بعد از پدرشان، حجت خدا بر این امت هستند و منت خداست بر ما. «۱»

۷- آب دهان آن دو را می‌مکید

۷- آب دهان آن دو را می‌مکید ابو حازم از ابی هریره روایت می‌کند: قال رأيت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله يَمُصُّ لَعَابَ الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ كَمَا يَمُصُّ الرَّجُلُ الثَّمَرَ گفت: دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان حسن و حسین را می‌مکید مانند مکیدن مرد میوه را. «۲»

۸- آن دو را سیراب می‌کرد

۸- آن دو را سیراب می‌کرد علی علیه السلام فرمود: روزی مسلمانها به شدت تشنه بودند فاطمه حسن و حسین را به خدمت پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا اینها به تشنگی طاقت ندارند (حضرت) آنها را خواست و زبان خود را به دهان آنها گذاشت و مکیدند و سیراب شدند. «۳»

جماعتی از محدثین عامه از ام سلمه و میمونه، روایت کرده‌اند و لفظ این روایت از علی علیه السلام است که رسول خدا پایش را به زیر لحاف داخل کرد در این حال حسن آب

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۳

خواست پیامبر با سرعت از جا جهید و از پستان حیوانی که داشتیم شیر مکید (یا دوشید) و به قدحی ریخت و به دست حسن داد، حسین نیز می‌پرید تا از آب بنوشد پیامبر مانع میشد فاطمه گفت: مثل اینکه محبوبترین این دو حسن است بر تو؟ فرمود نه، بلکه او زودتر آب طلبید من و تو و این دو و این متکا روز قیامت یکجا خواهیم بود. «۱»

۹- آنها را بردوش می‌کشید

۹- آنها را بردوش می‌کشید پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود حسنین وارد شدند گاهی که آنها را دید صدایشان زد، دیر کردند خودش برخواست و آنها را بر دوش مبارک سوار کرد و گفت: نعم المطی مطیکما و نعم الزاکبان أنتما و أبوکما خیر منکما چه خوب است مرکب شما و چه خویید شما سواران، پدرتان بهتر از شما است. «۲»

این روایت را ابو یوسف در تفسیر خود از عبدالله بن مسعود با کمی تغییر نقل کرده است. ابو هریره گوید: با این دو چشم خودم دیدم و با این دو گوشم شنیدم که پیامبر دوشهای حسنین را گرفته بود و هر دو پای آنها روی پای پیامبر بود و به آنها می‌فرمود: ترقّ عین بَقَّة کوچولو ببر بالا آنها هم آنقدر بالا رفتند تا پاهایشان را به سینه رسول خدا رساندند سپس فرمود: دهانت را باز کن و آن را بوسید و گفت: خدا من او را دوست دارم توهم او را دوست بدار. «۳» در بعض روایت می‌فرمود: حُرْقَةُ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۴

حُرْقَةُ، ترقّ عین بَقَّة اَللّهُمَّ اِنِّی اَحَبُّه فَاَحَبُّه و اَحَبُّ من یَحِبُّه. «۱» در این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را چرابه چشم مگس تشبیه کرده است نظرها داده‌اند.

۱- چشمهای مگس پلک ندارد و از هر جهت می‌بیند (یعنی ای فرزند هشیار و از هر سو آگاه من).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۵

۲- منظور از «بَقَّة» دخترش فاطمه است (یعنی ای چشم و چراغ مادرش).

۳- ساختمان چشم مگس، از هر سو، سوراخ سوراخ است (یعنی ای فرزند در آخر عمرش، سوراخ سوراخ بدن، من) اگر منظور حضرت این باشد از وقایع عاشوراء و کربلا خبر داده است که وضع بدن نور چشمش در نهایت به کجا خواهد انجامی

۱۰- از منبر پائین پرید

۱۰- از منبر پائین پرید عبدالله بن بریده گوید: از پدرم شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر ایراد خطبه می‌کرد، حسنین آمدند و پیراهن بلندی داشتند و گاه به پایشان می‌پیچید و می‌افتادند (ناگهان) رسول خدا از منبر پایین آمد و آنها را با خود بالای منبر برد و در کنار خود نشانید سپس فرمود: اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ و اَوْلَادُکُمْ فَتَنَةٌ «۱» همانا مال و اولاد تان فتنه (و مایه امتحان) است. «۲»

۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت

۱۱- تحمل گریه آنها را نداشت یحیی بن کثیر و سفیان بن عیینه گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر گریه حسنین را شنید فقام فزعاً ثُمَّ قَالَ اَیُّهَا النَّاسُ مَا لَوْلَدَ اِلَّا فِتْنَةٌ لَقَدْ قَمَتِ الْیَهُمَا و ما معی عقلی، و فی روایه ما أعقل هراسان برخاست سپس فرمود: ای مردم اولاد جز فتنه نیست برای آنها برخاستم که عقلم با من نبود و در بعض روایت فرمود: نمی‌فهمیدم (عقل از سرم

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۰۶

پرید). «۱»

جگر آغشته به سم

جگر آغشته به سم» پس آخگری ز آلماس ریزه‌ها فروختند و بر جگر مجتبا زدند سرور جوانان بهشت، گوشواره عرش، ریحانه رسول، و بالأخره شخصیتی که ترسایان از ترس بلای نفرین او در جایگاه مباحله، عقب نشینی کردند و تن بر ذلت دادند، در نهایت دردست ستمگران اُمت، با زهر هلاهل، پر پر شد.

جگری که با گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله عجین بود، با سم ستم سوخت و ناله پر سوز و گدازش، بر عرش برین رسید و فرشته‌های آسمان در عزایش گریستند و بر ماتم نشستند

«به اندازه پرِ پشه خون ریخته نشود!»

«به اندازه پرِ پشه خون ریخته نشود!» وجودی که با مظلومیت تمام زیست و با مظلومیت در گذشت اما در واپسین لحظات عمر دهان گشود و به برادرش حسین و سائر برادران، اُکیداً قدغن کرد که مبادا به خاطر دفن من، به اندازه پرِ پشه خون ریخته شود (و آرامش جامعه و ضعیفان و بیوه زنان و یتیمان و بیچاره گان، به بخورد).

این وصیت به خاطر این بود که، به خوبی می‌دانست بازماندگان گروه فشار، با جرئت هرچه تمامتر، جلوی جنازه‌اش را گرفته و از دفن او در کنار جدّ بزرگوارش

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۷

مانع خواهند شد، و طبیعی است، برادرانش در مقابل آنها، عکس العمل شدید نشان خواهند داد؛

اما این وجود سرشار از مهر و محبت و سراپا پر از عاطفه و علاقه، اجازه نداد کار به جای باریک کشیده و خون ریزی شود.

هم در حیات و هم در مماتش مهر خود را برای این امت ارزانی داشت و چشم از این جهان پر از غم و اندوه، فرو بست سلام الله علیه یوم وُلد و یوم مات و یوم یُبْعَث حیاً

«پایان عمر غمبار»

«پایان عمر غمبار» از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از پنج تن آل عبا علیهم السلام، تنها یک نفر تشییع جنازه شد آنهم حسن مجتبی و سبط اکبر بود. ایکاش او هم تشییع نمی شد زیرا تشییع آن امام مظلوم همان و سوار شدن عایشه بر استر و فرمان تیر باران آن بدن شریف، همان!!!

این شکننده حریم، و قرن فی بیوتکّن و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیّه الأولى .. «۱»

و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و یکه تاز این میدان که هشت یک خانه (آن حجره) کوچک، به نه نفر ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله میرسید (یعنی یک هفتاد دوم «۲») ارثیه او و بقیه متعلق به فاطمه زهراء یگانه دختر پیامبر بود، اجازه نداد فرزند دلبندش را در آن دفن نمایند با اینکه پدران خود، ابوبکر و عمر را بدون رعایت قانون اسلام و بدون تحصیل رخصت از فرزندان زهراء در آن حجره دفن نمودند.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۸

عبدالله بن عباس در آن ماجرا، چه خوب گفت:

تَجَمَّلَتْ تَبَغْلَتْ وَ إِن عَشَتْ تَفِيلَتْ لَكِ التَّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ فِي الْكُلِّ تَصَرَّفَتْ (درجنگ جمل) سوار اشتر شدی و (در مدینه) بر استر نشستی (و بر جنازه حسن مجتبی جسارت کردی!!) اگر زنده بمانی سوار فیل هم می شوی از هشت یک، یک نهم ارث تو بود در

همه آن تصرف کردی!

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۰۹

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله»

«مكتوب على يمين العرش أن الحسين مصباح الهدى»

«مدينة المعاجز: ۴ / ۵۱»

بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام

اشاره

بخش ۶ فرزند طه حسین علیه السلام از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۱

بخش - ۶ فرزند طه حسین علیه السلام همسایگان امّ ایمن پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند گفتند: ای رسول خدا ام ایمن دیشب از شدت گریه تا صبح نخوابیده است.

کسی را پشت سر او فرستاد وقتی که آمد، فرمود: ای ام ایمن خدا چشمانت را نگریند، همسایگان پیش من آمدند و گفتند: تو تا صبح گریه می کردی سبب گریه تو چیست؟ گفت: ای رسول خدا دیشب خوابی هولناکی دیدم به خاطر آن خواب تا صبح گریستم، فرمود: خوابت را برایم تعریف کن خدا و رسولش (به تعبیر خواب و نتایج آن) داناترند گفت: من در خواب دیدم بعضی از اعضایت در خانه‌ام افتاده است، رسول خدا به او فرمود: چشمانت بخوابد (یعنی آرام باش) ای ام ایمن فاطمه حسین را به دنیا می آورد، تو او را تربیت نموده و شیر می دهی، پس بعضی اعضای من در خانه تو می باشد.

وقتی که فاطمه علیها السلام وضع حمل کرد روز هفتم رسید، امر کرد سر او را تراشیدند و به میزان موی سرش نقره تصدق نمود و عقیقه (قربانی) برایش کشت و سپس ام ایمن او را آماده کرد در بُرد یمانی (که یکنوع پارچه است) پیچید و به پیش رسول خدا برد فرمود: مرحباً بالحامل والمحمول خوش آمدند حامل و محمول، ای ام ایمن این

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۲

است تأویل خوابت. «۱»

اسماء گوید: یک سال پس از ولادت حسن، حسین متولد شد، «۲» پیامبر آمد و فرمود: ای اسماء هلمی ابنی پسر مرا برایم بیاور، او را در پارچه سفیدی پیچیده و به دست آنحضرت دادم؛ در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفت، و او را در دامن خود گذاشت و گریست، گفتم (ای رسول خدا) پدر و مادرم فدای تو باد گریهات برای چیست؟! فرمود: برای این پسر، گفتم او الان متولد شده است؟

فرمود: تقتله فئه الباغيه لا أنالهم الله شفاعتی او را گروه نافرمان بقتل می رسانند! خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند (خدا آنها را از شفاعت من محروم کند) سپس فرمود: این جریان را به (مادرش) فاطمه خبر نده چون او را تازه به دنیا آورده است (ناراحت نشود). از علی علیه السلام پرسید او را چه نامیده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا من به تو پیشدستی نمی کنم، من دوست دارم او را حرب بنامم، پیامبر فرمود: منهم به خدا سبقت نمی گیرم.

جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السّلام، و يقول لك: علیّ منك کهارون من موسی، سَمَّ ابْنک هذا باسم ابن هارون قال النَّبی صلی الله علیه و آله و ما اسم ابن هارون قال شبیر قال النَّبی لسانی عربی قال جبرئیل: سَمَّه الحسن فسَمَّاه الحسن ای محمد خداوند علی اعلی سلامت می رساند و به تو می فرماید: علی بر تو مانند هارون است بر موسی نام این بچه را بانام فرزند او،

بنام.

فرمود: نام پسر ہارون چہ بود؟! گفت: شبیر، پیامبر گفت: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: نام او را حسین بگذار پس او را حسین نامید۔ روز ہفتم با دو گوسفند

از میاهله تا عاشورا، ص: ۵۱۳

سیاه و سفید عقیقه کرد و یک ران آن را با یک دینار طلا به قابله داد، سپس سرش را تراشید و به میزان آن، نقره، صدقه داد و سرش را با خلوق آغشته نمود، و فرمود:

ای اسماء خون ریزی در جاهلیت هم رسم بود. «۱

«از زبان پیامبر، شیر می خورد»

«از زبان پیامبر، شیر می‌خورد» صفیه دختر عبدالمطلب گوید: وقتی که حسین از فاطمه علیها السلام به دنیا آمد، او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم پیامبر زبان خود را در دهان او گذاشت، حسین هم زبان او را می‌مکید! من چنان می‌پنداشتم که حضرت او را از غسل و شیر تغذیه می‌کند.

صفیه گفت: حسین دامن رسول خدا را خیس کرد فقبّل النبی صلی الله علیه و آله بین عینیه ثم دفعه الی فبکی پیامبر میان دو چشمان حسین را بوسید و سپس او را در حالی که گریه می کرد، به من داد و می گفت: خدا بکشد گروهی را که ترا میکشد، این کلمات را سه بار تکرار نمود.

صفیه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، که او را می‌کشد؟ فرمود: دسته باغی (طغیانگر) از بنی امیه، خدا آنها را از رحمت خود دور ندارد. (۲)

ابی الفضل بن خیرانه با سند خود روایت کرده است که فاطمه بعد از تولد حسین علیه السلام بیمار شد و شیرش خشک گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه، پی دایه شیر ده فرستاد، پیدا نشد خودش می آمد و انگشت ابهامش را به دهان حسینش می گذاشت، او هم

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۴

می‌مکید خداوند روزی او را در انگشت رسول خدا قرار داد و گفته‌اند رسول خدا زبانش را به دهن او فرو می‌کرد چنانکه پرنده منقارش را به دهن بچه‌اش فرو کند چهل شبانه روز خداوند رزق حسین را در زبان پیامبر قرار داد تا اینکه گوشت او، از گوشت رسول خدا روئید «۱».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله به دهان بچه‌های فاطمه از آب دهان مبارکش می‌داد و به فاطمه می‌فرمود: به آنها شیر نده «۲»

هیچ بچه ششماهه زنده نماند مگر حسین بن علی علیهما السلام و عیسی بن مریم علیه السلام

ام سلمهٔ او را كفالت نمود، و كان رسول الله صلى الله عليه و آله يأتيه في كل يوم فيضع لسانه في فم الحسين فيمضه حتى يروى فأثبت الله لحمه من لحم رسول الله و لم يرضع من فاطمه عليها السلام و لا من غيرها لبناً قط رسول خدا صلى الله عليه و آله هر روز می آمد و زبانش را به دهان حسین می گذاشت او هم می مکید تا سیر میشد پس خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا روینید نه از فاطمه و نه از غیر فاطمه شیر نخورد (۳).

از این حدیث و حدیث خواب ام ایمن و احادیث مشابه، معلوم می‌شود که هر یک از این بانوان پرستاری امام حسین علیه السلام را مدتی به عهده گرفته‌اند و در هیچ‌یک از احادیث بر شیر خوردن امام حسین علیه السلام از این بانوان تصریح نشده است اما امام حسن

علیه السلام از ام فضل، زن عباس بن عبدالمطلب، از شیر قثم بن عباس خورده است
 بُرّه بنت امیه خزاعی گوید: زمانی که فاطمه علیها السلام به فرزندش حسین حامله شد پیامبر به او فرمود: ای فاطمه بزودی پسری به
 دنیا می‌آوری او را شیر نده تا من بیایم، اگر چه (تأخیر من) یک ماه طول بکشد، گفت: (چشم) میکنم، پیامبر برای کاری
 از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۵

بیرون رفت، فاطمه حسین را به دنیا آورد و او را شیر نداد تا رسول خدا آمد و فرمود چه کردی؟ گفت: شیرش ندادم فأخذ فجع
 لسانه فی فمه فجعل الحسین یمصّ حتی قال النبی صلی الله علیه و آله إیها حسین إیها حسین ثم قال: أبی الله إلیا ما یرید هی فیک و
 فی ولدک یعنی الإمامه پس او را گرفت و زبانش را بر دهان حسین گذاشت او هم می‌مکید تا اینکه پیامبر فرمود: ایه حسین ایه
 حسین (یعنی با تعجب می‌فرمود: آهسته، آهسته، چه خبرت است پسر! خوش به حالت، عزیز دلم رضیع وحیی!) سپس فرمود:
 خداوند إبا دارد، جز اینکه خواست خودش انجام شود، آن (یعنی مقام شامخ ولایت و امامت) در تو و اولاد تو است «۱».
 پس طلوع آنحضرت بنا بر مشهور، در سوم ماه شعبان المعظم سال چهارم هجری، در مدینه، و غروبش در دشت پر بلای کربلا روز
 عاشورا سال شصت و یکم از هجرت واقع شد

«تبریک خدا و ملایک»

«تبریک خدا و ملایک» روایت از امام صادق علیه السلام آمده است، زمانی که حسین بن علی علیه السلام متولد شد، خداوند به
 جبرئیل دستور داد با هزار ملائکه فرود آید، و از طرف خدا خودش به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک گوید «۱»

«حسین و درائیل و صلصائیل و فطرس»

اشاره

«حسین و درائیل و صلصائیل و فطرس» سه نفر از ملائکان آسمان هریکی روی قصور در فرمان برداری یا خطور در ذهن، از
 درگاه خداوند رانده شده بودند و تا ابد معذب می‌شدند.
 پس از ولادت امام حسین علیه السلام که جبرئیل با ملائکان آسمان برای عرض تهنیت و ابلاغ سلام خداوندی، پائین می‌آمدند، با
 جبرئیل گفتگو کردند از جریان ولادت که مطلع شدند و فهمیدند که این مولود مبارک، در پیش خدا دارای مقام والا است به
 جبرئیل دست به دامن شدند که آنها را نیز با خودشان، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرد* جبرئیل با کسب اجازه از
 خداوند آنها را با خود آورد و هر سه از برکت آن مولود مبارک بخشوده شدند

فطرس

فطرس جبرئیل با هزار ملک برای عرض تبریک، پائین می‌آمد، سر راه خود به جزیره‌ای رسیدند که فرشته‌ای، از حاملان عرش
 الهی، به نام فطرس، هفتصد سال بود در آن
 از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۷

جزیره معذب بود و در اثر تأخیر در کاری، از درگاه خداوند مطرود شده و بالهایش سوخته بود.
 آن ملک در همان جزیره هفتصد سال بود به عبادت خدا مشغول بود از جبرئیل سؤال کرد: ای جبرئیل به کجا می‌روی؟ گفت:
 خداوند، محمد را به نعمتی گرامی داشته که از سوی خدا و خودم، برای تبریک پیش او می‌رویم گفت: یا جبرئیل احمونی معک

لعلّ محمداً يدعوا لي اى جبرئيل مرا نيز باخودت ببر، شايد محمد در باره من دعائى كند پس جبرئيل او را باخود آورد وقتى به پيش پيامبر رسيدند، جبرئيل از سوى خدا و خودش تبرىك گفته و جريان فطرس را به اطلاع رسول خدا رسانيد پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: قل له: تمسح بهذا المولود، و عُدْ اِلى مكانك، قال فتمسح فطرس بالحسين بن على عليهما السلام وارتفع. فقال يا رسول الله اما ان اُمتك ستقتله و على مكافاة، اَلّا يزوره زائر اِلّا اُبلغته عنه و لا يسلم عليه مسلم اِلّا اُبلغته سلامه و لا يُصلّى عليه مصلّ اِلّا اُبلغته صلاته ثم ارتفع

به او بگو: خود را به اين مولود بمال و به جاى خويش به مقام اوليت برگرد. (فطرس خود را بر (قنداقه) حسين ماليد و بالهايش به جاى اصلى اش برگشت؛! گفت: اى رسول خدا آگاه باش امت تو به زودى او را خواهند كشت! و من در عوض اين بخشودگى (متعهد ميشوم تاروز قيامت) هر زائرى او را زيارت كند من به او ابلاغ مى كنم و در هر جا و هر كس به او سلام كند سلام او را به او مى رسانم و اگر درود بفرستد، درود او را بر او مى رسانم (اين تعهدها را كرد و به آسمانها پرواز كرد. «۱»)

در روايت ديگر است كه خداوند او را ميان عذاب دنيا و آخرت مخير كرد، او هم عذاب دنيا را پذيرفت. از پلك چشمانش در جزيره‌اى از جزاير، آويزان بود حيوانى

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۸

هم بر او نمى گذشت و در زيرش دود بد بوئى بى انقطاع، بلند بود.

از امام صادق عليه السلام روايت است كه فرمود: فطرس ملكى بود كه برعرش طواف ميكرد در يكى از امر خدا توقف كرد خداوند بالهاى او را کوتاه كرد و به جزيره‌اى از جزيره‌هاى دريا انداخت وقتى كه حسين عليه السلام متولد شد، جبرئيل فرود آمد تا به رسول خدا تبرىك گويد: از آن جزيره عبور مى كرد، فطرس به جبرئيل پناهنده شد، جبرئيل گفت: من مى روم به سوى محمد كه به وى تهنيّت گويم، مى خواهى ترا هم با خودم ببرم گفت: مى خواهم،

آن را برداشت و در برابر رسول خدا گذاشت با انگشتانش به حضرت مطلبش را فهماند پيامبر صلى الله عليه و آله به او فرمود: امسح جناحك بحسين، فمسح جناحه بحسين فخرج بالهايت را به حسين بمال، بالهايش را ماليد (وبه حالت اولى برگشت و به آسمانها) پرواز كرد. «۱»

وقتى كه فرود آمدند ملائكه را احساس نمود، از آنها علت فرود آمدنشان را پرسيد؟

(جبرئيل) به او گفت: ولد للحاشر، النبى الأُمى «أحمد» من بنته و وصيه ولد يكون منه أئمة الهدى الى يوم القيامة از دختر و جانشين پيامبر حاشر اُمى بچه‌اى به وجود آمده است تمامى ائمه تا روز قيامت از ذريّه او خواهد بود گفت: كيست حال مرا به پيامبر برساند و از طرف من هم به او تبرىك بگويد؟

وقتى كه حضرت از حال او مطلع شد، از خدا خواست، او را به خاطر حسين آزاد نمايد، خداوند نيز خواسته پيامبر را به اجابت رساند. فطرس پيش رسول خدا آمد و تبرىك گفت: و به آسمانها پرواز كرد و فرياد مى زد (و با افتخار مى گفت): من مثلى و أنا عتاقة الحسين بن على و فاطمة و جدّه أحمد الحاشر. كيست مانند من (و در مقام من) در حالى كه من آزاد كرده حسينم كه پدرش على و مادرش فاطمه و پدر بزرگش

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۱۹

احمد حاشر. «۱»

دردائيل

دردائيل ابن عباس گويد: شنيدم رسول خدا صلى الله عليه و آله مى فرمود: خداوند ملكى بنام دردائيل داشت كه داراى شانزده هزار

بال بود و در میان بالها هوایی (فضائی) به اندازه بین زمین و آسمان بود. روزی به ذهنش خطور کرد آیا بالای (عرش) خدای جلّ جلاله، چیزی هست؟ خداوند بر این خطور نفسانی او عالم بود. بالهای او را دوبرابر کرد (۳۲ هزار) و به او وحی نمود که پرواز کن پانصد سال پرواز کرد بالای هیچیک از قائمه عرش نرسید. چون خداوند خستگی او را می‌دانست فرمود: ای ملک به جای خودت برگرد، فأنا عظیم فوق کلّ عظیم و لا أوصف بمكان من از هر بزرگی، بزرگترم، و با مکانی توصیف نمی‌شوم پس خداوند بالها و مقام او را از صفهای ملائکه، گرفت.

وقتی که حسین بن علی علیهما السلام شب جمعه، متولد شد خداوند به خازن جهنم وحی کرد به خاطر مولودی که به محمد تولد یافته، آتش جهنم را به دوزخیان خاموش کن و به رضوان خازن بهشت وحی کرد بهشت را زینت ده و به دیدار یکدیگر بروید به کرامت مولودی که در دنیا برای محمد به وجود آمده است و به ملائکان وحی فرمود که، با تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر به صف ایستید به احترام مولودی که در دنیا برای محمد متولد شده است.

و خدای عزّ وجلّ به جبرئیل وحی کرد، با هزار گروه از ملائکه که هر گروه، مرکب از هزار هزار ملک باشد سوار بر اسبهای ابلق لگام شده، و با شما ملائکان روحانیون که در دست هر یک از آنها شمشیری از نور باشد، به سوی محمد فرود آید و به او به از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۰

خاطر مولود جدید او، تبریک گوید و ای جبرئیل به او خبر دهید، من آن مولود را حسین نامگذاری کرده‌ام و به او بگو: اشرار امت تو به خاطر شرورترین جنبنده (روی زمین)، او را می‌کشند وای برقاتل او، و وای بر سوق دهنده مرکبهای آنها و وای بر فرمان دهنده آنان، من از قاتل او دوری می‌جویم چون جرم قاتل حسین از همه مجرمین بزرگتر است، قاتل حسین در روز قیامت با کسانی که خیال میکنند خدائی با خدا وجود دارد (بامشرکها) وارد آتش می‌شود و آتش، بر گرفتن او مشتاق‌تر از بهشتیان بر بهشت است. جبرئیل همان طور که فرود می‌آمد، از کنار دردائیل گذشت که، دردائیل ندا کرد ای جبرئیل این چه شبی است آیا براهل دنیا قیامت برپا شد؟ گفت: نه این تشکیلات به خاطر مولودی است که برای محمد در دنیا به وجود آمده است و خداوند مرا فرستاده است که به او تبریک گویم.

دردائیل گفت: ترا به حق خدائی که من و ترا آفریده است وقتی که به حضور محمد رسیدی به او از من سلام برسان و به او بگو بحق این مولود (ی که خدا بر تو انعام کرده است) از خدا بخواه مرا ببخشد و بالها و مقام مرا در صفوف ملائکه را، به من برگرداند.* جبرئیل پس از تبریک و بعد از آن تسلیت، که خبر شهادت حسین را به او داد، پیامبر فرمود: آیا امت من او را می‌کشد؟ گفت: بلی! فرمود: آنها امت من نیستند، من از آنها دوری می‌جویم، جبرئیل گفت: ای محمد منهم بریء ام از اویم پس پیامبر به منزل فاطمه رفته او را تهنیت و تعزیت گفت، فاطمه گریه نمود و گفت:

یالیتنی لم ألد، قاتل الحسین فی النار کاش من او را نژاده بودم، قاتل او در آتش است. پیامبر فرمود: من هم شهادت می‌دهم و لکن او کشته نمی‌شود تا از او امامی به وجود آید که امامان بعد از او، از او به وجود خواهند آمد سپس فرمود: الأئمة بعدی: الهادی علی، المهتدی الحسن، الناصر الحسین، المنصور علی بن الحسین، الشافع محمد بن علی، النّفاع جعفر بن محمد، الأمین موسی بن جعفر، الرضا علی بن

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۱

موسی، الفعّال محمد بن علی، المؤتمن علی بن محمد العلّام الحسن بن علی، و من یصلّی خلفه عیسی بن مریم، فسکنت فاطمه من البكاء أئمة بعد از من اینهاست نامهای امامان را بیان نمود، فاطمه پس از شنیدن اسماء ائمه از گریستن باز ایستاد؛ سپس جبرئیل جریان دردائیل را به عرض رسانید.

ابن عباس گوید: پیامبر حسین را که بر پارچه‌ای از پشم پیچیده شده بود، بر روی دست گرفت و به آسمان اشاره کرد و گفت:

اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيكَ، لَا بَلَّ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ، وَ عَلَيَّ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ، اِنْ كَانَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عِنْدَكَ قَدْرٌ فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِيْلَ وَ رُدِّ عَلَيْهِ اُجْنَحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صَفْوَفِ الْمَلَائِكَةِ خَدَايَا بِهٖ حَقِّ اَيْنِ مَوْلُودٍ بِرَتُوْ بَلَكِهٖ بِهٖ حَقِّ تُوْ بَرَاوِ وَ بَرَجْدِ اَوْ مُحَمَّدٍ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ، اِگَر حَسَنِ دَر نَزْدِ تُوْ قَدْرِی (وَمَنْزَلَتِي) دَارْدَ اَزْ گَنَاهِ دَرْدَائِيْلَ دَرْ گَنْدَرِ وَ بَالِ وَ مَقَامِ صَفْوَفِ مَلَائِكَةِ اَوْ رَا بَرَاوِ بَرِ گَرْدَانِ.

خداوند دعای آن حضرت را مستجاب نمود و آن ملک را بخشید و او در بهشت شناخته نمی شود مگر اینکه می گویند این آزاد کرده حسین بن علی، این رسول خدا است «۱»

صلصائیل

صلصائیل از امام صادق علیه السلام روایت شده است در میان مؤمنین، ملکی بود بنام صلصائیل، خداوند او را برای انجام کاری مأمور ساخت و در آن تأخیری کرد، خداوند پرهایش را از بین برد و بالهایش را شکست و در جزیره‌ای از جزایر دریا ساکن نمود تا شبی که حسین علیه السلام به دنیا آمد.

ملائکان برای تبریک جَدَم رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام، از خدا از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۲

اجازه خواستند، خدا به آنها اجازه داد دسته جمعی از عرش به سوی زمین حرکت کردند و آسمان به آسمان آمدند و از جزیره‌ای که صلصائیل در آنجا افتاده بود گذر کردند گاهی که او را دیدند ایستادند.

گفت: ای ملائکان خدای من، اراده کجارا دارید؟ (به کجا می روید؟) و برای چه هبوط کردید (پایین آمدید؟) گفتند: ای صلصائیل امشب گرامی ترین مولود دنیا بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش زهراء و برادرش حسن، متولد شده است که (نامش) حسین است ما از خدا اجازه خواستیم برای مبارکبادی پیش جدش برویم، خدا هم اجازه داد.

صلصائیل گفت: ای فرشته‌های خدا، از شما در خواست می کنم به خاطر خدای من و شما و به خاطر حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و به خاطر این مولود، مرا هم با خودتان به حضور حبیب خدا ببرید هم شما و هم من از او بخواهیم که از خدا در خواست کند که از گناه من در گذرد و بالهیم را برگرداند و مقامم را در میان ملائکان مقربین، به من عطا نماید* او را با خود آورده پس از عرض تهنیت جریان ملک را گفتند و از آنحضرت خواستند که، خدا را به حق حسین سوگند دهد تا از او در گذرد و بال و مقامش را بدهد* رسول خدا بلند شد و به منزل فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: پسر حسین را به من ده، پس زهراء حسین علیهما السلام را با قنداقه‌اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله تحویل داد و در میان ملائکان بر روی دست گرفته و تکبیر و تحمید و ثنا گفتند و به قبله متوجه شده رو به آسمان گرفت و گفت: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ ابْنِی الْحَسَنِ اَنْ تَغْفِرَ لَصَلْصَائِلَ خَطِیْئَتِهِ وَ تَجْبِرَ کَسْرَ جَنَاحِهِ وَ تَرُدَّهُ اِلَیْ مَقَامِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِیْنَ خَدَايَا اَزْ تُوْ مِیْ خَوَاهِمُ بِهٖ حَقِّ پَسْرَمِ حَسَنِ اَزْ خَطَایِ صَلْصَائِلَ دَرْ گَنْدَرِ وَ بَالِ هَیْشِ رَا بِهٖ اَوْ بَدَهٗ وَ اَوْ رَا دَرْ مَقَامِ خُوْدَشِ بَا مَلَائِکَانَ مُقَرَّبِیْنَ قَرَارِ دَهٗ، خداوند در خواست

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۳

پیامبر را پذیرفت و از خطای او در گذشت و بال و مقامش را بر او برگردانید. «۱»

«فضائل فردی»

«فضائل فردی» در باب حالات امام حسن علیه السلام تعدادی از روایات فضائل و مناقب مشترک گذشت. در این فصل روایاتی که تنها در باره امام حسین علیه السلام وارد شده است، می‌آوریم

«۱- حسین از من است»

«۱- حسین از من است» روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید حسین در کوچه با بچه‌ها بازی می‌کند؛ پس حضرت به استقبال آنها رفت و دستهای مبارکش را پهن کرد، حسین گاه این طرف و آنطرف می‌پرید تا اینکه پیامبر او را گرفت و یک دست به زیر چانه و دست دیگر را به پشت سرش گذاشت و او را کج نمود و بوسید و فرمود: أنا من حسین، و حسین منی أحبّ الله من أحبّ حسیناً، حسین سبط من الأسباط. من از حسینم و حسین از من است هرکس حسین را دوست دارد خدا هم او را دوست می‌دارد حسین سبطی از اسباط است. «۲»

یعلی ابن ابی مرّه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین منی و أنا من حسین أحبّ الله من أحبّ حسیناً حسین سبط من الأسباط. «۳» از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۴

حسین منی و أنا من حسین لحمه من لحمی و دمه من دمی حسین از من و من از حسینم گوشت او از گوشت من و خورش از خون من است.

یعلی عامری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایی برای غذا، دعوت شده بود در سر راه حسین را دید با بچه‌ها بازی می‌کرد، حضرت جلوتر رفت و دستهایش را پهن کرد، بچه (حسین) از این طرف به آن طرف می‌پرید و پیامبر او را می‌خنداند تا این که او را گرفت یک دستش را زیر چانه حسین گذاشت و دست دیگر را بر پشت سرش و دهانش را به دهان حسین گذاشت و آن را بوسید سپس فرمود: حسین از من و من از حسینم، حسین سبطی از اسباط است. «۱»

«۲- کشتی نجات»

«۲- کشتی نجات» إنّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاة حسین چراغ هدایت و کشتی نجات اس

۳- چراغ هدایت

۳- چراغ هدایت مکتوب علی یمین العرش أنّ الحسن مصباح الهدی «۲» بر سمت راست عرش (الهی) نوشته شده است همانا حسین چراغ هدایت است

۴- ای مردم

۴- ای مردم حذیفه بن یمان گوید: من دیدم پیامبر را دست حسین را گرفته و می‌فرمود: یا أيّها النّاس هذا الحسین بن علی فاعرفوه فوالذی نفسی بیده إنّّه لفی الجنّة و محبّه از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۵

فی الجنّة و محبّی محبّیه فی الجنّة. ای مردم این حسین بن علی است او را بشناسید بخدا قسم او در بهشت است و دوستان او و دوستداران دوستان او در بهشتند. «۱»

«۵- توئی امام پدر امامان»

«۵- توئی امام پدر امامان» سلیم بن قیس از سلمان فارسی روایت کرده است که حسین روی ران رسول خدا بود در حالی که او را می‌بوسید و می‌فرمود: أنت السَّيِّدُ بْنُ السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ، أنت الإمام ابن الإمام و أبو الأئمة، أنت الحجَّة ابن الحجَّة أبو الحجج تسعة من صلبك و تاسعهم قائمهم. توئی سرور و فرزند سرور و پدر سروران، توئی امام و فرزند امام و پدر امامان، توئی حجت و فرزند حجة و پدر حجت‌های (الهی) ۹ نفر از آنها از صلب تو خواهد بود و نهمی آنها قائم آنهاست. «۲»

«۶- به پسر م فشار نیاورید»

«۶- به پسر م فشار نیاورید» عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید: در پیش پیامبرنشسته بودیم که حسین آمد (و بر پشت پیامبر سوار شد و) بر پشت و شکم او بول می‌کرد، خواستند او را بردارند فرمود: ادرار پسر م را قطع نکنید سپس آب خواست و بر روی بولش ریخت (و تمیز کرد).

در سنن ابی داود آورده است که حسین بر دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله ادرار کرد لُبَانَةً گفت:

ازارت را بده بشویم فرمود: بول دختر شسته می‌شود اما روی بول پسر آب می‌ریزند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۶

پاک می‌شود. «۱»

أبوهريرة

أبوهريرة روزی ابوهريرة به حسین علیه السلام گفت: برایم نشان بده تا ببوسم (جائی از بدنت را) که با چشمان خودم دیدم رسول خدا آنجا را می‌بوسید! پس ناف مبارکش را باز کرد «۲»

عبد الله بن عمر

عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر هم اصرار داشت حضرت در مدینه بماند امام فرمود: ای عبد الله از خواری دنیا است که سر یحیی بن زکریا را به زنا کاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه کنند و سر مرا هم به زنا کاری از زناکاران بنی امیه هدیه خواهند برد! آیا ندانسته‌ای که بنی اسرائیل میان طلوع صبح تا طلوع خورشید هفتاد نفر از انبیا را کشتند و همان روز هم به طور عادی مشغول کسب و کار خود شدند کأنه چیزی به وقوع نپیوسته (و آب از آب تکان نخورده) است. خداوند برای مجازات آنها شتاب نکرد ولی بموقعش آنها را به سختی گرفت و با قدرت تمام از آنها انتقام کشید و به سزای اعمالشان رسانید. «۳»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۲۷

عبد الله فهمید که امام تصمیم جدی گرفته که مدینه را ترک نماید گفت: یا أبا عبد الله اکشف لی عن الموضع الذی لم یزل رسول الله یقبله منک فکشف عن سرّته فقبلها ثلاثاً و بکی «۱» فقال علیه السلام له: اتق الله یا ابا عبد الرحمن لا تدعن نصرتی «۲» ای ابا عبد الله محلی را که پیغمبر دائماً آنجا را می‌بوسید برایم باز کن.

امام نافش را باز کرد پسر عمر، سه مرتبه ناف امام را بوسید و گریه نمود. امام فرمود:

ای ابا عبد رحمان از خدا بترس، یاری کردن مرا از دست نده (از کمک کردن من خود داری منما).

اما آن بی سعادت با اینکه با چشم خود دیده بود، پیامبر با حسین علیه السلام چه رفتارهایی داشت، باز زندگی پنج روز دنیا را با سعادت همیشگی معاوضه کرد و به نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله (پشت کرد و) کمک نمود. اللَّهُمَّ اجعل عواقب امورنا خیراً آمی

«۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله»

«۷- بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله» در احادیث لیث بن سعد، آمده است، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی، نماز میخواند و حسین در کنارش بود هر وقت حضرت به سجده میرفت بر پشتش سوار میشد و پاهایش را حرکت داده و می گفت: حل حل (جمله ایست برای به حرکت در آوردن شتر می گویند) حضرت موقع سر برداشتن از سجده، او را می گرفت و به کنارش می گذاشت دوباره به سجده می رفت باز حسین سوار بر پشتش می شد باز می گفت: حل حل تا حضرت از نماز فارغ میشد.

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۲۸

یکی از یهودیان گفت، ای محمد ما بابچه این گونه رفتار نمی کنیم (یعنی این همه پررو نمی کنیم) فرمود: اگر شما به خدا ایمان داشتید به بچه ها رحم می کردید (با آنها با مهربانی رفتار می کردید) یهودی گفت حالا من به خدا و رسولش ایمان می آورم. آنهمه محبت رسول خدا را با عظمتش دید (شیفته اسلام شده و) مسلمان شد. «۱»

مشابه این روایت در مناقب مشترک گذشت

«ماهیت لشکر ابن سعد»

«ماهیت لشکر ابن سعد» روزی امام سجاد علیه السلام به عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام نگاه کرد، دیدگان مبارکش پر از اشک گردید فرمود: نبود روزی سخت تر به رسول خدا از روز احد که عمویش حمزه، شیر خدا و رسول شهید شد و پس از آن روز مؤته که پسرعمویش جعفر بن ابی طالب شهید شد سپس فرمود: لایوم کیوم الحسین صلی الله علیه و آله از دلف علیه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من هذه الأمّة، کلّ یتقرب إلى الله عزّ و جلّ بدمه، وهو بالله یدکرهم فلا یتعظون حتّی قتلوه بغیاً و ظلماً و عدواناً روزی سخت تر از روز حسین صلی الله علیه و آله نیست زمانی که سی هزار مرد به او نزدیک شدند همگی گمان می کردند با ریختن خون او به خدا نزدیک می شوند، و او هر چه برای آنها موعظه کرد، هیچکدام نصیحت پذیر نشدند تا اینکه او را بانافرمانی و ستم و دشمنی به شهادت رسانیدند* سپس فرمود: خدا به عمویم عباس رحمت کند همانا بحق ایثار کرد و جانش را فدای برادرش کرد تا دستانش را قطع نمودند، خداوند به جای آن دودست دو بال به او داد، در بهشت با ملائکه پرواز می کند همان طور که جعفر بن ابی طالب، و برای عباس در پیش خدای تبارک و تعالی منزلتی است که در روز قیامت تمامی شهدا به مقام او غبطه می کنند «۲»

«نماز تاریخی»

«نماز تاریخی» فلما رأى ذالك أبو ثمامة الصیداوی «۱» قال: للحسین علیه السلام یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا منك و لا والله لاتقتل حتّی أقتل دونک و احبّ أن ألقى الله ربّی و قد صلیت هذه الصلوة، فرجع الحسین رأسه إلى السّماء و قال: ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین، نعم هذا أوّل وقتها وقتی که أبو ثمامة صیداوی از بین رفتن تدریجی اصحاب را دید به امام گفت: یا ابا عبد الله جانم فدای تو باد اینها به تو نزدیک شده اند، نه به خدا قسم تو کشته نمی شوی تا من پیش پایت کشته شوم، و دوست دارم که خدا را بصورتی ملاقات نمایم که این نماز (نماز ظهر) را بجا آورده باشم

امام حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: نماز را یاد آوری کردی، خداوند ترا از نماز گزاران قرار دهد بلی این اول وقت نماز است پس فرمود: از آنها بخواهید از جنگ دست بردارند تا نماز را ادا کنیم

هنگامی که برای ادای نماز مهلت خواستند، حصین بن نمیر گفت: (در این موقع که) نماز قبول نمی‌شود! حبیب بن مظاهر گفت: ای خنّار «۲» گمان می‌کنی نماز فرزند رسول خدا قبول نمی‌شود، از تو قبول می‌شود. حصین به حبیب حمله کرد و حبیب هم متقابلاً به صورت اسبش شمشیر زد و اسب از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۰

بالا پرید و حصین را به زمین انداخت یاران او دورش را گرفته نجاتش دادند. امام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی فرمود: جلوتر بایستید! آن دو با چند نفر جلوی حضرت ایستادند تا اینکه نماز خوف به جا آورد «۱»

روایت شده است سعید بن عبدالله از هر طرف که تیری به سوی امام روانه میشد به جان قبول می‌کرد تا هنگام پایان نماز او هم به زمین افتاده و می‌گفت اَللّٰهُمَّ الْعَنِّمْ لَعْنُ عَادٍ وَ ثَمُودَ خَدَايَا اِيْنَهَا رَا از رحمت خود دور ساز آن طور عاد و ثمود را دور ساختی. خدایا به پیغمبرت سلام مرا برسان و به او بگو که چه قدر زخم برداشته و درد می‌کشم من با این کار خواستم ذریه ترا یاری نمایم سپس جان داد رضی الله عنه در بدن شریفش غیر از زخم نیزه و شمشیر، سیزده عدد تیر نشسته بود «۲»

پس از اتمام نماز امام رو به اصحاب نمود و فرمود: ای گرامی‌ها این بهشت است که دره‌هایش باز و نهرهایش جاری و میوه‌هایش رسیده است و این رسول خدا و شهداء است که در راه خدا شهید شده‌اند، آمدن شمارا به همدیگر مژده می‌دهند پس، از حرم رسول خدا و دین الهی حمایت کنید. همگی گفتند: جان ما فدای تو باد خون ما نگهدارنده خون تو باد به خدا قسم تا هنگامی که از ما رگی می‌زند نمی‌گذاریم دست آنها به تو و حرم تو برسد. «۳»

«بار خدایا»

«بار خدایا» امام کثرت ارتشیان ابن سعد را که دید، مانند سیل سرازیرند، دستهای مبارکش را به دعا بلند کرد و گفت: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثَقْتِيْ فِيْ كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِيْ فِيْ كُلِّ شِدَّةٍ وَ اَنْتَ لِيْ فِيْ كُلِّ اَمْرٍ نَزْلٌ بِيْ ثَقَّةٍ وَ عَدَّةٌ كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضْعَفُ فِيْهِ الْفَوَادُ وَ تَقَلُّ فِيْهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيْهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمَتُ فِيْهِ الْعَدُوُّ، اَنْزِلْتَهُ بَكَ وَ شَكُوْتَهُ اِلَيْكَ رَغْبَةً مِّنِّيْ اِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَكَشَفْتَهُ وَ فَرَجْتَهُ فَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ

خدایا تو در گرفتاریها پناه منی و در هرسختی امید من تویی، برای من هر گونه ناراحتی پیش آید، پناهگاه و پناه دهنده‌ام تویی (خدایا) در هر موقعیت و پیشامد ناگواری که دلها می‌لرزد و چاره اندیشی به جایی نمیرسد، دوست بی وفائی و دشمن شماتت نماید، به خاطر دوری از غیر تو، کارهایم را به تو واگذار کرده و بر تو شکایت می‌آورم، پس گرفتاری را از من دور کرده و مرا نجات داده‌ای، ای ولی نعمتها و پایان آرزوها و امیدها «۱».

در آخرین لحظات عمر شریفش این دعا را خواند: اَللّٰهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، غَرِيضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِغُ النِّعَمِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِيبٌ اِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ اِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا ارَدْتَ، وَ مُدْرِكُ مَا طَلَبْتَ وَ شَكُوْرٌ اِذَا شَكَرْتَ، وَ ذَكُوْرٌ اِذَا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۲

ذَكَرْتَ، اِذْعُوْكَ مُحْتَاجًا، وَ اِزْعَبْ اِلَيْكَ فَقِيْرًا، وَ اَفْزِعْ اِلَيْكَ خَائِفًا، وَ ابْكِيْ اِلَيْكَ مَكْرُوْبًا، وَ اسْتَعِيْنْ بِكَ ضَعِيْفًا، وَ اتَوَكَّلْ عَلَيْكَ كَافِيًا، اَحْكَمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا فَانْهَمْ غَرَوْنَا وَ خَدَعُوْنَا وَ خَذَلُوْنَا وَ غَدَرُوْنَا وَ قَتَلُوْنَا، وَ نَخْنُ عِثْرَةَ نَبِيِّكَ وَ وَلَدُ حَبِيْبِكَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللهِ، الَّذِيْ اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ اَتَمَّنْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِمِيْنَ «۱»

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَا لِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُخَيِّ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ» ۲

«جسارت شمر به قمر بنی هاشم»

«جسارت شمر به قمر بنی هاشم» حضرت ابوالفضل علیه السلام عمر بن سعد را ندا در داد یابن سعد این حسین فرزند دختر رسول خدا است، یارانش را کشتید و افراد اهل بیتش را شهید کردید این عیالات و بچه‌های اوست که تشنه هستند! برای آنها آب دهید که جگرهایشان آتش گرفته است، با این حال باز به شما پیشنهاد می‌کند اگر اجازه دهید حاضر است با (باقیمانده اهل بیتش) به روم و یا هند برود و حجاز را برای شما واگذارد.

این گفتار در بعضی از آنها اثر کرد و گریستند، ولی شمر به جلو آمده و با صدای بلند ندا کرد و گفت: یابن ابی تراب لو کان وجه الأرض كله ماءً و هو فی تحت أیدینا، لما سقیناکم منه قطرة إلا أن تدخلوا فی بیعة یزید ای پسر ابی تراب اگر تمامی روی از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۳

زمین آب باشد و همه آن آبها در اختیار ما باشد یکقطره برای شما نمی‌دهیم مگر اینکه به بیعت یزید داخل شوید «۱»

«گفتارهای جسارت آمیز به امام»

۱- شمر -

۱- شمر- در روایت آمده است- شمر و سنان ابن انس به کنار امام علیه السلام آمدند هنگامی که در لحظات آخر بود و رمق پایانی را می‌گذرانید، و دیدند زبان مبارکش را از شدت عطش در می‌آورد (یلوک لسانه من العطش) شمر با پایش به پهلوی حضرت زد و گفت: یابن ابی تراب ألسنت تزعج انّ أباك علی حوض النبی یسقی من أحبه فاصبر حتّی تأخذ الماء من یده ای فرزند ابی تراب آیا چنین گمان نمی‌کنی که پدرت در کنار حوض پیغمبر است، هر که را که دوست دارد سیراب می‌کند پس صبر کن تا آب را از دست او بگیری «۲».

۲- روی سینه امام نشسته و محاسن مبارکش را گرفت، خواست به کشتن اقدام کند حضرت خندید، و فرمود: مرا میکشی! آیا نمی‌دانی من کیستم؟! گفت: أعرفک حق المعرفة، أمیک فاطمة الزهراء، و أبوک علی المرتضی، و جدّک محمد المصطفی، و خصمک العلّی الأعلی، أقتلک و لا ابالی به طور شایسته می‌شناسمت، مادرت فاطمه زهراء است، و پدرت علی مرتضی است، و جدّت محمد مصطفی است و خونخواهت خدای علی اعلی است با این وصف با بی اعتنائی کامل می‌کشتی (واز هیچکس ترسی ندارم) «۳».

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۴

۳- در اطراف خیمه‌ها گشت می‌زدند دیدند خندقی در اطراف خیمه کنده بودند، آتش زبانه می‌کشد فنادی شمر بأعلی صوته: یا حسین! تعجلت بالنار قبل یوم القیامة پس شمر با صدای بلند ندا کرد، ای حسین! پیش از فرا رسیدن روز قیامت، به سوی آتش شتاب کردی «۱».

۴- حضرت در یکی از خطبه‌هایش فرمود: اگر به گفته‌های من باور ندارید در میان شما کسانی هستند که، صحت و درستی سخنان مرا تأیید می‌کنند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد صاعدی و زید بن أرقم و انس بن مالک پرسید! آنها برایتان خواهند گفت که: از رسول خدا این سخن را شنیدند، (در باره من و برادرم) فرمود: إنّ هذان سیدا شباب أهل

الجَنَّة) این دو (برادر) سروران جوانان اهل بهشتند، آیا این کلمات شما را از کشتن من، مانع نمیشود؟!

فقال الشَّمر: هو يعبد الله على حرف إن كان يدري ما يقول هر کس گفته‌های ترا بفهمد (وبه آن گوش دهد) خدا را بازبان پرستیده (نه باعقیده قلبی)!

حبيب بن مظاهر فرمود: به خدا قسم می‌بینم که تو خدا را با هفتاد زبان (با هفتاد صفت منافقانه) می‌پرستی، و من به راستی گفته‌هایت شهادت می‌دهم (چون تو ابداً معنای کلمات این فرزند وحی را) نمی‌فهمی او چه می‌گوید چون خداوند به دلت مهر زده است «۲».

۵- حضرت در میدان کربلا- کلمه لا- حول ولا- قوة الا بالله) زیاد میگفت و در این حال از آنها جرعه آبی خواست فقال الشَّمر لا تذوقه حتَّى ترد النَّار «۳» والله لا ترده أو ترد النَّار «۴»

شمر گفت: آب را نمی‌چشی تا به آتش داخل شوی به خدا سوگند به آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۵

وارد نمی‌شوی (و به آن دسترسی پیدا نمی‌کنی) تا وارد آتش شوی!.

۶- امام به آنها ندا در دادای شیعه آل ابی سفیا وای بر شما، اگر دین ندارید، و از روز قیامت نمی‌ترسید، در دنیایتان، آزاد مرد باشید و به حسب‌های خود مراجعه کنید اگر عربید؟! فناداه شمر فقال: ما تقول یا بن فاطمة؟ قال أقول: أنا الذی أقاتلکم و تقاتلوننی ندا کرد ای فرزند فاطمه چه می‌گویی؟! فرمود: من می‌گویم: من با شما می‌جنگم و شما بامن، زنها چه تقصیری دارند! پس تا من زنده‌ام، گردنکشیایان را از حرم من دور سازید.

شمر گفت: لک هذا این حرفت را می‌پذیریم سپس صدا زد إلیکم عن حرم الزَّجل از حرم این مرد دور شوید، و به خودش بپردازید! فلعمری لهو کفو کریم به جان خودم، او همتای گرامی است، پس به امام حمله کردند در این حال از آنها جرعه آبی می‌خواست، اما کسی جواب مساعد نمی‌داد هروقت می‌خواست با اسب وارد فرات شود، همگی حمله نموده امام را از آن دور می‌ساختند. «۱»

۷- إذ أتى الشَّمر اللّعين إلیه حتَّى صار بقرب منه و نادى أين أنت یا حسین؟ فقال «ها أنا ذا» فقال: أطلب من؟ شربتاً من الماء، هذا مطلب محال، و لكن إبشر بالنَّار الحمراء و شرب الحمیم فقال الحسین علیه السلام من أنت یا لعین؟! فقال: الشَّمر ناگهان شمر لعین آمد تا نزدیک امام رسید و ندا کرد ای حسین کجائی؟! فرمود: من این جایم! گفت: آیا از ما جرعه‌ای آب می‌خواهی؟ این مطلب محال است، ولكن مژده باد بر تو آتش سرخ و نوشابه جهنم!

امام فرمود: ای دور از رحمت خداتو کیستی؟ گفت: من شمرم (تا آخر خبر). «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۶

۸- هنگامی که شمر روی سینه امام قرار گرفت حضرت به او فرمود: وای بر تو می‌دانی من کیستم؟ گفت: تو حسین پسر علی و فاطمه زهرائی و جدّت محمد مصطفی است!؛

فرمود: وای بر تو، تو که حسب و نسب مرا میشناسی چرا مرا می‌کشی؟! گفت: اگر ترا نکشم جایزه یزید را که بگیرد، فرمود: کدامیک برای تو بهتر است، شفاعت جدم یا جائزه یزید؟ گفت: دانق من الجائزۃ أحبّ إلیّ منک و من جدّک فقال الحسین اذا کان لابدّ من قتلی فاسقنی شربه من الماء! فقال اللّعين هیهات و الله لا ذقت قطرة واحدة من الماء حتّى تذوق الموت غصّة بعد غصّة دانقی از جائزه یزید برای من دوست داشتنی تر است از تو و جد تو است!! امام فرمود: پس اگر چاره از کشته شدن نیست پس بایک جرعه از آب مرا سیراب کن! ملعون گفت: امکان ندارد به خدا سوگند یک قطره از آب به کامت نمی‌رسد تا غصّه مرگ شوی (تا آخر

خبر) «۱»

۲- محمد بن اشعث

۲- محمد بن اشعث امام علیه السلام صدایش را بلند کرد و گفت: خدایا ما اهل و ذریه و نزدیکان پیغمبر توئیم، هر کس بما ظلم کرده و حق ما را غصب نمود کمرش را بشکن (ریشه او را از بیخ برکن) توئی شنونده نزدیک. محمد ابن اشعث این کلمات را شنید و گفت: ای حسین چه قرابتی میان محمد و تو هست؟! حضرت گفت: خدایا محمد ابن اشعث می گوید میان من و رسول تو قرابتی نیست، در این روز ذلت سریع او را برای من نشان ده! محمد ابن اشعث از لشکر بیرون رفت عقرب سیاهی او را زد به طوری که خود را از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۷

کنیف کرد. «۱»

در روایت بحار الأنوار است که محمد بن اشعث گفت: یا حسین بن فاطمه! چه احترامی در پیش خدا برای توست که برای دیگران نیست؟! حضرت این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى دَمَ وَ نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض» (تا آخر آیه «۲»)

سپی فرمود: به خدا قسم محمد به یقین از آل ابراهیم است و عتره هادیه هم از آل محمد است. بعد حضرت پرسید گوینده این حرف که بود؟ گفتند: محمد ابن اشعث بن قیس کندی، حضرت رو به آسمان گرفت گفت اَللّهُمَّ اَر محمد بن الأشعث ذُلّاً فی هذا الیوم لا تعزّه بعد هذا الیوم أبداً خدایا به محمد ابن اشعث امروز ذلتی برسان که بعد از این روی عزّت را نبیند.

پس برای او مسئله ای پیش آمد مجبور شد از لشکر بیرون رفته دستشویی کند، خداوند عقربی را مأمور کرد که از عورت او زد و با عورت باز به جهنم واصل شد «۳»

۳- حصین بن مالک سکونی

۳- حصین بن مالک سکونی تیر از هر طرف به سوی امام می بارید، با سینه و گلوی مبارکش می گرفت و می فرمود: ای امت بد، باعتره محمد چه بد رفتاری کردید! آگاه باشید پس از کشتن از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۸

من، دیگر از کشتن کسی از بندگان خدا إبا (خود داری) نمی کنید به خدا قسم من امید وارم خداوند با شهادت مرا گرامی دارد و شمارا خوار کند سپس انتقام مرا به طوری که خود نمی فهمید از شما خواهد گرفت. فصاح به الحصین ابن مالک السکونی فقال: یابن فاطمه بما ذا ینتقم لک منّا! قال: یلقى بأسکم بینکم و یسفک دماءکم، ثم یصبّ علیکم العذاب الألیم حصین بن مالک سکونی صدا زد ای فرزند فاطمه! باچه چیزی، انتقام ترا از مامی گیرد؟! فرمود: شمارا به همدیگر مشغول می کند که خون همدیگر را بریزید سپس عذاب خود را بر شما می ریزد «۱»

۴- عمرو بن حجاج

۴- عمرو بن حجاج در گرما گرم جنگ عمرو بن حجاج به یارانش می گفت: قاتلوا من مرق عن الدّین و فارق الجماعة! فصاح الحسین: ویحک یا حجاج اعلی تحرض الناس! نحن مرقنا من الدّین و أنت تقیم علیه ستعلمون اذا فارقت ارواحنا أجسادنا من أولى بصلی الثّار (ای مردم) با کسی که دین را انداخته (از دین بیرون رفته) و از جامعه جدا شده است، بجنگید! امام به او ندا در داد: وای

بر تو ای حجاج آیا تو مردم را به کشتن ما تشویق می کنی؟! آیا ما از دین بیرون رفته ایم و تو بر آن استوار ماندی؟! به زودی، هنگامی که روح از بدنهای ما جدا شد آنوقت است که می دانید که به آتش رفتن شایسته است؟! «۲»

فقال الحسين يابن الحجاج أعلی تحرض الناس؟ نحن مرقنا عن الدّین و أنتم ثبتتم علیه؟ و الله لتعلمن أئنا المارق عن الدّین، ومن هو أولى بصلی النار (تقريباً به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۳۹

معنای بالا است) «۱»

۵- مردی

۵- مردی امام علیه السلام از لشکر آب می خواست و شمر کلمات جسارت آمیزی بر زبان نحسش می آورد مردی (از میان لشکر پا پیش گذاشت و) گفت: ألا ترى إلى الفرات یا حسین كأنه بطون الحیات، و الله لا تذوقه أو تموت عطشاً! فقال الحسين عليه السلام اللهم أمته عطشاً ای حسین آیا فرات را نمی بینی مثل شکم ماهی است، به خدا قسم آن را نمی چشی تا تشنه جان دهی! (امام سربه سوی آسمان گرفت و) گفت: خدایا او را تشنه بمیران (راوی گوید): به خدا سوگند پس از (نفرین امام) این مرد هی فریاد می کشید، برایم آب دهید، آب می آوردند و می نوشید سیراب نمی شد، باز فریاد می کرد تشنگی مرا کشت! آن قدر آب می خورد تا از دهانش بیرون می ریخت و با این وضع به هلاکت رسید «۲».

در حالی که امام زخم زیادی برداشته بود آب خواست، از سیراب کردنش ابا کردند مرد (دیگری) گفت: لا تذوقه حتی ترد الحامیه فتشرب من حمیمها! آب را نمی چکشی تا وارد جهنم شده از حمیم آن سیراب شوی! امام فرمود: من به حامیه وارد شوم (سخت در اشتباهی) من به خانه جدم وارد شده و با او در پیشگاه پادشاه مقتدر در جایگاه راستگویان، قرار خواهم گرفت، و کارها (ستمهائی که) در باره من انجام دادید شکایت می کنم. «۳»

۶- تمیم

۶- تمیم مردی به نام تمیم بن حصین فزاری از میان قشون بیرون آمد و ندا در داد یا حسین و یا أصحاب الحسین أما ترون إلى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيتان و الله لا ذقت منه قطرة حتى تذوقوا الموت جزعاً ای حسین و ای یاران حسین آیا نمی بینید آب فرات مانند زیر شکم ماهیها جریان دارد به خدا قسم از آن نمی چشید تا با ناله و زاری بمیرید، امام پرسید این کیست؟ جواب دادند تمیم پسر حصین فزاری است فرمود: این و پدرش از اهل آتش اند (جهنمی اند) خدایا او را امروز تشنه بمیران راوی گوید: تشنگی او را خفه کرد و از اسبش افتاد، اسبهای لشکریان با سمهایشان او را کوبیدند تا مُرد. «۱»

۷- ابن جویریّه

۷- ابن جویریّه مردی به نام ابن جویره مزنی پیش آمد و دید با امر امام اطراف خیمه ها خندق کنده و هیزم ریخته و آتش زده اند تا جنگ از یک طرف باشد، صدا زد ای حسین و یاران حسین أبشرو بالنار فقد تعجلتموها فی الدّنيا! فقال الحسين عليها السلام من الرجل؟ فقيل ابن جویریّه المزنی فقال الحسين اللهم أذقه عذاب النار فی الدّنيا فنفر به فرسه و ألقاه فی تلك النار فاحترق مژده باد برایتان آتش! پیش از آخرت در دنیا بر آن شتاب کرده‌اید حضرت پرسید این مرد کیست؟ گفتند: ابن جویره مزنی است! گفت خدایا مزه آتش را در دنیا به او بچشان، اسبش رم کرد و او را به همان آتش گودال، انداخت و سوخت «۲»

۸- گروهی

۸- گروهی پس از اتمام حجت در روز عاشورا که همگی گفتار امام را تصدیق کردند، در نهایت حضرت فرمود: فبم تسحلون دمی وأبی الذائد عن الحوض غداً یذود عنه رجالاً کما یذاد البعیر الصّادر عن الماء، و لواء الحمد فی یدِ جدیّ یوم القيامة، قالوا علمنا ذالک کله و نحن غیر تاریک حَتّی تذوق الموت عطشاً پس برای چه ریختن خون مرا حلال میدانید؟! در حالی که پدر من فردا مردانی را از حوض کوثر می راند مانند رانده شدن شتر از آب و پرچم حمد، روز قیامت در دو دست پدر بزرگم خواهد بود، گفتند: همه اینها را دانستیم اما از تو دست بردار نیستیم تا تشنه لب مزه مرگ را بچشی (شربت مرگ را بنوشی). «۱»

۹- عبدالله بن حصین ازدی

۹- عبدالله بن حصین ازدی صدا زد ای حسین آیا به آب نگاه نمی کنی مانند کبد آسمان می غلتد! واللّه لا تذوقون منه قطره واحدة حَتّی تموتوا عطشاً به خدا قسم قطره ای از آن نمی چشید تا همگی تشنه لب بمیرید! «۲»

۱۰- سنان بن انس

۱۰- سنان بن انس سنان از اسب فرود آمد و شمشیر بر حلقوم شریفش زد و گفت: واللّه إني لأجتزّ رأسک و أعلم أنّک ابن رسول الله و خیر الناس أمّا و أباً، فاجتزّ رأسه المقدّس المعظم صلّى الله علیه و سلّم و کرم. به خدا قسم! من سر تو را جدا می کنم و می دانم تو

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۲

فرزند رسول خدا و دارای برترین مردمی از جهت پدر و مادر. سپس سر پاک آن بزرگوار را از تن برداشت درود و سلام خدا بر او باد و خدایش گرامی بدارد. «۱»

«نفرینهای امام»

۱- ابوالفتوح

۱- ابوالفتوح ابوالفتوح تیری به پیشانی امام زد، امام آن را در آورد، خون به روی مبارکش جاری شد! (دست به آسمان بلند کرد و) گفت: اللَّهُمّ أحصهم عدداً و اقلّهم بدداً و لا تذّر علی وجه الأرض منهم أحداً و لا تغفر لهم أبداً خدایا همه آنها (راسنگباران کن) و شمرده با پریشانی از میان بردار و یک نفر از آنها را در روی زمین مگذار و هیچوقت آنها را نبخش «۲»

۲- عمر بن سعد

۲- عمر بن سعد امام پشت سر جوانش علی اکبر نگاه کرد (در حالی که از دو چشمانش اشک جاری بود: به عمر بن سعد صیحه زد، و فرمود: چه شده بر تو! خدا رَحمت را قطع نماید همان طور که رَحِم مرا قطع نمودی و احترام خویشاوندی مرا، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، حفظ نکردی خداوند کسی را بر تو مسلط کند که سرت را در رختخوابت ببرد، سپس محاسن مقدسش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خدایا بر علیه این قوم شاهد باش، به سوی آنها رفت جوانی که، شبیه ترین مردم به فرستاده ات محمد صلی الله علیه و آله بود، هرگاه ما به دیدار پیامبرت مشتاق می شدیم، به او تماشا می کردیم؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۳

خدایا برکات زمین را از آنها بردار، و آنها را از هم پاشان پاشیدنی، و آنها را له کن له کردنی، و آنها را تکه تکه کن و برای همیشه، فرمانروایان را از آنها ناراضی کن، آنها ما را دعوت کردند کمکمان نمایند، اما به سوی ما برای جنگ یورش آوردند، سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذَرِيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) «الَّتِي سَيِّدَةُ (زينب) نظر إليه الحسين نظر آيس و أرخی عينيه بالدموع وبكى خانم (زينب) گوید: به سوی پدرش (علی اکبر) مأیوسانه نگاه کرد و اشک چشمانش را جاری ساخت» (۲)

۳- در بالین برادر زاده

۳- در بالین برادر زاده وقتی که بالای سر (برادر زاده اش) قاسم آمد فرمود: «بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوا خَصْمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدَّكَ (از رحمت خدا) دور باد قومی که ترا کشتند در حالی که جدت در روز قیامت، دشمن آنها است» (۳)

۴- در بالین جوانش

۴- در بالین جوانش هنگامی که ببالین علی اکبر رسید، روی خود را بر روی فرزند گذاشت و گفت: پسر من خدا بکشد کسانی را که تراکشت، آنها چه قدر برخدا و به هتک حرمت رسول خدا، جرئت دارند» (۴).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۴

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عِدَدًا، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا معنایش گذشت. ۱»

۵- مالک بن نسر

۵- مالک بن نسر خونریزی زیاد، امام را خسته کرده بود، در این حال به زمین نشست و سر مبارکش را پائین انداخته بود که (ملعونی به نام) مالک بن نسر رسید، به حضرت دشنام داد سپس با شمشیر به سر مبارکش زد، روی سر امام علیه السلام عرقچینی بود که (از ضربت او) عرقچین پر از خون گردید، فقال الحسين لا أكلت بيمينك ولا شربت و حشرک الله مع الظالمين، ثم ألقى البرنس واعتم على القلنسوة فرمود: با دست راست نه خوری و نیاشامی، خداوند ترا با ستم گران محشور نماید: سپس کلاه را انداخت و روی عرقچین، عمامه گذاشت.

بعد از نفرین امام همیشه فقیر و بابت ترین حال زندگی کرد و هر دودستش خشک شد در زمستان از دستهایش خون می ریخت و در تابستان هر دو مانند چوب، خشک می شد» (۲)

۶- هنگام شهادت شیر خوارش

۶- هنگام شهادت شیر خوارش وقتی که طفل شیر خوارش را با تیر زدند، خورش را گرفت و به آسمان پاشید و گفت: هون ما نزل بی بعین الله تعالی، اللَّهُمَّ لَا يَكُونُ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، الهی ان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۵

حَبَسَتْ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَانْقَمْ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ أَنْجَحَ بَرَاءٍ مِنْ فِرْدَوْسِ آسَمَةِ اسْتِ، خدایا (این کشته شدن بچه من) بر تو از بچه ناقه صالح آسانتر نباشد (۱) یعنی همان طور که کشندگان بچه ناقه صالح را هلاک نمودی، کشندگان بچه مرا هم به زودی هلاکشان، نما پس از گذشت مدت کمی در دست مختار قتل عام شدند و نفرین امام آنها را گرفت.

در فصل گذشته نفرین امام را بر ابن جویریة و تمیم ابن حصین و محمد ابن اشعث و عبد الله بن حصین و نفرین حضرت به عمر بن

سعد و مردی که به حضرت جسارت کرده بود و در هنگام به میدان رفتن علی اکبر، نگارش یافت که تکرار نمی شود به آن فصل رجوع شود

۷- عبدالله بن حوزہ تمیمی

۷- عبدالله بن حوزہ تمیمی لشکر به سوی امام با سرعت تمام حرکت کردند در میان آنها عبدالله بن حوزہ تمیمی بود، ندا در داد آیا حسین با شماست؟! کسی جوابش نداد در مرتبه سوم اصحاب گفتند: این حسین است چه کارش داری گفت: ای حسین آتش بر تو مژده باد! امام فرمود: دروغ می گویی من به سوی پروردگار بخشنده و گرامی اطاعت شونده و شفاعت پذیر، رهسپارم، تو که هستی؟ گفت: من ابن حوزہ هستم؛

حضرت دستهایش را چنان، بلند کرد که زیر بغلش دیده شد وقال اللهم حزه إلی النار گفت: خدایا او را به سوی آتش بکش، آن ملعون غضبناک شده اسب خود را به سوی امام حرکت داد؛

در میانه نهری بود (اسب رمید به طوری که) پای ابن حوزہ به رکاب بند شد، اسب

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۶

او را چرخاند پا و ران و ساق پایش قطع شد و تکه تکه گردید فقط طرف دیگر بدنش ماند که به رکاب آویزان بود، اسب او را آنقدر به سنگ و درخت و این طرف و آن طرف کوبید تا مرد لعنه الله.

مسروق بن وائل حضرمی گوید: من در اول قشونی بودم که به جنگ حسین می رفت که شاید سر او را من به ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم وقتی دیدم با ابن حوزہ، چه کرد فمیدم که این اهل بیت در پیش خدا احترام و منزلتی دارند از مردم جدا شدم و گفتم با آنها نمی جنگم تا به آتش روم «۱»

«۸- پس از شهادت اصحاب»

«۸- پس از شهادت اصحاب» پس از به شهادت رسیدن بیشتر اصحاب در روز عاشورا، حضرت دست به محاسنش زد و گفت: غضب خداوند بر یهود آن وقتی بود که، به خدا فرزند قرار دادند، و بر نصاری غضبش شدید شد، هنگامی که خدا را سومی از سه دانستند، و غضب خداوندی هنگامی مجوس را فرا گرفت که به آفتاب و ماه و آتش سجده کردند و داشتند غضبه علی قوم إتفتت کلمتهم علی قتل ابن بنت نبیهم، أما و الله لا أجیهم إلی شیءٍ ممّا یریدون حتّٰی ألقى الله تعالی وأنا مخضب بدمی و شدید شد غضب خدا بر قومی که هم پیمان شدند بر کشتن فرزند دختر پیغمبرشان، آگاه باش به خدا قسم بر هیچیک از خواسته های آنان جواب نخواهم داد تا خدا را در حالی که آغشته به خونم، ملاقات کنم. «۲»

۹- پس از اتمام حجت

۹- پس از اتمام حجت پس از اتمام حجت در روز عاشورا، لشکر ابن سعد همه گفته های حضرتش را تأیید نمودند! فرمود: پس به چه دلیل ریختن خون مرا حلال می دانید؟! جواب دادند همه اینها را که گفتی دانستیم اما به هیچوجه از تو دست بردار نیستیم تا تشنه جان دهی! فأخذ الحسین علیه السلام بطرف لحيته و هو يومئذ ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال:

اشتد غضب الله علی اليهود، حين قالوا عزیر بن الله، و اشتد غضب الله علی النصارى حين قالوا مسیح بن الله، و اشتد غضب الله علی المجوس حين عبدوا النار من دون الله و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا، نبیهم، و اشتد غضب الله علی هذه العصابة الذين یریدون قتلی:

ابن نبیهم خشم خداوند بر یهود آن وقت شدت یافت که گفتند: عزیر پسر خداست، و بر نصاری آن وقت شدید شد که گفتند: مسیح پسر خداست، و بر مجوس آن وقت به شدت خشم گرفت که به آتش عبادت کردند، و بر هر قومی خشم شدت یافت که پیامبر خود را کشتند و خشم خدا بر این دسته آنوقت شدت یافت که (آماده شده اند) مرا به قتل برسانند که پسر پیغمبرشان هستم «۱»

۱۰- حصین بن نمیر

۱۰- حصین بن نمیر امام با جنگیدن زیاد وارد شریعه فرات شد، خواست آب بیاشامد حصین بن نمیر تیری به سوی امام رها کرد بر ران مبارکش نشست، حضرت تیر را کشید و از خون خود گرفته به آسمان پاشید و گفت: یارب إلیک المشتکی من قوم أراقوا دمی از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۴۸
و منعونی من شرب الماء پروردگارا شکایتم را به تو می آورم از دست گروهی که خون مرا ریختند و مرا از آشامیدن آب مانع شدند. «۱»

۱۱- قاتل عبدالله بن حسن

۱۱- قاتل عبدالله بن حسن هنگامی که دست عبدالله بن حسن یازده ساله بریده شده و از پوست آویزان شده بود، او را به سینه خود چسبانید و دستهای مبارکش را بلند کرد و گفت: اللَّهُمَّ مَتِّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا وَ لَا تَرْضِ الْوَلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدُو عَلَيْنَا يَقَاتِلُونَنَا خَدَايَا مَدَتِي بِهَآنْهَا مَهْلَت دَادَةُ، پس پراکنده شان کن پراکنده کردنی، و آنها را بر راههای کوناگون قرار ده (میانشان جدائی افکن) و هیچوقت فرمان روایانشان را از آنها راضی نگردان آنها ما را دعوت کردند که یاریمان نمایند سپس به سوی ما یورش کردند که باما بجنگند! «۲»

۱۲ بعد از تیر سه شعبه

۱۲ بعد از تیر سه شعبه تیر سه شعبه که به قلب مبارکش نشست، گفت: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنِ نَبِيِّ غَيْرِهِ سر به آسمان بلند کرد، خدایا تو می دانی آنها مردی را می کشند که در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او، وجود ندارد «۳»

۱۳- وای بر اینها

۱۳- وای بر اینها بچه شیر خوارش را می بوسید و می گفت: وَ يَلِ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى خَصْمَهُمْ وَای بر اینها روزی که جدت محمد مصطفی، خونخواه تو باشد «۱»

۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد

۱۴- پس از ملاقات با ابن سعد پس از ملاقات با ابن سعد در شب عاشورا و پذیرفته نشدن پیشنهادهای آنحضرت، فرمود: مَالِكُ ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فَرَاشِكَ عَاجِلًا وَ لَا غَفْرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ چه شده بر تو که خدا (کسی را بر تو مسلط کند که ترا) در رختخوابت ذبح کند و در روز برانگیخته شدنت ترا نبخشد «۲»

۱۵- پس از خطبه دوم

۱۵- پس از خطبه دوم پس از خطبه دوم، دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: اَللّٰهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَاَبْعَثْ اِلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَنَىٰ يَوْسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غَلَامًا ثَقِيفًا يَسْقِيهِمْ كَأَسَاءَ مُصْبِرًا فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيرُ خدایا قطرات آسمان را از آنها حبس نما و بر ایشان قحطی مانند قحطی زمان (حضرت) یوسف بفرست، و غلام ثقیف (مختار یا حجاج بن یوسف) را بر آنها مسلط گردان، تا آنها را با شربت مرگ صبر (گردن زدن روی پوست) سیراب نماید، آنها ما را تکذیب کرده و خوارمان ساختند، توئی پروردگار ما و برتوست اتکال ما (تکیه گاه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۰

ما توئی) و پایان راه به سوی توست. «۱»

۱۶- زرعۀ بن شریک

۱۶- زرعۀ بن شریک مردی به نام زرعۀ (بن شریک (تمیمی) از قبیله ابان بن دارم، تیری به سوی امام روانه ساخت، به زیر چانه یا دهان مبارک اصابت کرد حضرت گفت: اَللّٰهُمَّ اَظْمِئْهُ اَللّٰهُمَّ اَظْمِئْهُ خدایا او را تشنه کن خدایا او را تشنه کن. «۲» در حالات این شخص بعد از کربلاء، نوشته اند که از حرارت شکم و برودت پشت فریاد میزد، و هر چه وسایل گرما و سرما را برایش می آوردند فایده نمی کرد و جیغ می کشید و می گفت: أَسْقُونِي أَهْلَكُنِي الْعَطَشُ مرا سیراب کنید تشنگی مرا هلاک نمود. آنقدر برایش آب و شیر و آرد گندم بریان می دادند شاید تشنگی او را کاهش دهد، هر چه بیشتر می خورد بیشتر تشنه می شد، در آخر شکمش همانند شکم شتر ترکید و به آتش دوزخ واصل شد «۳»

۱۷- عبد الرحمن ازدی

۱۷- عبد الرحمن ازدی مردی به نام عبد الرحمن ازدی نیز به سوی امام تیری روانه ساخت و حضرت براو با این جملات نفرین کرد: اَللّٰهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا خدایا او را تشنه بمیران و هیچوقت او را نبخش «۱» او هم به سرنوشت زرعۀ گرفتار گشت

۱۸- تیری به صورت

۱۸- تیری به صورت مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب گوید: من با حسین بودم روزی که کشته شد، تیری به صورتش زدند فرمود: ای مسلم دستهایت را زیر خون من بگیر! وقتی که پر شد، فرمود: بریز به دست من! ریختم، آن را به آسمان پاشید و گفت: اَللّٰهُمَّ اطْلُبْ بِدَمِ ابْنِ نَبِيِّكَ خدایا انتقام خون پسر پیغمبرت را بگیر! مسلم گوید: قطره ای از آن خون به زمین برنگشت

۱۹- مالک بن یسر

۱۹- مالک بن یسر امام علیه السلام هنگامی که به حالت ضعف رسید و هر که می آمد و حال او را می دید، برمی گشت تا اینکه مردی به نام مالک بن یسر از قبیله بنی کنده آمد به امام دشنام داد و با شمشیر بر سر آنحضرت زد، کلاه پراز خون گشت فرمود: «لَا أَكَلْتُ بَيْمِيْنَكَ وَ لَا شَرِبْتُ وَ حَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِيْنَ» بادست راست (که مرا زدی، هیچوقت)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۲

نخوری و نیشامی و خداوند ترا با ستمگران محشور نماید کلاه را انداخت و کلاه دیگری بر سر گذاشت و عمامه بر روی آن بست؛ مرد کندی آمد آن کلاه که از خز درست شده بود، را برداشت، وقتی که به خانه اش برگشت آن را به زنش ام عبدالله داد بشوید (زن هرچه شست دید خون از بین نمی رود! پیش شوهرش آمد و از او جریان را جویا شد؟ شوهر مواقع را شرح داد) زن رو به او

کرد و گفت: آیا لباس پسر پیغمبر را غارت کرده و به خانه من می آوری؟! از من دور شو خداوند قبرت را پر از آتش کند، از دستان آن شخص در زمستان خون می ریخت و در تابستان مانند چوب، خشک می شد، با فقر و نداری زندگی کرد. «۱»

أبو سهل قطان از ابن عیینة نقل می کند که: من دو نفر از قاتلان حسین (علیه السلام) را دیدم (با بدترین حال مرد، یکی آلت رجولیتش آن قدر بلند شده و بی آبرو گشت که حتی هرچه می پوشش می داد باز بیرون بود!، دومی آن قدر مشک آب را سر می کشید، سیراب نمی شد. این شخص در روز عاشورا دید که حضرت دستهایش را پر از آب کرده می خواهد بیاشامد، تیری به سوی امام انداخت و آب را ریخت و دستان مبارکش مجروح شد فرمود: لا أرواك الله من الماء في دنيائك و لا في آخرتك خداوند در دنیا و آخرت سیرایت نکند. «۲»

«ملاقات امام با ابن سعد»

«ملاقات امام با ابن سعد» هنگامی که امام مشاهده نمود قشون ابن زیاد پشت سرهم به دشت کربلا سرازیر و به یاری ابن سعد می شتابند و آن دشت آکنده از بلا را پر نموده اند، کسی را به سوی ابن سعد فرستاد که می خواهم با تو ملاقات نمایم. شبی باهم نشستیم و به طور خصوصی، گفتگوی زیاد کردند.

این جلسه با درخواست امام تشکیل شد (دقت کنید) مذاکرات محرمانه طرفین خیلی طول کشید «۱» دو بار یا سه بار دیگر هم جلسه سری تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد تا به نتیجه مطلوب برسد.

در اینجا چند مطلب مسلم است.

- ۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین علیه السلام شروع شد.
 - ۲- امام با علاقه شدید، مذاکرات را دنبال کرد و از این رو سه یا چهار بار، جلسه سری تشکیل داد.
 - ۳- طرفین از نتیجه مذاکرات راضی بودند.
 - ۴- در این جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام بقدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی از خود نشان داد که سرانجام مذاکرات نتیجه مثبت داد. به خلاصه جلسات توجه فرمائید.
- ۱- امام کسی را به طرف او فرستاد که می خواهم با تو صحبتی داشته باشم، ابن سعد قبول نموده شبی باهم گرد آمدند و به طور خصوصی مذاکره زیاد نمودند در خاتمه مجلس امام پیشنهادهای خود را به عمر بن سعد ارائه داد؛
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۴

عمر بن سعد پیشنهاد امام را پذیرفته و از نتیجه مذاکرات خوشحال بود؛ به خیمه اش برگشت و خلاصه مذاکرات را بدینگونه برای عبیدالله بن زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

أما بعد فإن الله قد أطفأ النائرة، و جمع الكلمة، و أصلح أمر هذه الأمة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو يسير إلى ثغر من الثغور، فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم، أو أن يأتي أمير المؤمنين يزيد فيضع يده في يده فيري فيما بينه و بين رأيه، وفي هذا لك رضی و للأمة صلاح «۱»

. اما بعد خداوند آتش (جنگ) خاموش کرد و خواسته طرفین را برآورده ساخت، و کار مسلمانها را اصلاح نمود، اینک حسین به من قول داده است که (اگر اجازه دهیم به جائی که از آنجا آمده است برگردد، یا به یکی از سرحدات برود، و فردی از افراد مسلمانها باشد، هر ضرر یا خیری به آنها متوجه شود شریک آنها باشد، یا دستش را به دست یزید گذارد هر تصمیمی گرفت، بپذیرد پس رضایت تو و صلاح امت در آنست «۲»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۶

پیشنهاد امام بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت:

«ما أُراني إِلَّا مُحَلَّ سبيله يذهب حيث يشاء» (۱)

رأی من این است که او را آزاد بگذارم هر جا خواست برود؛ ولی شمر او را از این رأی منصرف کرد. (۲)
می‌بینیم امام علیه السلام با هر وسیله‌ای ممکن می‌خواست کارها را فیصله داده و آنگونه که به صلاح اسلام و مسلمانها است خاتمه دهد و از آن ورطه هولناک خود و اهل بیت را برهاند اما دژخیمان جز بیعت و یا کشته شدن به چیز دیگری رضایت نمی‌دادند که ندادند.

۲- عمرو بن قرظۀ انصاری را فرستاد و به ابن سعد پیغام داد که شبانگاه در میان دو

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۷

لشکر همدیگر را ملاقات کنند؛

در موعد مقرر هر دوی آنها با بیست سوار بیرون آمدند حضرت دستور داد سواره‌ها دور تر بایستند، فقط برادرش عباس و پسرش علی اکبر با او باشند ابن سعد هم همین کار را کرد پسرش حفص و غلامش با او ماندند.

امام فرمود: یابن سعد أتقاتلنی أما تتقی الله الذی إلیه معادک، فأنابن من قد علمت ألا تكون معی و تدع هؤلاء فإنه أقرب إلی الله تعالی؟ قال: عمر بن سعد: أخاف أن تهدم داری! قال الحسین: أنا أبینها لک! فقال: أخاف أن تؤخذ ضیعتی قال علیه السلام أن أخلف علیک خیراً منها، من مالی بالحجاز (۱) و یروی أنه قال لعمر: أعطیک البغیة و کانت عظیمه فیها نخل و زرع کثیر، دفع فیها ألف ألف دینار فلم یبعها منه، فقال ابن سعد إن لی بالكوفة عیالاً و أخاف علیهم من ابن زیاد القتل فلما آیس منه الحسین علیه السلام قام و هو یقول: مالک ذبحک الله علی فراشک عاجلاً و لا غفر لک یوم حشرک، فوالله إنی لأرجو أن لا تأکل من برّ العراق إلا سیراً، قال ابن سعد مستهزئاً: فی الشّعیر کفایه ای پسر سعد آیا با من می جنگی؟ آیا از خدائی که برگشت تو به سوی اوست، نمی ترسی؟! و می دانی که من فرزند کیستم؟ چرا اینها را ترک کرده با همراه من نمی شوی؟

گفت: می ترسم خانه ام را ویران کنند فرمود: آن را برایت بنا می کنم. گفت: می ترسم زمینهای کشاورزی ام را بگیرند! فرمود: من از مال خودم که در حجاز دارم، بهتر از آنها را برایت جایگزین می کنم؛ در روایت دیگر هست که فرمود: من (ملک) بغیة را که ملکیت بزرگ و پر از درخت خرما و زراعت زیاد دارد (حتی معاویه آن ملک را به هزار هزار دینار خواست و حضرت نداد) را، برایت می دهم؛

گفت: من در کوفه عیالات زیاد دارم از شرّ ابن زیاد برایشان می ترسم. وقتی که امام از او مأیوس شد در حالی که می گفت: بر تو چه شده است خداوند هر چه زودتر،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۵۸

ترا در رختخواب سرببرد و در روز رستاخیزت، ترا نبخشد، به خدا قسم من امید وارم از گندم عراق نخوری و نصیبت نگردد مگر اندکی! ابن سعد بعنوان استهزاء گفت: جوی عراق برایم بس است. (۱)

۳- سپس فرمود: ثم قال: این عمر بن سعد؟ ادعوا لی عمر! فدعی له، و کان کارهاً لا یحب أن یأتیة فقال: یا عمر أنت تقتلنی؟ تزعم أن یولیّک الدّعی بن الدّعی بلاد الرّی و جرجان، و الله لا تنهنا بذالک أبداً، عهد معهود، فاصنع ما أنت صانع، فإنک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخره، و لکائی برأسک علی قصبه قد نصب بالكوفة، یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضاً بینهم. فاغتاظ عمر من کلامه، ثم صرف بوجهه عنه و نادى بأصحابه:

ما تنتظرون به؟ احمّلوا بأجمعکم إثمای أکلّه واحده، ثم إن الحسین دعا بفرس رسول الله المرتجز فرکبه و عبأ أصحابه. عمر بن سعد

کجاست او را صدا زنید، عمر نمی‌خواست پیش امام آید (بناچار آمد) حضرت به او گفت: آیا تو مرا می‌کشی؟! و گمان می‌کنی دعای پسر دعی (عبیدالله بن زیاد) ترا به شهرهای ری و گرگان استاندار بفرستد! به خدا قسم ابداً آرامش نه خواهی دید (وبه آرزوهایت نمیرسی) این عهدی است که به ما رسیده است، هرکاری دلت می‌خواهد بکن (اما بدان) بعد از من نه در دنیا و نه در آخرت، روی شادی را نخواهی دید و کأَنَّهُ (به یقین) می‌بینم که سر ترا در کوفه بر نی، نصب کرده‌اند و بچه‌ها آن را با سنگها می‌زنند و اسباب بازی خود قرار داده‌اند! عمر از این حرف امام عصبانی شده رو گردانده و به یاران خود فریاد زد منتظر چه هستید؟ همگی به او حمله کنید، او به اندازه یک لقمه است (هرچه زودتر از میان بردارید) سپس امام اسب مرتجز رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۵۹

سوار شد واصحابش را آماده کارزار نمود. ۱

«خطبه های امام»

اشاره

«خطبه های امام» از کتابهای تاریخ چنین استفاده می شود که امام در کربلا با مناسبتهای مختلف خطبه هائی ایراد فرموده است که به ذکر تعدادی از آنها می پردازیم.

۱- در روز تاسوعا برای اصحاب خود؛

۲- شب عاشورا باز برای اصحاب؛

۳- خطبه های متعدد روز عاشورا که مورد نظر ما آوردن، آن خطبه هاست

۱- در مقابل لشکر

۱- در مقابل لشکر امام آمد تا در مقابل لشکر ایستاد به صفهای مانند سیل آنها نگاه می کرد و به عمر بن سعد نظری انداخت که در میان بزرگان کوفه ایستاده بود، چنین آغاز سخن کرد:

ستایش خدائی را است که دنیا را آفرید و آن را خانه فانی و از بین رونده قرار داد، دوستداران خود را به حالی بعد از حالی می گرداند، پس فریب خورده کسی است، گول آن (دنیای فانی) را بخورد، و شقی کسی است که دنیا او را به گرفتاری افکند، پس (آگاه باشید که) این دنیا شما را نفریبد، هرکس به او اعتماد کرده و پناهنده شود، امید او را قطع می کند و هرکس به او طمع ببندد، محرومش سازد، و من می بینم در اینجا برای کاری گرد هم آمده اید که خدا را به غضب آورده و روی گرامی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۶۰

اش را از شما گردانده است، بلایش را بر شما فرود آورده و شما را از رحمت خود دور کرده است؛

پس چه خوب خدائی است خدای ما و چه بد بنده اید شما! به فرمانبرداری اعتراف کردید، وبه محمد فرستاده او ایمان آوردید سپس به سوی عترت و ذریّه او لشکر کشی کردید که می خواهید آنها را به قتل برسانید، به طور یقین شیطان شما را وسوسه کرده و خدای بزرگ را از یاد برده اید، پس نابود شوید و آنچه را که می خواهید اِنَّا لِلّٰه و اِنَّا اِلَیْهِ راجعون اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان کافر شدند، پس دوری از رحمت خدا بر گروه ستمگران است.

عمر گفت: وای بر شما با او سخن نگوئید، او پسر پدرش است (بیان سحرآمیز دارد) به خدا قسم اگر تمام روز را بایستد و سخن

گوید خسته نمی شود، با او حرف نزنید!

شمر جلو آمد و گفت: ای حسین این حرفها چیست که می گویی؟ منظورت را به ما بفهمان تا بفهمیم فرمود: من می گویم از خدا بترسید و مرا نکشید، کشتن من بر شما حلال نیست و بی احترامی من بر شما جایز نیست، من فرزند پیغمبر شمایم و خدیجه زن پیامبران جده من است و شاید این حدیث پیغمبرتان به شما رسیده است که (درباره من و برادرم فرمود: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة حسن و حسین سروران جوانان بهشتند «۱»)

۲- سوار بر شتر

۲- سوار بر شتر امام مرکبش را خواست و سوار آن شده با صدای بلند فرمود: ای اهل عراق (بیشترشان صدای امام را می شنیدند) به سخنانم گوش فرادهید و شتاب نکنید تا بر شما نصیحت کنم، اگر قبول نکردید آن وقت تصمیم خود را بگیرید تا کارتان برایتان ملال آور نشود.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۱

سپس ستایش خدا را به جا آورده و خدا را به شایستگی ثنا گفت و به پیغمبر و ملائکه و سایر انبیا درود فرستاد، (راوی گوید: کسی قبل و بعد از او، مانند او با بلاغت تمام سخن نه گفته است.

سپس فرمود: به نسب من بنگرید ببینید من کیم، بعد از آن به وجدان خود رجوع کنید و آن را مذمت نمایید و ببینید آیا به صلاح است کشتن و دریدن حرمت من؟

آیا من فرزند پیامبر و فرزند پسر عم و صبی او نیستم؟! (آیا من فرزند) نخستین ایمان آورنده به رسول و بر آنچه که او از نزد خدا آورده است، نیستم؟ آیا حمزه سید شهدا عمویم نیست؟! آیا «جعفر» پرواز کننده با دو بال در بهشت، عموی من نیست آیا سخن رسول خدا در باره من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ اگر حرف حق مرا پذیرفتید که، به خدا قسم از آن روزی که دانسته ام خداوند دروغگویان را به غضب خود گرفتار می کند، عمداً دروغ نه گفته ام! و اگر مرا تکذیب کردید (وبه گفته های من باور نه کردید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید برای شما می گویند.

از جابر بن عبدالله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال کنید، آنها به شما خبر می دهند که این حرفها را درباره من و برادرم از رسول خدا شنیده اند، آیا این سخنان رسول خدا، شما را از کشتن من باز نمی دارد؟!)

شمر گفت: هر کس گفته های ترا (باور کند و) بفهمد، خدا را به زبان می پرستد یعنی هیچ کس از گفته های سر در نمی آورد! حبیب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا سوگند من می بینم که تو خدا را با هفتاد زبان می پرستی و شهادت می دهی در این سخت صادقی و خداوند بر دلت مهر زده است (سخنان حسین علیه السلام را امثال تو نمی فهمد).

سپس امام به آنها فرمود: اگر در این باره شک دارید! آیا در این هم شک دارید که من

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۲

فرزند دختر پیغمبرتان هستم؟! به خدا قسم در میان مغرب و مشرق و در میان شما غیر از من فرزند پیغمبری وجود ندارد، وای بر شما آیا مرا به خاطر خون کسی را که از شما کشته ام، می خواهید بکشید؟! یا مالی از شما برباد داده ام و یا حق قصاصی را از من مطالبه می نمایید؟! هیچ کس در پاسخ امام، حرفی نزد؛

امام ندا در داد ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث ای یزید بن حارث آیا شما ننوشته بودید که باغات ما در حال بار دادن و به ثمر رسیدن است، پس بیا به سوی لشکری که آماده اجرای فرمان شماست؟ قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم

تو چه می گوئی (اگر می خواهی سالم بمانی) بر حکم پسر عمویت (یزید) گردن نه آنها آنطور که دوست داری با تو مدا را می کنند! حضرت فرمود: لا والله لا أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل، و لا أُقِرُّ لکم إقرار العبید نه به خدا قسم مانند ذلیلان بر شما دست نمی دهم، و مانند بردگان اقرار بر بندگی نمی کنم! سپس ندا در داد ای بندگان خدا من به خدا پناه می برم که مرا سنگسار نمایید، و بر خدای خودم و خدای شما پناه می برم از تمامی متکبر و ستم پیشه.

سپس شتر خود را خواباند و به عقبه بن سمعان دستور داد آن را ببندد. لشکریان با ازدحام به سوی امام حرکت کردند. «۱»

۳- تکیه به شمشیر

۳- تکیه به شمشیر ثم وثب الحسين متوکلًا على سيفه، فنادی بأعلا صوته،

فقال أنشدكم الله هل تعرفوني؟ قالوا: نعم أنت ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسبطه،

قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدی رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قالوا: أَللّهم نعم،

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۳

قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أمی فاطمة بنت محمد، قالوا: أَللّهم نعم،

قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أبی علی بن أبی طالب علیه السلام؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدتی

خدیجه بنت خویلد أول نساء هذه الأمة إسلاماً؟

قالوا أَللّهم نعم.

قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن سید الشهداء حمزة عمّ أبی؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال:

فأنشدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطیار فی الجنة عمی؟ قالوا أَللّهم نعم، قال:

فأنشدكم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله و أنا متقلّده؟ قالوا: أَللّهم نعم، قال:

فأنشدكم الله هل تعلمون أن علیاً أولهم إسلاماً و أعلمهم علماً و أعظمهم حِلماً و آله ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: أَللّهم نعم،

قال: فبم تستحلّون دمی؟ وأبی الذائد عن الحوض غداً یذود عنه رجالاً كما یذاد البعیر الصّادر عن الماء، و لواء الحمد فی ید (ی)

جدی يوم القيامة،

قالوا قد علمنا ذالك كلّه و نحن غیر تارکیك حتّی تذوق الموت عطشاً.

فأخذ الحسين علیه السلام بطرف لحيته و هو يومئذ ابن سبع و خمسين سنه ثم قال: اشتدّ غضب الله على اليهود حين قالوا: عزیر بن الله،

واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا: المسيح بن الله، و اشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النّار من دون الله، و اشتد

غضب الله على قوم قتلوا نبيهم، و اشتدّ غضب الله على هذه العصابة الذين يريدون قتل ابن نبيهم سپس امام حسين علیه السلام تکیه

بر شمشیر خود نموده پس گفت:

شمارا به خدا! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: بلی به خدا، تو پسر دختر پیغمبر و نوه اویی، فرمود:

شمارا به خدا آیا می دانید که پدر بزرگ من رسول خدا است؟

گفتند: بلی به خدا قسم،

شمارا به خدا آیا می دانید فاطمه دخت محمد مادر من است؟! گفتند: بلی به خدا،

شمارا به خدا آیا می دانید پدر من علی بن ابی طالب علیهما السلام است؟

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۴

بلی به خدا قسم.

شما را به خدا آیا می‌دانید مادر بزرگ من، خدیجه دختر خویلد، نخستین زنی که اسلام آورد، است؟
بلی قسم به خدا.

شمارا به خدا آیا می‌دانید سید شهداء حمزه عموی پدرم است؟

خدا میداند بلی

پس شمارا به خدا آیا جعفر پرواز کننده در بهشت عموی من است؟
خدا می‌داند بلی.

پس شمارا به خدا آیا این شمشیر رسول خدا است که من به کمر بسته‌ام؟!
خدا می‌داند بلی.

پس شمارا به خدا آیا می‌دانید این عمامه رسول خدا است که بر سر گذاشته‌ام؟!
بلی به خدا.

پس شمارا به خدا آیا میدانید علی، نخستین اسلام آورنده و از نظر علم داناتر و از جهت حلم بزرگتر است و او ولی تمام مردان مؤمن و زنان مؤمنه است؟!
بلی بخدا سوگند.

پس به چه دلیل ریختن خون مرا حلال کردید در حالی که پدرم دور کننده مردانی است از حوض (کوثر)، مانند دور کردن شتر تشنه از آب، و در حالی که لواء حمد در دست جدم است در روز قیامت.
گفتند: همه اینها صحیح (و صحت تمامی گفته هایت را) می‌دانیم (با این وصف) از تو دست بردار نیستیم تا (تلخی) مرگ را (با لب) تشنه بجوشی.

پس امام حسین که پنجاه و هفت سال داشت، قسمتی از ریش (مبارکش) را گرفت سپس گفت: غضب خدا بر یهود شدت گرفت به خاطر اینکه گفتند: عزیر پسر خداست، و غضب او بر نصاری زمانی شدت یافت گفتند: (عیسی) مسیح پسر از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۵

خداست، و غضب خدا مجوس را زمانی فرا گرفت که به غیر از خدا به آتش ستایش نمودند، و غضب او گروهی را زمانی به شدت فرا گرفت که پیغمبر خود را به قتل رساندند، و غضب خدا بر این گروه (حاضرین در کربلاء و دستور دهندگان آنها) زمانی شدت یافت که به کشتن فرزند پیغمبرشان، تصمیم گرفتند. «۱»

۴- بالای اسب

۴- بالای اسب لما استکف النّیاس بالحسین علیه السلام ركب فرسه و استنصت النّیاس فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: تبا لكم أيّها الجماعة و ترحاً، و يؤساً لكم و تمساً حين استصرختمونا و لهین، فأصرخناكم موجفین، فشخذتم علينا سیفاً كان فی أیدینا، و حششتم علينا ناراً أضرمناها علی عدوّكم و عدونا فأصبحتم ألباً علی أولیائكم، ویداً لأعدائكم، من غیر عدل أفشوه فیکم، و لا أمل أصبح لكم فیهم، و لا ذنب كان ممّا إلیکم- فهلّا لكم الولیات- اذ کرهتمونا و السّیف مشیم، و الجأش طامن، و الزّأی لم یستحصف، و لکنکم استسرعتم إلی بیعتنا کطیره الدّبی «۲»، و تهافتتم إلیها کتهافت الفراش ثم نقضتموها سفهاً و ضلّلاً، بعداً و سحفاً لطواغیت هذه الأمّة، و بقیّة الأحزاب، و نبذوا کتاب، و مطفی السّین، و مواخی المستهزئین، المذین جعلوا القرآن عضین، و عصاء الأمم، و ملحق العهره بالنّسب، لبئس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله علیهم، و فی العذاب خالدون.

أَفَهَؤْلَاءَ تَعْضُدُونَ؟ وَ عَنَّا تَتَخَذُلُونَ؟ أَجَلُ وَاللَّهِ الْخَذْلُ فَيْكُم مَعْرُوفٌ، نَبَتٌ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ تَأْزُرْتُ عَلَيْهِ عُرُوقَكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجَرٍ لِلنَّازِرِ، وَأَكْلَهُ لِلْغَاصِبِ أَلَا لَعْنَهُ
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۶

اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا.
ألا- و إِنَّ الدَّعَىٰ بِنِ الدَّعَىٰ قَدْ تَرَكْنِي بَيْنَ السَّيْلَةِ وَ الدَّلَّةِ، وَ هِيَهَاتَ لَهُ ذَالِكُ، هِيَهَاتَ مَتَى الدَّلَّةُ! أَيْبَى اللَّهِ ذَالِكُ وَ رَسُولُهُ وَآمُونُونَ، وَ جَدُود طَهْرَتْ، وَ حَجُور طَابَتْ، أَنْ نَوْثِرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكَرَامِ، أَلَا وَ إِنِّي زَاخِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قَلَمِ الْعَدَدِ وَ كَثْرَةِ الْعَدُوِّ، وَ خَذْلَةُ النَّاصِرِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا** وَ إِن نُهَزِمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَ

هنگامی که مردم اطراف امام را گرفتند سوار براسب شده و آنها را امر به سکوت نمود، پس حمد و ستایش خدا را بجا آورد سپس گفت: ای جماعت! اندوه و تباهی و نابودی و فقر و هلاکت، بر شما باد

با سرگشتگی و اندوه شدید از ما یاری خواستید، ما هم باترس شدید و علاقه تمام به شما جواب مساعد دادیم، پس شما آتشی را که برای دشمن مشترکمان روشن کرده بودیم، متوجه ما ساختید (و در نتیجه) از دوستان دست برداشته و یاور دشمنانان گشتید بدون اینکه در میان شما عدلی را برقرار کند یا امیدی که شما به آنها داشته باشید و یا اینکه گناهی از ما سرزند و مستوجب این کیفر بوده باشیم.

وای بر شما (گرفتاریها بر شما باد) پس وقتی از ما کراهت داشتید (یا بد دل، بودید) و شمشیرها در غلاف و حرکت خاموش و نظرات اشخاص سنجیده نشده بود، چرا مانند مورچه های کوچک، طوری در بیعت ما شتاب کردید و مانند پشه ها به سوی ما هجوم آوردید، سپس آن را با سفاقت و گمراهی شکستید؟!

دوری و نابودی باد بر گردنکشان این امت که بازماندگان گروههای پیشین و دور اندازندگان کتاب (خدا) و خاموش کنندگان سنتها و برادران استهزاء کنندگانند.

کسانی که قرآن را به میل خود پاره پاره کردند و نافرمانان اُمتهای بیگانه را بر خود و بر نسب خود چسبانند (یعنی معاویه زیاد بن ابیه را به برادری خود پذیرفت، و با
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۷

شهادت یک قهوه چی شهر طائف به نام ابی مریم سلولی که خود تعلیم داده بود، او را برادر خود و پسر ابی سفیان قرار داد، همچون ناکسانی را برما ترجیح دادید و بیعت ما را شکستید)

چه بد است این کارهای آنها که با دست خود آماده کرده اند و با این عمل ناشایست خود خداوند بر آنها غضب کرد و در عذاب دائمی خواهند بود (و خواهند سوخت آیا به این جور آدمها کمک می کنید؟! و از ما دست بر می دارید؟ بلی به خدا قسم بیوفائی در میان شما رایج است! و بر آن، ریشه های شما محکم شده و رگهای شما پیوند یافته است پس در اثر این کارها درختی بد منظر، و لقمه هر غاصبی هستید، لعنت خدا بر ستمگران و بیعت شکنان آنانکه سوگنهای محکم خود را شکستند، در حالی که خدا را در هر حال کفیل خود قرار داده بودید (یعنی در هنگام بیعت هم قسم یاد کردید و هم خدا را شاهد گرفتید که بر ما خیانت نکنید، اما چه زود این سوگندها و کفالت الهی را فراموش کرده و از یاد بردید)

آگاه باشید! چسبیده شده و پسر چسبیده شده ناحق (یعنی عبیدالله بن زیاد) مرا در میان (دو دندان تیز) شمشیر کشی (و عزّت)، و خواری و ذلّت (یعنی بیعت) قرار داده است و ابداً به این آرزو نخواهد رسید که از من بیعت گیرد، هیئات از من ذلت و خواری؛ چون خداوند ذلت را بر رسول و مؤمنین و بر نیاکان پاک و دامنهای پاکیزه اِبا کرده است (حرام نموده است) که مردن با خفت و

پیروی از لئیمان را بر شهید شدن با عزت، ترجیح داده (و مقدم بداریم)؛

آگاه شوید من با این گروه همخون و اصحاب وفادار، و با کمی نفرت، و زیادی دشمن و بیوفائی یارانشان خواهم جنگید. سپس امام به این شعر فروغ بن مسیک مرادی که در روز پیکار با قبیله همدان سروده است، تمثل جست
اگر دشمن را گریزاندیم از قدیم این کاره بودیم و اگر شکست خوردیم برای ما جای
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۸

تویخ و ملامت نیست چون نتیجه جنگ این است. «۱»

این خطبه را با تغییراتی در مناقب ابن شهر آشوب و کتاب تحف العقول ص ۲۴۰ و کتاب اللهوف سید ابن طاووس ص ۸۵-۸۸ آورده‌اند و ضمناً شعر بالا در لاهوف ۸ بیت و در سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۸۲ در بیتهای زیاد و با لفظهای متفاوت ذکر کرده‌اند

«خونهای که برنگشت»

اشاره

«خونهای که برنگشت» در واقعه کربلاء امام در چند مورد مشت خود را با خون پُر نمود و به آسمان انداخت، و هیچیک از آن خونها به زمین برنگشت ملائکان آسمان آنها را گرفته و برای سند زنده، نگهداشته‌اند تا در روز رستاخیز به دادگاه حق حاضر کرده و ستمکاران دشت نینوا را به پای میز محاکمه بکشاند

۱- خون علی اکبر علیه السلام

۱- خون علی اکبر علیه السلام ثم أخذ بكفه من دمه الطاهر و رمى به نحو السماء فلم يسقط منه قطرة سپس يك مشت از خون پاک او گرفته و به آسمان پاشید، قطره‌ای از آن به زمین برنگشت و در این باره در ضمن زیارتش آمده است.
بأبي أنت و أمي من مذبح و مقتول من غير جرم، بأبي و أمي دمك المرتقى به إلى حبيب الله، بأبي أنت و أمي من مقدم بين يدي أبيك، يحسبك و يبكي عليك محتذاً عليك قلبه، يرفع دمك إلى عنان السماء لا يرجع منه
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۶۹
قطرة و لا تسكن عليك من أبيك زفرة «۱»

۲- خون علی اصغر علیه السلام

۲- خون علی اصغر علیه السلام بچه شیرخواره‌اش علی اصغر «۲» یا عبدالله (که مادرش رباب بود) را خواست و در دامن گذاشته او را می‌بوسید «۳» و می‌گفت: از رحمت خدادور باد این قوم، اگر جدت محمد مصطفی خونخواه تو باشد «۴» سپس او را به سوی لشکر آورد و برایش آب خواست، حمله بن کاهل اسدی تیری انداخت و گلویش را برید فتلقي الحسين الدم بكفه و رمى به نحو السماء. خون او را در کف خود گرفته و به آسمان انداخت.
قال ابو جعفر الباقر عليه السلام: فلم يسقط من ذلك الدم قطرة إلى الأرض امام باقر علیه السلام
از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۰
می‌فرماید: قطره‌ای از آن به زمین فرود نیامد «۱».

در این باره حَیَّه بن الحسن علیه السلام می‌فرماید: السَّلامُ علی عبدِالله الرِّضیع المرمی الصریع المتشحط دماً والمصعد بدمه الی السَّیِّماء المذبوح بالسَّهم فی حجر أبیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الأسدی وذویه سلام بر عبدالله شیر خوار با تیر پرتاب شده افتاد و برخون خود غلتید، و خونش به آسمان رفت بوسیله تیر در دامن پدرش ذبح گردید.
از رحمت خدا دور باد تیرانداز او حرمله بن کاهل اسدی و همدستانش. «۲»

۳- خون امام علیه السلام

۳- خون امام علیه السلام هنگامی که از جنگ ناتوان شد، ایستاد تا کمی استراحت نماید مردی سنگی را به پیشانی مبارکش زد، خون سرازیر شد لباسش را گرفت، تا خون را از چشمش تمیز کند تیری سه شعبه آمد و بر قلبش نشست و گفت: بسم الله و بالله و علی مَلِئَهُ رسول الله پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو میدانی آنها مردی را می‌کشند که در روی زمین فرزند پیغمبری غیر از او وجود ندارد.
سپس تیر را از پشت در آورد و خون مانند ناودان می‌ریخت «۳» و دستهارا زیر زخم از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۱

گرفت و پر از خون نمود و به سوی آسمان انداخت و گفت: تحمل این زخمها در راه خدا، برایم آسان است فلم یسقط من ذالک الدَّم قطره إلى الأرض، ثم وضعها ثانیاً فلما امتلأت لطح به رأسه و وجهه ولحیته و قال: هكذا أكون حتى ألقى الله و جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا مخضوب بدمی و أقول: یا جد قتلنی فلان وفلان قطره‌ای از آن خون به زمین بر نگشت، بار دوم دستهایش را پر کرد و به سر و صورت و ریشش مالید و گفت: با این حال خواهم ماند تا خدا و رسول خدا را ملاقات نمایم و بگویم:
ای جد مرا فلان و فلانی کشت (و به شهادت رسانید) «۱».

مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند: من روزی که حسین علیه السلام شهید شد با او بودم، تیری به صورتش اصابت کرد فرمود: ای مسلم دستت را زیر خون بگیر وقتی که پر شد گفت: بریز به دست من، به دستش ریختم فنفع بهما إلى السَّیِّماء و قال اللَّهُم اطلب بدم ابن نبیک قال مسلم: فما وقع منه إلى الأرض قطره پس خون آن دو دست را به آسمان انداخت و گفت: خدایا انتقام فرزند پیامبرت را بگیر،! مسلم کوید: قطره‌ای از آن خون به زمین بر نگشت. «۲»

«گریه افلاک بر فرزند لولای»

اشاره

«گریه افلاک بر فرزند لولاک» بنا به روایات زیاد: در شهادت پنجمین و آخرین نفر آل عبا ۷ در روز عاشورا، جریانهای غیر عادی و تحولات بهت آور زیادی پیش آمد که شمردن و نقل روایت آنها، کتاب مستقل می‌خواهد، هر کس طالب تفصیل باشد به کتابهای مربوطه، از قبیل مقاتل و تاریخ فراوان شیعه و سنی مراجعه نماید چون کتابهای اهل سنت با آن از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۲

همه شاید که پشت سر گذاشته است، مشحون از فضائل و مناقب اهل بیت: است یعنی یکی از اعجازها و توجهات خداوند در باره آن خاندان، همین مسئله است؛ با آن ممنوعیتهای تدوین احادیث و خشونت‌های خلفای اموی و عباسی و علمای کذائی وو .. باز هزاران مدح و منقبت در کتابهای فریقین در باره اهل بیت: به دست ما رسیده است و در این مورد کتابهای فراوانی نیز تدوین و تألیف گردیده است. از قبیل؛

تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۹؛ الخصائص الكبرى: ج ۲ ص ۱۲۶؛ الخطط المقریبه؛ ج ۲ ص ۲۸۹؛ تذکره الخواص: ص ۱۵۵؛ المقتل للخوارزمی: ج ۲ ص ۹۰؛ الإتحاف بحب الأشراف: ص ۲۴ تهذیب التهذیب؛ ج ۲ ص ۳۵۴؛ الصّواعق المحرقة: ص ۱۱۶؛ تاریخ الخلفاء: ص ۱۳۸؛ الکواکب الدّرّیّه: ج ۱ ص ۵۶ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۹۷؛ عقد الفرید: ج ۲ ص ۳۱۵ و ینابیع الموده و غیر اینها که شمردن آنها به طول می انجامد

«آسمان خون گریست و خون بارید»

«آسمان خون گریست و خون بارید» در سوره مبارکه دخان بعد از بیان هلاکت فرعونیان می فرماید: فما بکت علیهم السّماء و الأرض و ما کانوا منظرین پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلت داده شد «۱» در میان عرب معمول است هنگامی که اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده، بیان نمایند می گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند؛ از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۳

یا: اهل آسمان و زمین برای مؤمنان و مقربان در گاه خداوند، می گریند؛ یا: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگر گونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب)، خود نمائی می کند.

و گریه نکردن آسمان و زمین، بر نقطه مقابل آنها ممکن است کنایه از حقارت و کم ارزش بودن وجود آنان باشد چون در مرگ «تبهکاران» نه چشم فلک گریان، و نه خاطر خورشید «پژمان» می گردد در واقع آنها موجودات خبیثی بودند که گوئی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان، از عالم هستی در گذشتند، کسی جای خالی آنها را، احساس نکرد نه در صحنه زمین نه بر پهنه آسمان، و نه در اعماق دل انسانها، و به همین دلیل هیچ موجودی قطره اشکی بر مرگ آنها فرو نریخت و گریبان چاک نکرد.

اما در باره نخبگان جهان بشریت می بینیم پس از گذشت قرن‌ها و سالیان دراز، نه تنها فراموش نشده‌اند بلکه روز به روز در دل‌ها و اعماق قلبهای توده مردم جا باز کرده، همیشه زنده مانده‌اند.

حالا به نمونه هائی از تحولات کیهانی و جهانی درمورد پس از شهادت سالار شهیدان حسین بن علی ۸ توجه فرمائید. در روایتی می خوانیم: لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبَكَتْهَا حُمْرَةُ أَطْرَافِهَا «هنگامی که حسین بن علی ۷ شهید شد آسمان و زمین بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمانها نمایان شد «۱» قال أبو عبد الله عليه السلام: يا زارة إن السماء بكت على الحسين أربعين صباحاً بالدم وإن الأرض بكت أربعين صباحاً بالسود وإن الشمس بكت أربعين صباحاً بالكسوف و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۴

الحمره و إن الجبال تقطعت و انتثرت، و إن البحار تفجرت، و إن الملائكة بكت أربعين صباحاً على الحسين «۱» امام صادق ۷ فرمود: ای زواره! آسمان چهل روز بر حسین خون گریست و زمین نیز چهل صباح با سیاهی و خورشید با گرفتگی و سرخی گریه کرد و کوهها پاره پاره شده و پخش گردید و دریاها منفجر شد و فرشته ها چهل صباح بر حسین گریستند، آسمان چهل روز سرخ رنگ بود یک سال و ششماه مانند خون و (علقه) دیده می شد. «۲»

از امام سجاد علیه السلام می پرسند گریستن آسمان چگونه بود؟! فرمود: إذا استقبلت بالثوب وقع على الثوب شبه أثر البراغيث من الدّم. وقتی که به لباس می نگریستی مانند اثر خون کک (یا شپش) می دیدی. «۳»

قالت نصره الأزدية: لما قتل الحسين عليه السلام أمطرت السماء دماً وحبابنا وجرارنا صارت مملوءة دماً «۴»

نصرت ازدیه گوید: وقتی که حسین ۷ کشته شد آسمان خون گریست و ظرفهای (سفالین کوچک و بزرگ) ما، از خون پر شد.

و قال قرظ بن عبد الله: مطرت السماء يوماً نصف النهار على شمله بيضاء فنظرت فإذا هو دم وذهبت الإبل إلى الوادي لتشرب فإذا هو دم، وإذا هو اليوم الذي قتل الحسين عليه السلام «۵»

. قرظه پسر عبدالله گوید: در نیم روزی که هوا مانند لباس سفید صاف بود (چیزی از) آسمان بارید دقت کردم دیدم خون است و شترها برای

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۵

نوشیدن آب به بیابان رفت ناگهان (بجای آب) خون پیدا بود (بعد از بررسی معلوم شد) روز شهادت حسین بوده است.

و مطرنا ثلاثة أيام دماً عبيطاً، «۱»

و بر ما سه روز خون تازه بارید.

و تمطر السماء رماداً ودماً، «۲»

آسمان خاکستر و خون می بارد

«خورشید گرفتگی»

«خورشید گرفتگی» تاریخ التّسوی: قال أبو قبيل: لما قتل الحسين بن علي عليهما السلام كسفت الشمس كسفة بدت الكواكب نصف النهار حتى ظننا أنها هي «۳»

ابوقبیل گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام شهید شد خورشید به گونه‌ای گرفته شد که در وسط روز ستاره‌ها مشاهده می شد حتی خیال کردیم آن (یعنی قیامت فرا رسیده) است

و انكسفت الشمس ثلاثاً ثم تجلّت عنها وانشبكت النجوم، «۴»

خورشید سه روز گرفته شد به نوعی که ستاره‌ها ظاهر شد، سپس باز شد

و إنّ الشمس بكت أربعين صباحاً بالكسوف و الحمره «۵»

خورشید چهل روز با گرفتگی و سرخی، گریه کرد.

در بیشتر روایات کیفیت گریستن خورشید را با عبارات کانت الشمس تطلع حمراء و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۷۶

تغیب حمراء یا تطلع بحمره و تغیب بئمره

خورشید، با سرخی طلوع و با سرخی غروب می کرد، بیان نموده اند «۱»

در این مورد نیز روایت زیاد است

«باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین»

«باد سیاه و سرخ» یا «طوفان شین» در هنگام شهادت دو نفر از امامان: باد سیاه وزید و اوضاع عالم بهم ریخت و از حالت عادی بیرون آمد.

یکی امیرمؤمنان علیه السلام که در صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجرت بود «۲» دومی امام حسین علیه السلام.

سید بن طاووس رضی الله عنه گوید: هنگامی که امام علیه السلام به شهادت رسید؛ ارتفعت فی السماء غبره شديدة، سوداء مظلمه،

فیها ریح حمراء، لا تری فیها عین و لا أثر حتی ظنّ القوم أنّ العذاب قد جائهم، فلبثوا ساعة ثمّ انجلّت گرد و غبار شدید توأم با باد سیاه و سرخ و تاریک آسمان را فرا گرفت هیچ چیز دیده نمی‌شد به طوری که مردم خیال کردند که عذاب (و بلا) نازل شد، پس از ساعتی هوا باز شد. «۳»

«گریه زمین و جمادات»

«گریه زمین و جمادات» و إنّ الأرض بکت أربعین صباحاً بالسّواد «۱»

زمین چهل روز با سیاهی (بر حسین علیه السلام) گریه کرد

عن رجل من أهل بیت المقدس أنّه قال: واللّه لقد عرفنا أهل بیت المقدس و نواحیها عشیة قتل الحسین بن علی، قلت: و کیف کان ذالک؟ قال: ما رفعنا حجراً و لا مدرّاً و لا صخراً إلّا و رأینا تحتها دمّاً یغلی واحمرّت الحیطان کالعلق، و مُطرنا ثلاثة أیام دمّاً عیبّاً، و سمعنا منادیاً ینادی فی جوف اللیل یقول:

أترجوا أمّهُ قتلت حسیناً شفاعهُ جدّه یوم الحساب

معاذ اللّه لا نلتُم یقیناً شفاعهُ أحمد و أبی تراب

قتلتم خیر من ركب المطایا و خیر الشّیب طراً و الشّباب

و انکسفت الشّمس ثلاثاً ثمّ تجلّت عنها و انشبکت النّجوم، فلما کان من الغد أرجفنا «۲»

بقتلہ، فلم یأت علینا شیء کثیر حتی نعی إلینا الحسین علیه السلام «۳» مردی از اهل بیت المقدس گوید: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و اطراف آن، موقع عشا (شب هنگام)، کشته شدن حسین بن علی را فهمیدیم، گفتم: جریان چگونه بود؟! گفت: بلند نکردیم سنگ و کلوخ و تخته سنگی را مگر اینکه دیدیم زیر آنها خون می‌جوشد و دیوارها سرخ شد مانند خون بسته، و بر ما سه روز خون تازه

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۷۸

بارید و ندای منادی را در دل شب شنیدیم که این شعر را می‌خواند؛

آیا امتی که حسین را کشتند* باز روز حساب، به شفاعت جدش امیدوارند* نه پناه بر خدا، به یقین به شفاعت احمد و ابی تراب نخواهید رسید* بهترین سواران و بهترین پیر و جوان، روی زمین را کشتید (باز به شفاعت جدش امید بسته‌اید)؟!.

خورشید سه روز گرفته شد به نوعی که ستاره‌ها ظاهر شد، سپس باز شد، از فردای آن روز ما به کشته شدن او کنجکاو شدیم اما چیز زیادی به دست ما نرسید تا اینکه خبر کشته شدنش را به ما دادند.

هر شاخه‌ای را می‌بریدند، از محل بریدگی خون جاری می‌گشت و هر سنگی را (حتی در بیت المقدس) برمیداشتند آنّه لم یقلب حجر إلّا وجد تحته دم عیب حتى طلع الفجر زیر آن خون تازه دیده می‌شد تا صبح طلوع کرد

«گریه پرنده و چرنده»

«گریه پرنده و چرنده» علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین کشته شده در نزدیک کوفه باد و اللّه کأنّی أنظر إلى

الوحش مادّة أعناقها علی قبره من أنواع الوحش یبکونه و یرثونه لیلاً حتی الصّباح فإذا کان کذلک فإیّاکم والجفاء «۱»

به خدا قسم مثل اینکه انواع وحشیان را، می‌بینم گردنهایشان را به سوی قبر او کشیده (و دراز کرده) اند، شب تا به صبح، برای او گریه میکنند و مرثیه می‌خوانند هنگامی که این جریان پیش آمد مبادا جفا کنید (و زیارت حسین را ترک کنید و او را تنها گذارید)

«ماهیان دریا وحشیان بیابانها»

«ماهیان دریا وحشیان بیابانها» از امام صادق از پدران بزرگوارش، از امام حسن علیهم السلام پس از بیان شمه‌ای از کیفیت شهادت حسین علیه السلام فرمود: و تمطر السماء رماداً و دماً، و یکی علیک کلشیء حتی الوحوش فی الفلوات، و الحیتان فی البحار «۱» آسمان خاکستر و خون می‌بارد و بر او تمامی اشیاء حتی وحشی‌ها در بیابانها و ماهیان دریاها گریه می‌کنند

«گریه جن و انس و ملک»

«گریه جن و انس و ملک» در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است در گریستن ملائکه و جن، روایات مفصل وارد شده است طالبین به بحار الأنوار: ج ۴۴ و ۴۵ و کتابهای مقتل و غیره مراجعه نمایند
عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: بكت الإنس و الجن و الطير و الوحش على الحسين بن علي عليه السلام حتى زرفت «۲» دموعها «۳»

از ابی بصیر از امام محمد باقر ۷ فرمود: انس و جن و پرنده و وحشیان بر حسین بن علی علیهما السلام گریستند تا اشکشان از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۰

جاری شد* جن و انس ملک و حیوان، غرق در ماتم بودند؛ همان تحولات غیر عادی پیش آمد که اگر در زیر درخت مباهله آمین می‌گفت، پیش می‌آمد؛ «۱»

اگر به جن و ملک همچون جبرئیلها و یاوران بدر و أحد و حنینی او، و فطرس‌ها و زعفر جَنّی‌ها، کوچکترین اشاره ای می‌کرد، زمین کربلا را زیر و رو می‌کردند و تمامی آن نا کسان را نابود کرده از صفحه روزگار بر می‌چیدند؛

اما محرمان حریم کبریا تا آنجا که ممکن بود، از این مقامهای متافیزیکی و غیر طبیعی نسبت به خود، استفاده نمی‌کردند و از مفهوم (استفاده اختصاصی ممنوع) پیروی می‌نمودند مگر اینکه چاقوا ببند می‌رسید و کار به جاهای باریک می‌کشید و یا حقیقت خود را اثبات می‌کردند، و گرنه در یک چشم به هم زدن و با یک اشاره، خود زمین کربلا، آن ارتش دژخیمی اموی را، به کام خویش فرو می‌برد؛ اسبهای خودشان آنها را، زیر پا می‌انداختند و همه را له می‌کردند و ..

اما این مقربان درگاه ربوبیت، در این وادی نبودند بلکه تسلیم محض مقام عشق و خواسته معشوق بودند؛ جبرئیل در پی دست پرورده و مولای خود در گودی قتلگاه حضور یافت، شاید که حسینش به او اشارتی نماید تا از آن گروه یاغی و باغی، به شدت تمام انتقام کشیده و آنها را با یک جرقه دوزخی و زبانه جهنمی، تبدیل به خاکستر کند، ولی هیئات برداشت حسینی با برداشت فرشته‌ای آن هم فرشته‌ای که خدایش در معرفی او می‌فرماید: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ. «۲»

این قرآن، کلام فرستاده بزرگواری است (جبرئیل امین) صاحب قدرت است و نزد خداوند صاحب عرش، مقام والائی دارد. یا علمه شدید القوی * ذومرّة * فاستوی * «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۱

آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرئیل امین) او را تعلیم داده است، همان کس که توانائی فوق العاده دارد. جبرئیل امین وحی، از روز سوم شعبان سال چهارم هجرت، در خانه کوچک فاطمه در کنار گهواره‌اش نشسته و با این نغمات لالا می‌گفت و زمزمه می‌کرد و او را می‌خوابانید، تامادر شب زنده دارش، از خواب بیدار نشود.

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ * لَعَلِّي وَ حُسَيْنٍ وَ حَسَنٍ

بدون شک در بهشت نهری است از شیر * مخصوص علی و حسین و حسن است.

حال پس از گذشت ۵۷ سال در کنار گودال قتلگاه؛ به جنازه نیمه جان به خون خفته‌اش می‌نگرد، (بین تفاوت ره زکجاست تا به کجا).

خواست لب بجنباند که‌ای حسین! به یاریت آمده‌ام تا از دشمنانت انتقام گیرم، و این قوم ستمگر را مانند قوم لوط و عاد و ثمود، به سزای اعمالشان برسانم، دید نه، اشتباه کرده است، مناجات مخدوم بدینگونه، به درگاه کبریائی اوج می‌گیرد إلهی رضاً بقضائك و تسليماً لأمرک و لا معبود سواک ای خدا (ای محبوب من) به حکم تو راضی و به پذیرفتن فرمانت تسلیم محضم و جز تو معبودی وجود ندارد.

خادم، با شنیدن این کلمات عرفانی و ملکوتی، از عشقباز فنا فی الله عالم وجود، از تصمیم و قصد خود شرمسارانه منصرف شد، فقط توانست پرها و بالهای ملکوتی و جبروتی خود را، روی تن زخم از ستاره بیرون بگستراند اما با اعتراض عاشق بی قرار مواجه شد که (ای امین و ای واسطه وحی) بالهایت را برچین و بین من و او، نه نه، دیگر مبتی وجود ندارد، در قُرب او محو و فانیم، واسطه و فاصله مباش، این گودی بظاهر کوچک که برای من، از عوالم ملکوت و ملکوتیان و جبروت و جبروتیان، بزرگ و با ارزش است، بسان ابراهیم علیه السلام، محل عشقبازی، عاشق و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۲

معشوق، در میان آتش است.

جبرئیل مات و مبهوت توأم با تعجب، در تماشاگاه راز، نظاره گر راز و نیاز، سوخته آتش عشق است و سرگردان، اما ناگهان دید آن عرش نشین صاحب عرش، برای اتمام حجت نهائی، رو به ناسوتیان دور از ایمان کرد و فرمود: یا قوم أسقونی شربةً من الماء لقد نشفت کبدی من الضماء

ای قوم (ستم پیشه) با جرعه‌ای از آب مرا سیراب کنید که از تشنگی جگرم آتش گرفته ولی چه پاسخی و چه عکس‌العملی، که صدر و ذیل این بخش گویای آن است (سلامٌ علیه یوم وُلِدَ و یوم یموت و یوم یبعث حیاً).

کاش آنزمان سراق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آنزمان زآه جگر سوز اهل بیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار روی زمین بی سکون شدی

کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان هم از تن برون شدی کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی

این انتقام گر نه فتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی «۱» از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۳

ای زداغ تو روان خون دل از دیده حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

ز تما شای تجلای تو مدهوش کلیم ای سرت سرّ أناالله و سنان نخله طور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور

تا جهان باشد و بوده است که داد ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور

سر بی تن که شنیدست بلب سوره کهف یا که دیده است به مشکاه تنور آیه نور

جان فدای تو که از حالت جانبازی تو در تف ماریه از یاد بشد شور و نشور

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی و پریشان ز قصور

غرق دریای تحیر، زلب خشک تو نوح دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیاء محو تماشا و ملایک مبهوت شمر سرشار تمنا و تو سر گرم حضور «۱»

«اسب امام»

«اسب امام» ابن شهر آشوب گوید: ابو مخنف از جلودی روایت می‌کند هنگامی که حسین افتاد، اسب او از او حمایت می‌کرد. می‌جهید و سواره را از اسبش بر میداشت و بر زمین می‌زد و او را زیر پای خود انداخته له می‌کرد. چهل نفر را بدینگونه هلاک نمود سپس با خون حسین علیه السلام خود را خونین کرد و با شیشه بلند به سوی خیمه حرکت نمود و دستهایش را بر زمین میزد. «۱»

در مناقب و محمد بن ابیطالب آورده‌اند که اسب امام از پیش آنها می‌دوید تا او را نگیرند پس پیشانی خود را با خون امام آغشته کرد و رو به خیمه‌ها گذاشت، و شیشه می‌کشید و در جلوی خیمه‌ها (بادیدن اهل حرم و غم از دست دادن صاحبش) آنقدر سرش را به زمین کوبید و تا مرد.

وقتی اهل حرم مردن اسب را دیدند که امام با او نیامده است ناله‌های پر سوز خود را بلند کردند. ام کلثوم دستش را بر سر گذاشت و ندا کرد: و امحمداه واجداه و انبیاه، و أبالقاسماه، و اعلیاه، و اجعفره و احمرته، و احسنه، هذا حسین بالعراء، صریح بکربلاء، مجزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامه و الرداء، ثم غشی علیها. «۲»

غارت لباس امام»

غارت لباس امام» لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش مگر که بر نکشد خصم بد منش زتنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نبود که پوشند جامه یا کفنش «۱» به یغما بردن لباسهای امام را، شروع کردند، پیراهنش را اسحاق بن حویه حضرمی برد و پوشید پیسی گرفت و موهایش ریخت، شلوارش را أبجر بن کعب تیمی برد و پوشید زمین گیر و فلج شد، عمامه‌اش را أحنس بن علقمه حضرمی یا جابر بن یزید اودی برد و بر سر گذاشت و دیوانه و توأم با جذام شد، زره جنگی را مالک بن بشیر کندی گرفت و پوشید و دیوانه شد، نعلین را اسود بن خالد برد و انگشرش را بجدل بن سلیم کلبی انگشت مبارکش را برید و برد. همین شخص را مختار گرفت و دستها و پاهایش را برید و رها کرد آن قدر دست و پا زد تا که هلاک شد. قطیفه‌ای که از خز بود قیس بن اشعث برد، و زره بترایش را عمر بن سعد برد وقتی که عمر را ابی عمره کشت، مختار آن را به قاتل او بخشید. شمشیرش را جُمیع بن خلق ازدی یا مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله برد، این شمشیر غیر از ذوالفقار است چون ذوالفقار، از ذخائر نبوت و امامت است که مذخور و مصون از غارت بود «۲»

در روایت ابن سعد است که شمشیر قلافس را نهشلی برد محمد ابن زکریا گوید آن شمشیر بعدها به دختر حبیب بن بدیل رسید «۳»

«غارت خیام»

«غارت خیام» پس از شهادت شهداء، کیفیت غارت خیام را به چند گونه، نقل کرده‌اند

۱- عمر بن سعد از یاران خود پرسید حالا چکنیم؟! یکی از آنها گفت: همه خیمه را باهمه آنها که در میان آنهاست آتش بزن!! عمر بن سعد این دستور را صادر نموده بود که عمرو بن حجاج زبیدی سر رسید رو به عمر بن سعد گرفت و گفت: أما کفاکم ما فعلتم بالحسین (و أصحابه) أما تخافون أن ينزل عليكم البلاء من السماء آیا برایتان بس نبود کاری که با حسین و یارانش انجام دادید؟! آیا نمی ترسید از آسمان روی ما بلا فرو ریزد (دستور می دهی اهل بیت رسول خدا را به آتش بکشند؟!)

عمر سعد از این گفتار (به خود آمده) آن دستور را لغو کرد. «۱»

حمید بن مسلم گوید: زنی از طائفه بکر بن وائل که همراه شوهرش در لشکر ابن سعد بود، دید قشون با ازدحام به سوی خیمه‌های حسین علیه السلام یورش بردند و به غارت اهل حرم شروع کردند، شمشیر کشیده به طرف خیمه‌ها رفت و فریاد برداشت: یا آل بکر بن وائل اُتسلب بنات رسول الله، لا حکم إلا لله یا ثارات رسول الله ای فرزندان بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا غارت می‌شوند (و شما تماشا

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۷

می‌کنید) حکم برای غیر خدا نیست (کجاست خونخواهان) و یاوران رسول خدا!!؟

وقتی که صدای این زن وائلی برای کمک خواستن از قبیله خود بلند شد ترسیدند که مسئله ناخواسته‌ای پیش آید) فوراً شوهرش دست او را گرفت و به مسکنش برگردانید.

سپس زن‌ها را از خیمه‌ها بیرون نمودند، و خیمه‌ها را به آتش کشیدند، بانوان عصمت باسر برهنه و غارت شده و پیاده بیرون آمدند، باذلت اسارت، راه می‌رفتند، و لشکریان را قسم دادند که آنها را از مسیر قتلگاه امام ببرند. «۱»

۲- فاضل در بندی در کتاب أسرار الشهادة چنین آورده است لَمَّا أُحْرِقُوا أَوْلَادُ اللَّثَامِ خِيَامَ عَتْرَةِ خَيْرِ الْأَنْامِ خَرَجَ سَيِّدُ السَّاجِدِينَ مَعَ أَهْلِيَّتِهِ إِلَى سَمْتٍ وَخَطٍّ بَعْضَاهُ مِنْ دَوْرِهِمْ فَلَمْ يَكُنِ التَّعَدَّى لَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرَةِ وَقَتِي كَهْ فَرَزَنْدَانِ پَسْتِ فَطْرَتَانِ خِيَمَه‌هَائِ عَتْرَتِ خَيْرِ الْأَنْامِ رَا سَوْزَانْدَنْدِ اِمَامِ سَجَادِ عَلِيهِ السَّلَامِ بَا اَهْلِ بِيْتِشْ بِيرون آمد و آنها را به سوئی برد و در یک جا جمع کرد و با عصای خود به اطراف آنها خطی کشید که، دیگر از آن کافران کسی نتوانست به آنها تجاوز نماید. «۲»

مولی صالح قزوینی در مفتاح البكاء می‌نویسد: موقع احراق خيام اهل بیت به امام سجاد علیه السلام پناهنده شدند قوم لثام سه بار به خيام حمله آوردند، نتوانستند وارد شوند همگی متوقف شدند، حضرت فرمود: يا اهل العصمة و الطهارة، ألقوا لباسكم و حلّیکم الی خارج الخيمة، ففعلوه «۳»

ای اهل عصمت و طهارت زیور آلات و لباسهای (تازه) خود را به بیرون از خیمه بیاندازید و این کار را کردند.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۸۸

آن حضرت با این کار و با استفاده از مقام خاص امامت و ولایت، از رسیدن هر نوع گزند نسبت به اهل بیت رسول خدا و بانوان عصمت و طهارت، آنها را بیمه کرده و از دستان و چشمان ناپاک آن جماعت به طور کامل، نگهداشت تا اینکه عمر سعد عده ای را مأمور ساخت از اهل بیت، حراست نمایند.

شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب ارشاد از حمید بن مسلم آورده است (موقع غارت خیمه‌ها) به خیمه‌ای که علی بن حسین با مرض شدید در آن خوابیده بود، رسیدیم، و گروهی از پیاده نظام هم با شمر سر رسیدند، به او گفتند: آیا این مریض را نکشیم؟! من گفتم:

سبحان الله آیا بچه‌ها را هم می‌کشید؟! این یک بچه است بامرضی که دارد (یعنی هم مریض است و هم بچه) آنقدر اصرار کردم تا آنها را دفع کردم (و از کشتنش منصرف شدند)

در این حال عمر بن سعد سر رسید زن‌ها با او روبرو شده وصیحه و ناله کردند. به اصحابش دستور داد: کسی به خانه‌های این زنان داخل نشود و با این نوجوان مریض کار نداشته باشد.

بانوان حرم از او خواستند لباسها و روسریهای آنها را برگردانند که خود را با آن بپوشانند! عمر گفت: هرچه از اینها گرفته‌اید برگردانید. (حمید گوید) به خدا قسم هیچکس هیچ چیزی را برگردانید. گروهی را به چادرها مأمور کرد تا از آنها مراقبت نمایند و کسی بر آنها اسائه ادب نکند و کسی از آنها بیرون نرود. «۱»

البته از سیاق روایت معلوم می‌شود که این جریان بعد از غارت بوده است که بانوان حرم در خواست ستر و پوشش نموده‌اند

«غروب خونین»

«غروب خونین» بالأخره خورشید عزادار و خونبار، روز عاشورا غروب کرد و از دیده‌ها پنهان گردید و نقاب سیاه شب به همه جا گسترده شد؛

آیا این غروب خونین پایان کار را خبر می‌داد؟! آیا حریم عصمت و طهارت رو به آرامش می‌رفت؟! دیگر کسی با آنها کاری نداشت؟! آیا آن نامردان سنگ دل، دیگر از آنها دست برداشتند؟! و دهها آیای دیگر نه. نه هنوز ابتدای کار آنها و آغاز بی پناهی و سرگردانی، آنهاست

«بی پناهان»

«بی پناهان» چه جمله غم آور و اندوهبار است، آری کلمات و جملات هم با آدم حرف می‌زنند، درد آورند و یا شادی آفرین، خوشحال کننده‌اند و یا وحشتزا وو .. جمله بی پناهان بعد از ظهر عاشورا مصداق واقعی پیدا کرد و به حقیقت پیوست!.

در کجای تاریخ دیده شده که ملکوتیان، اسیر و دستگیر، ناسوتیان گردند آن هم دژخیمان و سخت دلان دور از همه نشانه‌های انسانی؛

ناکسانی که بوئی از انسانیت نبرده و در مکتب وجدان درس نخوانده‌اند!.

این بی پناهان به کجا می‌روند به سوی امت بیدار یا امت به خواب رفته و بی تفاوت آری به سوی شهرهائی پیش می‌روند که به خاطر کشته شدن عزیزانشان آزرین بندی شده و برای ورود اینها، بعنوان اسیران خارجی، لحظه شماری می‌کنند؛

در اثر تبلیغات دستگاه حکومتی، با روحیه‌ای از این بی پناهان، استقبال می‌نمایند

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۰

که ارتش اسلام و فرماندهان آنها، فاتح و پیروز، به شهر وارد می‌شوند و برای رضای خدا هرچه به آنها اذیت و توهین کنند، ثواب بیشتری را به دست خواهند آورد.

حالا با دیده حق بین و با روح آزاد از قید و بند عصبیت و قومی و با وجدان سالم، رفتار تمامی شهرها و آبادیهای واقع در مسیر این گرفتاران بی پناه را در مدّ نظر قرار دهید آن وقت با فکر خود بسنجید و ببینید بر سر این بی سرپرستان داغ‌دیده، چه خواهد آمد.

در دروازه‌های ورودی شهرها مخصوصاً ورودی شهر کوفه و شام و .. تا ورود به مجالس استانداری و پایتخت، و رفتار یزید و ابن زیاد و جز از اینها را، نظاره گر باشید و منظره‌ها را تماشا کنید؛

در یک سو دف و دایره و رقص و پایکوبی و دست افشانی و در سوی دیگر ناله‌های جانسوز دختران بی پدر و بانوان بی سرپرست و آوارگان دور از وطن؛

در یک طرف نثار خارها و سنگها و شماتتها، هلهله شادی و غرش طبلهای پیروز و در طرف دیگر اشکهای خونین مادران عزیز از دست داده و مناجات رضا بقضائک و تسلیملاً لأمرك و لا معبود سواک و بالأخره صوت دلنواز و جانسوز أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرّقیم كانوا من آیاتنا عجباً سالار شهیدان

«عبور اسراء از قتلگاه»

«عبور اسراء از قتلگاه» ای رفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها

ای کرده به کوی دوست هفتاد و دو قربانی قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها

قربانی هر کس شد، با حرمت و نشنیدیم دست و تن قربانی افتد به بیابانها از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۱

ما جمع پریشانیم هم بی سر و سامانیم بردار سر و بنگر این بی سر و سامانها

اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجر پاها همه در زنجیر و سر به گریبانها «۱» در بعض از روایات این گونه آمده است: ثم أخرجوا النساء من الخيمة و أشعلوا فيها النار، فخرجن حواسر مسلّبات حافيات باكيات يمشين سبايا في أسر الذلّة و قلن بالله عليكم إلّا ما مرّتم بنا على مصرع الحسين «۲»

سپس زنهارا از خیمه ها بیرون نمودند، و خیمه هارا به آتش کشیدند، بانوان عصمت باسر برهنه و غارت شده و پیاده بیرون آمدند، باذلت اسارت، راه می رفتند، و لشکریان را قسم دادند که آنها را از مسیر قتلگاه امام ببرند

درست است در این روایت عبور أسرا را از قتلگاه، با درخواست خود بانوان آورده است اما آنها نیز بی میل نبودند، اینها را از قتلگاه عبور داده فخر بفروشد و خود نمائی نمایند، و دل سوزان آنها را دوباره آتش زده و بسوزانند و خاکستر کنند.

وقتی که چشم بانوان به پیکرهای شهدا افتاد، صیحه کشیده و بر صورت می زدند.

حمید بن مسلم گوید، به خدا قسم زینب بنت علی را فراموش نمی کنم که (به برادرش) حسین باصدای حزن آلود و قلب غمناک می گریست و چنین ناله می کرد:

وامحمداه صلّی علیک ملیک السّماء، هذا حسین مرّمل بالدماء، مقطّع الأعضاء، و بناتک سبايا، الی الله المشتکی، و الی محمد المصطفی، و الی علی المرتضی، و الی حمزة سید الشهداء، و امحمداه هذا حسین بالعراء، یسفی علیه الصّبا، قتیل اولاد البغایا، یاحزنه یا کرباه، الیوم مات جدّی رسول الله، یا أصحاب محمّده هؤلاء ذریّة المصطفی یساقون سوق السبایا. وامحمداه که درود مالک آسمان بر تو باد، این به

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۲

خون خفته و اعضای بریده شده حسین تواست، و اینان دختران غارت شده توأند.

شکایتیم بر خدا و بر محمد مصطفی و علی مرتضی و به سوی حمزه سید شهداء است؛

وامحمداه این افتاده در بیابان، حسین تست که باد صبا بر او می وزد، کشته دست اولاد زناکاران است ای وای بر اندوه و گرفتاری های من، امروز جدم رسول خدا از دستم رفت، کجائید ای هم صحبتان محمد، اینها بندگان ذریه پیامبر پسندیده که رانده می شوند مانند رانده شدن اسیران (زنگبار)

در بعض روایات آمده است که فرمود: یا محمداه بناتک سبايا و ذریّتک مقتله، تسفی علیهم ریح الصّبا، و هذا حسین مجزوز الرّأس من القفا، مسلوب العمامه و الرّداء، بأبی من عسکره فی یوم الإثنين نهباً، بأبی من فسطاطه مقطّع العری، بأبی من لاهو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی، بأبی من نفسی له الفداء، بأبی المهموم حتّی قضی، بأبی العطشان حتّی مضی، بأبی من شیبته تقطر بالدماء، بأبی من هو سبط النّبی الهدی، بأبی محمّد المصطفی، بأبی خدیجه الکبری، بأبی علی المرتضی، بأبی فاطمه الزّهراء سیده النّساء، بأبی من رُدّت علیه الشّمس حتّی صلّی. قال: فأبکت واللّٰه کلّ عدوّ و صدیق، ثمّ إنّ سکینه اعتنقت جسد الحسین علیه السلام فاجتمع عدّه من الأعراب حتّی جرّوها عنه. ای محمد (نمی بینی) دخترانت اسیر و ذریه ات کشته شده اند و باد صبا بر آنها می وزد؟! این سر بریده از قفا، و عمامه و قبا، به غارت رفته حسین تواست، پدرم فدای کسی که لشکرش در روز دوشنبه غارت شد، پدرم فدای آنکه، طناب خیمه هایش، از هم گسیخت، پدرم فدای آنکه، نه غائب شده که امید برگشتنش را داشته باشیم و نه مجروحی است که معالجه شود، پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست، پدرم فدای آن کس که با یک دنیا غم از دنیا گذشت، پدرم فدای آنکه تشنه از دنیا رخت بر بست، پدرم فدای کسی که قطره های خون از ریش او می ریخت، پدرم فدای سبط نبی هادی و محمد پسندیده باد، پدرم فدای آنکس که مادرش خدیجه

از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۳

کبری و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه بانوی زنان عالم است، پدرم فدای پسر کسی که آفتاب پس از غروب برای او برگشت، تا نماز (ظهرش) را ادا بخواند، (راوی گوید) به خدا قسم تمام دوست و دشمن بر (ناله) زینب گریست، سپس سینه جسد حسین ۷ را به آغوش کشید، امادشمنان اعرابی (وحشی)، گرد آمده او را از پدر جدا کرده و (کشان کشان بردند)!! «۱»

آخر از کوی تو با دیده گریان رفتم آمدم با تو و با لشکر عدوان رفتم
ای شه تشنه جگر، این تو و این آب فرات آب نوش آب که من بلب عطشان رفتم
بعد از این بانک عطش نشنوی ای شاه که من با یتیمات به سوی کوفه ویران رفتم
عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب تو وفا کردی و من بر سر پیمان رفتم
خاک بر فرق من و خواهری من که ترا جسم صد چاک فکندم، به بیابان رفتم «۲»
چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر مگر درد ترا این گونه دارویی دوا بودی از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۴
به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما روزی آشنا بودی

گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را تو در دست که ای سر تا سحر که مبتلا بودی
ترا چون بود سر در کوفه و تن در کربلا جانا دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید ترا جا بود در کنج تنور ای سر یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی
نه در خورد تو بود ای گنج شایان، کنج مطبخها تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی
پس از کشتن سری در ما سوی کی شد بدین‌خواری همانا از ازل ای سر سوا از ماسوا بودی
هماندم دست جودی کاین مصیبت را رقم کردی خدایا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

«اسب دوانی بر اجساد»

«اسب دوانی بر اجساد» در این حال عمر بن سعد به اصحابش ندا درداد کیست با سم اسب خود، پشت (و اعضاء) حسین را پایمال کنند؟! ده نفر بانامهای ۱- اسحاق بن حویه ۲- اخنس بن مرثد ۳- حکیم بن طفیل سنبسی ۴- عمرو بن صبیح صیداوی ۵- رجاء بن مُنْقِذ عبدی ۶- سالم بن خشمه جعفی ۷- واحظ بن ناعم ۸- صالح بن وهب جعفی ۹- هانی بن ثبیت حضرمی ۱۰- اسید بن مالک، اعلام آمادگی کرده فدا سوا بحوافر خیلهم حتی رَضُوا ظهره و صدره باسم اسبانشان پشت و سینه امام را لگد کوب کرده از مباحله تا عاشورا، ص: ۵۹۵

و شکستند!

نوشته‌اند: این ده نفر به کوفه آمدند و در این زیاد ایستادند، اسید بن مالک گفت:

نحن رضضنا الصّدر بعد الظّهر بکلّ یحبوب شدید الأسر ابن زیاد گفت: شما کیستید؟ گفتند ما لگد کوب کنندگان حسین با اسبانمان هستیم که قفسه‌های سینه‌اش را خرد کردیم. دستور داد به آنها جایزه ناچیزی دادند.
أبو عمرو زاهد گوید: ما بررسی کردیم هر ده نفر اینها از اولاد زنا بودند. همه شان را مختار دستگیر کرد پاها و دستهایشان را با زنجیرهای آهنین بستند و آن قدر به روی بدنهای نحسشان اسب دوانیدند تا همگی هلاک شدند. «۱»

علامه مجلسی رضی الله عنه گوید: آنچه من به آن اعتماد دارم، آن طور در کتاب کافی روایت شده است، کار (اسب دوانی) برای اینها میسر نشد «۲»

«ظلم ستیزان»

«ظلم ستیزان» جریانها در این مقاطع، خاتمه پیدا نکرد، بلکه افشاگریها و اطلاع رسانی‌های، تازه شروع شده است؛ از طرفی عربده کشان بنی امیه، عربده می‌کشند و از سوی دیگر صدای حق نشان امّ المصائب (زینب علیها السلام) با جملات و یلکم یا أهل الکوفه ای کبد لرسول الله فریتم الخ صدای آنها را خفه کرده و با اطلاع رسانیهای خود بمبارانشان می‌کند؛ ابن زیاد با گفتن کلمات درد آور خود کیف رأیتم صنع الله فیکم عقده خود را خالی می‌کند اما از آن سوی مجلس صدای کوبنده امام زین العابدین علیه السلام بلند می‌شود

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۶

ویلک یابن مرجانه إلى کم تهتک عمّی و او را در یک چشم به زدن زمین گیرش می‌کند، فرمان قتل صادر می‌شود، جلاّدان حضور یافته امام را به قتلگاه می‌کشند اما زینب به دفاع بر می‌خیزد امام با جمله (أسکتی یاعمّه حتّی أکلمه) رو به پسر مرجانه فرمود:

أبالقتل تهدّدنی یابن زیاد أما علمت أنّ القتل لنا عادة، و کرامتنا الشّهاده او را خلع سلاح می‌کند.

بدینگونه این کاروان بی پناهان پیش می‌روند و شهرها را زیر پا می‌گذارند تا به دروازه شام می‌رسند در این مسیر دور، خیلی از کارها از این کاروانیان به منصفه ظهور می‌رسد که از ترسایان دیرها گرفته تا جوانان شهر سیبور به مقام دفاع از اینها بر می‌خیزند.

سه روز در دروازه شهر دمشق پایتخت یزید، نگهبانان را تا نصب برلیانهای تاج یزید به پایان برسد؛

آری تاج ستم تکمیل می‌شود و اجازه ورود قافله اسیران صادر می‌شود از دروازه تا قصر استبداد، راه طولانی و ازدحام جمعیت زیاد، در طول این مسیر چها پیش آمد و شامیان با چه وسائلی، از میهمانان خود پذیرائی کردند، تاریخ به ما بازگو کرده است فقط یک زحمت کوچک می‌خواهد که به کتب مقاتل و تاریخ مراجعه نمائید اما آنچه گفتن آن برای من مهم است این است که در اولین ورود، یزید با کاروان کربلا درشتی کرده و برخورد زننده داشت که شاید بتواند با شکستن روحیه اینها، به سفرای کشورهای مختلف که به قصر دعوت شده بودند، قدرت اهریمنی خود را نشان دهد اما ناگهان صدای کوبنده علی علیه السلام از حلقوم شیر خوار پستان وحی (زینب علیها السلام) بلند میشود:

أمن العدل یابن الطّلقاء تخدیرک حرائرک و إماءک، و سوقک بنات رسول الله سبایا، قد هتکت سترهنّ و أبذیت وجوههنّ تحدوا بهنّ الأعداء من بلد إلى بلد و یستشرفهنّ أهل

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۷

المناهل و المناقل، و یتصفّح وجوهنّ القریب و البعید، والدّنیّ و الشّریف، لیس معهنّ من رجالهنّ ولیّ ولا من حماتهنّ حمیّ و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه أکباد الأزکیاء و نبت لحمه من دماء الشّهداء الخ

آیا از عدالت است ای زاده آزاد کرده‌ها، «۱» زنان آزاد و کنیزان خود را پرده نشین کنی اما دختران رسول خدا را با اسارت برانی، پرده (عصمت) آنها را پاره و روهایشان را آشکار سازی و دشمنان، آنها را از شهری به شهری بگردانند، شهری و روستائی برای تماشا بایستند و دور و نزدیک و خوبان و بدان، روهایشان را، دید بزنند در حالی که (این اسیران) نه از مردانشان کسی با آنها همراه و نه از حمایت کنندگان، حمایت کننده‌ای با آنها برخوردارند (ولی این دور از انتظار نبود چون) از فرزندان کسی که، ازدهانش جگر پاکان را بیرون انداخته و گوشتش از خون شهدا روئیده (از زائیده هند جگر خوار)، بیش از این نمی‌شود امید داشت که،

(از خانواده رسول خدا) مراقبت نمایند یا با دیده احترام به آنها بنگرند تا آخر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۸

روایت. «۱» رُضِیْعَةُ الْوَحی با این خطبه و سخنرانی علی وار و کلمات آتشین خود، غرور و متیت یزید را در هم کوبید و با خاک یکسانش نمود.

در نهایت یزید تصمیم گرفت شکست این مجلس را جبران نماید بنا براین دستور داد، روز جمعه تمامی مرد و زن پایتخت در مسجد اعظم دمشق برای نماز جمعه و استماع خبرهای مهم حضور یابند. مردم که در در روزهای بحرانی آن روزها، تشنه شنیدن اخبار جدید بودند، همگی به مسجد هجوم آوردند، یزید که قبلاً امام سجاد علیها السلام را در مجلس حاضر کرده بود، به سخنگو و خطیب مخصوص دربار دستور داد به منبر رفته هر چه می تواند علی و آل علی را خرد نموده و آل ابی سفیان را بزرگ نماید؛ هدف یزید تحقیر حضوری «امام سجاد» علیه السلام و شکستن روحیه او و همراهانش بود؛ ولی فرزند «علی المرتضی» علیه السلام با اجازه اکراه آمیز یزید در عرشه منبر استقرار یافته، با کلمات شرر بار به خواندن خطبه، شروع کرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بَدَاءَ لَهُ، وَالْأَوَّلُ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَا مُؤَخَّرَ لَهُ، وَالْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ، قَدَّرَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ وَقَسَمَ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْأَقْسَامَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَلَّامُ

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي، أَنَا بَنُ مَكَّةَ وَمَنَا، أَنَا بَنُ زَمْزَمَ وَصَفَاءُ تَارَسِيدَ أَنَا بَنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسِيفِينَ وَطَعَنَ بِرَمْحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بَدْرَ وَحَنِينَ، أَنَا بَنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَيَعْسُوبِ الدِّينِ وَنُورِ الْمَجَاهِدِينَ وَتَاجِ الْبَكَائِينَ وَأَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَ

از مباهله تا عاشورا، ص: ۵۹۹

افضل القائمين من آل طاها و ياسين رسول رب العالمين سمح سخي بْهلول بهي زكي أبطحى رضى مكى مدنى خيفى عقبى بدرى أحدى مهاجرى ذاك جدى على بن أبى طالب الخ اى مردم هر كس مرا مى شناسد، مى داند من كيم (يزيد و اطرافيانش به خوبى مى دانند من كيستم) و اگر نمى شناسيد من حسب و نسب خود را بيان مى كنم، منم فرزند مكه و منا، منم فرزند زمزم و صفا تا آخر خطبه «۱» كه در كتابهاى تاريخ كربلا و مخصوصاً در كتابهاى مقتل، مفصلاً نوشته اند.

این سخنان علی دوم قصر ظلم و ستم یزید را بر سرش خراب کرد و نقشه شوم او را نقش بر آب نمود، مردم را به گونه‌ای بیدار ساخت «فَضَّحَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ» مردم زدن زیر گریه به طوری که یزید از ترس شورش بدون اینکه نماز جمعه را اقامه نماید، مسجد را ترک گفت، و برای اینکه مردم را مشغول سازد، دستور داد قرآن را جزء جزء نمایند و در مساجد و دسترس مردم قرار دهند، باز موفق نشد آرامش را به پایتخت برگرداند، به ناچار دستور آزادی اسرا را صادر کرد و آنانرا مرخص نمود. در واقع حادثه كربلا دارای یک مثلث سه ضلعی بود - ۱- هجرت - ۲- شهادت - ۳- اسارت هر سه اینها مکمل یکدیگرند اگر نبود اسارت، بنی امیه با آن تبلیغات فراگیرشان، آثار شهادت را از بین می بردند و مانند جنایات دیگر جانیان به دست فراموشی می سپردند. و خود اسارت نیز سه چیز را تشکیل داد - ۱- اطلاع رسانی (شناساندن خود) - ۲- آگاه سازی (ازبرنامه ها و مرام امام حسین علیه السلام) - ۳- افشاگری از جنایات بنی امیه.

معاویه هفتاد هزار منبر در مساجد و در مدارس کشور، بر علیه امیرمؤمنان علیه السلام تبلیغ کرد نتوانست کاری از پیش ببرد اما یک منبر افشاگرانه و آگاه سازی، امام سجاد علیه السلام و افشاگریهای بانوان در کوفه و شام و شهرهای میان راه بود که، کمر یزید و بنی امیه را شکست و تا ابد رسوای تاریخ ساخته و خاکستر نشین کرد.

لب تشنه جان سپرد کنار دونه‌ر آب نقش ستمگران همه نقش بر آب کرد

تن زیر بار ذلت و زور خسان نداد تاحشر بهر حق طلبان فتح باب کرد از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۰

گر عترتش خرابه نشین شد به شهر شام باین عمل بنای ستم را خراب کرد

مرغ دلش زسوز عطش گر کباب شد قلب جهانیان زغم خود کباب کرد

«عاشورا را عید گرفتند!!»

«عاشورا را عید گرفتند!!» جمله مکّیه از میثم تمار رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگند این امت در دهم ماه محرم، فرزند پیامبر خود را می‌کشند و آن روز را برای خود برکت قرار می‌دهند و این جریان به طور حتم پیش خواهد آمد چون در علم خدا گذشته است «۱» و من هم به خاطر عهده‌ی که مولایم امیر مؤمنان علیه السلام برای من بیان کرده است، این را می‌دانم. به یقین به من خبر داده است که براو (حسین) همه چیز گریه می‌کند حتی وحشیها در بیابانها، و ماهیها در دریاها، و پرندگان در آسمان، و بر او خورشید، و ماه، و آسمان و زمین، و مؤمنین جنّ و انس، و تمامی ملائکه‌های آسمانها و زمین، و رضوان (خازن بهشت) و حاملان عرش، و آسمان خون و خاکستر می‌بارد. سپس

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۰۱

گفت: لعنت خدا بر قاتلان حسین واجب شد همانطور که بر مشرکینی که برای خدا شریک قرار می‌دهند و بر یهود و نصاری و مجوس.

جبله گفت: گفتم ای میثم! مردم روزی را که حسین کشته شده است را چگونه روز برکت می‌گیرند؟! میثم گریست و گفت: به خاطر روایتی که وضع کرده و ساخته‌اند.

آنها (با آن حدیثی که ساخته‌اند) خیال می‌کنند روز عاشورا روزی است که خداوند توبه آدم را پذیرفت در حالی توبه آدم در ذیحجه قبول شد. و گمان می‌نمایند که در آن روز توبه داود قبول شد و آنراهم خدای عزّ وجلّ در ذی الحجه پذیرفت. خیال می‌کنند که خداوند در آن روز یونس را از شکم ماهی نجات داد در حالی که خروج او نیز در ذیحجه بود. باز گمان می‌کنند روزی است که کشتی نوح در آن روز بر جودی نشست درحالی که آن نیز در ۱۸ ذی الحجه بود. و می‌گویند که خداوند در آن روز دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و آن جریان در ربیع الأول بود.

سپس فرمود: ای جبله بدانکه به یقین حسین بن علی در روز قیامت سرور شهیدان است و اصحابش بر سایر شهداء برتری دارند. ای جبله هروقت دیدی خورشید مانند خون سرخ، رنگین گردید! بدانکه حسین سید شهداء به شهادت رسید. جبله گوید: روزی از خانه بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارهای مدینه مانند ملحفه‌های زرد تابیده است پس صیحه کشیدم و گریستم و گفتم به خدا قسم سرور ما حسین بن علی علیهما السلام کشته شد. «۱»

مسجد به شکرانه شهادت حسین،»

مسجد به شکرانه شهادت حسین،» از امام باقر علیه السلام آمده است که جدّدت أربعة مساجد الکوفة فرحاً بقتل الحسین علیه السلام، از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۰۲

چهار باب مسجد را در کوفه بنامهای ۱- مسجد أشعث ۲- مسجد جریر ۳- مسجد سماک ۴- شبث بن ربعی، برای شادمانی کشته شدن حسین علیه السلام، تجدید بنا کردند، و زنهای بنی اود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر یک نفر ده تا شتر قربانی کنند و به نذر خود وفا کردند»

أفّ براین مسلمانانی باد که برای کشته شدن فرزند صاحب مسجد، مسجد می‌سازند!!.

قربانی شتر»

قربانی شتر» برای خوشحالی شهادت امام حسین علیه السلام زنانی از قبیله بنی اود نذر کردند هر نفری ده نفر شتر قربانی کنند «۲»

مردی از افراد آن قبیله به نام عبدالله بن إدريس بن هانی، به حجاج بن یوسف گزارش داد: تا به غیر از یک نفر به کمک علی نرفته و موقع ازدواج سؤال می‌کنیم اگر علی رادوست دارد با او ازدواج نمی‌کنیم هیچوقت نام بچه هایمان را علی و حسن و حسین نمی‌نامیم وقتی حسین به عراق آمد یکی از زنان ما نذر کرد اگر حسین کشته شود ده تا شتر قربانی کند! پس از کشته شدن حسین او به نذرش عمل کرد، حجاج به او گفت از علی تبری کن، گفت من حسن و حسین را نیز اضافه می‌کنم «۳»

«خلاصه این بخش» دور نمای روز عاشورا «و شهادت»

«خلاصه این بخش» دور نمای روز عاشورا «و شهادت» قلب الأسد بود و سط تابستان، از آسمان و زمین آتش می‌بارد، حرارت بالای ۴۵ درجه، بیابان کربلا را فرا گرفته است، هر کس از آن گذر کند بیتابانه سعی می‌کند تا آن بیابان سوزان عبور کرده و پشت سر گذارد و خود را نجات دهد.

آری بیابان کربلا از منطقه‌های گرم و سوزان کشور عراق است مخصوصاً در تابستان و قلب الأسد که واقعه کربلا در آن وقت پیش آمد، حرارتش چندین برابر بود.

حال دقایقی در کنار آن دشت مخوف و پر از هول و هراس و ترس و بیم، ایستاده شخصیتی را به نظر آوریم که یاورانش از دست رفته، و دشمن غدار و بیشمار به دورش حلقه زده نگین وار به محاصره خویش درآورده‌اند و در خیمه‌های حرم، غیر از او و فرزند بیمارش، مردی باقی نمانده است، و بیش از هفتاد زن و بچه بی پناه در پشت سرش در میان خیمه‌ها، درانتظار روزهای سیاه و خفه کننده و خفه گان آوری نشسته‌اند، و نمی‌دانند بعد از لحظاتی چه به سرشان خواهد آمد، و با چه مصائب و روزهای سختی روبرو خواهند گشت.

حال این شخصیت یکه و تنها در میان میدان، بالای اسب بر نیزه خود تکیه داده و در میان قریب به سی هزار به اصطلاح مسلمانها فریاد هل من معین یعیننا و هل من مجیر یجیرنا سر داده، که شاید یاری دهنده ای پیدا شود و بر ندای او لبیک گوید؛

اما پاسخ آن استنصار و استمداد این بود که ای حسین اول وقت نماز منقضی می‌شود و ثواب فضیلت آن از دست می‌رود، تو آخرین نفری که ما را معطل کرده ای

از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۰۴

زن، و بچه ات را بهانه قرار مده، زود به میدان بیا تا کار یکسره شده و به پایان برسد.

آری او حسین بود که ترسایان از رو برو شدن با روی معصوم او، پرهیز کرده و خود را کنار کشیده تن به ذلت و خواری دادند؛ اما مسلمانها گفتند: اگر بیش از این ما را معطل نمائی قانون عرب را می‌شکنیم «۱» به خیمه هایت هجوم آورده، در جلوی چشم زن و بچه ات خونت را می‌ریزیم.

آری او حسین بود، پنجمین و آخرین نفر از مجموعه میدان مباحله و اهل کساء؛ که مظلومانه، رو به سوی آن نا کسان گرفته و فرمود:

هل من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟ هل من مؤخّذ یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی إغاثتنا؟ وارتفعت أصوات النساء بالعویل. آیادور کننده‌ای هست که از حرم رسول خدا دشمن را دور نماید؟! آیا خداشناسی پیدا می‌شود در باره ما از خدا بترسد (و ما را از دست دشمن نجات دهد؟) آیا فریاد رسی وجود دارد در برابر کمک به ما، به رحمت خدا امید وار باشد؟! در این حال صدای ناله و شیون، بانوان حرم بلند شد (با شنیدن ناله حرمیان آن شخصیت تنها یعنی) فرزند طه، به سوی خیمه‌ها برگشت و فرمود: پسر شیر خوارم را برایم بیاورید تا او را وداع نمایم، در جلوی خیمه نشست و بچه را در آغوش گرفته و او را می‌بوسید و می‌فرمود: وای براینها اگر جدت محمد مصطفی دشمنشان باشد!

طفل در دامن پدر بود که ناگهان حرمه بن کاهل اسدی تیری روانه ساخت که گلوی طفل را در دامن حسین علیه السلام ذبح نمود و حسین خون او را گرفته به آسمان پاشید. «۲» و فرمود: این مصیبتها در برابر رضای خدا برای من آسان است و قطره‌ای از آن خون از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۵

به زمین برنگشت. «۱»

روایت کرده‌اند که فرمود: لایکون أهون عليك من فصیل، أَللّهمَّ إن كنت حبست عَنَّا النَّصر، فاجعل ذالك لما هو خير منها (خدایا) این بچه من از بچه ناقه (صالح) خوارتر نیست، پروردگار! اگر کمکت را از ما حبس کرده‌ای این (قربانی مرا) برای آنچه که بهتر از آن است (ذخیره) قرار بده.

علّامه مجلسی رضی الله عنه گوید: در بعضی از کتابها هست: وقتی که حسین علیه السلام دید هفتاد و دوتن، یارانش به خون غلتیده‌اند، متوجه خیمه‌ها گشت و ندا کرد، ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! سلام من بر شما باد، سکینه او را صدا زد: بابا آماده مرگ شده‌ای؟!

فرمود: چگونه بر مرگ آماده نمی‌شود کسی که نه یاری دارد و نه یآوری؟ گفت: ای پدر ما را به حرم جدمان برگردان فرمود: ابداً ممکن نیست اگر (شکارچی‌ها می‌گذاشتند) پرنده قطا در آشیانه‌اش می‌خوابید (یعنی اگر بنی امیه اجازه می‌دادند من از مدینه بیرون نمی‌آمدم) بانوان حرم به ناله در آمدند و صدا برگریه بلند کردند که امام آنها را امر به سکوت نمود و خود به سوی دشمن حمله کرد. «۲»

ثم قام الحسين عليه السلام و ركب فرسه و تقدّم إلى القتال و هو يقول:

كفر القوم و قدماً رغبوا عن ثواب الله ربّ الثقلين

قتلوا القوم علّياً و ابنه حسن الخير كريم الأبوین از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۶

حنقاً منهم و قالوا أجمعوا أحشرو الناس إلى حرب الحسين يا لقوم من أناس ردّل جمع الجمع لأهل الحرمين

ثم ساروا و تواصلوا كلّهم باجتياحي لرضاء الملحدين

لم يخافوا الله في سفك دمي لعبيد الله نسل الكافرين

وابن سعد قد رمانى عنوةً بجنود كوكوف الهاطلين

لا لشيء كان متى قبل ذا غير فخرى بضياء التّيرين

بعلى الخير من بعد النبى و النبى القرشى الوالدين

خيرة الله من الخلق أبى ثم أمى فأنا ابن الخيرين

فضة قد خلصت من ذهب فأنا الفضة و ابن الذهبين

من له جدّ كجدى فى الورى أو كشيخى فأنا بن العلمين

فاطم الزهراء أمى وأبى قاصم الكفر بيدر و حنين

يعبدون اللات والعزى معاً و علىّ كان صلى القبلتين

عبد الله غلاماً يافعاً و قریش يعبدون الوثنين

فأبى شمس و أمى قمر فأنا الكوكب و ابن القمرين

و له فى يوم أحد وقعة شفت الغلّ بفضّ العسكرين

ثم فى الأحزاب و الفتح معاً كان فيها حتف أهل الفيلقين

فى سبيل الله ماذا صنعت أمّة السوء معاً بالعترين

عتره النبی المصطفی و علیّ الورد يوم الجحفلین «۱»

سپس در برابر آن جماعت با شمشیر کشیده، در حالی که از زندگی مأیوس و آمده مرگ بود، ایستاد و می گفت:

أنا بن علیّ الطّهر من آل هاشم کفانی بهذا فخراً حين أفرّج من مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۷

و جدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الخلق نزه

و فاطم أمی من سلالة أحمد و عمی یدعی ذالجنّاحین جعفر

و فینا کتاب الله أنزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر ونحن أمان الله للنّاس کلّهم نسرّ بهذا فی الأنام و نجهر

و نحن ولّاه الحوض نسقی ولانّا بکأس رسول الله ما لیس ینکر

و شیعتنا فی النّاس أکرم شیعه و مبغضنا يوم القيامة یخسر «۱»

(باز فرمود:)

فإن تكن الدّنيا تُعدّ نفیسه فإنّ ثواب الله أعلى و أنبل

و إن یکن الأرزاق قسماً مقدراً فقتل امرء بالسّیف فی الله أفضل

و إن تكن الأبدان للموت أنشئت فقلّله سعی المرء فی الکسب أجمل

و إن تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء یبخل محمد ابن ابی طالب از أبوعلی السلامی نقل می کند: این اشعار از

انشاء خود حسین است و هیچ کس مثل آن را نه گفته است. «۲»

پس مردم را به مبارزه دعوت کرد، و هر کس از مردان نام آور به نزدیک او می آمد کشته می شد تا اینکه از آنها کسان زیادی را به

قتل رسانید و بر میمنه لشکر حمله برد و گفت:

الموت خیر من رکوب العار و العار خیر من رکوب النّار سپس به میسره لشکر هجوم کرد و می گفت:

أنا الحسین ابن علیّ آلیت أن لا أنثنی

أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النّبی «۳»

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۸

بعضی از راوی ها گوید: به خدا قسم من شکست خورده‌ای را نه دیده‌ام که اهلیت و اولاد و اصحابش کشته شده باشد از حسین

شجاع تر و پر توان تر باشد! هر کس به سوی او هجوم می برد، و او به طرف آنها بر می گشت، مانند گریختن بزها در هنگام حمله

گرگ، از جلوی او پا به فرار می گذاشتند و مانند پشه‌های نظم بهم خورده در می آمدند! دوباره به مرکز فرماندهی بر می گشت و

می فرمود: «لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم» «۱»

به همین صورت جنگید تا از آنها هزار ونهصد و پنجاه نفر بجز زخمیها، به خاک هلاک انداخت؛ در این حال بود که عمر بن سعد

فریاد زد: الویل لكم أتدرون لمن تقاتلون؟! هذا ابن أنزع البطین، هذا ابن قتال العرب، فاحملوا علیه من کلّ جانب، وای بر شما آیا

می دانید با که می جنگید؟! این فرزند از جا کننده دشمن و موی جلوی سر رونده و شکم بزرگ است (که یکی از القاب امیر مؤمنان

علیه السلام است)

این فرزند سلحشورترین و جنگجوترین قوم عرب است! دسته جمعی به او حمله کنید* با این دستور از هر طرف به امام هجوم

بردند و چهار هزار تیر انداز او را هدف تیر خود قرار دادند و میان او و خیمه ها را پر کردند و رابطه را قطع نمودند. «۲»

صاحب مناقب و سید گویند:

فصاح بهم: ویحکم یا آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین، و لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم و ارجعوا إلی أحسابکم إذ

کنتم أعراباً، فناداه شمر فقال: ماتقول یابن فاطمة؟! فقال: أنا الذی أقاتلکم، و تقاتلونی، والنساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم عن

التَّعَرُّضُ لِحَرَمِيٍّ مَادَمْتُ حَيًّا وَای بر شما ای دسته فرزندان ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید،! در دنیایان آزاد مرد باشید، و به نیاکان خود که عربید نگاه کنید (که از قدیم الایام در جلوی چشم مرد به زن و بچه او متعرض از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۰۹)

نمی‌شدند و همچنین مردان را در جلوی چشم زنان، اذیت نمی‌کردند)

شمر ندا در داد: ای پسر فاطمه چه می‌گوئی؟! فرمود: شما با من و من با شما می‌جنگم زن و بچه من چه تقصیری دارند، تا من زنده‌ام گردنکشان خود را از تعرض به حرم من مانع شوید؛ شمر گفت: از حرم مرد دور شوید، به خود او حمله برید به جان خودم قسم، خود او همتا و هم کفو کریم است. راوی گوید: جمعیت به سوی او هجوم بردند در حالی که او یک جرعه آب طلب می‌کرد هرچه سعی می‌کرد خود را به فرات برساند، همگی به او حمله برده از فرات دور می‌ساختند «۱» ابن شهر آشوب از ابو مخنف او هم از جلدی روایت می‌کند: ابوعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار سوار که مأمور حراست و نگهداری شریعه فرات بودند، حسین بر آنها حمله کرد و با اسب وارد شریعه شد.

وقتی که اسب خواست آب بیاشامد فرمود: أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنَا عَطْشَانٌ وَاللَّهِ لَا ذَقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ! هم تو تشنه‌ای هم من، به خدا قسم تا تو آب نیاشامی، من نیز آب نمی‌چشم، اسب مانند اینکه حرف امام را فهمیده باشد سر از آب برداشت، حضرت فرمود: (بین من می‌آشامم، دست مبارکش را پر از آب نمود و جلوی دهانش برد مانند اینکه آب می‌نوشد تا اسب هم آب بنوشد، یکی از لشکریان صدا زد ای ابا عبدالله تو داری آب می‌نوشی (لشکر به خیمه هایت حمله برد و) به حرمت بی احترامی کردند؟! امام آب را ریخت و قشون را کنار زد، دید خیمه‌ها سالمند (آن نامرد دروغ گفته است). «۲»

حمید بن مسلم گوید: حسین در این حال آب خواست. شمر گفت: به خدا قسم آب را نه خواهی دید تا به آتش جهنم وارد شوی! و مردی هم گفت: ای حسین! آیا آب از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۰

فرات را نمی‌بینی؟! مانند زیر شکم ماهیها روان است سوگند به خدا از آن نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری! امام گفت: خدایا او را تشنه بمیران. راوی گوید: به خدا قسم این مرد هی فریاد بر می‌آورد: سیرابم کنید، هرچه آب می‌دادند آنقدر می‌نوشید تا از دهانش بر می‌گشت باز فریاد می‌زد، با این حال بود که (دراثر نفرین امام) تشنه جان داد. «۱»

سپس مردی بنام زیاد بن عبدالرحمن معروف به ابوالحتوف جعفی، تیری به سوی امام روانه ساخت و در پیشانی امام نشست! آن را از پیشانی در آورد و خون به صورت و محاسنش جاری گشت و گفت: خدایا تو خودت می‌بینی این بندگان گناهکارت با من چه می‌کنند، خدایا ریشه همه اینها را از روی زمین بر کن و احدی از آنها را در زمین زنده مگذار و هیچوقت آنها را نبخش؛ سپس مانند شیر غضبناک (به آن گله روباه) حمله کرد، به هر کس می‌رسید با شمشیر دو نیم می‌ساخت. تیرها از هر طرف (مانند باران) به سوی امام می‌بارید و آنها را با سینه و گلوی مبارکش پذیرائی می‌کرد و می‌فرمود: ای امت بد، با عترت محمد بعد از او، با رفتار بد، روبرو شدید، آگاه باشید دیگر بعد از کشتن من از کشتن هیچیک از بندگان صالح خدا، رو گردان نمی‌شوید (چون کسی که فرزند رسول خدا و امام زمان خود را به قتل برساند از دیگران چه باک) امید وارم خداوند با خوار کردن شما، مرا باشید شدن در راه خودش، گرامی بدارد.

در این حال حصین بن مالک سکونی صدا زد، ای فرزند فاطمه! (خدایت) با چه چیزی از ما انتقام می‌گیری؟! فرمود: ترس از همدیگر و خونریزی را در میان شما می‌افکند سپس عذاب دردناک را به سر شما می‌باراند. آن قدر جنگید تا جراحات و زخمهای زیادی برداشت. به طوری که امام صادق علیه السلام از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۱

فرمود: در بدن امام ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر پیدا کردیم. و از امام باقر علیه السلام (که خود در سن چهار سالگی در صحنه کربلا حاضر بود) فرمود: أُصِيبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ بَضْعَةُ وَ عَشْرُونَ طَعْنَ بِرِمَحٍ وَ ضَرْبَةُ بِسَيْفٍ أَوْ رِمِيَهُ بِسَهْمٍ بِرَحْسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيْصِدٌ وَ بَيْسَتْ وَ چَند زخم نیزه و ضربت شمشیر و تیر، تیر اندازان، اصابت کرد و در بدن او پیدا شد در روایت دیگر سیصد و شصت و در دیگری اَلْفٌ وَ تِسْعُمِائَةُ جَرَا حَةٌ هَزَارٌ وَ نَهْصَدٌ زَخْمٌ آورده‌اند و کانت السَّهَامُ فِیْ دَرَعِهِ کَالشَّوْكَ فِیْ جِلْدِ الْقَنْفَذِ، و روی آنها کانت فِیْ مَقْدَمِهِ وَ تَمَامِیْ تِیرَهَا بِه زره جنگی او) نشسته بود (دور نمایش) مانند تیغهای خار پشت، بود و در روایت دیگر است که همه این زخمها در قسمت جلوی بدنش بود (چون پشت به دشمن نه کرده بود) «۱».

می‌گویند: از جنگ خسته شد و ایستاد کمی استراحت کند (و مختصری از نیروی از دست رفته‌اش را باز یافته تجدید قوا کند) ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش (که قبلاً با تیر زخمی شده بود) اصابت کرد.

پس لباسش را گرفت که خون را از صورتش کنار زند، یک تیر سه شعبه زهر آلود بر سینه و در روایت دیگر بر قلب شریفش نشست در این حال گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلٰی مَلَأَ رَسُولُ اللَّهِ» و سر به آسمان بلند نمود و گفت: خدایا تو می‌دانی اینها مردی را می‌کشند که بجز او در روی زمین پیغمبر زاده‌ای، وجود ندارد.

سپس تیر را گرفت و (چون دارای سه شعبه بود و بیرون آوردنش از قسمت جلو بدن، ممکن نبود) از پشت، بیرون کشید و خون مانند ناودان جاری شد، و دستان مبارکش را زیر جریان خون گرفت و پر شد و به آسمان پاشید که قطره‌ای از آن به زمین برنگشت؛ دوباره دستهایش را پر از خون نمود و به سر و صورت خود مالید و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۲

گفت: با این حال خواهم بود تا جدم رسول خدا را ملاقات نمایم و با صورت خون آلود بگویم ای رسول خدا، مرا فلان و فلان، کشت.

باز از جنگیدن ناتوان گشت و ایستاد، و هر کس به او نزدیک می‌شد (بادیدن آن حالت دلخراش و جانسوز امام که به خوبی می‌دانستند او کیست) برمی‌گشت.

تا اینکه مردی بنام مالک بن یسر از قبیله کنده پیش امام آمد و حضرتش را، سب کرد و دشنام داد و شمشیری بر فرق مبارکش فرود آورد و عرقچین امام پر از خون شد، حضرت به او (نفرتین کرد و) فرمود: لَا أَكَلْتُ بِهَا وَ لَا شَرِبْتُ وَ حَشْرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ بَا آن دست نخوری و نیاشامی و خداوند ترا با ستمگران محشور نماید.

امام آن عرقچین را انداخت و با عرقچین دیگر، عمامه به سر بست و دیگر حال نداشت. آن نامرد کندی (بعد از جنگ) آن، قلنسوه (عرقچین یا کلاه بلند) را که از خز بود، به خانه‌اش آورد و زنش هر چه شست، خون از آن پاک نشد، از علت آن جويا شد و از جریان واقعه کربلا مطلع گردید و آمد بر شوهرش اعتراض نمود و گفت: آیا غارت (نور دیده و) فرزند رسول خدا را به خانه من آورده‌ای؟! از خانه من دور شو خداوند قبر ترا پر از آتش نماید.

پس از آن با بدترین حال فقیر شد و دستهای (ناپاکش) خشک شد در زمستان از آنها خون سرازیر می‌شد و در تابستان مانند چوب می‌خشکید.

شیخ مفید می‌فرماید: کمی ایستادند و دوباره لشکریان به سوی امام برگشتند و او را (مانند نگین انگشتر) احاطه کردند. در همین وقت بود که عبدالله بن حسن از خیمه‌ها برای یاری به امام بیرون آمد (و هنوز بچه‌ای بیش نبود و یازده سال داشت) زینب (یا أم کلثوم) دختر علی، خود را به او رسانید که او را نگذارد و امام هم به خواهرش صدا زد که إحبسیه یا اختی خواهرم! او را حبس کن و (نگهدار) عبدالله به شدت امتناع کرد و گفت: نه به خدا از عمویم جدا نمی‌شوم! در این هنگام أبجر بن کعب یا حرمله بن کاهل خواست شمشیری بر امام فرود آورد عبدالله گفت: وای

از میاهله تا عاشورا، ص: ۶۱۳

بر تو پسر زن خبیثه عموی مرا می‌کشی! دستش را جلوی شمشیر برد که به امام اصابت نکند از شدت ضربت آن نامرد دست او بریده شد و آویزان گشت.

عبداللہ گفت: ای مادر، امام او را به سینه چسبانید و فرمود: پسر برادرم مصیبتی بر تو وارد شد، شکبیا باش و این را ذخیره خود قرار ده، خداوند (به زودی) ترا به پدران صالحینت، می‌رساند. سید ابن طاوس می‌نویسد: فرماہ حرملة بن کاهل بسهم فذبحة، و هو فی حجر عمہ الحسین حرملة تیری به سوی او پرتاب کرد و او را ذبح نمود در حالی که در آغوش و دامن عمویش حسین بود. سپس شمر به خیمه‌ها حملہ نمود و با نیزہ به آنها کوبید و صدا زد: عَلَى النَّارِ أُحْرِقَ عَلَى مَنْ فِيهِ آتَشُ بِيَاوَرِدُ خِيَمَهُهَا وَ هِرَ كِهٍ در آن است بسوزانم. «۱»

امام رو به او کرد و فرمود: یابن ذی الجوشن أنت الدّاعی بالنّار لتحرق علی أهلی، أحرقتک الله بالنّار، و جاء شَبّ فویّخه فاستحی فانصرف ای پسر ذی الجوشن تو آتش می طلبی تا اهل و عیال مرا بسوزانی خدا ترا با آتش بسوزاند (بلی نفرین امام او را گرفت و در زمان مختار (ره) در دیک آتش جوشاندند و به لعنت خدا واصل کردند)*** امام علیه السلام در اثر زخمها (ی بیشمار) که (از زیادی اصابت تیرها از دور همانند خار پشت جلوه می کرد) و مانند (نا) مردی به نام صالح بن وهب مزنی

از میاهله تا عاشورا، ص: ۶۱۴

ضربت سختی به خاصره اش زد که امام را از پشت زین انداخت و به گونه راست بر زمین فرود آمد.

دُر یگانه دریای مجمع البحرین به خون طپیده دشت کربلا حسین

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت

هوا ز جور عدو چو قیر گون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و ندا می کرد: وَاَآخَاهُ وَاسِیْدَاهُ وَآهْلَ بَیْتَاهُ لَیْتَ السَّیَّمَاءُ أَطْبَقَتْ (إِنْ طَبَقَتْ) «۱» عَلَى الْأَرْضِ وَ لَیْتَ السَّیَّمَاءُ دَكْدَكْتَ عَلَى السَّیِّهْلِ وَای برادرم وای آقای من، وای (بزرگ) اهلیت من، کاش آسمان به زمین دوخته میشد و کاش کوهها بر زمینهای هموار پاشیده میشد (و لیت الموت أَعْدَمْنِی الْحَیَّاءُ) کاش مرا نابود می کرد.

زیر خنجر چو حسین ناله زینب بشنید چشم بگشود زهم خواهر خود را طلید

گفت با او که مرا عمر به آخر رسید دگر از زندگی من، بنما قطع امید

رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست آخر عمر من و اول گرفتاری تست شمر فریاد زد: برای کشتن مرد، منتظر چه هستید؟! (مادر به عزایتان بنشیند برای چه ایستادید! زخمها و تیرها او را از کار انداخته است بر او حمله کنید) «۲» از هر طرف به او حمله کردند. زُرْعَه بن شریک بر کتفش زد (و کف دستش را جدا کرد) «۱»

از میاهله تا عاشورا، ص: ۶۱۵

و حسین بن زرعۀ به نوعی ضربت سختی زد که امام را خواباند (از پا در آورد) و دیگری با شمشیر بر گردن مقدّسش زد که با آن ضربت به رو افتاد، و تعادلش را بهم زد گاه می‌نشست و گاه می‌افتاد، پس سنان بن انس نخعی نیزه را به گودی گردنش فرو کرد سپس نیزه را بیرون کشید و بر سینه‌اش کوبید و تیری هم بر گلوی (مطهرش) نشانید که امام را نقش بر زمین کرد و دوباره نشست و تیر را از گلویش بیرون آورد و هر دو دست را پراز خون کرد و بر سر و رویش مالید و می‌فرمود: این طور میباشم تا خدا را با حال آغشته به خون ملاقات کنم در حالی که حقم را غصب کرده‌اند!

عمر به کسی که در سمت راستش ایستاده بود گفت: وای بر تو از اسب پیاده شو و (کارش را بساز و) حسین را راحت کن، پس

خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد که سر امام را بردارد، (وقتی که حضرت را دید) به لرزه افتاد، (سنان بر او نهیب زد: سرش را بردار خولی دستش لرزید و ناتوان شد سنان گفت: خدا دستت را بشکند که) «۲» سنان بن انس نخعی پیاده شد شمشیرش را به حلقوم شریفش زد و می گفت:

و الله إني لأجتز رأسك و أعلم أنك ابن رسول الله و خير الناس أمّا و أباً ثم اجتز رأسه المقدس صلى الله عليه و كرم بخدا سوگند سر ترا برمی دارم و بخ خوبی می دانم که تو فرزند رسول خدائی و از جهت پدر و مادر بهترین مردم هستی! سپس سر مقدس را برید درود خدا بر او باد.

روایت شده همین سنان را مختار گرفت و انگشتانش را دانه به دانه برید و سپس هر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۶

دودست و پایش را قطع نمود، و دیگری را پر از روغن زیتون کرد و زیرش آتش زد و او را به توی آن انداخت و دست و پا می زد تا هلاک شد لعنة الله عليه «۱»

عمر بن سعد نزدیک امام آمد زینب (علیها السلام) در حالی که گوشواره‌ها (و بدنش) می لرزید، عمر سعد را دید و به او گفت: أیقتل أبو عبد الله و أنت تنظر إليه آیا أباعده الله کشته می شود و تو تماشا می کنی؟! (در حالی که تو او را بهتر از دیگران می شناسی) عمر گریه کنان، روی خود را از او گردانید؛

هلال بن نافع گوید: من بایاران عمر سعد ایستاده بودم، کسی فریاد زد: ای امیر مژده باد که شمر حسین را کشت! (چون کسی اقدام به کشتن امام نمی کرد و هرکس جلو میرفت بر می گشت علت را سؤال می کردند یکی می گفت: من خواستم او را بکشم چشم باز کرد دیدم چشم او مانند چشم جدش رسول خدا بود یکی می گفت: من به خود لرزیدم و .. در این حال که عمر سعد هم وامانده بود چه کند که این فریاد زننده مژده داد که شمر آماده کشتن امام شده است) من به کنار او آمدم که دست و پا می زد به خدا قسم من کشته آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیده بودم! به گونه‌ای که نور جمالش، مرا از فکر کشته شدنش مشغول ساخت.

در آن حال جرعه‌ای آب خواست، کسی به او گفت: آب را نمی چشی تا به حامیه (یکی از درکات جهنم است) وارد شوی و از حمیم آن بنوشی! پس شنیدم حسین به او گفت: من وارد حامیه شوم و از حمیم آن بنوشم؟ (نه به خدا) بلکه به خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شوم و با او در پیشگاه صدق پادشاه مقتدر ساکن می شوم و از آب گوارا مینوشم، شکایت شما را به او می برم.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۱۷

همگی غضبناک شده و به طور دسته جمعی (او را در میان گرفتند و به او ضربت‌های شکننده می زدند) با اینکه هنوز او با آنها حرف می زد شهیدش کردند، مثل اینکه خداوند در دل آنها رحم نیافریده بود. من از کمی رحم آنها در تعجب بودم و گفتم به خدا دیگر بعد از این با شما در یکجا نخواهم ماند!

بخش ۷ مقایسه

اشاره

بخش ۷ مقایسه بخش ۷ «مقایسه» «اسلام و نژاد» مسئله نژاد از نظر اسلام را، در دو بُعد می توان بررسی کرد؛

۱- «تشریعی»، ۲- «تکوینی».

۱- در «بعد تشریعی»، عیار و ارزش انسانها، با ترازوی تقوی و میزان پرهیزکاری، سنجیده می‌شود، پس ملاک در تشخیص شخصیتها و تعیین قیمتها، قدرت بازدارندگی و نیروی مهارکنندگی از راه تقوا، و سوق دادن جسم و جان به سوی راستیها و درستیهاست.

قرآن کریم: اصل سنجش را اینگونه تعریف کرده است، «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است» (۱).

«هنگامی که در صور دمیده شد، در آن روز، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی در میان آنها نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۱

ساخته نیست)» (۱).

در این مورد آیات و روایتهای فراوان و مصداقهای زیادی، وجود دارد؛

پس بنا بر این اصل: سید قرشی به عبد حبشی و عرب به عجم و سفید به سیاه و شهری به روستائی و .. در دنیا و آخرت، افتخار و امتیازی ندارد مگر با تقوا. (۲)

۲- بعد تکوینی، بررسی وسیعتر می‌طلبد که، مقام را گنجایش آن نیست و بیرون از موضوع کتاب است اما برای نتیجه‌گیری و شفافیت مسئله، بیان مختصری را ناچاریم.

فلاسفه و متکلمین و همچنین دانشمندان علوم مختلف در باره، طینت، منش، نهاد، استعداد، ماهیت، و بالأخره ماده وجودی هر انسان، یا حیوان، تحقیقها و بررسیهای فراوان، کرده‌اند و می‌کنند، با آزمایشهای بیشمار دریافته‌اند که همه موجودات جهان باهمدیگر، تفاوت‌های اساسی و ریشه‌ای دارند، هر موجودی روی همان ماده و ماهیت مخصوص خودش که در وجودش نهفته است؛ ریشه می‌دواند و رشد می‌کند، آب و هوای هر منطقه هم همین طور؛

مثلاً می‌بینیم در میان حیوانات، شیر، خواص وجودی خیلی متفاوت با خوک دارد، شیر، هنگام تغذیه، گوشت تازه می‌خورد اگر مدت، کمی از روی آن سپری شود از خوردن آن، خود داری کرده و امتناع می‌ورزد؛ اما بر عکس، خوک از خوردن گوشت تازه متنفر است آنقدر صبر می‌کند تا گوشت بگندد و بو بردارد آنوقت مشغول خوردن می‌شود؛ (۳)

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۲

اگر شیر متوجه شود، نر دیگر به ماده‌اش چشم چرانی می‌کند، با قدرت تمام او را، تکه پاره کرده و از میان بر می‌دارد، ولی خوک، نرهای دیگر را برای جفت‌گیری باماده خود تشویق میکند (۱) آب و هوا هم، در روی موجودات منطقه‌ای خود اثر وضعی فراوان دارد و هزاران مثال دیگر.

پس اگر دقت کنیم تمامی موجودات زنده و نبات و یا حتی جماد بدین منوال، روی ریشه اصلی و ماهیت خود، کار می‌کند و خاصیت اصلی خود را، آشکار می‌سازد.

گندم از گندم می‌روید و جو زجو، زمین شوره زار هیچوقت در رویانیدن بذر مانند زمین خاک رس، نیست، هر چیزی، روی طبیعت خود، انجام وظیفه می‌نماید.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست*** در باغ لاله روید و در شوره زار خس

اسلام نیز مسائل زیادی را روی این محور، قرار داده است، برای صلاح و اصلاح همه شئون زندگی، فردی و اجتماعی، پیرامون اصالت و نجابت و پی جوئی نژاد مختلف اشخاص، تأکید دارد.

برای دانستن اهمیت تأثیر نژاد که (انتقال ژن) نامیده می‌شود، به حدیث ذیل که در

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۳

کتابهای فراوان شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده‌اند توجه و دقت نمایید

«معادن زر و سیم»

«معادن زر و سیم» روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام، اذا فقهوا «۱» (اذا تفقهوا «۲»)

الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، من كان له أصل في الجاهلية فله أصل في الإسلام «۳» الناس معادن، في الخير والشر، خيارهم في الجاهلية، خيارهم في الإسلام اذا فقهوا. «۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم معدنهائی همانند معادن زر و سیم، هستند خوبان آنها در جاهلیت، خوبانند در اسلام اگر بفهمند و هشیار باشند، و هر کس در جاهلیت اصالت داشت، در اسلام نیز اصیل است؛ و همچنین در خیر و شر (خوبی و بدی)، مانند معادن مختلف هستند،

این حدیث، علاوه بر اینکه، از احادیث علمی مورد قبول شیعه و سنی است، خیلی از مسائل و پیش آمدهای گوناگون زندگی را برای ما، معنا می‌کند،

خود پیام آور اسلام نیز برای بزرگان و نجباء هر قوم، ارزش قائل شده و بها می‌داد

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۴

با سفارش «إذا أتیکم (جائکم) کریم قوم فاکرموه» هروقت صاحب احترام هر گروهی به سوی شما آمد، او را گرامی دارید (و محترم شمارید).

«أصل احترام» را در میان امت بنا کرد و خود نیز عملاً به اجرا گذاشت و رواج داد؛

بعد از جنگ با قبیله طی که زنها و بچه‌های آنان، همگی به اسارت مسلمانها، در آمده بودند* در میان آنها دختر حاتم طائی (مرد مشهور و سخاوتمند عرب) را شناخت و به احترام شخصیت پدرش، از مسلمانها در خواست کرد که او را آزاد کنند او نیز اصالت و نجابت نژادی خود را از دست نداد و گفت: ای محمد! صلی الله علیه و آله اگر تنها مرا می‌خواهی آزاد کنی من می‌خواهم با سرنوشت همه اسیران افراد قبیله‌ام، شریک باشم مگر اینکه همه را آزاد نمائی!؛

حضرت با تعجب تحسین آمیز از اصالت و نجابت او، به روی مهاجرین و انصار نگاه مثبت و موافقانه‌ای انداخت، همگی موافقت خود را اعلان داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آن بانوی برازنده و قابل احترام را با عزت و احترام و در کجاوه‌های راحت و آرام و با پوشش بها دار، روانه قبیله خود ساختند.

برادر همین بانو (عُدیّ بن حاتم) که در کوفه بود، جریان را شنید برای تشکر و قدر دانی، رهسپار مدینه گردید و می‌خواست در مسجد النبی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شود، چون آنحضرت در میان اصحاب به طور حلقه‌ای بدون امتیاز نشسته بود، نشناخت طبق معمول و با معیار سایر بزرگان و فرمانروایان خیال می‌کرد حضرت در قصری و یا کاخی آرمیده و اجازه ملاقات گرفتن و ملاقات کردن مشکل است، لذا سراغ حضرت را گرفت، اما بر خلاف تفکر و انتظارش حضرت را در میان همان جمع نشان دادند و باشگفتی زیاد به صورت حضرت خیره شد و با دقت در ادا و اطوار آنحضرت فوراً تصمیمش را گرفت، وقتی که حضرت نیز او را شناخت، بلند شده و عبای خود را تا کرده به زیر «عدیّ» پهن کرد و با این رفتار بزرگوارانه، او و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۵

او و تمام اطرافیانش را به دین اسلام مشرف کرد. «۱»

أمیرمؤمنان علیه السلام در عهدنامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسد: در مورد کشور داری و قضاوت و فرماندهان ارتش و حتی برای انتخاب همنشینان خود روی خانواده‌های اصیل و ریشه دار حساب کن و در این باره تأکید زیاد، دارد «ثُمَّ أَلْصَقَ بَذَوَى الْأَحْسَابِ، وَ أَهْلَ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ» سپس بچسب به صاحبان

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۶

حسب و خانواده‌های صالحه و کسانی که دارای سوابق نیکو هستند، و با جنگجویان و دلیران و بخشندگان و جوانمردان، (افت و خیز کن) زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخه‌های احسان و نیکوئی اند. «۱» باز به همین خاطر است، که در انتخاب همسر، آن همه تأکید و تمهید، نموده است، چون اصالت و ریشه زن و مرد، در تشکیل ماهیت اولاد، اثر حیاتی دارد.

از ازدواج با بد ریشه‌ها و بد اصل‌ها خواه مرد باشد یا زن، شدیداً برحذر داشته است، «۲» چون بنیان و شالوده یک خانواده بایوند، دو زوج جوان پی ریزی می‌شود و اگر در پیرامون آن دقت زیاد نشود، در آینده، محصول همین پی ریزی بظاهر کم اهمیت ممکن است، جهانی را به سوی صلح و آرامش، یا به سمت آتش و خون، سوق دهد!

ممکن است از همین جمع کوچک دو نفری، از یک پدر یا مادر اصیل و نجیب، فرزندی قدم به قلمرو ناسوتیان گذارد که در اثر عبودیت و بندگی توأم با اصالت و نجابت، کار لاهوتیان را، از خود نشان دهد! و به خاطر رسیدن، به مقام «عبدی أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي» کار انبیاء، کند؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۷

نمونه‌اش آن اصیل و نجیب ایرانی است که پس از طی مراحل بندگی، نامش را در هر مرحله به بالاتر تغییر داد، از «روزبه» آریائی به «سلمان فارسی» و از «سلمان فارسی» به سلمان محمدی و از (السَّالِمَانِ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ) ی تا آنجا اوج گرفت و پرواز کرد که جبرئیل از معبود به حبیب محمود پیغام آورد که «سلمان» بنده خود من است!!.

او مانند اولیاء خدا هر دو جهان را بهم پیوند داد او اساساً از اول خدائی بود؛

شیخ صدوق رضی الله عنه می‌فرماید: کان اسم سلمان روزبه بن خشبوزان، وما سجد قط لمطلع الشمس، و انما کان یسجد لله عز و جل ... و کان سلمان وصی وصی عیسی فی أداء ماحمل إلی من انتهت الیه الوصیة من المعصومین وهو أبی علیه السلام و یقال له: برده «۱»

نام سلمان روزبه پسر خشبوزان بود ابداً به سوی مشرق سجده نکرد، فقط سجده‌اش برای خدا بود ... سلمان وصی وصی حضرت عیسی علیه السلام بود تا امانتی که او به تحویل شده بود، به آن کس که وصایت به او منتهی می‌شد از معصومین علیهم السلام و آن هم اُبی علیه السلام است که به او «برده» هم می‌گفتند، برساند «۲»

در روایت مفصل و دیدنی آمده است: زازان گفت: وقتی که وفات سلمان نزدیک شد: پرسیدم تو را که غسل خواهد داد گفت: آنکس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل داد!، گفتم تو در مدائن و او در مدینه است؛

گفت ای زازان وقتی که چانه مرا بستی صدائی می‌شنوی، چانه را که بستم صدائی شنیدم بیرون رفتم دیدم امیرمؤمنان علیه السلام دم دراست فرمود: ای زازان ابوعبدالله

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۸

سلمان از دنیا رفت؟! گفتم: بلی ای آقای من (فدخل و كشف الرداء عن وجهه فتبسم سلمان إلی أمير المؤمنين علیه السلام فقال له مرحباً يا أبا عبد الله اذا لقیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقل له مامرّ علی أخیك من قومك «۱»

پس داخل خانه شد و رداء را از روی سلمان کنار زد، سپس سلمان به روی امام لبخند زد فرمود: خوشا به حالت ای اباعبدالله وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردی به او بگو که از قوم تو به برادرت چها، گذشت. در مشارق الأنوار آمده است: عن زازان خادم سلمان قال لما جاء أمير المؤمنين عليه السلام يغسل سلمان، وجده قد مات، فرفع الشَّمْلَةَ عن وجهه فتبسّم و هم أن يقعد، فقال عليه السلام عد الى موتك فعاد «۲»

زازان خادم سلمان گوید: هنگامی که امیر علیه السلام برای غسل سلمان آمد دید مرده است، پس پوشش را از روی سلمان کنار زد، سلمان تبسم کرد و خواست بلند شود!! فرمود: به مکت برگرد پس برگشت. سلمان دارای اعجازهایی بود که حتی اباذر با آن مقام والایش، تحمّل دیدنش را نداشت که امیر علیه السلام فرمود: ای اباذر اگر سلمان آنچه را که می‌داند به تو بازگو کند لقلت رحم الله قاتل سلمان می‌گفتی خدا رحمت کند آن کس را که سلمان را بکشد!! «۳»

زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: أدرك سلمان العلم الأول والعلم الآخر وهو بحر لا ينزح وهو من أهل البيت تا آخر خبر «۴» سلمان علم اول و آخر را درک کرد، او دریائی است بی پایان و او از ما اهل بیت است.

گویند: سنگ ترازو و سگهای کشتارگاه، «مداین» شهر محل مأموریت خویش، را با یک سفارش معمولی، به حراست از شهر و بازار نمود و آنها هم با اطاعت کامل، از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۲۹

دستور او را اجرا کردند؛ یا از سر انگشتان پا، جرقه زده برایش غذا پزد یا غذایش سه بار وارونه به زمین بیفتد و قطره‌ای به زمین نریزد که اباذر واماند که امیر علیه السلام فرمایش بالا را به او بگوید «۱» فضایل سلمان بیش از آنست که در اینجا بگنجد. یا آن یکی سیاه و سیاه و از نژاد سیاه در اثر ایمان توأم با نجابت خانواده و اصالت ریشه خود را بالا کشید و کشید تا آنجا صعود کرد که خدایش به رسول گرامیش می‌فرماید: (حق نداری بلال را به خاطر لکنت زبانش که «ش» را «س» می‌گوید، از اذان گفتن برداری!! من سین او را به جای شین، می‌پذیرم!!

یا آن بار بر و حمال پیر، که هر روز در بازار تبریز برای این و آن بار حمل و نقل می‌کرد ناگهان متوجه می‌شود بچه شلوغی از هواکش وسط طاق بازار به پائین سرازیر شد و پائین می‌آید، فریاد بر داشت (الله ساخلا، الله ساخلا) (خدایا نگهدار، خدایا نگهدار) بچه در هوا معلق میماند و سریع می‌رسد و دستهایش را باز می‌کند، بچه به آرامی روی دست این باربر قرار می‌گیرد و به آرامی به زمین می‌گذارد؛ مردم از دیدن این منظره، می‌ریزند لباس حمال بیچاره را به عنوان تبرک، تکه پاره می‌کنند که (دگر تو که هستی و کیستی؟! جواب می‌شنوند که (باباجان من همان فلاخی، حمال هر روز بازار شمایم و از این کار من هم شگفت زده نشوید و تعجب نکنید! چون شصت سال من به حرف او (یعنی خدا) گوش داده‌ام و هرچه از من خواسته، بعمل آورده‌ام، یکبار هم من از او چیزی در خواست کردم او به حرفم گوش داد و اجابت نمود، مسئله مهمی نبود).

صدها امثال این شخصیتها و فرزندان را شنیده‌اید در اینجا است که با تأمل ثانیه‌ای در می‌یابیم از مادر و یا پدر ناپاک و بد طینت و بد اصل و شیر حرام خورده و از خدا بی خبر، حمال تبریزی و بلال آفریقائی و بالأخره سلمان ایرانی بوجود نمی‌آید؛ از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۰

اگرچه با فقر و نداری زندگی کرده باشند چون اصالت با مادیات، حسابش جداست ولی از زوج بد اصل و بد نهاد، معاویه‌ها و عمرو بن عاص‌ها و مغیره‌ها و هیتلرها و موسولینی‌ها و تیمورها و چنگیزها و بخت نصرها و فرعون و شداد و نمرود ها وو .. به جامعه تحویل داده می‌شود، چون از ریشه، صهّاك ها و زرقاها و میسونها و مرجانه‌ها و بالأخره از هند أكلة الأكباد ها، نباید بیش

از این انتظارداشت

«فاتح نجیب»

«فاتح نجیب» مردی از خانواده نجابت و اصالت، در سال دهم هجرت، فاتحانه و پیروزمندانه، شهر را تسخیر نمود و با قهر و غلبه وارد شهری شد، که زن و مرد آن شهر، او را ۱۳ سال تمام همه گونه، آزار و اذیت و شکنجه و تکذیب و افتراهای ساحر و کذاب و جادوگری) را، در باره او روا داشته و به اجرا در آورده بودند، و نهایتاً به جانی رسانده بودند که شبانه از آن شهر فرار کرده و خود را به یثرب رسانده و از دسترس آنها خارج ساخته بود.

حالا همین مرد بعد از ده سال، با ارتش منظم و جنگجو، وارد شهر شده و قدرت دفاعی را از آنان گرفته و همه را در مرکز شهر (بیت الله الحرام) گرد آورده و خود در بالای بلندی قرار گرفته و به مکانهایی تماشا می کند که پیش از بیست سال تمام، در همان مکانها حد اقل سه سال تمام، فقط بایک زن «خدیجه» و بایک نوجوان «علی» باترس و لرز نماز گذارده و مناجات کرده و سنگها بر جبین و توهینهای نا روا، شنیده بود، حالا- با همانها روبرو ایستاده و نیروی نظامی اش همه را محاصره کرده و نگین وار، در میان گرفته اند، رنگها پریده و قیافه ها آشفته و هیکلها قدرت ایستادن را ازدست داده و انتظار می کشند، از حلقوم فرمانده فاتح، یک جمله فقط یک جمله، فرمان اُفتلوه‌م جمیعاً، صادر و همگی قتل عام و به خاک و خون کشیده شوند، چون

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۱

کیفری جز آن را پیش بینی نمی کردند برای اینکه آنها بودند که در طول ۱۳ سال لقب‌های مجنون و ساحر و کذاب وو .. نثارش کرده، و در یک مرحله، سه سال تمام با ایل و تبارش، در دره خشک و سوزان «شعب ابی طالب» زندانی کرده و در محاصره اقتصادی و نظامی قرار داده بودند، و مدتها تبعید کرده و جبین مبارکش را شکافته و پایش را شکسته بودند وو .. حالا همه و همه در مرکز شهر، در «مسجدالحرام» بازداشت شده و در انتظار مرگ و اعدام به خود می لرزند.

هند جگر خوار و پسرش معاویه و شوهرش ابوسفیان و دار دسته اش هنوز در لابلای آن جمعیتند، هراسان و لرزان، به گونه ای که نمی توانستند روی پای خود بایستند منتظرند این فرمان کی و چگونه صادر خواهد شد.

ناگهان فاتح قهرمان، از روی همان بلندی که قرار گرفته بود، بطوری که همه او را می دیدند و صدایش را می شنیدند، دست راستش را بالا برد، و می خواهد، لب بجنباند تا عمر به ننگین و پر از خشونت‌های آنان را پایان دهد، تارهای صوتی او در حلقوم پر از مهر و سرشار از عاطفه اش بهم خورد و حروف «إِذْهَبْ وَأَنْتَ مَالُ طَلْقَاءِ» (إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاءُ بروید همگی آزادید) را پشت سر هم ردیف کرد و به بیرون پرتاب نمود، فرمان عفو عمومی صادر گردید و بلافاصله به اجرا گذاشته شد بدون اینکه به اندازه پر پشه ای، خون از کسی ریخته شود.

همه رها شدند، و از زنجیر، تب، لرز، ترس، وحشت خلاص شدند با شادمانی و پایکوبان به سوی خانه های خود رهسپار شده و از عظمت روح و بزرگی شخصیت، این ابر مرد تاریخ صحبت کرده و بهمدیگر تبریک گفته و آرامش خود را باز یافتند.

اما بزرگان گفته اند «مرور الأیام، تُریک مالا یخطر ببالک» گذشت روزگار و سپری شدن روزها، چیزهایی را پیش می آورد که به ذهنت خطور نمی کرد،»

روزی فرا رسید که از ثمره و حاصل زوجیت همین هانا کسی، قدم به عرصه گیتی گذارد، که در بزم عیش و نوش، و در برابر یک دسته مادران و خواهران و بچه های

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۲

داغ دیده، نعره کشیده و کف میزد و دست بهم میساید و لیت اشیاهی بیدر شهدوا از حلقوم نحسش بیرون، می پرید؛

یزید فرزند میسون و نوه همین هند جگر خوار آزاد شده را می‌گویم؛ اهلیت و اعضای خانواده این بزرگ مرد را از خرد و کلان، در مجلس عام خود که پُر از سفراء خارجی و بزرگان و رجال کشور و امرای ارتش و اقشار مختلف پایتخت بود، نشانیده و در مقابل چشمان اشکبار آنها، سر فرزند این یگانه جهان آفرینش را در طشت زر گذاشته و خوشحال و خرامان می‌گوید: حسین!! جَدّ تو استعمال ظروف زر و سیم را تحریم کرده بود، این سر تو و طشت زر من، سری که در دامن او بزرگ و تربیت شده، و گوشت و خون تو از وجود او روئیده و محکم گشته است را، درون ظرف طلای ناب گذاشته‌ام و قانون او را می‌شکنم و زن و بچه‌اش را در مجلس عام آورده‌ام!! تا ... ناگهان صدای دختر شیر خدا «زینب» بلند شد و یاهو سرائی یزید را در گلوی خفه کرد و بانگ بر او زد و گفت: أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الْإِطْلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَإِمَائِكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا (تا آخر خبر)

آیا از عدالت (فرمانروائی) است ای فرزند آزاد شدگان (جَدّ من)، زن و کنیزان خود را در پشت پرده نگهداری و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت غارت شدگان و (اسیران زنگبار در شهرها) بگردانی. «۱»

از بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که، «تقوا» معیار ارزش «تشریعی» است، از هر نژاد و رنگ و جا و مکانی بوده باشد، و «أصالت و نجابت» ملاک بهای «تکوینی» انسانهاست، اگرچه از تیره‌های مختلف استعدادها، و طینت‌ها، و منش‌ها، باشد؛

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۳

پس، اصیل و نجیب، در جامعه، ارزش تکوینی و شخصیت اجتماعی دارد، اگر باتقوا هم عجین باشد، نور علی نور؛ اما بد ریشه و بد طینت پناه بر خدا!!

ترسایان!

ترسایان! نجیبان و دانشمندان و بزرگانی که داستان مباهله، پرده از روی شخصیت و ماهیتهای آنان برداشته است، بعد از آنکه طرفین در موعد مقرر و محل تعیین شده حاضر، و آماده نفرین شدند، ناگهان با چرخش ۱۸۰ درجه، موضع خود را تغییر دادند. «۱»

ابوحارثه (شخصیت منصف و محترمی که در نجران از ابتدای جریان با عقیده مثبت و انصاف بحث می‌کرد) با کمال شهامت در برابر آن همه جمعیت شهر مدینه و اتباع و همراهان خود، اینگونه اظهار داشت: به خدا سوگند (محمد صلی الله علیه و آله) چنان نشسته است که انبیاء برای مباهله می‌نشینند؛ این را گفت: و برگشت و جرأت نکرد مباهله نماید.

سید گفت: کجا می‌روی؟! گفت: او اگر خود را برحق نمیدانست برای مباهله چنین جرأتی نمی‌کرد، (اگر با این حال) باما مباهله کند پیش از تمام شدن سال یک نصرانی بر روی زمین باقی نخواهد ماند، روایت دیگر چنین آمده است

«اگر از خدا بخواهند، کوه را، از جا برکنند»

«اگر از خدا بخواهند، کوه را، از جا برکنند» فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى، إني لأرى وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا ولا يبقی علی وجه الأرض نصرانیّ إلى يوم القيامة أسقف نجران (وقتی که هیئت و شکل، این مجموعه کوچک ولی بزرگتر از عالم امکان را دید)، گفت: ای گروه نصارا! من رو هائی می‌بینم اگر از خدا در خواست نمایند، کوهی را از جایش برکنند، قطعاً این کار را خواهد کرد.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۴

أبداً با آنها مباهله نکنید که، هلاک می‌شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین باقی نمی‌ماند. «۱»

منذر بن علقمه یکی از بزرگان قوم به سید و عاقب فرمانده و کار گردانان آنها گفت: آیا میدانید هر قومی بایغمبری مباهله کرد در یک چشم بهم زدن هلاک شدند، و شما و هر که با کتابهای الهی آشنائی دارد، همه می‌دانید که محمد ابوالقاسم همان پیغمبر است

که همه پیغمبران (پیشینیان) به آمدن او بشارت داده‌اند و اوصاف او و اوصاف اهلیت او را روشن کرده‌اند،

«پدیده های پیرامونتان را ببینید»

«پدیده های پیرامونتان را ببینید» نصیحت دیگر که شمارا به آن متوجه ساخته و می ترسانم، آنست که چشم باز کنید و آنچه که در اطرافتان پدید آمده است نظاره کنید! گفتند: مگر چه پدیده‌ای پیش آمده است گفت: به آفتاب نظر کنید چگونه متغیر شده است، درختان همه سر به زیر آورده اند، مرغان هوا همه روبه زمین گذاشته و بالهای خود را بر زمین گسترانیده‌اند و آنچه در چینه دان آنهاست، باینکه آنها گناهی نکرده‌اند، از ترس عذاب الهی گداخته است.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۵

این (بلاها) نیست مگر نشانه‌های قهر خداوند، باز ببینید که کوهها به لرزش و طپش افتاده و دودی عالم را فرا گرفته است، پاره‌های ابر سیاه را ببینید با آنکه فصل تابستان است، وقت پیدا شدن آنها نیست، باز ظاهر شده است (اینها همه نشانه های بلای نازل شده است که اطراف ما را گرفته)

«به آن پنج تن با دقت نظر کنید»

«به آن پنج تن با دقت نظر کنید» باز نظر کنید به سوی محمد و اهلیت او که چگونه دست به دعا برداشته‌اند قاطعانه وبدون رُعب، منتظرند که شما قبول نفرین را اعلام نمایید؛ (و آنها دست به کار شوند) پس بدانید اگر آنها یک کلمه لعنت بر زبان، رانند همه هلاک خواهیم شد و به سوی اهل و مال خود برنخواهیم گشت.

چون سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده کردند، بطور یقین دانستند که آنحضرت، برحق و مبعوث از جانب خداست (به فکر فرو رفتند که چکار کنند تا از این مهلکه و مخمصه رهائی یابند!). «۱»

این اشراف و شخصیت‌های وزین، بادیدن آثار بلا و پس از کشف حقیقت، در برابر حق زانوی ذلت بر زمین زده و شجاعانه تسلیم گشتند. «۲»

بلا درنگ، دست به دامن امیر آزادگان علیه السلام و سایرین شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مباهله منصرف نمایند. درست است از ته دل به حقانیت نبوت حضرت یقین کردند اما برای حفظ موقعیت و جان و مال خویش بند دوم پیشنهاد حضرت، در نامه

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۶

ارسالی را پذیرفتند

«دست پرورده‌های ستون پنجم»

«دست پرورده‌های ستون پنجم» اما عده‌ای از بد اصلاان و ناکسان امت و آنهایی که داعیه «عشره مبشره» و اهل بهشت بودن را هم داشتند، برای یکایک پنج تن آل عبا، آن اندازه، آزار و اذیت تحمیل کردند که، همگی با چشم اشکبار و تن مجروح و روان خسته، از دنیارفتند.

ما اگر پایان زندگی هر پنج تن اهل کساء، قهرمانان مباهله را در نظر بگیریم، متوجه می شویم که هیچ کدامشان طبق معمول تشیع، و به خاک سپرده نشدند.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگرانی و دلهره از آینده دین و اهلیتیش و با اظهار مأوذی نبی مثل ما اوذیت دنیا را وداع

گفت، و افراد بیوفا جنازه مطهرش را سه روز در خانه گذاشتند و برای به دست آوردن خلافت و ریاست، مشغول منازعه و مبارزه گشتند و آنقدر کش و قوس دادند، بالأخره با موفقیت، بر مرکب مراد سوار شدند، بعد از آن تازه بیاد آوردند که بدن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله را بی دفن گذاشته‌اند فقط «علی علیه السلام» و چند نفر در کنار او مانده و غسل و کفن داده‌اند و برای خاک سپاری آماده کرده‌اند!

۲- فاطمه علیها السلام با یکدنیا آسیب بدنی و لطمات روحی و ضربات جسمی و شکوه‌های بی پایان و با نغمه: صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا * صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ صَرْنَ لِيَالِيًا با قلب آکنده از درد فراق ۴ بچه خرد سال و شوهر مظلوم، که آنها را تنها می‌گذارد و به دیدار بابا، می‌شتابد، با دل پر درد، و جگر سوزان، و چشم نالان، پر کشید و رفت.

۳- علی علیه السلام با هزاران درد و غم و با فرق شکافته در نهایت مظلومیت و مجهول القدر زیستن، و فرت بربّ الکعبه گویان، به سوی آسمانها وج گرفت و به ملکوت اعلا پیوست.

از ترس نهروانیان و منافقان و معاویه خواهان، مانند زهرای مظلومه‌اش، مخفیانه و

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۷

شبان، روی دوش بچه هایش به خاک سپرده شد و حدود صد و پنجاه سال در قبر ناپیدا، ناشناخته خوابید و جز فرزندان و محرمان و دوستان خاص، کسی از محل دفنش اطلاع نداشت تا در زمان هارون عباسی کشف گردید.

۴- حسن مجتبی علیه السلام با تحمل آن همه مصیبت‌ها و رنج‌ها و ناروایی‌ها، از همسرش گرفته تا بیگانه، با دل نالان و قلب سوزان و جگر سوخته از سَم ستم، زندگی غمبار خود را به پایان برد و به سوی ملکوتیان پرواز کرد و رفت.

۵- حسین سید الشهداء علیه السلام با مظلومیت بی انتها و گفتارهای جاودانه؛

إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاءَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَاً درس شجاعت و مردانگی و استقامت را داد و به زندگی ذلت بار پشت پا زد و با کلمات بالا که (گویای درد و رنج بی پایان بود) را به جهانیان اعلان کرد و به سوی معبود شتافت

«مسیحیان»

«مسیحیان» * «مسیحیان نجران» وقتی که دریافتند که طرف مقابل آنها بر حقند و برگزیدگان خدا، بدون فوت وقت، تسلیم شدند؛

* «مسلمان نماها» با اینکه سالیان دراز به برحقیت آنها اعتراف داشتند، همه شان را شهید کردند؛

* «نصارا» با مشاهده نشانه‌های بلا، بزانو در آمدند، و خاضعانه دست ذلت به سوی آنان دراز کردند؛

* «یاغیان مسلمان» تا پایان روز عاشورا، با آنکه چندین بار با چشم خود در اثر نفرین امام، «۱» بلاهای سوختن و از بین رفتن و

تشنگی و هلاکت، همراهانشان را

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۸

دیدند بجای اینکه متنبه شوند، به حرفهای کفرآمیز، رو آورده و بیشتر جریء شدند.

* «ترسایان» با دیدن آن قیافه‌های معصوم به خود آمده و حق را تشخیص دادند، و قرار داد را تحت هر شرایطی، با جان و دل

پذیرفتند، اما به اصطلاح،

* «مسلمانها»، در پاسخ سالار شهیدان که فرمود: آیا شفاعت جدّ من برایت مهمّ است یا جائزه یزید؟! گفتند: دائق من جائزه یزید

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ مِنْ جَدِّكَ سَنَارِي از جائزه یزید برای من دوست داشتنی‌تر از تو و جدّ تو است تا آخر خبر «۱».

* رهبران نصارا، با دیدن واقعیت، تمام غرورهای رهبریت و ریاست و مقامهای مذهبی و دنیوی را، زیر پا گذاشته و با قبول جزیه،

تن به ذلت دادند و شکست و خواری خود را، به جهانیان بویژه به پیروان خود اعلام کردند!

* اما؛ عمرو بن حجاج زبیدی هاو یارانش در برابر امام مظلومان ایستاده و می گویند:

ای حسین! نیازی به شناساندن خود برای ما، نیست و ما تو را به خوبی می شناسیم کیستی!! نام جدّت محمّد مصطفی و پدرت علی المرتضی و مادرت فاطمه زهراء دختر پیغمبر و برادرت حسن مجتبا است اما باهمه این شناختها، ترا می کشیم و قطره ای از آب به تو نخواهیم داد، مگر اینکه به یزید بیعت کنی، یا وارد جهنم شوی!!.

** نجبای نجران با عزّت آمدند و با ظهور حق، نتوانستند کوچکترین مقاومتی از خود نشان دهند، سریعاً تسلیم شدند و باذلّت برگشتند؛

* اما آنهایی که دم از اسلام و مسلمانی می زدند، تا آخر ایستادگی کردند و با شناخت کامل، زینت عرش را، در جلوی چشمان زن و بچه اش، شهید کرده و سر

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۳۹

مبارکش را بر نیزه زدند؛ و عائله اش را با کمال بی شرمی و قساوت از قتلگاه عبور دادند و آتش قلبشان را شعله ور ساختند.

** رهبران مذهبی نصارا با دیدن نشانه های بلایای آسمانی، به خود آمدند و با ترس و لرز، زانو خم کرده و سر تسلیم بر خاک گذاشتند

* ستمگران مسلمانها با دیدن وزش باد سیاه و بلند شدن خاک و تیره و تار شدن هوا و باریدن خون از آسمان وو .. با رذالت تمام، خود را آماده نگون بختی های بعدی کردند، سری که خدایش زینت عرش قرار داده بود، با کمال بی شرمی در روی خاکستر تنور، جا داد و مادر مظلومه اش را به کنار تنور کشید و بادل سوزان و صدای لرزان «السّلام علیک یا مظلوم الأمّ، السّلام علیک یا غریب الأمّ سرداد؛

«نجرانیها» بادیدن شمایلها و قیافه های ملکوتی، خود را زود پیدا کردند؛

«نامردان مسلمان» پس از اسب دوانی روی اجساد طاهرات، با حاکم بیباک روبرو ایستاده و متکبرانه و مفتخرانه صدایشان را بلند کردند و گفتند:

إملأ رکابی فضّة و ذهباً** إني قتلت خيراً أمّاً و أباً

ای امیر! رکاب مرا از سیم و زر پُر کن چون** من مردی را کشتم که دارای بهترین پدر و مادر بود.

** بزرگان نجران با تسلیم در برابر حق آبروی خود را در تاریخ جاویدان ساختند؛

* «فرو مایگان مسلمان»، به شکرانه شهادت فرزند بنیانگذار مسجد، چهار مسجد در کوفه و چهار مسجد در بصره بنا کردند و آنها را برای سبّ مظلوم تاریخ «علی علیه السلام» اختصاص دادند؛

زنان قبیله بنی اود نذر کردند اگر حسین کشته شود هر نفری ده شتر قربانی کنند و کردند «۱» و ..

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۰

** نجرانیها روز مباهله را که روز قتل باطل و احیای حق بود، به خاطر از دست دادن قدرت و شوکتشان، روز عزا به حساب آوردند، چون آن روز برای آنها، روز خفت و خواری و شکننده بود.

* «مسلمان نماها»، روز عاشورا را که روز کشتن شدن حق و زنده شدن باطل بود؛ روز عید ملی اعلان کردند و این روز را جشن گرفتند و پایکوبی نمودند؛

هنوز هم پس از گذشت قرنهای باز بدعت خبیثه و سنت سیئه آنها رواج دارد از اول محرم جشنهایشان شروع و در روز شهادتش با عروسیها و حنا بندیهها وو .. به اوج خود می رسد.

کسی که براو جن و ملک و آدمیان نوحه کرد، و از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و باد قرمز وزید و گرد و غبار، عالم را

فرا گرفت و آفتاب کسوف کرد و ...

ولی آنها شهرها را آیین بندی کردند و طاق نصرتها زدند و شهرها را چراغانی نمودند.

البته ممکن است به نظر رسد که نجرانیان با دیدن آن همه آیات و نشانه‌های بلا چاره‌ای جز تسلیم نداشتند؛ ولی مسلمانها این ترس را نداشتند! درست است، اما مسئله‌ای که در این میان هست، آنها از آن مجموعه پنج نفری، شناخت قبلی نداشتند، بعد از شناختن بیشترشان پی بهانه می‌گشتند که ایمان آورند یا حد اقل بگونه‌ای از آن ورطه خطر ناک، رهائی یابند و خلاص شوند، تا با آن مردان خدائی، رو در رو قرار نگیرند و این کار را هم کردند؛

اما مسلمانها یا مسلمان نماها با آن سوابق ممتد و شناخت سالیان دراز، لحظه به لحظه، بر خشونت و ظلم خود افزودند تا جایی که در برابر اتمام حجت‌های فرد فرد آل عبا علیهم السلام بویژه در مقابل امام حسین علیه السلام، هورا کشیدند و کف زدند و وحشیگری راه‌انداختند که نهایتاً سی هزار نفر، با یک تن جنگیدند و رسوای جهان شده و به

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۱

عذاب ابدی روز جزا گرفتار شدند.

در پایان، برای تیمن و تبرک، این کتاب را با آوردن چند حدیث به پایان می‌برم

لولایان»

لولایان» کسانی که با روایات سر و کار دارند می‌دانند که، خداوند تبارک و تعالی ما سوی الله را به خاطر آنهایی آفرید که در این مجموعه کوچک شمه‌ای اگر چه خیلی کم از زندگینامه آنها به محضر عزیزان ارائه گردید؛ اگر اخبار و احادیثی که در فضائل و مناقب آنان در این باره به دست ما رسیده است دقت کنیم، شک و شبهه باقی نمی‌ماند، که آنها سبب ایجاد خلق و علت آفرینش غیر خدا هستند. «۱» (مطالبی در این باره در آخر بخش ۱ گذشت) به عنوان نمونه به چند حدیث ذیل توجه نمائید.

۱- امام محمد باقر علیه السلام در روایت مفصّلی به جابر بن یزید جعفری فرمود:

«إِنَّ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ مَنَزَلَةً وَ مَكَانًا رَفِيعًا وَ لَوْلَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ أَرْضًا وَ لَسَاءَ مَاءً وَ لَا جَنَّةً وَ لَا نَارًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا بَرًّا وَ لَا بَحْرًا وَ لَا سَهْلًا وَ لَا جَبَلًا وَ لَا رَطْبًا وَ لَا يَأْسًا وَ لَا مَرًّا وَ لَا (ماءاً) وَ لَا نَبَاتًا وَ لَا شَجَرًا اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يَقَاسُ بِنَا بَشَرًا» «۲» «ای جابر برای ما نزد خداوند منزلت و مقام بلند است اگر ما نبودیم خداوند زمین، آسمان، بهشت، جهنم، آفتاب، ماه، خشکی، دریا، هموار، کوهستان، خشک، تر و نیز تلخ، شیرین، آب، نبات و درخت را نمی‌آفرید؛ ما را از نور ذات خود به وجود آورد، بشری با ما مقایسه نمی‌شود.»

امام حسین علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بلیغی خواند

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۲

خطبه را شرح می‌دهد تا به اینجا می‌رسد که:

۲- خدای تعالی به پیغمبر فرمود: «شخصیت بر گزیده و راضی شده از او، تویی؛ و گنجینه نورها، در وجود توست.» «من أهلك أضع البطحاً و أرفع السيماء و أجرى الماء و أجعل الثواب و العقاب و الجنة و النار و أنصب اهل بيتك علماً للهداية» «۱» بخاطر تو زمین را پایین نگهداشته و آسمان را بلند کرده‌ام، یعنی (نظام فعلی جهان آفرینش را، به احترام تو به اینصورت در آورده و) آب را جاری ساخته‌ام.

ثواب، عقاب، بهشت و جهنم را بخاطر تو قرارداده، و اهل بیت را نشانه و پرچم هدایت، نصب کرده‌ام.

۳- «عَنْ امير المؤمنين عليه السلام: «فلما خلق الله تعالى نور نبينا محمد صلى الله عليه و آله بقي ألف عام بين يدي الله عز وجل واقفاً

يَسْبَحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمَرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي. لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ: مِنْ أَحَبِّكَ أَحَبُّتُهُ وَ مِنْ أَبْغَضِكَ أَبْغَضْتُهُ» (۲)

امیرمؤمنان علی علیه السلام ضمن حدیثی می‌فرماید: وقتی که خداوند نور پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله را آفرید هزار سال در برابر خدای عزوجل ماند تسبیح و تحمید خدا می‌کرد، و خدای تبارک و تعالی به او نظر می‌کرد و می‌فرمود: «ای بنده من! تویی مراد و مرید و تویی برگزیده شده از مخلوقاتم، قسم به عزت و جلالم: اگر تو نبودی من فلکها را نمی‌آفریدم، هرکس تو را دوست دارد، دوستش دارم و هرکس تو را دشمن دارد، دشمنش دارم.» «ورد فی الحدیث القدسی: لولا كما ما خلقت الأفلاك» (۳)

به محمد و علی صلوات الله علیهما فرمود: «اگر شما دو تا نبودید من فلکها را نمی‌آفریدم.» در این باره روایات زیادی از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۳

وارد شده مانند «حدیث کساء» و غیره، دلیل آن است، که همه مخلوقات به خاطر اینها آفریده شده، از جمله آنها، (آب) است آبی که در کربلا برای علت آفرینش خود مضایقه و تحریم کردند.

الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و الشکر علی نعمائه کلها، لا سیما علی أن وفقنی لإتمام هذه المجموعة الصغیرة، التي أسئل الله أن يجعلها لی ذخراً لیوم فقری و فاقتی، و یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من أتى الله بقلب سلیم والصیلمة والسیلام علی سید الأنبیاء و المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین لا- سیما علی آخرهم و قائمهم مولانا و صاحبنا بقیة الله الأعظم، الحجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف، أبی و أمی و نفسی و أهلی لتراب مقدمه الفداء آمین یارب العالمین قد وقع الفراغ من تسویدها و تنظیمها و تنسیقها و کتابتها فی یوم الأحد، یوم «الأربعین» من صفر المظفر من شهور سنة ۱۴۲۴ هجرية قمرية، الموافق ۲۳ / ۱ / ۱۳۸۳ هجرية شمسية فی بلدة قم المقدسة. در روز بیستم ماه صفر روز (اربعین حسینی علیه السلام) ۱۴۲۴ هجری قمری موافق با ۲۳ فروردین سال ۱۳۸۳ هجری شمسی در جوار کریمه اهل بیت عصمت علیهم السلام حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در شهر مقدس قم به پایان رسید.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۴

«مصادر و مآخذ»

«کتابهائی که، بی واسطه یا با واسطه مورد استفاده قرار گرفته است)

۱- آفتاب درخشان در مباهله نصارا: محمد احمد آبادی معروف به طیب زاده.

۲- آیا و چرا: محمد امینی گلستانی.

۳- اتحاف السائل بمالفاطمة من المناقب: العلامة محمد عبد الرؤف المناوی (۱۰۳۱ ق).

۴- إثبات الوصية: علی بن حسین مسعودی (۳۴۶ ق).

۵- احقاق الحق: قاضی نورالله شوشتری.

۶- ارشاد القلوب: ابو محمد حسن بن علی بن محمد دیلمی (و ۷۷۱ ق).

۷- ارشاد: محمد بن محمد بن نعمان بن عکبری «شیخ مفید» (و ۴۱۳ ق).

۸- أسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابوالحسن علی بن ابی الکریم ابن اثیر (۶۳۰ ق).

۹- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

۱۰- إعلام الوری بأعلام الهدی: ابو علی مفضل بن الحسن طبرسی (و ۵۴۸ ق).

۱۱- إكمال الدین و اتمام النعمة: شیخ صدوق.

۱۲- الأئمة الإثنا عشر: شمس الدین محمد بن طولون (و ۹۵۳ ق).

- ۱۳- الإبانة: ابن بطّة.
- ۱۴- الإتحاف بحبّ الأشراف: شبراوی شافعی (و ۱۰۳۱ ق).
- ۱۵- الإحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (و ۵۸۸ ق).
- ۱۶- الإختصاص: ابو عبدالله محمد بن نعمان عکبری شیخ مفید (و ۴۱۳ ق).
- ۱۷- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابو عمر یوسف ابن عبدالبرنمری قرطبی مالکی (و ۴۶۳ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۵
- ۱۸- الإصابة فی تمييز الصحابة: ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (و ۸۵۲ ق ۱۹ - ۲۰- الإقبال: ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (و ۶۶۴ یا ۶۶۸).
- ۲۱- الإکتفاء مغازی رسول الله صلی الله علیه و آله والخلفاء: الکلاعی.
- ۲۲- الإمام علی: أحمد رحمانی همدانی.
- ۲۳- الإمام علی: عبد الفتّاح عبد المقصود.
- ۲۴- الإمامة و السیاسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبۀ دینوری (و ۲۷۶ ق).
- ۲۵- الأنباء بأنباء الأنبياء: القاضي القضاعی.
- ۲۶- الإنتصار: شیخ علی الکورانی العاملی.
- ۲۷- الأنوار: ابوالحسن البکری استاد شهید ثانی.
- ۲۸- الأنوار النعمانیة: سید نعمۀ الله جزائری (و ۱۱۱۲ ق).
- ۲۹- الأنوار العلویة: جعفر التّقدی.
- ۳۰- الإیضاح: فضل بن شاذان نیشابوری (و ۲۶۰ ق).
- ۳۱- البحر الزّخار: احمد بن یحیی بن مرتضی (و ۸۴۰ ق).
- ۳۲- البدایة و النّهاية: ابوالفداء ابن کثیر دمشقی (و ۷۷۴ ق).
- ۳۳- البدء والتّاریخ: مطهر بن طاهر المقدّسی (متوفای ۳۵۵ قمری).
- ۳۴- التّتمة فی تواریخ الأئمّة: سید تاج الدین بن احمد حسینی عاملی (قرن ۱۱).
- ۳۵- التّاریخ الإسلامی: محمد هادی یوسفی.
- ۳۶- التّاریخ السّیاسی و الحضری: دکتر عبد العزیز سالم.
- ۳۷- التّنبیه و الإشراف: مسعودی.
- ۳۸- التّنبیه و الرّد علی اهل الأهواء والبدع: محمد بن احمد بن شافعی الملطی.
- ۳۹- التحفة اللّطیفة فی تاریخ المدینة المنورة: السّخاوی (و ۹۰۲ ق).
- ۴۰- التّعریف فی الأنساب: الأشعری القرطبی.
- ۴۱- التّقریب التّهذیب: ابن حجر عسقلانی.
- ۴۲- الثّقات: محمد بن حبان بن احمد بن ابی حاتم تمیمی البستی (و ۳۵۴ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۶
- ۴۳- الجامع الصّحیح (سنن ترمذی): ابو عیسی محمد بن سوره ترمذی (و ۲۷۹ ق)
- ۴۴- الجرح والتّعدیل: عبد الرحمن بن ابی حاتم.

- ۴۵- الجمع بین الصّحیحین: حمیدی.
- ۴۶- الجمل: شیخ مفید.
- ۴۷- الجوهره فی نسب الامام علی بن ابی طالب: ابی بکر انصاری تلمسانی بری.
- ۴۸- الجواب علی نسبة الهجوم الى الصحابة:
- ۴۹- الحدائق الوردیة: ابوالحسن حسام الدین حمید بن احمد المحلّی (و ۶۵۲ ق).
- ۵۰- الخصال: ابن بابویه قمی شیخ صدوق.
- ۵۱- الخطط المقریزيّة: (المواعظ و الاعتبار) تقی الدین المقریزی (و ۸۴۵ ق).
- ۵۲- الدّر المنثور: الأدبیة زینب بنت یوسف فواز العاملی.
- ۵۳- الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور: عبد الرحمن سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۵۴- الدّولة العریئة: دکتر عبدالعزیز سالم.
- ۵۵- الدّیاج علی مسلم: جلال الدین سیوطی.
- ۵۶- الدّیموقاطیة أبداً: خالد محمد خالد.
- ۵۷- الدّریة الطاهرة: ابی بشر محمد بن حماد انصاری الدولابی.
- ۵۸- الأربعین: شیخ الماحوذی
- ۵۹- الأربعین: محمد طاهر قمی شیرازی.
- ۶۰- الرّسائل الاعتقادیة: الخواجوئی.
- ۶۱- الرّسائل العشر: شیخ طوسی.
- ۶۲- الرّوض الفائق: محمود بن عمر جار الله زمخشری. (و ۵۳۸ ق)
- ۶۳- الرّیاض النّضرة فی مناقب العشرة: ابوجعفر أحمد بن عبد الله الطبری (و ۶۹۴ ق).
- ۶۴- السّقیفة: للجوهری.
- ۶۵- السّقیفة: محمد رضا المظفر.
- ۶۶- السّیدة فاطمة الزّهراء علیها السلام: دکتر یومی مهران.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۷
- ۶۷- السّیرة النبوة: أبوالفداء اسماعیل ابن کثیر الدمشقی (و ۷۴۷ ق).
- ۶۸- السّیرة النبویة: ابن حبان البستی.
- ۶۹- السّیرة: أبو اسحق.
- ۷۰- السّیرة الحلبيّة: علی بن برهان الدین حلبی شافعی (و ۱۰۴۴ ق).
- ۷۱- الشّافی: سیّد مرتضی.
- ۷۲- الشّافی: ابن حمزة زیدی (و ۶۱۴ ق).
- ۷۳- الشّجرة النبویة فی نسب خیر البریة: امام جمال الدین المقدسی (م ۹۰۹).
- ۷۴- الشّرح والأبانه علی أصول السّیئة والدّیانة: عبید الله بن محمد بن حمدان العکبری ۷۵- الشّفاء بتعریف حقوق المصطفی: القاضي عیاض.
- ۷۶- الصّدیق ابوبکر: محمد حسنین هیکل.

- ۷۷- الصّراط المستقیم: علی بن محمّد بن یونس البیاضی العاملی.
- ۷۸- الطّرائف: سیّد ابن طاووس (و ۶۶۴ ق)
- ۷۹- الطّبقات الکبری: ابو محمد بن سعد بن منیع بصری الزهری (و ۲۳۰ ق) ۸۰- ۸۱- العدد القویّة: الحلّی.
- ۸۲- العقد الثمین فی أخبار البلد الامین: الحسینی الفاسی المکی.
- ۸۳- العقد الفرید: ابو عمر احمد بن محمد ابن عبد ربه اندلسی (و ۳۲۷ ق).
- ۸۴- العمدة: أبی الحسین یحیی ابن الحسن بن الحسین بن علی بن محمد بن البطریق الأسدی.
- ۸۵- العوالم (عوالم العلوم): البحرانی ج ۱۱.
- ۸۶- العوالم موسوعة آل النبی: دکتر عائشه بنت الشّاطی.
- ۸۷- الغارات: ابراهیم بن محمد الثّقفی.
- ۸۸- الغدير: علامه أمینی.
- ۸۹- الفتح المبين: زینی دحلان.
- ۹۰- الفتوح: ابن أعثم.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۸
- ۹۱- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر اسفرائنی بغدادی (و ۴۲۹ ق).
- ۹۲- الفصول المهمّة فی معرفه احوال الأئمّة علیهم السلام: علی بن محمد بن احمد مغربی مالکی ابن صباغ المالکی (و ۸۵۵ ق).
- ۹۳- الفضائل: شاذان بن جبرئیل القمی نزیل المدينه المنوره (و ۶۶۰ ق).
- ۹۴- الفضائل (فضائل الصّحابة): أحمد بن حنبل.
- ۹۵- الفضائل: سمعانی.
- ۹۶- القدسیات: از علماء جمهور.
- ۹۷- القرآن مجید.
- ۹۸- الکامل: علی بن ابی الکرّم الشّیبانی ابن أثیر الجزری (و ۶۳۰ ق).
- ۹۹- الکامل المنیر:
- ۱۰۰- الکامل: عبدالله بن عدی.
- ۱۰۱- الکشکول فیما جرى علی آل الرّسول: سید حیدر بن علی الحسینی آملی (قرن ۸)
- ۱۰۲- الکوکب الدّرّی: محمد مهدی مازندرانی.
- ۱۰۳- اللّهُوف: سیّد ابن طاووس.
- ۱۰۴- المجمع: ابن المثنی.
- ۱۰۵- المجلی: أحمد بن ابی جمهور الأحسائی.
- ۱۰۶- المحاسن المجمعّة فی الخلفاء الأربعة: الصّفوری الشّافعی.
- ۱۰۷- المحلی: علی بن حزم (و ۴۵۶ ق).
- ۱۰۸- المختصر فی اخبار البشر: عماد الدین أبوالفداء (و ۷۳۲ ق).
- ۱۰۹- المراجعات: سید عبد الحسین شرف الدین (و ۱۳۷۷ ق).
- ۱۱۰- المرتضی: أبوالحسن النّدوی.

- ۱۱۱- المسئلة الباهرة فى تفضيل الزهراء الطاهرة.
- ۱۱۲- المستجاد من كتاب الإرشاد: حسن بن مطهر علامة الحلّی (و ۷۲۶ ق).
- ۱۱۳- المسترشد: الطبرى.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۴۹
- ۱۱۴- المشتبه: الذهبی.
- ۱۱۵- المصنف تاریخ الإسلام: ذهبی.
- ۱۱۶- المصنف: عبد الرزاق بن همام صنعانی (و ۲۱۱ ق).
- ۱۱۷- المعارف: ابن قتیبة الدینوری.
- ۱۱۸- المعجم الأوسط: طبرانی چاپ ریاض.
- ۱۱۹- المعجم الكبير: لسليمان بن أحمد بن ايوب لخمى الطبرانى.
- ۱۲۰- المغنى: قاضى ابوالحسن عبد الجبار اسد آبادى (و ۴۱۵ ق).
- ۱۲۱- الملل والنحل: محمد بن عبدالكريم بن ابى بكر شهرستاني.
- ۱۲۲- المناظرة و المعارضة فى ردّ الرافضة: شيخ عبد الله بن فارس تازى مغربى.
- ۱۲۳- المنتقى من منهاج الاعتدال: ذهبی.
- ۱۲۴- المنجد: أحمد سیاح.
- ۱۲۵- المواهب اللدنیة: القسطلانى.
- ۱۲۶- النّصّ و الاجتهاد: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملی (و ۱۳۷۷ ق).
- ۱۲۷- النّظام السّياسی: مرتضى رضوى ..
- ۱۲۸- الوافى بالوفیات: صلاح الدين بن آييك صفدى (و ۷۶۴ ق).
- ۱۲۹- الوسيط: للواحدى.
- ۱۳۰- الهجوم إلى الصحابة:.
- ۱۳۱- الهجوم على بيت فاطمة عليها السلام: عبد الزهراء مهدى.
- ۱۳۲- الهداية الكبرى: حسين بن حمدان الخصيبى. (و ۳۳۴ ق)
- ۱۳۳- اليقين فى امره أمير المؤمنين ۳: ابوالقاسم سيد بن طاووس (و ۶۶۴ یا ۶۶۸ ق
- ۱۳۴- امام المتّقين: استاد عبد الرحمن شرقاوى.
- ۱۳۵- النّظام السّياسی: سيد مرتضى رضوى.
- ۱۳۶- النّهاية فى غريب الحديث و الأثر: ابوالسعادات مبارك بن محمد جزرى معروف به ابن اثير (و ۶۰۶ ق).
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۰
- ۱۳۷- أخبار الخلفاء: ابن حبان البستى.
- ۱۳۸- أخبار الدّول: (تاریخ القرمانى) (و ۱۰۹۸).
- ۱۳۹- أسد الغابة فى معرفه الصحابة: ابن أثير.
- ۱۴۰- أسباب التّزول: واحدی نیشابورى.
- ۱۴۱- أسباب التّزول: واقدى.

- ۱۴۲- أسرار الشَّهادة: فاضل دربندی. الإصابة: حافظ أبو أحمد بن حجر العسقلانی.
- ۱۴۳- أعلام النِّساء: عمر رضا كَحَّالَه.
- ۱۴۴- أعيان الشَّيعة: السيد محسن الأمين العاملي (و ۱۳۷۱ ق).
- ۱۴۵- اقبال الأعمال: سيد بن طاووس.
- ۱۴۶- أمالي: ابن الشَّيخ.
- ۱۴۷- أمالي: مجمد بن علي بن الحسين بن بابويه «شيخ صدوق» (۳۸۱ ق).
- ۱۴۸- أمالي: ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي «شيخ طوسي» - (و ۴۶۰ ق).
- ۱۴۹- أمالي: محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی «شيخ مفيد» (و ۴۱۳ ق).
- ۱۵۰- أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بن جابر بلاذري (و ۲۷۹ ق).
- ۱۵۱- أنوار التَّنزيل: قاضي بيضاوي.
- ۱۵۲- أهل البيت: توفيق أبو علم.
- ۱۵۳- احقاق الحق: قاضي نورالله شوشتری.
- ۱۵۴- احياء العلوم: غزالي.
- ۱۵۵- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الابرار: علامه مجلسي (و ۱۱۱۰).
- ۱۵۶- بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله لشيعه المرتضى: أبي جعفر محمد بن ابی القاسم محمد بن علي الطُّبري (از علمای قرن ۶).
- ۱۵۷- بصائر الدرجات: ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصَّفَّار (۲۹۰).
- ۱۵۸- بلد الأمين: شيخ ابراهيم كفعمي (و ۹۰۰ ق).
- ۱۵۹- بنات النَّبِیِّ أم ربائبه: سيد جعفر مرتضى العاملي.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۱
- ۱۶۰- پند تاريخ: موسى خسروی.
- ۱۶۱- تاج العروس من جواهر القاموس: محمد بن مرتضى الزبيدي (و ۱۲۰۵ ق).
- ۱۶۲- تاج الموالي: الطبرسي.
- ۱۶۳- تاريخ ابن خلدون «العبرو ديوان المبتدأ و الخبر»: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حضرمي مغربي (و ۸۰۸ ق).
- ۱۶۴- تاريخ ابن معين الدوري: يحيى بن معين.
- ۱۶۵- تاريخ اسلام: مهدي پيشوائي.
- ۱۶۶- تاريخ أبي الفداء: (المختصر في اخبار البشر) عماد الدين اسماعيل بن كثير (و ۷۳۲ ق).
- ۱۶۷- تاريخ الأئمة: ابن أبي الثلج البغدادي (و ۳۲۵ ق).
- ۱۶۸- تاريخ أهل البيت: ابن ابی الثلج البغدادي.
- ۱۶۹- تاريخ پیامبر اسلام: دکتر محمد ابراهيم آيتي.
- ۱۷۰- تاريخ فلسفه اسلام: محمد لطفی جمعه.
- ۱۷۱- تاريخ الكامل: ابن اثير.
- ۱۷۲- تاريخ: ابن شحنة.
- ۱۷۳- تاريخ: البناتكي.

- ۱۷۴- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۱۷۵- تاریخ الخميس فی احوال انفس نفیس: حسین بن محمد بن الحسن الدیار بکری (و ۹۸۲ ق).
- ۱۷۶- تاریخ الهجرة النبویة: محمود علی البیلاوی.
- ۱۷۷- تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن خطیب بغدادی (و ۴۶۳ ق).
- ۱۷۸- تاریخ: حاکم نیشابوری.
- ۱۷۹- تاریخ دمشق: ابن عساکر (و ۵۷۳ ق).
- ۱۸۰- تاریخ دولة العریئة: دکتر عبد العزیز سالم.
- ۱۸۱- تاریخ الأمم والملوک: (تاریخ طبری) ابوجعفر محمد بن جریر طبری (و ۳۱۰ ق)
از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۲
- ۱۸۲- تاریخ المدینة المنورة: ابو زید عمر بن شبة شمیری بصری (و ۲۶۲ ق).
- ۱۸۳- تاریخ یعقوبی: احمد بن جعفر بن وهب بن واضح (و ۲۵۴ ق).
- ۱۸۴- تأویل الآیات: شرف الدین الحسینی أسترآبادی.
- ۱۸۵- تبصرة العوام: الرّازی.
- ۱۸۶- تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه: العسقلانی.
- ۱۸۷- تتمّة المختصر: ابن الوردی.
- ۱۸۸- تثبیت الإمامة:
- ۱۸۹- تجارب السلف: النخجوانی.
- ۱۹۰- تحریف شناسی عاشورا: داود الهامی.
- ۱۹۱- تحف العقول: أبی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه الحرّانی.
- ۱۹۲- تذکرة الحفاظ: ذهبی.
- ۱۹۳- تذکرة الخواص: یوسف بن فرغلی بن عبدالله بغدادی حنفی سبط ابن جوزی.
- ۱۹۴- تذکرة الفقهاء: علامه هندی.
- ۱۹۵- تراجم سیدات بیت النبوة: عائشة بنت الشاطی.
- ۱۹۶- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ۹: صحابه از دید گاه نهج البلاغه.
- ۱۹۷- تظلم الزّهراء علیها السلام: محمد مهدی مازندرانی.
- ۱۹۸- تفسیر البرهان: منسوب امام حسن العسکری علیه السلام.
- ۱۹۹- تفسیر الدر المنثور: سیوطی.
- ۲۰۰- تفسیر الصّافی: فیض کاشانی.
- ۲۰۱- تفسیر الجواهر: طنطاوی.
- ۲۰۲- تفسیر روح المعانی: آلوسی.
- ۲۰۳- تفسیر طبری: (جامع البیان) محمد بن جریر.
- ۲۰۴- تفسیر العیاشی: ابونصر محمد بن مسعود السّلمی العیاشی (و ۳۲۰ ق).
- ۲۰۵- تفسیر الکشف و البیان فی تفسیر القرآن: ثعلبی.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۳

- ۲۰۶- تفسیر کنز الدقائق: محمد المشهدی.
- ۲۰۷- تفسیر: ابوالقاسم فرات بن ابراهیم الکوفی (معاصر کلینی).
- ۲۰۸- تفسیر قرطبی (جامع البیان): القرطبی.
- ۲۰۹- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی (و ۳۰۷ ق).
- ۲۱۰- تفسیر کبیر: فخر رازی (و ۶۰۶ ق).
- ۲۱۱- تفسیر کشاف: جار الله زمخشری.
- ۲۱۲- تفسیر مجمع البیان: شیخ طبرسی.
- ۲۱۳- تفسیر المنار: شیخ محمد عبده مصری.
- ۲۱۴- تفسیر المیزان: علامه طباطبائی.
- ۲۱۵- تفسیر نور الثقلین: عبدعلی بن جمعه عروزی الحویزی (و ۱۱۱۲ ق).
- ۲۱۶- تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.
- ۲۱۷- تقریب المعارف: أبو الصلاح الحلبي (و ۴۴۷ ق).
- ۲۱۸- تقویم البلدان: عماد الدین أبو الفداء.
- ۲۱۹- تلخیص الشافی: شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ۲۲۰- تلفیح فہوم أهل الأثر: ابن جوزی.
- ۲۲۱- تنزیہ الأنبیاء: سید مرتضی علم الهدی.
- ۲۲۲- تواریخ النبی و الال: التستری.
- ۲۲۳- توضیح المشتبه: ابن ناصر الدین الدمشقی.
- ۲۲۴- تهذیب التهذیب: العسقلانی.
- ۲۲۵- تهذیب الأسماء: النووی.
- ۲۲۶- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: الحافظ جمال الدین المزی.
- ۲۲۷- تهذیب سیر أعلام النبلاء: الذهبی.
- ۲۲۸- تهذیب: شیخ طوسی.
- ۲۲۹- جامع الأحادیث الکبیر: سیوطی.

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۴

- ۲۳۰- جامع الصغیر: جلال الدین سیوطی (و ۹۱۱ ق).
- ۲۳۱- جامع أحادیث الإمام المهدي: علی الکورانی العاملی.
- ۲۳۲- جامع الأصول: ابن اثیر.
- ۲۳۳- جلاء العیون: سید عبد الله شبر (و ۱۲۴۲ ق).
- ۲۳۴- جمهرة الأنساب: ابن فندق.
- ۲۳۵- جمهرة أنساب العرب: ابن حزم محلّی اندلسی (و ۴۵۶ ق).
- ۲۳۶- جواهر المطالب: الباعونی الشافعی.

- ۲۳۷- جنّات الخلود: خاتون آبادی.
- ۲۳۸- جنّة العاصمه: میر جهانى.
- ۲۳۹- جواهر المطالب: الباعونى الشّافعى.
- ۲۴۰- حبيب السّير: غياث الدين البلخى (خواندمير).
- ۲۴۱- حديقۀ الشّيعه: محقق اردبیلی (و ۹۳۳ ق).
- ۲۴۲- حلیه الألیاء: حافظ أبونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (و ۴۷۰ ق).
- ۲۴۳- حیات امیر المؤمنین علی لسانه: محمد محمدیان.
- ۲۴۴- حیاة الحیوان: دمیری.
- ۲۴۵- حیات الصّحابة: محمّد یوسف الکاندهلوی.
- ۲۴۶- حیوة القلوب: مجلسی.
- ۲۴۷- خصائص الأئمة: سیّد رضی.
- ۲۴۸- خلفاء محمد صلی الله علیه و آله: مصطفی غالب چاپ بیروت.
- ۲۴۹- دائرة المعارف: فرید وجدی.
- ۲۵۰- درر السمط فی خبر السّبط: ابن الأبار.
- ۲۵۱- دلائل الإمامة: ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (ازاعلام قرن چهارم).
- ۲۵۲- دلائل النّبوة: حافظ أبونعیم اصفهانی.
- ۲۵۳- دلائل النّبوة: ابن فهد حلّی.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۵
- ۲۵۴- دمعۀ السّاکبة: البهبهانی.
- ۲۵۵- ذخائر العقبی: احمد بن عبدالله طبری (و ۶۹۴ ق) محبّ الطّبری.
- ۲۵۶- ذریعة النّجاة: گرمودی.
- ۲۵۷- رجال کشی: ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی کشی (۴۶۰ ق).
- ۲۵۸- رسائل اعتقادیة: خواجهائی.
- ۲۵۹- روضة المناظر: محمد بن شحنة در حاشیه الکامل.
- ۲۶۰- روضة الواعظین: محمّد بن علی بن أحمد الفتال النّیشابوری المعروف بابن الفارسی بحار ۱/ ۸ و ۹ (و ۵۰۸ ق).
- ۲۶۱- روضة الاحباب: (تاریخ البناکتی) البناکتی.
- ۲۶۲- سبل الهدی و الرّشاد: الصّالحی الشّامی.
- ۲۶۳- سرگذشتهای تلخ و شیرین قرآن: غلامرضا نیشابوری.
- ۲۶۴- سرائر: ابن ادريس.
- ۲۶۵- سرچشمه حیات: محمد امینی گلستانی.
- ۲۶۶- سمط النّجوم العوالی: العصامی المکی.
- ۲۶۷- سلیم بن قیس الهلالی: (و ۹۰ ق)
- ۲۶۸- سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن یزیدقزوینی ابن ماجه (و ۲۷۵ ق).

- ۲۶۹- سنن أبی داوود: ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی الأزدی (و ۲۷۵ ق).
- ۲۷۰- سنن البیهقی: (السنن الکبری) ابوبکر احمد بن حسین علی بیهقی (و ۴۵۸ ق).
- ۲۷۱- سنن: دارمی.
- ۲۷۲- سنن: ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بحر نسائی (و ۲۷۹ ق).
- ۲۷۳- سیر أعلام النبلاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (و ۷۴۸ ق).
- ۲۷۴- سیره عمر بن الخطاب: التاجی.
- ۲۷۵- سیره: ملا.
- ۲۷۶- سیره الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام: هاشم معروف الحسینی ..
از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۶
- ۲۷۷- سیره النبویه: ابو الفداء اسماعیل ابن کثیر (و ۷۴۷ ق).
- ۲۷۸- سیره النبویه: ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (و ۲۱۸ ق).
- ۲۷۹- سیره النبی و أصحابه: الحافظ المقدسی الجماعلی.
- ۲۸۰- شرح أصول کافی: مولی صالح مازندرانی.
- ۲۸۱- شرح الأخبار: قاضی نعمان مغربی (و ۳۶۳ ق).
- ۲۸۲- شرح الأسماء الحسنی: ملاهادی سبزواری.
- ۲۸۳- شرح المواهب اللدنیة: الزرقانی (و ۱۱۲۲).
- ۲۸۴- شرح بهجة المحافل: الأشخر الیمنی.
- ۲۸۵- شرح تجرید: قوشچی.
- ۲۸۶- شرح صحیح مسلم: النووی.
- ۲۸۷- شرح نهج البلاغة: عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی شافعی (و ۶۵۶ ق).
- ۲۸۸- شرف المصطفی: واعظ.
- ۲۸۹- شرف النبوة: ابوسعید.
- ۲۹۰- شرف النبی: خرکوشی.
- ۲۹۱- شفاء صدور الناس: .. شرفی الأهنومی
- ۲۹۲- شمس الضحی: سید مرتضی المرعشی.
- ۲۹۳- شمع جمع: فؤاد.
- ۲۹۴- شهرات النساء:.
- ۲۹۵- شیخ المضیرة: شیخ محمود ابوالریة دار المعرف مصر ..
- ۲۹۶- صبح الأعشی: القلقشندی.
- ۲۹۷- صحابة از دیدگاه نهج البلاغة: داود الهامی.
- ۲۹۸- صحیح: ابوداود.
- ۲۹۹- صحیح بخاری ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری جعفی (و ۲۵۶ ق).
- از مباحله تا عاشورا، ص: ۶۵۷

- ۳۰۰- صحیح: ترمذی.
- ۳۰۱- صحیح مسلم: ابوالحسن مسلم بن ابن حجاج قشیری نیشابوری (و ۲۵۶ ق).
- ۳۰۲- صحیفه الرضا علیه ال سلام:
- ۳۰۳- صفوة الصفوة: جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی (و ۵۹۷ ق)
- ۳۰۴- صواعق المحرقة: ابن حجر هیثمی مکی (و ۹۷۳ ق).
- ۳۰۵- طرح التریب: أبوزرعة العراقی.
- ۳۰۶- عقائد النسفی: عمر النسفی.
- ۳۰۷- علل الشرائع: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (و ۳۸۱ ق) صدوق.
- ۳۰۸- علم الیقین: فیض کاشانی.
- ۳۰۹- -- علی و ما لقیه من صحابه رسول الله ۹:
- ۳۱۰- عمر بن الخطاب: استاد عبد الکریم الخطیب
- ۳۱۱- عمدة الطالب: یحیی بن حسن اسدی حلی معروف به ابن البطریق (و ۸۵۵ ق).
- ۳۱۲- عوالم العلوم: شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی از شاگردان علامه مجلسی.
- ۳۱۳- عوالی اللئالی: محمد بن ابراهیم بن أبی جمهور الشیبانی الأحسانی.
- ۳۱۴- عون المعبود: عظیم آبادی.
- ۳۱۵- عین الحیوة: مجلسی.
- ۳۱۶- عیون الأثر: ابن سید الناس.
- ۳۱۷- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق
- ۳۱۸- غرر الأخبار و درر الآثار: أبی محمد الحسن بن محمد الدیلمی.
- ۳۱۹- غریبین: عبیده الهروی
- ۳۲۰- غوالی اللئالی: محمد بن ابراهیم بن أبی جمهور الشیبانی الأحسانی.
- ۳۲۱- الغیبة: محمد بن ابراهیم التعمانی ابن ابی زینب (از اعلام قرن چهارم).
- ۳۲۲- فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد: سید محمد کاظم قزوینی.
- ۳۲۳- فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله: عمر أبوالنصر.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۸
- ۳۲۴- فاطمة الزهراء و الفاطمیون: العقاد.
- ۳۲۵- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ابن حجر العسقلانی (و ۸۵۲ ق).
- ۳۲۶- فتوح البلدان: احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (و ۲۷۹ ق).
- ۳۲۷- فجر الاسلام: أحمد امین
- ۳۲۸- فرائد السمطین: ابراهیم بن محمد الجوینی الخراسانی (و ۷۳۰ ق).
- ۳۲۹- فرحة الغری: عبدالکریم بن طاووس.
- ۳۳۰- فروع کافی: محمد بن یعقوب کلینی.
- ۳۳۱- فصول المختارة: سید مرتضی.

- ۳۳۲- فضائل الخمسة: سيد مرتضى الحسينى فيروز آبادى (و ۱۳۶۹ ق).
- ۳۳۳- فضائل: ابوالفضل سديدالدين شاذان بن جبرائيل قمى (و ۶۶۰ ق).
- ۳۳۴- فضائل الصّحابة: أحمد بن حنبل.
- ۳۳۵- فيض القدير فى شرح جامع الصّغير: للمناوى.
- ۳۳۶- قاموس المحيط: محمد بن يعقوب فيروز آبادى شيرازى (و ۸۱۷ ق).
- ۳۳۷- قرب الإسناد: أبى جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى قمى (و ۲۹۰ ق) ۳۳۸- قصص الأنبياء: سيد نعمه الله جزائرى.
- ۳۳۹- قصص الأنبياء: للسيد أبى الرضا فضل الله الزاوندى.
- ۳۴۰- كامل الزيارة: ابن قولويه.
- ۳۴۱- كامل بهائى: عمادالدين الطبرى (از علمای قرن هفتم).
- ۳۴۲- كبريت احمر: بيرجندى.
- ۳۴۳- كتاب: ابن البيع.
- ۳۴۴- كتاب: ابن خالويه لغوى.
- ۳۴۵- كتاب اربعين: ابو صالح المؤذن.
- ۳۴۶- كتاب الروضة فى المعجزات والفضائل: قال المجلسى: لبعض علمائنا ۱/ ۱۴.
- ۳۴۷- كتاب المغازى: واقدى
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۵۹
- ۳۴۸- كتاب محمد بن العباس ماهيار.
- ۳۴۹- كتاب النسوى: النسوى.
- ۳۵۰- كتاب يوم انحدر الجمل .. من السقيفة: نبيل فياض.
- ۳۵۱- كشف الأستار عن مسند البزار: على بن ابى بكر الهيثمى (و ۸۰۷ ق)
- ۳۵۲- كشف الحق: علامة حلى.
- ۳۵۳- كشف الخفاء: العجلونى.
- ۳۵۴- كشف الغمّة فى معرفة الأئمّة: على بن عيسى الإربلى.
- ۳۵۵- كشف اللثام: فاضل هندى.
- ۳۵۶- كشف المحجّة لثمره المهجّة: رضى الدين ابوالقاسم غلى بن موسى بن جعفر بن طاووس حسنى (و ۶۶۴ ق).
- ۳۵۷- كشف اليقين: علامة حلى.
- ۳۵۸- كفاية الأثر فى التّصوص على الأئمّة الإثنى عشر: على بن محمد الخزاز القمى.
- ۳۵۹- كفاية الأصول: آخوند خراسانى.
- ۳۶۰- كفاية الطالب فى مناقب على بن ابيطالب: محمد بن يوسف بن محمد قرشى گنجى شافعى (و ۶۵۸ ق).
- ۳۶۱- كلمات الإمام الحسين ۷: لجنة الحديث؛ معهد تحقيقات باقرالعلوم ۷.
- ۳۶۲- كنز الدرر: أبوبكر الدوادارى.
- ۳۶۳- كنز الفوائد: ابوالفتح محمد بن على كراجكى (و ۴۴۹ ق).
- ۳۶۴- كنز العمال فى سنن لأقوال والآثار: على بن حسام الدين متقى هندى (و ۹۷۵ ق).

- ۳۶۵- کیمیای سعادت: أبو محمد امام غزالی.
- ۳۶۶- لسان العرب: ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور (و ۷۱۱ ق.).
- ۳۶۷- لسان المیزان: شهاب الدین ابن حجر عسقلانی (۶۵۲ ق.).
- ۳۶۸- لوامع الأنوار: حسینی المؤیدی.
- ۳۶۹- لوامع: خرکوشی.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶۰
- ۳۷۰- مآثر الإنافة: القلقشندی.
- ۳۷۱- مأه منقبة: ابن شاذان.
- ۳۷۲- مأساة الزهراء: ابراهیم الطرابلسی الحنفی.
- ۳۷۳- مأساة الزهراء: سید جعفر مرتضی عاملی.
- ۳۷۴- مثالب التواصب: ابن شهر آشوب مازندرانی.
- ۳۷۵- مثيرالأحزان: جعفر بن محمد بن نما.
- ۳۷۶- مجلة لواء الإسلام القاهرة.
- ۳۷۷- مجمع: ابن مثنی.
- ۳۷۸- مجمع البحرين: فخر الدین طریحی (۱۰۸۵ ق.).
- ۳۷۹- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: علی بن ابی بکر هیشمی (و ۸۰۷ ق.).
- ۳۸۰- محاکمات الخلفاء: دکتر جواد جعفر الخلیلی.
- ۳۸۱- مختصر التاريخ: ابن الکاظمی.
- ۳۸۲- مختصر الدول: ابن العربی.
- ۳۸۳- مختصر تاریخ دمشق: ابن منظور.
- ۳۸۴- مختصر جامع بیان العلم:
- ۳۸۵- مختصر منهاج السنّة: عبدالله غنیمان.
- ۳۸۶- مدینه المعاجز: سید هاشم حسینی بحرانی (و ۱۱۰۷ ق.).
- ۳۸۷- مذاهب الإسلامیین:.
- ۳۸۸- مراصد الإطلاع علی الأسماء الأمکنه و البقاع: مختصر معجم البلدان یاقوت حموی ۳۸۹ - ۳۹۰- مروج الذهب و معادن الجواهر: حسین بن علی المسعودی (و ۳۴۶ ق.).
- ۳۹۱- مستدرک الصحیحین: ابو عبدالله حاکم نیشابوری (و ۴۰۵ ق.).
- ۳۹۲- مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (و ۱۳۲۰ ق.).
- ۳۹۳- مسئلتان فی النص علی علی علیه السلام: شیخ مفید.
- ۳۹۴- مسئلة الباهرة فی تفضیل الزهراء الطاهرة:
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶۱
- ۳۹۵- مسند امام رضا ۷: یا (صحیفه الرضاء) شیخ عزیزالله عطاردی.
- ۳۹۶- مسند: أحمد بن شعيب النسائي.

- ۳۹۷- مسند: أحمد ابن حنبل.
- ۳۹۸- مسند: بزاز.
- ۳۹۹- مسند: طيالسی - سليمان بن داوود بن جارود فارسی بصری.
- ۴۰۰- مسند: موصلی.
- ۴۰۱- مشارق الأنوار فی فوز أهل الاعتبار: الشيخ حسن العدوی الحمزاوی.
- ۴۰۲- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار: ابوالفضل علی طبرسی (و فاتاوائل قرن چهارم ۴۰۳- مشکل الآثار: ابوجعفر طحاوی (۳۲۱ ق)).
- ۴۰۴- مصائب المعصومین: یزدی.
- ۴۰۵- مصابیح الأنوار: سید عبدالله شبر (۱۲۴۲ ق).
- ۴۰۶- مصباح الزائر: سید بن طاووس.
- ۴۰۷- مصباح المتهجد: ابو جعفر محمد بن الحسن شیخ طوسی (و ۴۶۰ ق).
- ۴۰۸- مصباح: شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن الحارثی العاملی کفعمی.
- ۴۰۹- مطالب السؤل فی مناقب الرسول: محمد بن ابن طلحة الشافعی (و ۶۵۲ ق).
- ۴۱۰- معانی الأخبار: شیخ صدوق.
- ۴۱۱- معجم البلدان: یاقوت حموی.
- ۴۱۲- معرفه القراء الکبار: الذهبی.
- ۴۱۳- معرفه أعلام الحديث: نیشابوری.
- ۴۱۴- مفاتیح الجنان: عباس قمی.
- ۴۱۵- مفتاح البکاء: مولی صالح براغانی القزوینی.
- ۴۱۶- مفردات القرآن: راغب اصفهانی.
- ۴۱۷- مقاتل الطالیین: علی بن الحسین أبی الفرج اصفهانی
- ۴۱۸- مقتل الحسین: سید عبدالرزاق موسوی مقرر.
- از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶۲
- ۴۱۹- مقتل العوالم: شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی از شاگردان مجلسی ج ۱۱ بحرانی ۴۲۰- مقتل الحسین: الموفق بن احمد خوارزم معروف به خوارزمی.
- ۴۲۱- مکاتیب الرسول: أحمدی میانجی.
- ۴۲۲- مکارم الأخلاق: رضی الدین أبی نصر حسن بن الفضل الطبرسی (ازاعلام قرن ۶).
- ۴۲۳- ملاذ الأخیار: علامه مجلسی دوم.
- ۴۲۴- ملکه اسلام: حاج میرزا خلیل کمره‌ای.
- ۴۲۵- منار الهدی فی النص علی امامه الأئمة الإثنی عشر: الشيخ علی البحرانی.
- ۴۲۶- مناقب الإمام علی بن ابی طالب: ابن مغازلی.
- ۴۲۷- مناقب: ابی المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم (و ۵۶۸ ق).
- ۴۲۸- مناقب آل ابوطالب: ابوجعفر، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب.
- ۴۲۹- مناقب العترة: ابن فهد حلی.

۴۳۰- منتخب كنز العمال: علی بن حسام الدین متقی هندی (و ۹۷۵ ق).

۴۳۱- منتخب: شیخ فخرالدین الطریحی (۱۰۸۵ ق).

۴۳۲- منتهی الامال: شیخ عباس قمی.

۴۳۳- من حیات الخلیفه: عمر بن خطاب استاد عبدالرحمن أحمد البکری.

۴۳۴- من لایحضره الفقیه: محمد بن علی بن الحسین بابویه (شیخ صدوق).

۴۳۵- منهاج السنّة: ابوالعباس احمد ابن تیمیّه (و ۷۲۸ ق).

۴۳۶- موسوعه آل النبی: دکتر عائشه بنت الشاطی.

۴۳۷- موسوعه العقاد: العقاد.

۴۳۸- موفقیات: زبیر بن البکار.

۴۳۹- مهذب الزوضه الفیحاء: ابن خیر الله العمری.

۴۴۰- میزان الاعتدال: ذهبی.

۴۴۱- میزان الحکمه: ری شهری.

۴۴۲- مؤتمر علماء بغداد: مقاتل بن عطیّه (و ۵۰۵ ق).

از مباهله تا عاشورا، ص: ۶۶۳

۴۴۳- موطاء الإمام مالک: مالک بن انس (و ۱۷۹ ق)

۴۴۴- نزل الأبرار: حافظ محمد بن معتمد بدخشانی حارثی.

۴۴۵- نزهة المجالس: الحافظ أبی عبدالله محمد بن یوسف البلخی الشافعی.

۴۴۶- نسمة الأسحار: از مصادر، الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام.

۴۴۷- نصیحة الشیعة الإمامیة: رسول بن محمد.

۴۴۸- نفس المهموم: شیخ عباس محدث قمی.

۴۴۹- نور الأبصار فی مناقب آل النبی المختار: مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی.

۴۵۰- نور البراهین: سید نعمه الله الجزائري.

۴۵۱- نوادر: سید فضل الله الراوندی.

۴۵۲- نهاية الإرب: التویری.

۴۵۳- نهاية الإرب فی معرفة أنساب العرب: ابوالعباس احمد بن عبدالله قلقشندی ۴۵۴- نهج البلاغة: ابوالحسن محمد رضی بن حسن موسوی (شریف رضی).

۴۵۵- نهج الحق و كشف الصدق: حسن بن یوسف مطهر (علّامه حلّی).

۴۵۶- وقعة الصّفين: ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری اعطار کوفی (۲۱۲ ق).

۴۵۷- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة: محمد بن حسن حرّعاملی.

۴۵۸- ینابیع المودة: سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی قندوزی.